مشتق از فضل ... و قرآن مشتق از قرات که بمعنی جمع و ضم است

و در قرآن قصص و امر و نهی و وعده و وعید و سوره و آیات جمع شده

و ساکن ... صاحب صحاح و قاموس ... در قرات آورده اند

فصل اول

کتاب الزکوة زکوت در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوت موجب نما و زیادت و تطییب و تطهیر مال و سبب نما
و اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب وی
در دعوی صحت ایمان بدانکه در مشروعیت زکوة و سایر صدقات مانند عشر و خراج در احکام و حدود آن حکمتها
و مصلحتها مرعی است که می باید آن را اهل خبرت و بصیرت در همه احکام شرعیه دقایق و حکم لا تعد و لا تحصی است
و عادت حضرت نبی صلی الله علیه و سلم در زکوة و صدقات مراعات فقرا است و مواسات ایشان است چنانچه
وصیت کرده و ترغیب نموده در رسانیدن آن با ایشان بدیانت و امانت و در رغبت با محنت و بی مشقت
و بی ضرر اذی و ایجاب آنچه در اول که منفعت آنچه در وی بیشتر از زکوة است تیز ازین باب است و با مراعات اصحاب
اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض
از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نما و حولان حول که مقرر تا ظهر در ذکر عشر و ورق است داخل آنست و هم از جهت رعایت
حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران زر و جود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان بآن فراوانتر
واجب گردانید تا ادای آن باسانی میسر شود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانچه
دانه و خرما و انگور و مانند آن تمسک بقول و خبر اوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الانعام از شتر و
گاو و گوسفند بشرایط و تفاصیلی که در فقه مذکور است صنف سیوم زر و سیم که قوام معاش خلایق باعتبار
تقویم اشیا بدان است چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد در هر سالی یکبار فرمود در زرع و ثمار در وقت
حصاد و کمال آن فرمود نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی
در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرد در مالی که بی مشقت و تکلف بدست همچو گنجی که بیابد
از کان یا دفینه و اهل سالها در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد مولای واجب شود که اخراج خمس کنند و آنچه از اموال که در تحصیل آن
مشقت و کلفت لابد است نیمه آن که ده را یکی باشد واجب کرد چنانچه از زرع و ثمار که با آب باران حاصل شود
و نیمه آن یعنی بیست را یکی واجب کرد در آنچه او زیادت مشقت محتاج بود اندر دلوها که بآن حوضها و جویها آب کشند
یا از چاه بر گاو و شتر گذرانند نیمه آن که چهل را یکی است واجب شد در آنچه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب

و از زرع

مشقت اسفار

مشقت اسفار و رکوب بحار و ترقب انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی که از مال
مصلحت حال و حکمت که بر علم شارع جز ارباب رسالت امثال بنی فرمود چنانکه در فقره دویست درم و در بیست مثقال
زر و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج کمتر ازین انصبا چیزی واجب نشود الفصل الاول
ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایت است از ابن عباس که آنحضرت
فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن با امارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کرم خود متابعت او کرده
پیاده و معاذ سوار بود و گفت شاید که باز دیگر نیابی مرا تو با معاذ همچنین واقع شد پس گفت آنحضرت معاذ را انک تأتی
قوما اهل کتاب بدرستی تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب ذکر بجهت اهل اهتمام بحال ایشان است
و اکثر در آنجا مشرکان و غیر آن از اهل ذمه بسیار بوده فادعهم الی شهادة پس نخست دعوة کن ایشان را بگواهی
دادن ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلک پس اگر فرمان بردار گردند ایشان مر این را یعنی تنها دین
و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوة فی الیوم و اللیلة پس خبر ده ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی
بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا لذلک فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم
صدقة پس اگر ایشان فرمان بردار می گشتند مر نماز خوانند پس خبر ده ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده است بر ایشان صدقه مراد ازین زکوة تقدیم اعلام الصلوة بر اعلام زکوت بجهت اهتمام و فضل اوست
بر سایر اعمال که شرط آن باشد تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم صدقه گرفته شود از توانگران ایشان بان حد که تو گرد آوردی
باب نهاده اند پس باز گردانیده شود بدرویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند مر این را
و جز چند آن را فایاک و کرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفایس اموال ایشان که چیده چیده بگیری که چنانکه شکم دار
و فربه و بزرگ بلکه هرچه مالک بر عرف متوسط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست و اتق دعوة
المظلوم و بپرهیز کن از دعا ستم کرده شده را فانه لیس بینها و بین الله حجاب پس بدرستیکه نیست میان دعا
کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بجناب عزت وی میرسد و مستجاب میگردد اگرچه کافر باشد چنانکه در بعض اخبار
آمده است متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهب و لا فضة لا یؤدی
منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که ندهد از آن حق آن را که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون
باشد روز قیامت صفحت له صفائح پهن کرده شود برای وی صفایح من نار صفحها از آتش صفحه
آنچه نرم شود از کوفتن مانند آهن و مس و صفائح الباب تختهای در و صفیحة شمشیر پهنای و سنگ پهن را گویند
و صفحه الوجه بشره و پوست و روی و صفایح از زر و سیم ساخته شود و حق تعالی از جهت آن که گویا
از پس گرم کردن و تسخین در آتش میگردد چنانکه فرمود فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بران صفایح از آتش دوزخ

فتنکوی بها جباههم پس داغ کرده می شود بران صفایح پهلوهای ایشان و جبینه که پیشانی او و ظهر و پشت او و تخصیص این سه عضو
بداغ کردن بجهت این است که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب وجاهت و ابتغاء تنعم بمطاعم شهیه
وملابس بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانیده شده از سائلان و اعراض کرده از ایشان و پشت داده بایشان
وامتهان ایشان و شرف این اعضا ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است کلما ردت اعیدت له
هرگاه که برآورده شوند آن صفایح باز گردانیده شوند برای ایشان یا برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کوره آهنگر
درآورده می شود و برآورده می شود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازه وی پنجاه هزار
سال که عبارت است از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی و سختی وی بر گناهکاران و این روز
بر نیکوکاران چنان آسان بگذرد که دو رکعت نماز بگذارد زیرا اینجا لطیفه جبران لیده در برقود سخن باطن ایمان
منفسح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان راه نبود و اینها الحمد لله حتی یقضی بین العباد تا حکم کرده شود میان
بندگان فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار پس دیده شود راه او یا بنماید راه خود را یا بسوی بهشت یا بسوی دوزخ
و در بعض روایات فیری سبیله بنصب لام در رفع آن هر دو روا است قیل گفته شد یا رسول الله فالابل پس
حکم شتر که حق آن را ادا نکرده باشند چیست و عذاب تارک زکوة آن چگونه بود قال گفت آنحضرت ولا
صاحب ابل لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمیکند حق آن را و از حقها حلبها یوم وردها حق
واجب شتران اگر چه همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکرگزاری حق که بآن
حکم واجب دارد دوشیدن شتران است روز ورود یکبار و او در سکون را بمیعت دادن شتران بر آب برای
آب خوردن که مردم زیران فراهم آیند و تشنه شیر یا بشنید و ظاهر حدیث در آن است که بنزد یک آن
حق نیز عذاب شود و یا بجمله نیست هیچ صاحب شتران که ادا نمیکند حق آن را الا اذا کان یوم القیمة بطح لها جرع
باشد روز قیامت بطح بها در آن افکنده شود صاحب شتران از جهت شتران تا برودی بگذرد یا بال
کنند بقاع قرقر بصحرای فراخ هموار که در آن کوه نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون را اکتنفین ستیز همچنین قاع است
و تاکید وصفت کاشف او است اوفر ما کانت در حالی که بود شتران فربه ترین و تمام جهت تر بر آن تا
تنومند تر باشند لا یفقد منها فصیلا واحدا در حالی که کم نمیکند صاحب شتران از آن شتران
یک بچه شتر را یعنی بجهت آنکه شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصل همین شتران باشند چه هر شتر
بچه شتر است و معنی آن باشد که مراد بفصل همین شتران باشند چه هر شتر بچه شتر است

و ملابس بهیه

سُل

ومعتبر آن باشد

ومعتبر آن باشد که کم میکند صاحب شتران از آن شتران یک شتر را و مراد نیست عبارتی که در بقر و غنم باید تا داده باتضاعها
عنیتها با بحال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسپند را ظلف چنانکه بیاید
فاتهم و تعضه بافواهها میکنند آن شتران آنکس را بدهنهای خود کلما مر علیه اولیها رد علیه اخراها هرگاه که بگذرد در بروی طایفه
نخستین شتران باز گردانیده شود بروی طایفه پسین ایشان یعنی هر بار که بگذرد تمام شوند بار دیگر باز از سر گیرند پس تکرار
دائم با بجا میکرده باشند و در این عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخراها رد علیه
اولاها زیرا که دور رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم بهمین نسق واقع شده است و در حدیث
ابی ذر نیز همچنین است و تورپشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهوی است که از بعضی رواة واقع
شده صاحب مصابیح بی تامل آن را نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و از دور مراد دار از نه رجوع خلاء اشکال نقاتل
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله
فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة بطح لها بقاع قرقر ترجمه این عبارات
معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالتی که کم نمیکند از آن گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء ولا جلحاء نیست
در آن بقر و غنم هیچ شاخ که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف و لا جلحاء نیست در میان
آن جلحاء بفتح جیم و سکون لام و حاء مهمله آنکه شاخ نداشته باشد و لا عضباء و نه شکسته شاخ یعنی بقر و غنم بر شاخ آن کلان
و گوسفندان اورا بشاخهای خود و بشکار با ظلفها یعنی سر میکنند اورا بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظاء معجمه
شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و هم شتر را خف گویند واسب را حافر کلما مر علیه اولاها رد علیه
اخراها فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار
قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آنحضرت فالخیل ثلثة پس
اسپان سه قسم اند هر یک حکمی دارد هی لرجل وزر واسپان مرد را بزه و بار گناه اند و از برای و سکون
زای کرانی و بزه و هی لرجل ستر و اسپان مردی را پرده و موجب ستر حال اند نا مردم ندانند که فقیر و محتاج
و محتاج او بزه میدارند و او را از اظهار حاجت بمردم و هی لرجل اجر و اسپان مردی را موجب اجر و ثواب اند
فاما التی هی له وزر پس اسپان که آن مرد را سبب بزه است و بار گناه فرجل ربطها ریاء پس آن
مردی است که بسته است آن را نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازی است و در واقع نیست و فخرا
و جهت آنکه اظهار برای ناز نمودن و زر ریکه گردن بر مردم و ریا کبر فخر است و ریا در طاعت می باشد
و نوا علی اهل الاسلام و بسته است برای عداوت کردن بر مسلمانان تا بر ایشان حمله کند و جنگ
جاند بر ما برین روز پس اسپان برای اینچنین شخص سبب بزه و بار گناه اند فاما التی هی له ستر و اما اسپان

کمان برای مرد برده اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مردی اند که بسته است آنها را در راه خدای تعالی یعنی
در راه طاعت و بندگی یکند در حاجت و سفرهای دینی چنانچه در قسم اول مذکور شد خصوصی جهاد و غزو در راه خدا و نیست
چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را
از مردم بپوشد و چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است در ربطها تغنیا و تعففا بسته است از برای آنها رفتار
و تمکن نمود و تعفف از طلب است از مردم نزد احتیاج بسوار ثم لم ینس حق الله فی ظهورها پس فراموش نکرده است
حق خدا را و ثواب از در پشتهای ایشان در عاریت دادن در امور خیر و در عاریت میدهد و سوار میکند مردم را ولا
رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادا میکند حق آن را در زکوه و شافعیه میگویند که
حق در رقاب اسپان که سواری میشود پشتها را تا ما که غمخوارگی آنها بکند نگاه دارد و اصلاح کند آنها را و دفع ضرر کند
از آنها و مبنی اختلاف در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوه هست که اگر بیرون برای چرا نزد در
خانه علف نیابد خداوند اسپ مختار است که پس بگیرد هر اسپ یک دینار برساند یا قیمت کند آنها را
و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانچه بحساب زکوه است و نزد صاحبین و شافعیه در اسپ
زکوه نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمان در عبد و نه در فرس او صدقه دلیل امام ابو حنیفه
قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که فرموده در هر اسپ که بیرون بچرد یک دینار است و اخرج
روایت کرده اند اسپ غازی محمول است که سواری میکند برای جهاد و همچنین عبد که برای خدمت است و تقویم فرس
مروی است از عمر رضی الله عنه و مختار در اینجا و آنست در شرح سفر السعاده پاره از آن مذکور است ثم رجل
پس آن اسپ برای او باز و ستر حال است واما التی هی له اجر و اما اسپان که آنها موجب اجر و ثواب
عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردی اند که بسته است
آنها را در راه خدای تعالی برای اهل اسلام که جهاد کنند دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند تا
جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را و بجیم در اینجا که فراخ در روضه و در منتخب کتاب گیاه وارد فی الکلت فرو
ذکر المرج والروضة من شیء پس نخورد آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت
حسنات مگر آنکه نوشته شد مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان حسنات کتب له عدد ارواثها
و ابوالها حسنات و نوشته میشود مر او را بشمار سرگینهای اسپان و بولهای آن حسنات و لا
تقطع طولها یعنی نبرد اسپان ریسمانها که در الطول بکسر طا و فتح وا و در ریسمانی که می بندند یکطرف او را بمیخ و یا بدست
و طرف دیگر را به پای اسپ یا در دست و تا بچرد در چراگاه فاستنت شرفا او شرفین پس برجهد یک زمین
بلند را یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها نوشته حسنات مگر آنکه می نویسد خدای تعالی ذنابت میکرد

مران فردا

مرا نزد او بشمار گامهای اسپ حسنه و بشمار سرگینهای او الا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه ولم یرد ان یسقیها
صاحب اسپان بر جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی و اراده نمیکرد که بیاشامد و نمیخواهد صاحب اسپان
بر جوی که آب بخورانند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد و بلکه بقصد و اراده او آب میخورند نکیف
در وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه می نویسد خدای تعالی
برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان حسنها و از اینجا معلوم میشود که کسی که کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار
کارهای دیگر پیدا میشود او را آنجا نیز ثواب میدهد و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع
شده است فقیل گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران چیست و در ادای حق آنها و ترک آن خبری وارد
شده است قال گفت آنحضرت ما انزل علی فیها شیء فرود فرستاده نشده است بر من بر حکم خران خبری
بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیه تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر و فاذه بفا و تشدید
ذال معجمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسی که عمل کند مقدار یکذره نیکی میبیند جزای آن را و من یعمل مثقال
ذرة شرا یره و کسی که بکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آن را پس اگر خیری کند جزای آن می یابد اما خبری مخصوص در جزای
آن مخصوص نازل نشده است رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من آتاه الله مالا لم یود
زکوته کسی که بدهد او را خدای تعالی مالی پس ادا نکند زکوه آن را مثل له ماله یوم القیمة شجاعا مصور گردانیده میشود
برای وی مال او روز قیامت بصورت مار شجاع بضم شین و کسر آن مار نر یا حیه نر یا مطلق مار نر یا ماده اقرع
مار کل موی بر سر ندارد و این نشان بسیاری زهر اوست و درازی عمر اوست له زبیبتان دارد دو زبیبه موحده میان آنها
و تعبیه فوقانیه مراد مار را دو نقطه سیاه است بالای دو چشم او یا در زیر چشم و بعضی گفته اند که در دهن او دو نابوده
یطوقه یوم القیمة گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آن کس روز قیامت ثم یاخذ بلهزمتیه میگیرد آن مار دو طرف
لهزمت خود یعنی شدقیه یعنی دو کنج دهن خود یعنی لهزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زای دو استخوان زیر بناگوش زرمه
گوشت در زیر شره شیخ گفته لهزمتین یعنی لحیه و آن دو استخوان که ریش بر آن میروید و چون نزدیک بشدقین بود و قصر گرد
بر آن در بر همین نیز لهزمه یا تعریف بالشجاع شد و توانند که شخص بالعار یا شد و بازاده بود بعضی میگیرد آن مار بر دو گلو
آن کس را ثم یقول انا مالک میگوید آن مار بزبان حال یا قال مال تو ام که زکوه آن ندادی انا کنزک منم گنج تو ام که
نگاه داشتی در دنیا ثم تلا پس خواند آنحضرت این آیه را ولا یحسبن الذین یبخلون الآیه تا آخر آیت که اینست بما
بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة رواه البخاری و عن ابی ذر عن النبی
روایت است از ابی ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یودی حقها
نیست هیچ مردی که باشد مر او را شتران یا گاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون و اسمنه

بکند

بکار انگاره می شود و ان شتران و کاوان و گوسفندان را در حال حیات انها بر کشته و فربه تر تطاؤه باخفافها یعنی با پایها میکوبند او را و بسمهای
خود میشکنند بقرو غنم نهایت میزنند کاوان و گوسفندان او را ایشان بسرهای خود کلما جازت اخراها ردت علیه اولاها هر بار که بگذرد و خلیفه
پسین آنها باز کردانیده شود نخستین انها این عبارت برعکس واقع شده است بخلاف عبارت حدیث
ابی هریره که سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود میان مردم متفق علیه
وعن جریر بن عبد الله روایتست از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود
بوده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم المصدق یعنی چون بیاید شما را
صدقه ستاننده یعنی آنکه از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال [illegible] را ساعی و عامل خوانند [illegible] که مصدق را
بروزن محدث بکسر [illegible] صدقه خود میدهند و صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که بازگردد مصدق از پیش شما
و حال آنکه وی از شما راضی و خشنود است یا نظر بانکه خوب پیش آیند و یا [illegible] کنید صدقه را بجا تمام و کمال رواه مسلم وعن
عبد الله بن ابی اوفی [illegible] صحابی است [illegible] عبد الله از صحابی است کردند [illegible] از عالم رفته قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اتاه قوم بصدقتهم قال [illegible] صدقات زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند تا آنحضرت در
مصارف انها صرف مینموده بود آنحضرت که چون آوردندی نزد وی قومی صدقه خود را دعا میکرد ایشان را و
میگفت اللهم صل علی ال فلان خداوندا درود بفرست و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی
بر وی و بر کسانی وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس گفت
آنحضرت اللهم صل علی ال ابی اوفی و حکم آلهی نیز همچنین بود که بگیر صدقه ایشان را و صلوة بفرست بر ایشان
چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه و فی روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم
بصدقة ماله چون می آورد مردی نزد آنحضرت صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین روایت
معلوم شد که مراد بال فلان همان فلان است و آل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذات
انها است و اتباع نیز بتبعیت در ان داخلند چنانکه اشارت کردیم وعن ابی هریره قال بعث
رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکبار عمر بن الخطاب را برای گرفتن
صدقه از مردم فقیل منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند با آنحضرت که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل
که منافق بود و فقیر بود خدای تعالی او را غنی گردانید در فتح الباری گفته که واقف نشدم بر نام
وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بود و بعضی گفته اند حمید و گفته اند که ابن جمیل
منافق بود بعد از ان توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی نازل شده است قول حق سبحانه و تعالی
ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن الآیه انتهی و خالد بن الولید که صحابی مشهور است و نیز نداد

والعباس

والعباس و عباس بن المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی مکروه داشتن کراهت است که کرده سخط بر بندد موجب کفران
نعمت کرده و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل و کفران نعمت
نمی ورزد الا ان کان فقیرا فاغناه الله و رسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید
او را خدای تعالی و رسول و ازین توانگری سبب بغی و طغیان وی شد و بکفران نعمت کشید و اغنا بحقیقت
از خداست و ذکر رسول جهت آنست که وی صلی الله علیه وسلم واسطه است در اغنا [illegible] رسول
بغنا از جناب حق [illegible] در تفسیر آمده و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند
که آنحضرت دعا کرده در اغنا و ثروت با تمامی در وی عهد کرده که شکرگذاری نعمت کند و اما خالد فانکم تظلمون
خالدا و اما خالد بن ولید که میگویید نیز نداد زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم میکنید او را و حال در اینست
که وی قد احتبس ادراعه و اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زرهای خود را همه سازها و جنگ
خود را از سلاحهای و چارپایان در راه خدا بر غازیان [illegible] باشد که اینچنین نقل میکنند منع
زکوة که در او است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع ورا از جهت ظلم کردن شما است بر وی و شجاع بر ظلم
صبر نتواند کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد که زکوة آن دهد [illegible]
سلاح جنگ و سازان همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده [illegible] است و اعتد بفتح [illegible]
[illegible] و اما العباس فهی علی و مثلها معها [illegible]
زکوة بر من است [illegible] آنحضرت پیشتر گرفته بود دو ساله زکوة عباس
یکی زکوة این سال که از وی طلبید عمر دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود و مثلها معها و باشد این زکوة
امسال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت مهلت داد و تاخیر کرد
در زکوة دو ساله عباس رضی الله عنه بالتمامی [illegible] ضرورتی و احتیاج که داشت و امام را جایز است
که تا مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت بعد از ان بگیرد [illegible] از خصایص آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه ای عمر [illegible]
و نفهمیدی که برادر پدر مرد در مثل پدر او است پس عباس را بجای پدر [illegible] و تعظیم وی نگاه دار [illegible]
[illegible] در مثل [illegible] و سکون نون آنست که دو درخت [illegible] از یک بیخ بر آید [illegible]
[illegible] که همه از یک بیخ [illegible]
[illegible] و برادر پدر متفق علیه وعن ابی حمید [illegible] منسوب [illegible] که [illegible]

از انصار صحابی مشهور است قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد گفت عامل کرد
آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زای که از بلاد یمن است و آن را ازد شنوءه نیز گویند یقال
له گفته می شد و نام برده می شد ابن اللتبیة علی الصدقة بضم لام و فتح آن و فتح تا
و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یا نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب
بسکون تا قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیه عبد الله علی الصدقة عامل گردانید بر گرفتن صدقه فلما قدم
قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت به مسلمانان این مقدار مال برای شما است که صدقه اموال
و هذا اهدی الی این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است مرا چون این سخن به آنحضرت رسید
ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس خطبه بر آمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت
آنحضرت و ستایش کرد خداوند پاک را تعالی چنانکه در خطبه می باشد ثم قال اما بعد گفت اما بعد فانی
استعمل رجالا منکم علی امور مما ولانی الله پس بدرستی که من عامل میگردانم مردان را از شما بر کارها
مما ولانی الله و از جمله آن کارها که ولایت داده و حاکم گردانیده است خدای تعالی فیاتی احدکم فیقول
می آید یکی از شما از آن عمل پس میگوید هذا لکم و هذا هدیة اهدیت لی این برای شماست و این هدیه است که به من
فرستاده شده است فهلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست در خانه پدر خود
او بیت امه یا در خانه مادر خود شک راوی است یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند
و بگو آیا پیشکش فرستاده می شد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است
برای وی به سبب عملداری اوست اگر عمل داری نمی بود و در خانه خود نشسته بعضی پیشکش فرستادندی
پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم شود که اگر دوست یا خویش باشد که همیشه برای
وی هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت
وی گفته اند والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا سوگند بخدا که نگیرد هیچ یکی از آن عمل مذکور
چیزی را الا جاء به یوم القیامة یحمله علی رقبته مگر که بر سیاورد آن مال را بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء
اگر باشد آن مال از جنس شتر می باشد و او را رغاء بضم را و غین آواز شتر و گفتار در
شتر مرغ و آواز کردن به بهجت او بقرة لها خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو
وی می باشد مر او را آواز گاو خوار بضم خا بقر در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند
او شاة تیعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند یا آواز میکند بکسر عین و فتح آن یعرب
یعر یعار بضم یا و یعار از غنم را گویند ثم رفع یدیه پس برداشت

بردات

آنحضرت

آنحضرت هر دو دست خود را حتی راینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفرة بضم عین سفیدی
عفر ابیض چنانکه احمر و ابیض ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت مکرر دوبار خداوندا آیا رسانیدم
حکم ترا متفق علیه قال الخطابی گفته است خطابی در قول آنحضرت هلا جلس فی بیت امه فینظر ایهدی
الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی محظور فهو محظور دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده میشود در رسیده
شود بوی به سوی امر حرام پس آن نیز حرام است زیرا که وسایل را احکام مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است
آن نیز حرام باشد و از اینجا آمده است که قرض بر آن منفعت حرام است و کل دخیل فی العقود این
نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند
الانفراد نظر کرده شود تامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل وی در عقد و می کحکمه عند الاقتران
حکم وی نزد اقتران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا نیست همچنانی شرح السنه و این کلمه ثانی لائق مذهب
کسی است که از حیله منع میکند چنانکه امام مالک و احمد و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیله را جائز میدارند
نظر میکنند با این دلیل کذا فی شرح الشیخ وعن عدی بن عمیرة بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعملناه منکم علی عمل هر کسی که عامل گردانیدیم او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا
پس پوشیده از ما سوزنی را مخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا فما فوقه پس پوشید چیزی را که بالای سوزن است
در کمی و زیادتی کان غلولا باشد این کتمان خیانتی و غلول بضم غین خیانت در غنیمت یعنی مطلق خیانت
نیز آید یاتی به یوم القیمة می آید آنکس با این غلول روز قیامت و عقاب کرده می شود او را بران رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآیة گفت ابن عباس چون نازل شد این آیه والذین یکنزون الذهب
والفضة مجمل مضمون این آیه اینست که آنکسانی که گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آن را در راه خدا گرم کرده شود
آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده می شود بدان پیشانیهای و پهلوهای و پشتهای ایشان چنانکه در فصل
اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران آمد آن بر مسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من
می گشایم این اشکال را از شما تفرج و تشدید گشادن از فرج بمعنی گشایش فانطلق پس رفت
عمر فقال یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الآیة گران آمد بر یاران تو این آیه فقال پس گفت آنحضرت
ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب ما بقی من اموالکم که خدای تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک
گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا کرده شد باقی مال شما پاک شد
اگر جمع کنید و گنج سازید باکی ندارد و در آیه قرآنی که بر گنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیری است
که منع زکوة کنند و اگر زکوة میدهند و گنج مینهند داخل وعید نیست و انما فرض المواریث و فرض گردانیده است میراث

ابطیه

مخیطا

میراث بخوردا ذکر کلمه و ذکر کرد آنحضرت کلمه را بقول راوی است یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انا فرض المواریث
کلمه ذکر کرد که من باز شمارم آن را و آنچه یاد دارم همین است که فرمود حق تعالی که مواریث فرض کرده است برای
همین کرده است که تکون لمن بعدکم تا باشد اموال مر کسانی که بعد از شما اند که وارث شما باشند یعنی در حکم میراث
انتشار فی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود میراث کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی
فکبر عمر پس تکبیر برآورد عمر بجهت تعجب از این سخن و محو و خشنودی برگشاده شدن گره این اشکال و ایات
ثم قال له پس گفت آنحضرت مر عمر را الا اخبرک بخیر ما یکنز المرء یا خبر دهم ترا ای عمر به
بهترین آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج که مراست زن صالحه که بفرموده حق عمل کند و در فرمان
برداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شاد
گرداند او را بمشاهده حسن صورت و سیرت در روش وی و اذا امرها اطاعته و چون کاری فرماید مرد او را
فرمان برداری کند او را و اذا غاب عنها حفظته و چون غایب گردد مرد از آن زن نگاه دارد خود را در نفس
و مال رواه ابوداود و عن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تا و سکون یا انصاری صحابی بزرگ است و در مشهود بودن بدر
اختلاف است و بعد از بدر تمام مشاهد را حاضر شده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سیاتیکم رکیب
تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد که بیایند شما را سواران کان مبغضون که دشمن داشته شده اند
دیگران اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند و یا بجهت آنکه گاه تخلیط میکنند و سختی
مینمایند مراد مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را پس
جای فراخ کنید برای ایشان و مرحبا بگوئید با ایشان و خلوا بینهم و بین ما یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان
ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا در یابند ایشان و اگر [illegible] فان عدلوا فلانفسهم
پس اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند و ان ظلموا
فعلیهم و اگر زور و ستم کنند پس بر ایشان است بزه و وبال آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند باعتقاد
و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر است مبالغه و الا اگر بحقیقت ظلم کنند ارضای ظالم چه صورت دارد و ارضوهم
فان تمام زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خشنودی ایشان است
یعنی اگر چه اصل واجب زکوة بادای مال حاصل میشود و لیکن اگر مصدقان راضی و خشنود روند اتم و اکمل است
و لیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت که بحکم الهی [illegible] صدقات
دعا میکرد رواه ابوداود و عن جریر بن عبد الله صحابی مشهور بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من
الاعراب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان بسوی آنحضرت فقالوا

ان ناس

ان ناسا من المصدقین یاتونا فیظلمونا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال
پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم راضی گردانید مصدقان خود را قالوا گفتند مردم اعراب یا رسول الله
و ان ظلمتم ما را ضی گردانید مصدقان خود را اگر چه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد رواه ابوداود و عن
بشیر بفتح با و کسر شین معجمه بن الخصاصیة بفتح خا معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن
نام مادر بشیر است صحابی است و مولی آنحضرت است قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت
بشیر گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه برای گرفتن صدقه نزد ما می آیند و تجاوز مینمایند از حد انصاف و
اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم مالها خود باندازه آنچه ظلم میکنند
قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر آنچه ایشان میکنند رواه ابوداود و عن رافع بن خدیج بفتح خا
و کسر دال انصاری صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العامل علی الصدقة بالحق کالغازی فی سبیل الله
عمل کننده بر صدقه بر طریق حق و عدل و انصاف همچو کسیست که غزا کننده در راه خدا و یابنده است ثواب
آن را حتی یرجع الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود رواه ابوداود و الترمذی و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا جلب و لا جنب روا نیست جلب و نه جنب هر دو بجیم و موحده که الاول
بفتح لام و ثانی بسکون و مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جائی دور و امر کند خداوندان مواشی را که کشیده
بیارند مواشی خود را در جائی که فرود آمده است و جنب آنکه خداوندان مواشی دور روند از جای خود در ساعی
تکلیف کنند که بجانب او روند هر دو منهی است از جهت حصول تعب و مشقت در اول بر مصدق و در
ثانی در بر مصدق و لا توخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقها از مردم مگر در سراها ایشان این تتمه و تاکید کلام
سابق است و شامل صورت جلب و جنب است هر دو رواه ابوداود و عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسی که بیابد مالی را پس نیست زکوة
زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی یکسال رواه الترمذی و ذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی
جماعه از روات را که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث
آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند صلی الله علیه و سلم
اما [illegible] موقوف که بی جای آنحضرت معلوم نتوانکرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد و عن علی
ان العباس رضی الله عنهما سال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایتست
از امیر المومنین علی رضی الله که عباس رضی الله عنه سوال کرد در شتاب کردن دادن زکوة خود را پیش از آنکه تمام شود
سال و در آید وقت وی و حلول [illegible] سنت از حلول دینی اما طول در مکان [illegible] هر دو است فرخص له

ظلمتم

ساتر

فرض لبقی ذلک پس رخصت کرد آنحضرت مر عباس را در شتاب دادن زکوة و معنی امثلت مذهب نزد ما
دانند اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث موید توجیه اول است مر قول آنحضرت
را که واما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال
فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت آگاه باشید هر که والی شد و نگاه داشت یتیم را
که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند در وی ولا یترکه حتی تاکله الصدقة نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا اگر نخورد
مال او را صدقه یعنی کم گرداند یا فانی گرداند او را زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث
را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی بن الصباح ضعیف زیرا که مثنی
بن صباح بتشدید با که یکی از راویان این حدیث است ضعیف است اگرچه مردی صالح در عبادت قوی است
اما حدیث وی ترمذی وارد مات سنه تسع واربعین ومایه **الفصل الثالث** عن ابی هریره قال لما
توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم استخلف ابو بکر بعده گفت ابو هریره چون وفات یافت آنحضرت
و خلیفه کرده شد ابو بکر بعد از وی و کفر من کفر من العرب و کافر شد کسی که کافر شد از عرب با انکار زکوة و بموافقت
مسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که وجوب زکوة قطعی است پس انکار او
کفر باشد چنانکه نماز با امتناع او از ادای زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران
نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته اند و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی
منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جانب باشد و عمر رضی الله عنه اول انکار
کرد در کفر ایشان بایستاد و در آخر چون حقیقت حال دریافت موافق شد با ابی بکر و اعتراف کرد که حق
همان است که ابو بکر بیان کرد چنانکه مقرر باید قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل
الناس وقد قال رسول الله چگونه کشتن میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند اشهد ان
لا اله الا الله فمن قال پس کسی که بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس
خود را الا بحقه مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است الا بحق الاسلام چنانچه دیت
و قصاص و تعزیرات وحسابه علی الله تعالی و حساب او بر خدا است یعنی حکم او در ظاهر
شرع اینست و حساب او در آخرت بر علم الهی است چنانکه منافق باشد در زبان لا اله الا الله
بگوید نه بصدق فقال ابو بکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابو بکر بخدا سوگند هر آینه

قتال میکنم

قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قایل باشد و زکوة را منکر گردد یا باو
عمل نکند و از ادای آن امتناع دارد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة واجب در مال است چنانچه در نماز حق واجب
در نفس است و موجب حق هر دو اسلام است پس هر دو حق اسلام است والله لو منعونی عناقا کانوا یؤدونه
اگر منع کنند مرا از عناق بفتح عین انثی ولد معز که بیکسال رسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند
پای بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة یکساله
از شتر و گوسفند کانوا یؤدونها الی رسول الله که بودند ادا میکردند بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم
لقاتلتهم علی منعها هر آینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع آن بحیثیت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ
شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فانهم قال عمر فوالله ما هو الا رایت ان الله شرح
صدر ابی بکر للقتال گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان این مگر دیدم در این محاربه مگر آنکه دانستم روشن و
هویدا است بر من که خدای تعالی گشاده سینه ابو بکر صدیق را برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم
من که همان است حق که قتال باید کرد در روایات آمده است که صحابه دیگر نیز حتی علی مرتضی رضی الله عنه منع
و ابو بکر را گفتند که اول عهد خلافت است و منافقان جماعه کثیر اند مبادا خللی و فتوری در خانه اسلام راه یابد توقف
و تاخیر لایق می نماید ابو بکر گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یکجانب شوند و من تنها باشم قتال میکنم و این دلالت
بر کمال شجاعت ابو بکر رضی الله عنه دارد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز
احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع می باشد گنج یکی از شما روز قیامت مار نر بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت
یفر منه صاحبه میگریزد از آن مار صاحب گنج یا صاحب مال که همان صاحب گنج باشد و میرود طلب و حال آنکه
مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانچه عادت است
که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن می اندازند و نیز اشعار است بمنع زکوة از دست و در انگشتان خاتم
میکرد رواه احمد وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة
فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی روز قیامت در گردن او
ماری را ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله پس خواند آنحضرت بر ما دلیل این خبر یا تصدیق میکند آن را و موافق آن
از کتاب خدا این آیت ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتاهم الله من فضله الایة تا تمام آیه چنانچه در فصل اول گذشت رواه الترمذی
والنسائی وابن ماجه وعن عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم
آنحضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة مالا الا اهلکته یعنی نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهت
بیرون ناآوردن و ادا ناکردن آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود یا آن حکم

باکلک و منایع است رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ
خود و نیز در صحیح خود والحمیدی روایت کرده است حمیدی و زیاد دبر کرده است حمیدی در تفسیر مراد مخالطت
زکوة مهلکه قال کانت آنحضرت یکون قد وجبت علیک صدقة فی باشد انکه بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة
فلا تخرجها پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال پس هلاک کرد انرا حرام حلال را مخالطت وی باوی
بعدم اشتغال یا بهلاک و ضایع وقد احتج بعض بری تعلق زکوة با العین مال و تحقیق حجت کرده است باین حدیث
باین تفسیر کسیکه اعتقاد کرده است تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی و ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و اثبات ان نمی کنند
دفع قیمت را در زکوة زیرا که این فرقی است که تعلق رفته است بمحل پس ادا جایز بغیر ان چنانچه بدایاو منها یاد تعلق زکوة
مال نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع واجب گردانیده است عین
منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد بر تقدیر تعلق زکوة بمال در ذمه چنانکه نزد حنیفه است معنی مخالطت مال
صورت ندارد و دلیل حنیفه بر تعلق زکوة بذمه انست که امر بادای زکوة بمال است بسوی فقیر ایصال است رزق موعود را که
منسار الیه است بقول حق تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت نیست از چیزی که واقع شود بوی
کفایت و این مختلف است باختلاف حوایج بعیدا ان واجب کرده اند ملی سجمع باعتبار معنی ذات کرم خود حاجه
وامی کرد یا بجازات مواعید ازان مبیحه و مال احتمال ندارد کفایت ان حوایج را اجازت مواعید بسبب آنکه آفاق
ان حوایج را مواعید متعذر کرد اذن باجازت مواعید اذن اذن باستبدال را و بطلان قید شاة بلفظه چنانچه سلطان
برات کند نازیان را بابالات حرب بر بعضی وکلای خود از مال معین که بوی سپرده پس این اذن است از سلطان
باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از انجهت درست نیست که قربت از اراقت دم است و در
منازع فیه سد حاجت محتاج است بتقدیر تعلق بذمه کره صورت مخالطت نیست اما در حکم مخالطت
در معنی انست فافهم هکذا فی المنتقی که تصنیف عبدالبر است و رواه البیهقی فی شعب الایمان عن احمد
بن حنبل باسناده الی عایشة و روایت کرده است بیهقی در شعب الایمان از امام محمد بن محمد بن حنبل
باسناد وی تا عایشه ابن ملقبه را که میگوید قال احمد فی خالطت و گفته است احمد در قول خالطت الزکوة
الزکوة تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوة و هو موسر او غنی تفسیر وی انست که مردی میگیرد زکوة را و حال آنکه موسر است
یا غنی شک راوی است اگر در میان موسر و غنی فرقی بنهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت
نهند یسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست زکوة مگر
برای فقیران مخالطت زکوة بمال و هلاک ان مخالطت حرام حلال را یعنی مراد بمخالطت زکوة بمال گرفتن اوست
با وجود یسار و غنا و در معنی اول مراد منع زکوة است و ندادن ان بفقرا و هر دو معنی صحیح است و احتیاج هر کو

مینبر رحمن

بنیه بر مبناء اول است **باب ما تجب فیه الزکوة** اتفاق دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و در حبوب و باقی همه اموال تجارت
و اختلاف کرده اند در زر او سبزی ها و میوه ها که ذخیره نباشد و حال تمام باب شناخته شد و انچه واجب نیست در ان زکوة و در عشر واجب
واجب است و تفتیش کرد بر نیست پنج وسق نذر کمتر از ان و معنی ان در شرح حدیث معلوم شود که نزد امام ابوحنیفه واجبست عشر
در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و گیاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما اخرجت الارض ففیه العشر و تفاصیل این باب از کتب فقه باید جست **الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة نیست در انچه کم از پنج وسق صدقة و اوسق جمع وسق
و ستین من له شصت صاع و صاع چهار مد و مد رطل و ثلث رطل بتحقیق این اوزان و تطبیق ان باوزان دیار خود در اول شرح
سفر السعادة تفصیل کرده شده است فلینظر ثمه و لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی که کم از
پنج اوقیه است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد
و ورق بفتح واو و کسر را نقره و لیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو
تا نه یا از سه تا ده را گویند در این حدیث ذکر زکوة تمر و نقره و شتر کرده متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس علی المسلم صدقة فی عبده و لا فی فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و در اسپ وی مراد بنده خدمت
و اسپ سواری است و فی روایة قال لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست در بنده وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد
متفق علیه و عن انس ان ابابکر رضی الله عنه کتب له هذا الکتاب لما وجهه الی البحرین روایتست از انس که ابوبکر صدیق نوشت
برای وی این کتاب را انگاه که متوجه گردانید او را بسوی بحرین کتاب اینست بسم الله الرحمن الرحیم
هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله این فریضه زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی المسلمین
بر مسلمانان والتی امر الله بها رسوله و الصدقة که امر کرده است خدای تعالی بان پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها
پس کسی که طلبیده شود صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که ان صدقه راست باید که بدهد آن را و من سئل فوقها فلا یعط و کسی که طلبیده
شود فوق ان و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد بعد از ان بیان نصاب و زکوة هر قسم از اموال میکند فی اربع و
عشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة در بیست و چهار شتران و انچه پایان بیست و چهار است از
هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکید فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین پس چون برسند
شتران به بیست و پنج شتر تا سی و پنج شتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب در ان بنت مخاض است
ماده و بنت مخاض انکه یکسال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل می باشد و مخاض ناقه حامل را گویند
جمع است که او را واحد نیست فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون برسند
سی و شش را تا چهل و پنج پس در ان بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام انکه دو سال بر وی گذشته است زیرا که

ماده ی شیر مید بنت لبون دیگر اگر زاید است فاذا بلغت ستا وسبعین الی تسعین ففیها بنتا لبون پس چون برسد چهل و شش را
تا شصت پس در ان حقه است بکسر حاء و تشدید قاف طروقة الفحل کو گزشته شده شتر است یعنی مستحق ان شده است که
شتر بر وی بجهد و ان ماده است که بچهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة وستین الی خمس وسبعین ففیها جذعة پس چون که
رسید شصت دیگر تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتر در سن خامسه فاذا بلغت ستا وسبعین الی
تسعین ففیها بنتا لبون پس چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی و
تسعین الی عشرین ومایة ففیها حقتان طروقتا الفحل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست پس در وی دو حقه است که شده شتر
فاذا زادت علی عشرین ومایة ففی کل اربعین بنت لبون پس چون زیاده کرد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است
وفی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است ور غم کمی معه الاربع فی الابل دکسی که نباشد برای وی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة یعنی
نیست واجب برای صدقه الا ان یشاء ربها مگر انکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع چیزی بکند فاذا بلغت خمسا ففیها
چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسپند ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وکسیکه برسد نزد وی
از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است ولیست عنده جذعة و حال انکه نیست
وی جذعه وعنده حقة و نزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود از انکس حقه و میکرد اند با وی
دو گوسپند ان استیسرتا اگر اسان شود دو گوسپند مر او را او عشرین درهما یا بگرداند بیست درهم را ومن بلغت عنده صدقة الحقة
وکسیکه برسد نزد وی صدقه حقه ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة و نیست نزد او حقه و نزد او جذعه که فوق حقه است فانها تقبل
منه الجذعة پس هر اینه که قبول کرده میشود از وی جذعه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین و میدهد او را صدقه ستاننده
بیست درهم یا دو گوسپند چنانکه مصدق بمصدق مراد در قسم سابق ومن بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده الا
بنت لبون وکسیکه که رسید نزد وی صدقه بنت لبون نزد وی مگر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون ویعطی معها
شاتین او عشرین درهما پس هر اینه که قبول کرده میشود از وی بنت لبون و میدهد همراه ان دو گوسپند یا بیست درهم
ومن بلغت صدقته بنت لبون وعنده حقة وکسیکه که رسید صدقه وی بنت لبون را و نزد وی حقه است فانها
تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس هر اینه که قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد او را مصدق
بیست درهم یا دو گوسپند بر عکس انچه او بمصدق میداد ومن بلغت صدقته بنت لبون ولیست عنده وعنده بنت مخاض
فانها تقبل منه بنت مخاض ویعطی معها عشرین درهما او شاتین ومن بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده
وعنده بنت لبون فانها تقبل منه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ترجمه این عبارت از نظر ما سبق واضح است
وحاصل انست که اگر مقصود حاصل کمتر از واجب و هر چیزی دیگر بان ضم کند واگر بیشتر ز هر مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده
بنت مخاض علی وجهها وعنده ابن لبون پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق و نزد وی ابن لبون است نه بنت لبون پس زیاده

استر

نیس

فانه یقبل منه ولیس معه شیء پس هر اینه که قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست با وی چیزی و درین دلیل است
که فضیلت انوثت منجبر میگردد بفضل سن وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومایة شاة وفی
گوسپندان در سبرون چرندگان است ان وقتی که باشد از چهل تا صد و بیست یک گوسپند است و قید سائمتها جهت
انست که در علوفه که در خانه علف میخورد زکوة نیست فاذا زادت علی عشرین ومایة الی مایتین ففیها شاتان پس
وقتی که زیاده شود بر صد و بیست تا دو صد پس در وی دو گوسپند فاذا زادت علی مایتین الی ثلثمایة ففیها ثلث
شیاه پس چون که زیاده شود بر دو صد تا سه صد پس در ان سه گوسپند فاذا زادت علی ثلثمایة ففی کل مایة
شاة پس چون زیاده شود بر سه صد پس در هر صد گوسپند یک گوسپند است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین
شاة واحدة پس چون باشند چرندگان مرد که در ان زکوة است کم از چهل گوسپند یعنی اگر چه یک گوسپند
هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها پس واجب نیست در ان صدقه مگر انکه خواهد صاحب ان بطریق
نفل تبرعی بدهد ولا تخرج فی الصدقة هرمة نشود در صدقه در ابل و غنم و بقر کلان سال ولا ذات عوار و نه خداوند
عیب و نقصان عوار بفتح عین و ضم ان عیب و نقص ظاهر مراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد
ولا تیس و نه بیرون اورده شود تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه در اخر سین مهمله نر بز که ان را بکه گویند الا ان شاء المصدق
مگر در وقتی خواستن صدقه ستاننده بجهت غرض و مصلحتی این ستنستان اسپ از تیس با از بهر کسر قسیم
که مذکور شد ولا یجمع بین متفرق و جمع کرده نشود میان متفرق ولا یفرق بین مجتمع و تفریق کرده نمی شود میان مجتمع
این بر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و مر ساعی را مثال اول مردی است که مالک است چهل گوسپند را و واجب
در وی یک شاة است پس رفت و خلط کرد چهل شاة را شخصی دیگر تا بگردد صدقه او از شاة بنصف شاة یا اخلاط را
بیست شاة مخلوط با بیست شاة دیگر پس تفریق کرد تا نصاب نبود و مثال ثانی بعد مر وی را چهل شاة متفرق بین جمع
کرد ان را ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردی است که وی را در صد و بیست شاة واجب گردد یک شاة
پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد خشیة الصدقة ای جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و
استقلال یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد وما کان من خلیطین و اضافی که باشند میان دو شریک
فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس هر اینه که ان هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابر بحسب انکه مثلا دو مرد دارند
دو بیست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری را صد و شصت پس واجب گردد در اول یک شاة و بر دیگری
نیز یک شاة واجب شود بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی وفی الرقة ربع العشر و واجب در نقره چهل یک است رقه
بکسر راء و تخفیف قاف و همچنین ورق سیم سکه زده که ان را درهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است فان لم یکن الا تسعین

ودیانة فلیس فیها شیء الا ان یتبادر ربها پس اگر نباشد مرکب صد و نود یعنی کمتر از دویست اگرچه یک درهم کم باشد پس
نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد صاحب مال که چیزی بکند اگرچه واجب نباشد رواه البخاری عن عبد الله بن عمر عن النبی
صلی الله علیه وسلم فیما سقت السماء والعیون در چیزی که آب داده است آسمان و چشمها او کان عثریا یا آنکه باشد
زمین عثری بفتح عین مهمله و ثاء مثلثه در قاموس گفته که عثری الخ ای داده است آنرا آسمان و زمین نقد بی تکرار در عبارت
لازم آید پس صواب انست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شده است بعاثور و عاثور
گوی است که کنده می شود در زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بریشه ها و درخت خرما و کشت و عثری نیز مرد
را گویند که فارغ است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین دو و در حدیث آمده است که دشمن داشته
شده ترین مردم نزد خدا عثری است یعنی مرد که فارغ است از کار دنیا و آخرت و نخل اگر آب دادن بدالیه و ما
آن تعب نمیکنند عثری میگویند از جهت حصول فراغ و آسایش چرا که در باالجلاد انچه آب باران و چشمه و کندی تا جاری
بی آنکه بکشند بر بهائم آن حاصل شده العشر ده یکی واجب است و ما سقی بالنضح و انچه داده شده است بکشیدن
آب از جاه تا بدان نیست آنرا و نصف العشر بیست یکی است رواه البخاری عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم العجماء جبار [illegible] بیمار روز تمام است یعنی بهیمه چنانکه اسپ و ستور و مانند آن و جرح بهیمه
و [illegible] خسته کردن او [illegible] اینجا بضم اوست و جبار بضم جیم و تخفیف باء باطل شده است و مراد انست که
بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را دیت نباشد یا آنکه گشته باران شده در روز باشد چرا که
و تلف او هدر و باطل است و صحیح چیزی بران لازم نمی آید اما اگر با او سائقی باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف منتشر
اوست و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن وی چه عادت در شب
بستن دواب [illegible] است و اگرچه لفظ حدیث عام است و لیکن آنرا مقید و مخصوص ساخته اند بدلایل و احادیث ساقیه
[illegible] پس چیار یعنی اگر کسی را با جاره گرفت برای او چاهی بکند ناگاه در وی بیفتاد برای مستجر ضمانی نباشد
و همچنین اگر چاهی اگر در زمینی که ملک اوست بکند یا در صحرا که در راه گذار مردم است و شخصی در ان بیفتد ضمانی نباشد
والمعدن جبار و المشتق از عدن بمعنی اقامت بار و اگر کسی را برای کان کندن با جاره گرفت و وی در کان افتاد و دست بنائیه
و پای او بشکست یا هلاک شد چیزی لازم نمی آید و فی الرکاز الخمس و در رکاز پنج یکی است و رکاز بر او ادل
[illegible] نزد حنفیه معدن است و نزد اهل حجاز دفینه اهل جاهلیت و معنی اول انسب است بسیاق
حدیث و در حدیث آمده است که از انحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه
که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعیه در معدن زرگی نیست و حکم وی حکم معدن است

کا انکه منح

علیه و امر الیها پس دو شیر نه قدری از شیرهای آن اشتران فجعلته فی سقائی پس گردانیدم انرا فخثم ان شیر در مشک خود
و سقا بکسر و مد مشک شیر و آب نهر بذا پس آن شیر که خوردنی آن شیر بود که از انجا داده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر
انگشتان دست خود را فاستقاء پس برزور تکلف قی کرد و شیری که خورده بود از شکم بر آورد این غایت تقوی و ورع بیهوا الافقر
از هبه کند یا هدیه آرد از صدقات خود است [illegible] اینجا انحضرت فرمود در حدیث بریره در صدقت بوده که از برای ما
جو [illegible] رواه مالک والبیهقی فی شعب الایمان
باب من لا یحل له المسألة و من یحل له
باب در بیان
کسی که حلال نیست و او را سوال کردن و گدائی کردن و کسی که حلال است [illegible] گفته اند که نبی یا هر که سوال کند هر که نزد [illegible] در قوت
یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا فقیر که بدان ضرورت کند حلال است که سوال کند
و فقیر که مراد قوت یوم حاصل است با تفاق است بر کسب حلال است مراد از کوه و حرام است سوال و مسکین و که فقیر نه دارد
که قوت یوم نه دارد در غیث بر کسب حلال است مراد سوال و اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف در انست
یا حلال است یا کراهت [illegible] شرط اول آنکه خوار نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و اگر ازین سه شرط یکی مفقود گردد
حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا سائل چون گوید الله سوال کند تا داده شود بوی چیزی زیرا که
دنیا خسیس است چون گوید الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بکلمه جهت زجر و منع و اگر گوید بحق خدا
و بحق محمد بر وی واجب نمیگردد بر مسئول داد [illegible] که گفت امام غزالی [illegible] مالک نمیگردد و همچنین اگر بدهد بر روح کسی که علوی امام
یکی را جهت صلاح [illegible] ارتکاب معصیت میکند [illegible] مالک نمیگردد [illegible] حرام است بر او رد
ردوی بر مالک و همچنین کسی که داد بوی او را چیزی بجهت بدزبانی وی یا سعایت و اگر فقیر را بیاید برای سوال و خواهد که بخشد سعایت
مسئول عنه را بوسه [illegible] مکروه است و افضل انست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و [illegible] داد
سائلی را که طبل زده بر در ها میگردد و مطرب [illegible] از جهت فخش است [illegible] و مطالب المومنین ذکر کرده [illegible] از کتب والله اعلم
الفصل الاول عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد مهمله بن مخارق بضم میم و خاء معجمه
و کسر را و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم چیزی را
از جهت دیت و حماله بفتح حاء مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و غرامت و مانند آن بجهت
اصلاح ذات البین یعنی جماعه در میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها
که بر ایشان لازم می افتد بر خود میگیرد و ضامن میگیرد در جهت آن دیتی بود مراوی نشنید و چون غارم بود یعنی مدیون یکی
از مصارف زکوة است [illegible] آمدم تا از مال زکوة بوی دهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله پس آمدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اساله فیها در حالی که سوال میکنم آن حضرت را در حماله دین او بدین حماله فقال اقم [illegible] گفت

بایست و اداکن نزد ما تا بیاید ما را مال زکوة فنامر لک بها پس بفرمایم برای تو بران صدقه یعنی بفرمایم که از ان
مال بتو چیزی بدهند که بدان از دین خلاص یابی ثم قال پس گفت انحضرت یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة بدرستی که سوال
روا نیست مگر یکی از سه مرد را رجل تحمل حمالة یکی از ان سه مردی است که بر وی اصلاح است حماله را در زیر بار ان در امده فحلت له المسئلة
حتی یصیبها پس حلال شده است مر او را سوال کردن تا برسد بان حماله یعنی مال را که ادا کند از انچه ضامن شده است بدان ثم یمسک
پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته جائحة اجتاحت ماله و دوم مردی که بوی رسید
او را حادثه و آفتی که هلاک کردانید و از بیخ برکند مال او را اجتیاح هلاک کردانیدن و از بیخ برکندن و جائحه شدت و مصیبتی که هلاک
کند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد قوام را از
زندگانی یعنی چیزی که بی نیاز شود و بر پا شود بران حاجت ضروریه وی از زندگانی او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا
من عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزی که بسته شود حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قایم شود بوی حاجت و قوام
شیء یعنی چیزی که نظام و اعتماد و ملاک وی بود نیز امده و ان نیز قریب بهمان معنی است و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و وسط
چنانکه در قران مجید فرموده و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که به بندد
چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و جز ان و سداد بفتح بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد
تنبیه است و اشارت است که سوال گویا تشبیه داد سوال را باکل مضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قیام ادی
همه اگر چه رسید بوی بار بر وجه سیر نیست در حل سوال بلکه لا بد است قوت یوم در ان کافی است و این گویا حال ذکر مسکین است
و ذکر حال فقیر اینست که میفرماید و رجل اصابته فاقة سیوم مردی که رسید او را حاجت و درویشی فاقه حاجت و احتیاج
حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا انکه بایستند و قرار دهند و بگویند سه کس از خداوندان عقل از
از قوم وی در تحقیق حال او مرتسند و سخن تحقیق … بقیاس نمیگویند و حجی بکسر حا مهمله و فتح جیم عقل لقد اصابت
فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه فحلت له المسئلة پس حلال شد مر او را سوال نمودن و گدایی کردن حتی
یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر از یقوم انست که شهادة دهند و گفته اند که ان نه
مراد است بلکه مراد مجرد قول است و در روایت ابی داود یقول امره و در ذکر یقوم مبالغه است که چنانکه شهادت
خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام در لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است
و همچنین ذکر ذوی الحجی این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مبالغه در ان است فما سواهن من المسئلة
یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا پس هر چیزی که غیر این سه صورت است از صور سوال ای قبیصه حرام است
که میخورد خداوند وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حا مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی هلاک و استیصال است

رواه مسلم

رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الناس اموالهم تکثرا کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان برای قصد
زیادت شدن مال نه بقصد دفع فقر و حاجت فانما یسال جمرا پس سوال نمیکند مگر اخگر را فلیستقل او لیستکثر پس گو کم طلبید یا بسیار
که هر قدر سوال کردن ضرر دارد کم باشد رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یزال الرجل یسال الناس
حتی یاتی یوم القیمة همیشه است که سوال میکند مرد تا انکه بیاید روز قیامت لیس فی وجهه مزعة لحم در حالی که نیست در روی
وی گوشت کنایت است از خواری وی و بی ابرویی یا مراد استخوانی بی گوشت است و صور در اخرت تابع معانی است و مزعه
بضم میم و سکون زای و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند محفوظ ازمحدثین بضم و سکون متفق علیه وعن
معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلحفوا فی المسئلة الحاح مکنید در سوال کردن و بسیار مطلبید سوال فوالله
لا یسالنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند سوال نمیکند از من هیچ یکی از شما هیچ چیز را فتخرج له مسئلته منی شیئا پس بیرون
می ارد برای وی سوال کردن وی از من چیزی را و انا له کاره در حالیکه من مر ان سوال را ناخوش دارنده ایم فیبارک له فیما اعطیته
پس برکت کرده شود مر انکس را در ان چیزی که داده ایم رواه مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره
مبشره ابن عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یاخذ احدکم حبله هر اینه انکه بگیرد یکی از شما
رسن خود را فیاتی بحزمة حطب علی ظهره پس بیاید با دسته هیزم را بر پشت خود حزمه بضم حاء و سکون زای بند هیزم فیبیعها
پس بفروشد ان پشته هیزم را فیکف الله بها وجهه پس باز دارد خدای تعالی بان پشته هیزم ابروی او را از جاه او را و این
عبارت اشارت است بانکه نگاه داشتن ابروی بنده از جانب حق است تعالی و نعمت و لطف
اوست بر وی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سوال خیر له من ان یسال الناس بهتر است مر او را از انکه
سوال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود ابرو میرود و محروم میماند و اگر بدهند بدتر از انکه در بند
محبت ایشان می افتد و در رقیه عبودیت و احسان ایشان می در اید و بطمع و سوال و عادت میکند رواه البخاری وعن حکیم
بن حزام بکسر حای و زای صحابی است برادر زاده ام المومنین خدیجه رضی الله عنها تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال
شصت در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت حکیم سوال کردم
از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس داد انحضرت مرا بعضی انچه سوال کرده بودم ثم سالته فاعطانی پستر سوال
کردم انحضرت را پس داد مرا ثم قال پس گفت یا حکیم ان هذا المال خضر حلو بفتح خا و کسر ضاد معجمتین حلو بضم حا
و سکون لام گفته این مال و منال دنیا سبز و شیرین است یعنی خوش نما و زیبا در نظر خوش اینده در ذوق
فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسی که بگیرد ان را بسخاوت نفس یعنی بی اطلاع و اشراف و الحاح برکت
کرده میشود مر او را در ان مال و من اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه و کسی که بگیرد ان را بمطلع شدن بر یافتن و انتظار داشتن
ان را و طمع کردن و دل بر بستن در ان برکت کرده نمی شود مر او را در ان و فی الطرح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و نبالا

بزبهکیستنی که گاو کا الذی باکل ولایت سیح و بانشاوری مجوکسی که منیجود درسیر نمیشود و الید العلیا خیر من الید السفلی
و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و دست پایین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه سوال
نمیکند از کسی چنانکه در حدیث آینده معلوم میگردد و در بسیار تقدیر در وی نهی است از سوال و بیان فضیلت ترک سوال است
و بهذا منفرح کرد اینید حکم بر قول خود را کفلت پس گفتم فرمایا رسول الله الذی بعثک بالحق سوگند بکسی که فرستاده آن
ترا بحق و راستی لا ارزا احدا بعدک شیئا سوال نکنم از سوال تو بعد از این سوال که از تو کردم و مقصود که ویت بعد منه
بمعنی غیر است هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی افارق الدنیا تا آنکه جدایی کنم دنیا را تا وقت موت و ازری نعلام
را مفتوحه و رای ساکن مهموز بمعنی رسید بنقص چیزی از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص
او ست برای اطلاق کرد متفق علیه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و هو علی المنبر روایت ابن عمر
که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود و هو یذکر الصدقة و التعفف عن المسئلة و آنحضرت ذکر میکرد صدقه را
و باز ایستادن از سوال و الید العلیا خیر من الید السفلی و با زید علیا را تفسیر کرد بقول خود فرمود الید العلیا هی المنفقة بنون
و فا و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن و السفلی هی السائلة و دست پایان دستی است که سوال کننده است انحنش
واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم طیبی گفت و همچنین ذکر کرده ابوداود و همچنین آمده اکثر روایات و در روایتی
مر ابی داود در الید العلیا هی المتعففة بتا و عین و فا یعنی بمعنی باز ایستادن از سوال و حرام و انفع آن النسب
حدیث که گفت و هو یذکر الصدقة و التعفف عن المسئلة و هر دو معنی صحیح است و نقل کرده شده است از نووی که
صحیح روایت اولی است متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سالوا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
که بعضی مردمان از انصار سوال کردند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاعطاهم پس داد آنحضرت ایشان را آنچه طلبیدند ثم سالوا
فاعطاهم باز سوال کردند پس باز داد ایشان را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت بود یعنی از آنچه که
داد ایشان را فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت آنچه باشد نزد من چیزی یعنی مال پس ذخیره نمی نهم
آن را از شما و من یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاه دارد خود را از آن نگاه دارد او را خدای تعالی
و محتاج نمیگرداند بمردم و من یستغن یغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی گرداند و
بی نیاز سازد او را خدای تعالی و من یتصبر یصبره الله کسیکه که تکلف کند و زور آورد در صبر کردن صبر میبخشد او را
خدای تعالی و ما اعطی احد عطاء هو خیر و اوسع من الصبر داده نشد هیچ یکی را دادنی که آن بهتر است و فراخ تر است از صبر
یعنی صبر عطائی است از باری تعالی که بهترین و فراخ ترین عطاها است متفق علیه و عن عمر بن الخطاب قال کان النبی
صلی الله علیه و سلم یعطینی العطاء گفت عمر رضی الله عنه بود آنحضرت میداد مرا بخشیشی فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم
بآنحضرت بده آن را بمحتاج تر بود از من فقال خذه فتموله و تصدق به پس گفت آنحضرت بگیر آن را و مال ساز آن را و تصدق کن

بزه

مرا آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بی اشتراط حولان حول متفق علیه الفصل الثانی عن علی
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عفوت عن الخیل و الرقیق بتحقیق عفو کردم من از زکوة است و بنده مراد
اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است در امساک تمام مال و ترک انفاق آن برای خدا که ها ثبت
و لیکن شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما درهما پس بدهید صدقه نقره از هر چهل
درهم یکدرهم است بعد از آنکه بحد نصاب برسد که دویست درهم و لیس فی تسعین و مائة شیء و نیست در صد و نود
یعنی در کمتر از دویست چیزی فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم بحساب مذکور که از هر چهل یک رواه الترمذی و ابوداود
و فی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی است مشهور بصحبت علی و تقلم
کرده ائمه در وی از علی رضی الله عنه همچنین آمده قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه و سلم گفت زهیر که راوی است از حارث اعور
گمان میبرم حارث را که علی روایت کرد و گفت عن علی عن النبی رفع کرد با آنحضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد
نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم انه قال روایت کرد که وی همچنین آنحضرت گفت هاتوا ربع العشر من کل اربعین درهما درهم بدهید
چهار یک از ده یک که چهل درهم یکدرهم است و لیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود
دویست درهم فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس چون باشد نقره مقدار دویست درهم پس در وی زکوة
پنج درهم است فما زاد فعلی حساب ذلک پس آنچه زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد اندک یا بیش و در زکوة مسلم همچنین
نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و منکوئیر فی الغنم فی کل
اربعین شاة شاة و در گوسفندان از هر چهل گوسفند یک گوسفند است و در آنچه زیاده کرده بل هیچ نیست الی عشرین و مائة
تا صد و بیست فان زادت واحدة فشاتان پس اگر زیاده شود بر صد و بیست یکشاة واجب میشود دو شاة الی مائتین تا دویست
شاة یعنی دو شاة است فان زادت فثلث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یکشاة هم باشد واجب
میشود سه شاة الی ثلثمائة تا سیصد شاة و شیاه جمع شاة است و اصل شاة شوهة است و تصغیر وی بر شویهة و جمع
بر شیاه چنانچه جمع شفة شفاه می آید فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر صد یعنی چهار صد شود [illegible] زیاده شود
ففی کل مائة شاة پس در هر صد شاة یکشاة است در چهار صد چهار و در پانصد پنج و همچنین و در میان هیچ نیست
فان لم یکن الا تسع و ثلثون پس اگر نباشد مگر سی و نه فلیس علیک فیها شیء پس واجب نیست بر تو در آن چیزی
و فی البقر فی کل ثلثین تبیع و در گاوان در هر سی گاو تبیع است [illegible] سال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انثی در این یکی
برابر است و فی الاربعین مسنة و در چهل گاو مسنه است که دو سال تمام کرده و در سال سوم در آمده است و در این
حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق که در فصل اول گذشت ذکر بقر نیست ظاهر آنجا که مورد حدیث
بوده نه اموال این باقی از این قبیل بود و لیس علی العوامل شیء و نیست بر شتران و گاوان که کار میکنند مثل کشت کار

تو

یا آب کشیده شده و نزد ان چنانکه در حدیث سابق که در فصل اول گذشت در اسبان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه است
نه نزد امام مالک و انما نیز زکوة است و عن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن روایتیست از معاذ که چون آنحضرت متوجه کرد او را بجهت
و فرستاد او را بجانب یمن امره ان یاخذ من البقرة من کل ثلثین تبیعا او تبیعة امر کرد آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر سی گاو
گوساله نر یا ماده و من کل اربعین مسنة و بگیرد از چهل گاو دو ساله در تبیع مذکر و مونث هر دو را ذکر کرد و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا
کرد باول یا در تبیع نر و ماده هر دو برابر است و در مسنه ماده متعین است والله اعلم و نزد ما هر دو نر و ماده برابر است و هر دو جایز است
رواه ابوداود والترمذی والنسائی والدارمی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها متعدی ظالم از حد افراط
و اعتدال تجاوز کننده در زکوة در گناه همچو منع است که منع زکوة میکند و زکوة نمیدهد یا مراد انست که مر متصدق اگر از حد تجاوز کند و بغیر مستحق
میدهد و بر وجه مامور نمیدهد حکم ان دارد که منع میکند زکوة را مانند همان رواه ابوداود والترمذی و عن ابی سعید الخدری ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لیس فی حب و لا تمر صدقة نیست در دانه و خرما زکوة حتی یبلغ خمسة اوسق تا انکه برسد به پنج وسق و این
مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابوحنیفه خارج از عرض عشر است بطعام کم باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی و عن موسی بن طلحة
روایتست از موسی بن طلحه بن عبیدالله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شده و آنحضرت او را این نام نهاده قال عندنا کتاب
معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن جبل است عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انه قال گفت موسی بن طلحه انما امره ان یاخذ
الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر امر کرد آنحضرت معاذ را مگر انکه بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما و غله هر امر موجود در انجا باکثر الوقوع
همین است یا انکه زکوة منحصر در انها باشد مرسل رواه فی شرح السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی
فی شرح السنة [illegible] مرسل نخعی است و وجه ان در شرح مذکور است و عن عتاب بفتح مهمله و تشدید مثناة بن اسید
بفتح همزه و کسر سین قرشی اموی است اسلام اورده روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت بر مکه و همیر ان مقرر داشت او را ابوبکر وفات
یافت روز وفات ابوبکر و عمر او بیست و پنج سال بود و از سادات قریش بود خیر صالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل فرمود در زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که این اندازه کرده شود
و تخمین نموده شود بر درخت چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا پس ادا
کرده شود زکوة ان در حالتی که زبیب است چنانکه ادا کرده می شود زکوة نخل در حالتیکه تمر است یعنی وقتی که پیدا شود در انگور و خرما اثر
اندازه کند شخصی که ماهر است دران که انگور چقدر مویز شود یعنی خشک کرده و بالای رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار
خواهد شد اگر بنصاب برسد زکوة ان بدهند رواه الترمذی و ابوداود و عن سهل بن ابی حثمة بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی و متولد شد
او در سال سوم از هجرت است که حدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث را و بگذارید ثلث را
ازان مراد انست که تعیین کنید مقدار زکوة را و ازان میان دو ثلث را بگیرد و ثلث را بمالک بگذارد و احسان کنید بوی تا ان را بهمسایهای

خود خواهد

۱۸

خود را بخورانند و بدیگر مردمان و بهمسایه و غیر ان بسبیل احسان کنند تا از ملک خود صرف کنند و این خطاب است بمصدقان فان لم تدعوا
الثلث فدعوا الربع و اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید
ربع را و کم ازین نباشد رواه الترمذی و ابوداود والنسائی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث
عبدالله بن رواحة الی یهود آنحضرت میفرستاد عبدالله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود و شاعر در غزوه موته
شهید شد بسوی یهود خیبر فیخرص النخل حین یطیب یعنی پخته میشد خرما اندازه و تخمین میکرد خرما را بر درخت هنگامیکه خورده میشد خرما
یعنی ظاهر میشد [illegible] قبل ان یؤکل منه حیثیت ازان که خورده میشود ازان این احادیث [illegible] بکفایت
مخرص درین باب [illegible] عامه اهل حدیث [illegible] قول قدیم است مر شافعی را ولکن فقها میگویند که این [illegible] میکند ربوا
و میگویند [illegible] این حدیث پیش از تحریم ربوا است [illegible] پوشیده [illegible] و این احادیث در باب صدقه است و
شارع در ان مسامحه کرده [illegible] نیست [illegible] لازم [illegible] قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر
بیع است فلا کلام و اگر عام است مخصوص کرده [illegible] بغیر ان [illegible] اعلم رواه ابوداود و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق روایتست از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است
رواه الترمذی و قال فی اسناده مقال گفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی روایان وی مطعون شده
ولا یصح عن النبی صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب کثیر شیء و صحیح نرسیده است از پیغمبر یعنی در باب زکوة عسل
بسیار خبر و علما نیز اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوة نیست [illegible] امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود
لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابوحنیفه در ان عشر است و اگر در ارض عشریه است کم باشد یا [illegible] و معتبر نیست [illegible] یعنی
[illegible] در خارج ارض از خضروات [illegible] و حجت امام قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اخرجت الارض ففیه العشر
و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایتی [illegible] است چنانچه در حدیث ترمذی که مذکور است
در کتاب و اما عسلیکه پیدا می اید از جبال در وی نیز عشر است نزد امام [illegible] نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند
که عسل که در جبال [illegible] در ارض موات یافته شود و اگر از حرم گرفته شود پس در وی عشر است و الا فلا [illegible] والله اعلم
و عن زینب امراة عبدالله روایتست از زینب زن عبدالله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی روایت
میکنند قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن پس گفت
آنحضرت ای گروه زنان تصدق کنید ولو من حلیکن و اگر چه از زیور باشد حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و بعضی حلیکن
بکسر حا و سکون لام و تا [illegible] فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیامة زیرا که بدرستیکه شما بیشترین دوزخ اید
در قیامت رواه الترمذی و اختلاف کرده اند در زکوة حلی مر نساء را پس نزد امام ابی حنیفه در وی زکوة است و نزد مالک [illegible]
نیست در حلیکه مباح است استعمال ان و شافعی را دو قول و اظهر همین است یعنی است مختار در مذهب احمد و در انجبر [illegible]

النخل

محتار

برای پوشیدن شود یا برای الاجارة یا التجارة باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای القنیه نزد علما
موجب زکوة است باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در مبسوط گفته که در زکوة هست در حلی از جواهر و لآلی در حال [illegible] آنست که
مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و [illegible] سکوت [illegible] امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی
والذین یکنزون الذهب والفضة الآیه و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب
واقع است از صحابه و تابعین و من بعدهم اختلاف داشته اند در این و بعضی گفته که مراد بزکوة حلی عاریت دادن و پوشیدن آنست
کرده شده است این تاویل از سعید بن المسیب و حسن بصری [illegible] در جانب وجوب است والله اعلم و عن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله دو زن آمدند بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فی ایدیهما سواران من ذهب [illegible] در دستهای یک
از این دو زن یاره بود از طلا فقال لهما اتؤدیان زکوته پس گفت آنحضرت مر آن دو زن را ادا میکنید شما زکوة آن را قالتا لا گفتند ادا نمیکنیم
زکوة آن را فقال لهما رسول الله پس گفت [illegible] آن دو زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست
میدارید شما که بپوشاند شما را خدای تعالی [illegible] قالتا لا گفتند که نه دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای
تعالی سوارها از آتش دوزخ قال فادیا زکوته گفت آنحضرت پس ادا کنید زکوة آن را رواه الترمذی و قال هذا حدیث قد رواه المثنی
بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه و گفته است ترمذی این حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح
از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح و ابن لهیعة یضعفان فی الحدیث و مثنی بن صباح و ابن لهیعه [illegible]
این حدیث است ضعیف [illegible] می شوند و لا یصح فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم شیء
صحیح شده است در باب زکوة حلی از آنحضرت خبری و عن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب گفت ام سلمه بوده
من می پوشیدم [illegible] از انواع زیور است [illegible] و از ذهب تبری باشد
چنانچه در حدیث واقع است [illegible]
از [illegible] ام سلمه [illegible] یا رسول الله اکنز هو آیا گنج است [illegible]
فقال ما بلغ ان تؤدی زکوته پس گفت آنحضرت [illegible] مقدار [illegible] که ادا کرده شود زکوة [illegible] نصاب
[illegible] پس [illegible] زکوة آن پس نیست کنز [illegible] و همچنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از [illegible]
خارج است رواه مالک و ابو داود و عن سمرة بن جندب قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعده للبیع [illegible] امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای
فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای [illegible] و خدمت و سواری میبود در آن زکوة نبود رواه ابو داود
و عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد [illegible] منقول [illegible] میان علما [illegible]
روایت میکنند از بسیاری از صحابه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اقطع بلال بن الحارث المزنی [illegible]

شعیب

[illegible]

بلال

مر بلال بن الحارث المزنی که از صحابه است و مر آنحضرت در وقت مر [illegible] قطع [illegible] امام [illegible]
[illegible] خود را قطعه زمینی تا از حاصل آن رزق خود سازد [illegible] تملیک نمیشود [illegible] معادن القبلیه [illegible]
قبیله [illegible] قاف [illegible] ناحیه [illegible] از ساحل بحر میان وی و مدینه پنج روزه راه است [illegible] الفرع و این
از جانب فرع است [illegible] و در جانب بالا [illegible] فتلک المعادن لا یؤخذ منها الا الزکوة
الی الیوم پس آن کانها [illegible] یک [illegible] گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادن است و این
مذهب امام مالک و شافعی است در قولی [illegible] و در قولی دیگر [illegible] خمس است و قول دیگر شافعی را [illegible]
که اگر یافته است [illegible] رواه ابو داود

الفصل الثالث

عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضروات صدقة گفت آنحضرت که نیست در سبزوات زکوة و این مذهب [illegible]
[illegible] است [illegible] سال تمام [illegible] امام ابو حنیفه [illegible] زمین [illegible]
بک است [illegible] از جهت عموم قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح [illegible]
گذشت و لا فی العرایا صدقة [illegible] عرایا جمع عریه [illegible] رطب [illegible] درخت است
بثمر [illegible] خشک بطریق تخمین [illegible] بیع میوه بر درختان [illegible] خشک [illegible]
چنانکه در کتاب البیوع [illegible]
[illegible] رطب [illegible]
[illegible] از آن [illegible] زیاده [illegible] درخت [illegible] بجهت
شفقت و دفع احتیاج [illegible] دون خمسة اوسق [illegible] اقل از خمسه اوسق بود در آن زکوة نباشد
چنانکه فرمود و لا فی اقل من خمسة اوسق صدقة و لا فی العوامل صدقة [illegible]
چنانکه گذشت و لا فی الجبهة صدقة و نیست [illegible] قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید [illegible] است سقر
[illegible] از رواة این حدیث است که مراد بجبهه اسپان و شتران و غلامان [illegible] رواه الدار قطنی
و عن طاوس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایت است از طاوس یمانی که [illegible] تابعین است [illegible] وقص
[illegible] زکوة [illegible] فقال لم یامرنی فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء پس گفت معاذ امر نکرده است مرا در آن
آنحضرت بچیزی از زکوة رواه الدار قطنی والشافعی و قال [illegible] و گفته است [illegible] خبر [illegible]
[illegible] نصاب [illegible] زکوة واجب گردد [illegible] گفته اند که مراد [illegible]
[illegible] آن [illegible] معاذ [illegible] اول [illegible] شکسته [illegible]

باب صدقة الفطر

صدقة فطر فرض است نزد شافعی و همچنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت مؤکده است نزد مالک و واجب است

نزد ما بمعنی مقابل فرض است [illegible] فرض چنانکه باید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعیه و احمد بر ظاهر عمل میکنند و مالک
میگوید فرض بمعنی تقدیر است ما میگوییم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر اثبات بدلیل ظنی مفید وجوب است
و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه است [illegible] نماز و نزد شافعیه هر که قادر است بر قوت
یوم برای خود و برای کسیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و [illegible] است بروی صدقه فطر واجب است و نصاب
دیگر ابدا انکه واجب در صدقه فطر نصف صاع از بر و صاع از تمر و شعیر در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع
شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر محقق مفید [illegible] در زمان نبوت همان مقدار است [illegible] صاع
بود و زیاده بطریق تطوع میدادند وجوب و بعضی گفته که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن نصف
صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم [illegible] در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر نزد ابی یو
سف مروی است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر اما چون [illegible]
کرد پروردگار بر شما تمام صاع دهید از بر و غیره در این معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است

الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض
کرد انحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر و در این حدیث ذکر بر نیست و از اینجا توهم کرده اند بعضی مردم که اخراج
نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت در صاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر [illegible]
و تخصیص ذکر تمر و شعیر در [illegible] وجود این دو جنس باشد [illegible] که ابن عمر از تمر میداد و چون [illegible]
از شعیر دادی [illegible] علی العبد والحر والذکر والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان
از مسلمانان بنده چون ملک ندارد وجوب بروی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی و همچنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب
بر پدر اوست اگر مالک مال نبود والا از مال وی [illegible] بود مال بر پدر واجب است و امر بها ان تؤدی قبل خروج الناس
الی الصلوة امر کرد انحضرت فطره را که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در این است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند
لیکن ایمه [illegible] امر کرد [illegible] مستحب است [illegible] واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل [illegible]
و در شرح سفر السعادة آن را ذکر کرده ام متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت
ابو سعید خدری بودیم ما که میدادیم صدقه فطر را یک صاع از طعام [illegible] گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف است و غالب قوت در [illegible]
و بعضی گفته اند که مراد ذرت است [illegible] نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان [illegible] ساعا من شعیر
یا [illegible] صاعی از جو و صاعی از تمر [illegible] از خرمای خشک [illegible] صاعی از قروت [illegible]
[illegible] صاعی از زبیب [illegible] او صاعا من زبیب یا صاعی از انگور خشک [illegible]
متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر رمضان

بر دن آید

بر آن آید صدقه روزه خود را ادا و صدقه فطر است و در حقیقت آن صدقه صوم است که صوم بی ادای آن معلق میماند و چون ادا کرد تمام
در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه و سلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شعیر واجب کرد
آنحضرت این صدقه را یکصاع از خرما یا جو و نصف صاع [illegible] او قمح بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم و علی کل حر او مملوک ذکر
او انثی صغیر او کبیر بر هر کس که آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خورد و بزرگ رواه ابو داود و النسائی [illegible] قال فرض رسول الله [illegible]
ابن عباس است گفت واجب گردانیده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر یعنی صدقه فطر را طهرة للصیام از جهت پاک کردانیدن
روزه دار [illegible] طهرة للصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده و لایعنی گفتن و از رفث واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح راء
و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن میان مرد و زن [illegible] آنچه مطالبه کند مرد با زن [illegible] بعد از آن استعمال کرده شده
در هر کلام قبیح از تقصیرات و گناهان است که در ادا روزه [illegible] بوجود آمده باشد و طعمة للمساکین و صدقه فطر واجب است از
جهت طعام دادن بمساکین [illegible] گردانیدن ایشان را از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است رواه ابو داود

الفصل الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث منادیا فی فجاج مکة انحضرت برانگیخت
و فرستاد آواز کننده را در کوچهای گشاده مکه [illegible] ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است
بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح صدقه فطر دو مد است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه
یا جز گندم که زبیب باشد چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است او صاع من طعام اگر مراد بطعام گندم باشد [illegible] برای شک راوی است
[illegible] رواه الترمذی و عن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر [illegible]
همچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبة بن صعیر او ابن ابی صعیر عن ابیه و ثعلبه صحابی است [illegible] حدیث [illegible]
در صدقه فطر [illegible] گفته است ثعلبه [illegible] روایت میکند [illegible]
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صاع من بر او قمح عن کل اثنین [illegible] از هر دو کس [illegible]
صاع از هر یک صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم فیزکیه الله [illegible] و اما فقیرکم [illegible]
[illegible] میکرداند برکت صدقه و مضاعفت ثواب آن [illegible]
رواه ابو داود **باب من لا تحل له الصدقة** باب در بیان کسی است که حلال نیست صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن [illegible]
عنوان باب [illegible] باب من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسی که روا نیست دادن زکوة او را و مال معنی هر دو عبارت
یکیست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است [illegible] کافر جایز نیست [illegible]
کرده نمیشود از عدم حل آن بر وی [illegible] هر دو معنی صادق است [illegible] زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات
دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرا مسلمانان احب و افضل اند [illegible] زکوة بر بنی هاشم [illegible] روایتی [illegible]
جایز است در این زمان [illegible] ممنوع در آن زمان بود [illegible] و از ابی یوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض [illegible] جایز نیست دادن زکوة

یکی که مالک نصاب است و در روایتی الا بعامل که حوایج ایشان خصوصا جمع کتب که ایشان را در کار است بسیار است و دیگر که میان دو مرد که
نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا از اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل است که صله صدقه بحق شود
بکسی که نسبت زوجیت دارد و به مکاتب خود و بر مستامن او و بخود نیز نرسد الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم
بتمرة فی الطریق گذشت آنحضرت بیک خرمایی در راه یعنی خرمایی در راه افتاده بود نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد فقال لولا انی اخاف
ان یکون من الصدقة لاکلتها پس گفت آنحضرت اگر نمی بود که من می ترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم آنرا و لیکن
نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت کرامت و طهارت
جوهر شریف وی حرام بود با حادیث دیگر نیز معلوم شد که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم مطلقا حرام است و نه صدقه واجب و نه تطوع بر ایشان نه صدقه واجب است نه تطوع که از افعال الطیب و در بعض کتب
فقه حنفیه آمده که صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو روایت است و نیز معلوم شد که بر یک
طعام که بر زمین افتاده باشد اگر مباح باشد برداشتن و خوردن نیز جایز است و در بعض کمال تعظیم و تواضع
نعمت الله است اگرچه قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه عن
ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة گفت ابو هریره که گرفت امام حسن بن علی رضی الله عنهما خرمایی را از خرماهای
صدقه فجعلها فی فیه پس کرد آنرا در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح کاف
و کسر آن و سکون خاء معجمه و کسر آن با تنوین کلمه ایست که زجر کرده میشود بوی صبی را باز داشته میشود از آنچه میکند
و نزد اجتناب در چیزی نیز گفته می شود گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن آن تمره را از دهان خود
و نخورد و بعضی گفته اند که این کلمه اعجمی است و بخاری این را در باب من تکلم بالعجمیة والفارسیة آورده ثم قال پس گفت آنحضرت
حسن رضی الله عنه اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمیدانی تو که ما که هاشمیم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را
و این عبارت مشعر است به مبالغه علم زیرا که در آن وقت حسن رضی الله عنه صغیر غافل بود و بتحقیق تحمل
کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله
علیه وسلم هشت ساله زیرا که بعد ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه و عن عبد المطلب بن ربیعة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد المطلب بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم که گفت
با شیخی که در زمان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ
الناس بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر چرکهای مردم و اموال ایشان را و ایشان را پاک میگردانند و انها لاتحل
لمحمد ولا لآل محمد و این صدقات اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه مر آل محمد را و مراد از آل اینجا بنی هاشم اند که حلال نیست
مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است رواه مسلم عن ابی هریرة قال کان

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بطعام سال عنه اهدیة ام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید
که آیا هدیه است یا صدقه است فرق میان هدیه و صدقه آنست که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقیر بطریق ترحم
و مهربانی داده کرده میشود بوی بواجب آخرت و در وی نوعی از خواری است آنرا که داده می شود صدقه بوی و هدیه مقصود
بوی تعظیم و اکرام است و برده می شود نزد اغنیا و مکافات میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته می شد
که این طعام صدقه است قال لاصحابه کلوا گفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمیخورد و ان قیل هدیة
و اگر گفته می شد که هدیه است ضرب بیده زد بدست خود یعنی دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشی فاکل معهم پس میخورد
با ایشان و ضرب بمعنی شتافتن در رفتن و بمعنی رفتن بطلب رزق آمده از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول نکرد صدقه را
و نمیخورد آنرا و هدیه را قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة
ثلث سنن گفت عائشه بود در بریره بفتح با و کسر را اولی مولاة عائشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب
وی وارد شده و ثابت گشت احدی السنن انها عتقت فخیرت یکی ازان سه سنت آنست
که بریره آزاد شد پس مخیر گردانیده شد در زوج که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد
جدا شود از وی و این خیار عتق است که علما نیز ثابت کرده اند در آن که داده شود چون آزاد کرده و مختار است که شوهر خود را اختیار
کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر وی بنده باشد نزد ما خواه بنده بود خواه آزاد و این مغیث شوهر
بریره بنده بود و بریره او را نخواست و مغیث در عشق او میگردید
و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء لمن اعتق ولاء مر کسیرا است که آزاد کرده است این سنت
دوم است که در بریره بود با نسبت آنست که بریره داده بود کتابت ساخته بود چون از اد
برای کتابت عاجز آمد نزد عائشه آمد رضی الله عنها که تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند و آزاد
گردد و عائشه فرمود اگر اصحاب تو میگویند که ترا بخرم و آزاد کنم و گفت اصحاب ایشان
گفته بود گفت ایشان گفتند مگر آنکه ولا مر ما باشد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یهود چنین میگویند که ولای بریره برای ما باشد آنحضرت
فرمود میگویند و یا ده میگوید الولاء لمن اعتق ولای برای کسی است که آزاد کرده تو آزاد کرده
ولای وی ترا خواهد بود شرط ایشان باطل است و سنت سیوم آنست که پیغمبر در آمد رسول الله
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در خانه عائشه والبرمة تفور بلحم و حال آنکه دیگ میجوشید بلحم
بلحم یاد سکون را دیگ از سنگ که مشهور در بلاد حجاز مشهور است
فقرب الیه خبز و ادم من ادم البیت پس نزدیک کرده شد بسوی آنحضرت نان و نان خورش از آن

یکی گفت

نانخورش کسی در خانه بود و ادم بضم همزه و سکون دال و بضم ان مفرد و جمع هر دو آمده چنانکه فلک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است
فقال الم ار برمة فیها لحم پس گفت انحضرت که ایا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند اری هست که در
در وی گوشت ولکن ذلک لحم تصدق به علی بریرة لیکن آن گوشتی است که تصدق کرده است بر بریره وانت لا تاکل
الصدقة و تو نمیخوری صدقه را قال هو علیها صدقة ولنا هدیة گفت انحضرت این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه است
یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و ان فقیر بکسی دیگر بر هدیه کرد آن که ... جایز نیست آنچیز بر هر کس حلال است زیرا که
آنچیز ملک فقیر شد بعد که به هدیه داد است متفق علیه و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل الهدیة و یثیب
علیها یعنی انحضرت قبول میکرد هدیه را و عوض میداد و مکافات میکرد رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه
گوسپند حقیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه و مدینه کراع الغمیم میگویند
و معنی اول اظهر است و انسب است ولو اهدی الی ذراع لقبلت اگر هدیه فرستاده شود بسوی من ذراع که دست
گوسفند است هر اینه قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهربانی بر خلق خدا رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین آنکسی که طواف میکند بر مردم و گرد ایشان میگردد ترده اللقمة
واللقمتان باز میگرداند او را یک یا دو لقمه والتمرة والتمرتان و یک خرما و یا دو خرما ولکن المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولیکن مسکین حقیقی
کسی است که نمی یابد توانگری که بی نیاز گرداند او را ولا یفطن به فیتصدق علیه و یافته نمی شود و دریافت کرده نمیشود بحال او
بجهت تعفف تا صدقه داده شود برو ولا یقوم فیسأل الناس و بر نمیخیزد از کنج خانه و زاویه غربت خود تا سوال
کند مردم را و در ذکر فطانت که بمعنی زیرکی و وجودت فهم است اشارت است بخفا و کتمان حال او بجهت تعفف
و تستر گویا ان زود نتوانند رسید متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایت است از ابی رافع مولای انحضرت بود که انحضرت فرستاد مردی
از قبیله بنی مخزوم را بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس گفت آن مرد که ابی رافع صحبت دار با من و باشم
تا برسی از صدقه نصیب خود را و بهره بر تو آرا آخری فقال لا پس گفت ابو رافع مصاحب نمیشوم بتو و نمی ایم همراه تو
حتی اتی رسول الله تا بیایم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاساله پس سوال میکنم انحضرت را که بروم همراه انمرد یا نه فانطلق
فانطلق الی النبی پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اندر آمد فسأله پس پرسید انحضرت را که
بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تحل لنا پس گفت انحضرت بدرستیکه صدقه حلال نیست ما را که بنی هاشمیم وان موالی القوم
من انفسهم و بدرستیکه موالی قوم از ذات ایشانند و حکم ایشان را دارند چنانکه ما را صدقه حلال نیست موالی ما را نیز
نیست رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی

حلال نیست

حلال نیست زکوة مر غنی را ولا لذی مرة سوی و نه حلال است مر خداوند قوت درست را اعتبار آنکه کسب روزی میتواند
کرد و مرة بکسر میم و تشدید راء ای بخند یعنی ابر قوت و شدت عقلی و استحکام و طاقت و حیله و اگر ظاهر القوة باشد
ولیکن عقل و سلیقه کسب ندارد نیز باشد حلال بود مراد از زکوة داده کرده است بانی حدیث امام شافعی و قابل شده
بعدم حل زکوة مر قوی قادر بر کسب ... حلال است بر کسیکه مالک نصاب که دویست درم است باشد
اگرچه قوی و قادر بر کسب باشد زیرا که انحضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود اگرچه قوی و تندرست می بودند
و همچنین بود امرا انحضرت صلی الله علیه وسلم پس این حدیث ... باشد یا مراد انست که نمی باید و نمی ... کسی را
که او را قوه و قدرت باشد بر کسب که راضی شود ... باین ذلت و دنائت رواه الترمذی و ابو داود والدارمی و رواه احمد
والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة و عن عبید الله بن عدی بن الخیار بکسر خاء معجمه و تخفیف تحتانیه از کبار تابعین است
و تولد او در زمان نبوت بود قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی گفت خبر داد مرا دو مرد که ایشان آمدند پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم و هو فی حجة الوداع و حال آنکه انحضرت در حجة الوداع بود که عبارت است از حجی که انحضرت کرد و بیان اکثر
احکام فرموده تودیع حیات نمود و هو یقسم الصدقة و انحضرت قسمت میکرد صدقه را فسالاه منها پس سوال کرده آن دو
دو مرد انحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا النظر و خفضه پس چون سوال کردیم بالا بر داشت و
بلند کرد انحضرت در ما نظر خود را و پست کرد ... یعنی بالای و پایان ما را از سر تا پا نگاه کرد فرانا جلدین
پس دید و دانست ما را چابک و توانا فقال ان شئتما اعطیتکما و گفت انحضرت اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ
فیها لغنی ولا لقوی مکتسب و نیست نصیب در صدقه مر توانگر را و لا قوی مکتسب ... توانائی را که کسب میتواند کرد
معنی حدیث بر مذهب شافعی انست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما را ... برو خوردن حرام میدهم
شما را دینی لطریق تشدید و تفریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع همچنین
اید یا توانگر بر حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و بر مذهب ما انست که در صدقه خوردن خواری و ذلت است
و اگر با این صفت راضی اید بدهم شما را و در این نیز نوعی از تشدید و توبیخ است رواه ابو داود والنسائی و عن عطاء
بن یسار مرسلا از علمای تابعین و کبار ایشان است فقیه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المومنین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة مر غنی را مگر برای پنج کس را که اگرچه غنی هم باشند
توان داد لغاز فی سبیل الله یکی مر غازی کننده را در راه خدا و لعامل علیها دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات و گماشته
سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سوم مر کسیکه مدیون است ... فرموده ... [illegible]
دین ... [illegible] ... چهارم مردی را که ... [illegible]
از ... بر حلال است او را ... صدقه نیست ... مسکین ... [illegible]

فتصدقنا علی المسکین پس انحضرت کنکی کرده شد بر مسکین فاجری المسکین المتقینی پس هریرة فرستاد ان مسکین مر این تنبیه را ازین
چنانکه در حدیث بریره معلوم شد و استحقاق غازی غنی از لفظ هر حدیث ثانی است بود نه عامل و غارم را در سنت زیرا که
عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا و فقر دران برابر است و غارم بسبب استحقاق وی دین است تا انکه دین را ادا بکند
در سنت نه غازی از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که انحضرت فرمود که اغنیای ایشان بگیرد و بر فقرای ایشان صرف
کن و حدیث انحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست صدقه مر غنی را ... رواه مالک و ابو داود و در روایة لابی داود عن
ابی سعید و ابن السبیل و در روایت ابی داود از ابی سعید در روایة السبیل نیز واقع شده است که مراد بر ابن
مسافر است که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی جدا مانده و وی حکم فقیر دارد با شارت قول عز و جل
للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم و عن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله و تخفیف دال
منسوب بشخص که نام وی صدا است صحابی است متابعت کرد انحضرت را اذان گفت در پیش رسول صلی الله علیه وسلم
چنانکه در باب اذان گذشت قال اتیت النبی گفت امدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم چنانکه در باب اذان گذشت
قال اتیت النبی گفت امدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فبایعته پس متابعت کردم و بیعت کردم و مسلمانی ... دادم
فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را فاتاه رجل فقال اعطنی من الصدقة پس امد پیغمبر را مردی پس گفت ...
المرد بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر ان مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی
الصدقات بدرستی که خدای تعالی راضی نشده است بحکم پیغمبر و نه بحکم غیر او از علما و مجتهدین در تقسیم صدقها
که بکه باید داد حتی حکم فیها هو تا انکه حکم کرد در صدقات خدای خود در قران فجزاها ثمانیة اجزاء پس پاره پاره ساخته
و تقسیم کرده ان را هشت پاره یعنی قسمت کرده ان را بر هشت طایفه که ذکر ایشان را ... چنانکه گویا
انما الصدقات للفقراء والمساکین ... که در کتب فقه ... طوایف واقع شده ...
فقرا و مساکین ... اعتبار ... میان ایشان فان کنت من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله
ان اقسام میدهم ترا ظاهر احال وی معلوم نبود و تردد داشت ... بود در ان رواه ابو داود

الفصل الثالث

عن زید بن اسلم فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب نقل عالم فقیه عابد زاهد ... در حلقه درس او می نشست ... امام
زین العابدین ... قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رضی الله
شیری را پس خوش امد ان شیر او را فسأل الذی سقاه من این هذا اللبن پس پرسید عمر ... را که
... که از کجا اورده این شیر را فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد انکس عمر را که وی فرود امد
بر ابی ... نام برد ان اب را ... فاذا نعم من نعم الصدقة
پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة انجا حاضر بود ... ان اب میداد شتران را

مسکیل

فحلبوا

بان فاجارک منه هذا المال و انت غیر مشرف ولا سایل پس هر چیزی که بیاید ترا ازین مال و حال انکه تو اسراف نکننده و انتظار برنده و طمع نکننده
ان را و نه سوال کننده ان را فخذه پس بگیر ان را و مالا فلا تتبعه نفسک و هر چه نه اینچنین است پس تابع مکن نفس خود را
یعنی در پی ان مرو طمع مکن و منتظر مباش ... چنانکه در میان مردم مشهور است که ... متفق علیه و ... الحدیث از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم روایت کرده اند در حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنه تسع و خمسین او سنه ستین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم المسایل کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها و جراحتها است که مجروح میکرداند باتمام مرد روی خود را فمن شاء ابقی
علی وجهه پس کسی که خواهد نگاه دارد روی خود را از خراش سوال کند و در بعضی نسخ ابقی علیه وجهه و در بعضی ابقی علی وجهه ماء و من شاء ترک
... و کسیکه خواهد ترک کند ان را ... ابروی خود را سوال کند اختیار بدست اوست و این تهدید است برا انکه
سوال کردن بس ... الا ان یسال الرجل ذا سلطان مگر انکه سوال کند مرد از خداوند سلطنت را که امیر است او فی امر لا یجد منه بدا
سوال بکنید ... یا بر اوان چاره ... احتیاج و کسیکه ... قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود و
والترمذی والنسایی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الناس وله ما یغنیه کسیکه سوال کند مردم را و حال انکه
مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را جاء یوم القیمة و مسئلته فی وجهه می اید انکس روز قیامت و حال انکه سوال در روی خوش او
خدوش او کدوح ... گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند ... و بعضی گفته اند که متباین اند
در معنی خدش پوست کندن ... بناخن و کدح ... ان اشارت است بتفاوت احوال سایلان در
قلت سوال و کثرت ان و توسط قیل گفته شد یا رسول الله ما یغنیه و چه چیز بی نیاز گرداند او را یعنی چه قدر را که سوال بان
حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود
والترمذی والنسایی و ابن ماجه والدارمی و عن سهل بن الحنظلیة بفتح حاء و سکون نون و فتح ظاء معجمه نام مادر سهل است یا یکی از اجداد
او ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال وعنده ما یغنیه کسیکه سوال کند نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند
او را از سوال فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر انکه میکند طلب بسیاری از اتش قال النفیلی گفت عبد الله
بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فاء که شیخ ابو داود سجستانی است و هو احد رواته و نفیلی یکی از راویان این حدیث است
فی موضع اخر گفته است در جای دیگر در بیان این حدیث و ما الغنی الذی لا ینبغی معه المسئلة و چیست غنی که ...
با وی سوال کردن قال قدر ما یغدیه و یعشیه گفت ان غنا که روا نیست با وجود ان سوال مقدار چیزی است که ان را قوت
... کرداند وقت چاشت ... یک روز و شب حاصل باشد ... قوام ... شود کفایت
کند سوال کردن بر وی حرام است چنانکه در شرح ترجمه باب گفته شده است و قال فی موضع اخر و گفته است نفیلی در موضع
دیگر ان یکون له شبع یوم او لیلة ... که باشد او را سیری که سیر گرداند او را در روزی ...
شبع بفتح ... سیری ... رواه ابو داود و ... ابن مسعود ... دلالت دارد بر انکه ...

کرمانی از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث اینهم از عطا ملک اوقیه که چهل درهم است و در این حدیث
قدر مقدری و تعیشی و شبع یوم و لیله پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق بثالث و بعضی علما بثانی و اخذ
کرده ابو حنیفه و اصحاب او بملک دویست درهم اگرچه نام غنا شامل و در این باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی ازا
مذکور کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و با ملک شد او را پنج اوقیه اگر بیش و پنج اوقیه دویست درهم است و طیبی گفته
بکلی این اسانی تر است بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ است مر احادیث دیگر را و الله اعلم پوشیده نماند که پنج دو بیست
منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار باقی درهم نزد حنیفه در اول است و در ثانی قدر تقدیر و تعیشی است و الله اعلم
عطا بن یسار عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال منکم و له اوقیه او عدلها فقد سال الحافا و کسی عطاء
سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم است یا مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق
الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قران مجید در مدح فقرا گفته است لا یسالون الناس الحافا رواه مالک و ابو داود
و النسائی و عن حبشی بضم حا مهمله و سکون موحده و شین معجمه بن جناده بضم جیم و تخفیف نون قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل لغنی و لا لذی مرة سوی بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند
قوت سلیم الاعضا را الا لذی فقر مدقع و لیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعا بفتح دال و سکون
قاف خاک و دقع بر خاک چسپیدن و مدقع بضم میم و سکون دال و کسر قاف بخاک چسپاننده کنایت است از شدت حاجت
درویش که او را بخاک افکنده است در بعضی امر بر خاک است و مسکین نیز از این گویند که طاقت حرکت ندارد چنانکه در
قران مجید مسکینا ذا متربة او غرم مفظع یا حلال است برای خداوند وامی که در فضاعت و شناعت انگیزد
غرم بضم غین وام و تاوان و فضاعت رسوائی و من سال الناس لیثری به بضم یا و سکون مثلثه و کسر را یعنی مال و کسیکه سوال کند
مردم را تا بسیار کند مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیمة باشد آن سوال سبب زخمها و خراشها
در روی او در روز قیامت و رضفا یاکله من جهنم سنگ گرم میخورد آن را از دوزخ رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه سنگها
تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند و صفت بکلی نمی نماند فلیقلل و من شاء فلیکثر پس هرکه خواهد کم کند و هرکه خواهد
زیاده کند رواه الترمذی و عن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی روایتست از انس که مردی از انصار آمد بنزد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بیامد در حالی که سوال میکند آمد آنحضرت را و میخواهد از حضرت وی چیزی فقال پس گفت آنحضرت
اما فی بیتک شیء یا نیست در خانه تو چیزی فقال بلی حلس نلبس بعضه و نبسط بعضه پس گفت آنمرد آری در
خانه من گلیم سطبر است که میپوشیم پاره از وی و میگستریم پاره را و حلس بکسر حا گلیم که در پشت شتر
در زیر بر برون نهم اثر از نمد در زیر رخشهای فاخر بیفکنند و قعب بفتح قاف و سکون عین و در خانه
قدح چوبی خورد دارند نشرب فیه من الماء که می نوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت

بیارش نزد

بیار پیش من کلیم و قدح را فاتاه بهما پس آورد آنمرد پیش آنحضرت آن گلیم و قدح را فاخذهما رسول الله بیده پس گرفت آن گلیم را وقدح
بیمین خدا صلی الله علیه وسلم بید به دست شریف خود قال من یشتری هذین گفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را قال
رجل انا اخذهما بدرهم گفت مردی میگیرم آن هر دو را یکدرهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک
درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام قال رجل انا اخذهما بدرهمین گفت
مردی من میگیرم آن را به دو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن گلیم و آن قدح را بآن مرد و اخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری
پس گرفت آنحضرت دو درهم را پس آن دو درهم مرد انصاری را قال اشتر باحدهما طعاما و گفت بخر از این دو درهم طعام را
فانبذه الی اهلک پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند و اشتر بالاخر قدوما فاتنی به بخر بدرهم
دیگر تیشه را قدوم بفتح قاف و ضم دال مخففه یا مشدده تیشه درودگر و آنکه در حدیث ابراهیم علیه السلام واقع شده
که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی است از شام فاتنی به پس بیاور نزد من
تیشه را فاتاه به پس آورد آنمرد نزد آنحضرت تیشه را فشد فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آنحضرت در آن
تیشه چوبی بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب و بع پس گفت آنحضرت برو پس هیزم بکش و بفروش
و لا ارینک خمسة عشر یوما و باید که نه بینم من ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب و یبیع پس رفت آنمرد در حالی که هیزم
میکشید و میفروخت فجاء و قد اصاب عشرة دراهم پس آمد آنمرد نزد آنحضرت در حالی که بتحقیق رسیده و یافته است
ده درهم را فاشتری ببعضها ثوبا و ببعضها طعاما پس خرید آنمرد بپاره از آن دراهم جامه را و بپاره از آن طعام را و قال
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذا خیر لک من ان تجیء المسئلة نکتة فی وجهک یوم القیمة این هیزم کشیدن تو
از آن ساختن اگرچه مشقت و محنتی دارد بهتر است مر ترا از آمدن سوال و گشتن او نقطه سیاه در روی تو در روز قیامت
ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة بدرستیکه سوال کردن نیک نیست و درست نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع او لذی
غرم مفظع ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد او لذی دم موجع یا مر خداوند خونی را که درد کننده است
مراد بیان دیت است که در بهای خون داده از خود یا غیر خود چنانکه در تفسیر حمل حماله معلوم شد رواه ابو داود و روی
ابن ماجه الی قوله یوم القیمة و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة یعنی کسیکه
رسید او را حاجت و درویشی فانزلها بالناس پس فرود آورد او آن درویشی و روی آورد بسوی مردمان لم تسد فاقته
بسته نمیشود و دفع کرده نمیشود حاجت او و من انزلها بالله و کسیکه فرود آورد حاجت را بخدا اوشک الله له بالغنی
شتابی کند و برساند او را بتوانگری اوشک بفتح غین معجمه یعنی نزدیک و کفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری و مالداری زیرا که
فرمود اما بموت عاجل او غنی آجل یا بمرگ که زود بیابد و یا بتوانگری که دیر حاصل گردد و توانگری بموت حاصل
نمیگردد پس این تفصیل دلالت میکند که کفایت بمرگ حاصل است در کفر ... عاجل بمعنی است

همچنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول از سنن ابوداود و در غیر آن نسخ اجل بهمزه مرود است و این اصح است رواه
ودرایه کذا قال الطیبی رواه ابو داود والنسائی **الفصل الثالث** عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف سین
نفر است بنی غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابن فراسی از پدر او که
فراسی است گفت مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسأل یا رسول الله سوال کنم از مردم چیزی تا ترد حاجت
فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا سوال مکن وان کنت لا بد فسل الصالحین و اگر هست ترا که البته
میخواهم سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهت کرم ایشان را و حلال بودن چیزی ایشان رواه
ابوداود والنسائی وعن ابن الساعدی و ابن السعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنه سبع و خمسین قال استعملنی
عمر علی الصدقة گفت عامل گردانید مرا عمر بن الخطاب بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها و ادیتها الیه بهر گاه که پرداختم من از مهم صدقه
در سانیدم صدقه بسوی عمر امر لی بعمالة امر کرد عمر برای من بمزد عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد کار گویند فقلت انما عملت
لله و اجری علی الله پس گفتم من کار کرده ام من برای خدا و مزد کار من بر خدا است قال خذ ما اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده
می شود فانی قد عملت علی عهد رسول الله بدرستی که بتحقیق عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی
بتشدید یعنی داد او مزد عمل مرا یعنی عماله داد فقلت مثل قولک پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای
خدا کردم مزد من بر خدا است فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اعطیت شیئا
من غیر ان تسأله فکل و تصدق که چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و تطلبی پس بخور و اگر از خوردن
زیاده ماند تصدق کن رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه انه سمع یوم عرفة رجلا یسأل الناس روایت است
از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم فقال پس گفت علی فی هذا الیوم
فی هذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است که روز خالص طاعت و عبادت و دعا است و درین مکان که عرفات است
و محل در رود آثار مغفرت و نزول انوار رحمت است تسأل من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس
زد علی رضی الله عنه آن مرد را بدره یکی دال و تشدید را آلت زدن و خفق بخا معجمه و فا و قاف بدره زدن کسی را مخفقة
رده و جای شمشیر زدن کذا فی الصحاح و گفت طیبی خفق بچیزی پهن از زدن رواه رزین وعن عمر رضی الله عنه
قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر گفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه بدانید بدانید ای مردم
که امید داشتن از مردم سبب فقر و زیادت حاجت است وان الایاس بکسر همزه غنی و بدانید
که نومید بودن یعنی از مردم توانگری و بی نیازی است وان المرء اذا ایس عن شیء استغنی عنه و بدانید
که مرد وقتیکه نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از آن و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر داشتن بر مالی
که مشکوک است رسیدن آن و معنی که میدهد یا نه و نمیدهد اما اگر یکی را حقی باشد در ادای آن لازم است یا بحکم محبت

اکرم لقینی

وکرم لقیس دارد و بدادن آن انجا معنی طلب حقوق نیست فقد برداده زرین و عن ثوبان مولی آنحضرت حاضر در گاه و محرم گاه و بیگاه ملازم
سفر و حضر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل لی ان لا یسأل الناس شیئا گفت آنحضرت کیست که ضامن شود
مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم و عهد کنم مر او را به بهشت غایت تاکید است
بوقوع آن بجهت تمام الیه مراد و در عدد صادق و برای آن و ابنیا صلوة الله علیهم کلام ضمان میشوند بخواب طاعت مخصوص
باذن الهی تقوی و ذو الکفل که نام یکی انبیا است بهمین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود
به بهشت کذا قیل فقال ثوبان انا پس گفت ثوبان من ضامن میشوم و عهد میکنم که سوال نکنم فکان لا یسأل احدا شیئا
پس بود ثوبان که سوال نمیکرد هیچ یکی را چیزی رواه ابوداود والنسائی وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یشترط
علی ان لا تسأل الناس شیئا گفت ابو ذر خواند مرا آنحضرت و حال آنکه وی طلب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم
چیزی قلت نعم گفتم من آری شرط کردم که سوال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطک ان سقط منک حتی
آنحضرت و نه طلب از کسی تازیانه خود را وقتیکه بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل الیه فتأخذه تا آنکه فرود آیی تو از اسپ
بسوی تازیانه پس بگیری آن را و این کمال مبالغه است در ترک طلب و سوال رواه احمد **باب الانفاق**
و کراهیة الامساک انفاق سپری کردن مال و خرج کردن آن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی را گویند و ظاهر است
که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و لهذا الفصل کراهیت و اگر در بیان زکوة و احکام آن بیان انفاق ذکر کرده و احتمال دارد که
مراد مدح صفت انفاق و ذم بخل و امساک باشد مطلقا خواه از فرض باشد خواه نفل و لهذا سوق احادیث مذکور در باب اکثر
دلالت بر مدح سخاوت انفاق مال و باقی نگذاشتن چیزی از آن است **الفصل الاول** عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر باشد مرا مانند
کوه احد طلا هر آینه شاد میگرداند مرا این که نگذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است الا شیء ارصده لدین
مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم آن را برای وام در اینجا بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ترغیب و تحریض امت است
بر آن رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان نیست
هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در روز مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را خلف
یعنی چیزی بجای مال که انفاق میکند باشد عوض و زیادت مال ویقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا و بگوید فرشته
دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مال نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق و زوجه زبیر الی ام از صحابیات است و مناقب بسیار دارد گفت گفت آنحضرت
انفقی ولا تحصی انفاق کن و شمار مکن که چند درهم و چه درهم فیحصی الله علیک پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد
بتو مراد با حصار خدای تعالی قطع ماده برکت و سوء باب فرمود است یا مراد حساب آفت است در عمل اول ظاهر تر است

ولا توعی فیوعی الله علیک و نگاه مدار مال پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل العطا [illegible] و دعا است یعنی ظرف [illegible] اینجا
امساک انفاق است از نهی ما استطعت مره انچه میتوانی در رضخ ببخشا و تخار مجمع اعطا رقلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزی
اندک باشد و انحضرت حالت در قدرت اسما ابنه تصور کرده دانست که تصرف در مال زوج جز در رضخ بسیر نخواهد بود منفق علیه
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی است که انحضرت از رب العزت جل جلاله
روایت میکند که گفت وی تعالی انفق یا ابن ادم انفق علیک انفاق کن ای پسر ادم تا انفاق کنم یعنی اعانت و انعام کنم بر تو
بکلیم انکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر سبب مزید نعمت منفق علیه وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یا ابن ادم ان تبذل الفضل خیر لک ظاهر انست که این از مهر بانی قدسیه است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست
و ملتزم آن هم نیست و اگر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیز با این لفظ خطاب کرده باشد که برای ادمی بذل کردن
نوز بادت از قدر حاجت را بهتر است و تا ترا از زیادتی نگاه داشتن خیری را دادن تمسک شر است و نگاه
داشتن تو ان را و بخیلی کردن بد تر است ترا و لا تلام علی کفاف و نکوهیده نمی شوی تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر
مقدار کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی توبی که بازدارد از جوع و سوال این مختلف می شود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال
وابدا بمن تعول و اغاز کن در بذل زیادتر از کفاف بعیال خود اخراج کرده ان رزق را بایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر
مثل البخیل والمتصدق تا اخر ده روایت مسلم و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل البخیل والمتصدق مثل بخیل و انکه صدقه میدهد در انفاق بمکث رجلین علیهما جنتان من حدید همچو دو قصه
و حال دو مرد است که بر ایشان دو زره دو جبه است از اهن بضم جیم و تشدید نون یعنی زره و در روایت کرده شده است جنتان
بنون و بنون اصح است روایت و درایة زیرا که جبه از اهن معهود نیست قد اضطرت ایدیهما الی ثدیهما
بتحقیق چسپانیده شده است دستهای ان دو مرد و بسته شده بسوی پستانهای ایشان و بر گرد نهای ایشان بجهت تنگی ایشان
ان دو زره و این اضطرار در اصل بمعنی احتیاج و بی اختیاری است و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثدی بفتح مثلثه و
بسکون لب پستان و ان زنان و مردان هر دو را باشد و تجمع تا ذکر کال و تشدید یا جمع اوست در روایت بلفظ جمع
و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک و عاتق
و از دو طرف است به هر دو جانب و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه
در این سائر بخیل صدقه کننده هر گاه که تصدق میکند فراخ میگردد زره از وی و جعل کلاهم بصدقة فاصت و در الیسار
بخیل هر گاه که تصدق میکند بصدقه تنگ میگردد و در آید در انحضرت کل حلقة بمکانها و میگیرد هر حلقه و جای کرده و میسد
بان حاصل معنی انکه چون تصدق تنفقه میکند فراخ و گشاده میگردد سینه وی بمال و فرمان بر دار میکند او را دستهای او
و دراز می شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد سینه او و منقبض میگردد در کشش و طبیعت وی تخصیص کرده شد جبه

بس مخزن از

ملبس خیر از حدیر اشارت بانکه امساک شح از جبلت انسان و خلقت اوست فافهم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم پرهیز کنید ظلم را و یکسو شوید از ان و ظلم شامل جمیع انواع معاصی است و جمع وی در قول وی
فان الظلم ظلمات یوم القیمة باعتبار است یا مراد انست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعدده از احوال قیامت
و شدائد میگردد و اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او ستم کردن بر خلق و اتقوا الشح و بپرهیز کنید شدت بخل
حرص را که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست زیرا که نتیجه حب دنیا و شهوات اوست فان الشح اهلک من کان قبلکم زیرا که
شح هلاک گردانیده است کسانی را که پیش از شما بوده اند حملهم علی ان سفکوا دماءهم بر داشت و بر انگیخت ایشان را بر انکه بکشند
خون یکدیگر را و استحلوا محارمهم و حلال گردانند چیزها که گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر
سفک دماء و استحلال معاصی انست که بذل اموال و مواسات اخوان سبب تحابب و تواصل است و امساک و شح سبب
تهاجر و تقاطع این مفضی بمعادات است که مودی بتشاجر و تقاتل است رواه مسلم بدانکه تفسیر کرده اند شح را با شد بخل و بعضی گفته اند
که شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخلی در افراد امور را حاد است می باشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند
که بخل در مال باشد و شح در مال معروف و گفته اند که شح صفتیست غریزیه است که مجبول است بر آن آدمی زاد و ان حکم و صف لازم
دارد و مرکوزی نفس است چنانکه در کتاب مجید مذکور شده است و احضرت الانفس الشح مضاف غلبه و سلطنت اوست تا مستولی کرد بر عرش
قلب و منع کند دل را از احکام ایمان زیرا که بر بن تقدیر شح میکند و طاعت و سماحت نمیکنید بدان و بخل میکنند انقیاد را برای امر خدا
و شح در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلاء و مصلحت نظام عالم و عمارت ان و مذموم انست که مستولی کرده سلطنت
او بر قلب و مطاع شود و اینست مراد بقول انحضرت شح مطاع اینست خلاصه انچه ذکر کرده است تور پشتی و عن حارثة بن وهب
صحابی است برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کوفیین روایت از انحضرت و از حفصه ام المؤمنین قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود ان و ثواب ان را فانه یاتی علیکم زمان زیرا که خواهد آمد بر شما
زمانی که میرود مرد بصدقه خود در پیش از مردم فلا یجد من یقبلها پس نمی یابد کسی را که قبول کند آن را یقول الرجل میگوید مرد که پیش از این آمده بود
صدقت تو بیست بها بالامس اگر می آوردی تو این صدقه را دیروز یعنی پیش از این قبلتها هر اینه قبول میکردم آن را فاما الیوم فلا حاجة
لی بها اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و حاجت در افزون خواهد بود در زمان مهدی چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید
متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رجل گفت ابو هریره که گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی
اجر و ثواب قال ان تصدق با فتح تا و دال اصل وی تتصدق و انت صحیح شحیح گفت انحضرت بزرگترین صدقه
انست که تصدق کنی و حال انکه تندرستی و بخیلی تخشی الفقر و تامل الغنی در حالی که می ترسی از درویشی و امید میداری توانگری را یعنی
تصدق در حالت صحت کنی بجهت امید حیات و درازی عمر مال این صفت که بخل کرده شود و اگر هر که فقیر گردد و لا تمهل حتی
و درنگ مکن و خواهش مکن تا خیر و توقف مکن تا حین که فرود رفت روح بحلقوم تا انکه چون برسد روح در گلو قلت

بر حاشیه: میبرد و کرد

بر حاشیه: بنصب

لفلان کذا ولفلان کذا بکو یعنی بکویی مر فلان را چنین و فلان را چنین و چندین قدر کان لفلان وحال آنکه مال هست مر فلان را
کفته اند مراد و بفلان اول و ثانی کسانی اند که وصیت کرده است مر ایشان را و بفلان آخر وارث زیرا که وارث وصیت در حالت موت
را اکر خواهد اجازت کند و اکر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میکردد بموت بعد از آن تصدق مینماید از آنچه متعلق است
برای حق وارث واحتمال دارد که مراد بهر موصی باشد و دادن کان که مقید بموت و قرار است اشارت است بقدر آنچه
مقدار است برای غازی و کرمانی کفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرار کفته نقد و منفق یا دو عراقی در قبل
انتهیت الی النبی رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو جالس فی ظل الکعبة و حال آنکه آنحضرت نشسته است
در سایه کعبه فلما رآنی قال هم الاخسرون ورب الکعبة چون دید آنحضرت مرا کفت ایشانند زیانکاران از همه سوکند به پروردکار کعبه
فقلت فداک ابی و امی من هم پس کفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من بیان کن ایشان را که ایشانند زیانکاران از همه کفت قال
هم الاکثرون مالا کفت آنجماعه اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال هکذا و هکذا و هکذا اسم بار یعنی بذل کند و بدهد مال را
انجنین یعنی بهر طرف و هر جانب چنانچه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله از پیش خود و از پس خود و از راست خود
و از چپ خود و قلیل ما هم و اندک اند این جماعه که انچنین میدهند و میکنند قال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه
افعال چنانکه قال بیده یعنی کرفت قال برجله یعنی رفت و مانند آن و این بسیار است در احادیث متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخی قریب من الله سخی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق
قریب من الجنة نزدیک است از بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس
قریب من النار برعکس حال سخی در این حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد سخاوت و بخل در اداء
زکوة باشد یا مراد با اتصاف باین دو صفت است مطلقا والجاهل السخی احب الی الله من عابد بخیل و جاهل سخی دوست
داشته شده تر است بسوی خدا از عابد بخیل مقابلت این را می طلبد که کفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا کوید غیر عابد
سخی محبوب تر است از عابد بخیل کوید که سلوک این طریقه شامل هر دو باشد با اختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی و عن ابی سعید قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیاته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته
که کفت آنحضرت هر آینه تصدق کردن مرد در زندکانی خود بهتر است مر او را از تصدق کردن صد درهم نزد مردن او چنانکه در حدیث ابی سعید قال
ابی هریره معلوم شود رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق
تصدق کند در مرض موت خود یا آزاد میکند بنده را یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسیست که هدیه میفرستد
طعام را بعد از آن که سیر شد او را حاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی والترمذی وصححه حکم کرد ترمذی بصحت این حدیث
و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی مؤمن البخل وسوء الخلق دو خصلت
جمع نمیشوند در هیچ مسلمانی یکی بخل دیکر بد خلقی از نفی اجتماع چنان معلوم میشود که اکر یکی از این دو باشد تواند کفته اند که مراد اجتماع

این دو خصلت بکمال شود یا بسیار

این دو خصلت بسیار است بمرتبه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشد و صاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه کاهی بد خلقی کند و بخل
ورزد و وجدان نادر باشد بعد از وجود پشیمان شود و نفس لوامه ملامت کند و یا نفس در تدارک باشد منافات بمسلمانی نباشد
چندین از مسلمانان باشد که باکی از نقار باشد که اکر مراد مؤمن کامل باشد اکرچه اراده یعنی از این عبارت خالی از بعد نیست
یا آنکه حقیقت معنی راجع بنهی از صدور افعال و آثار این دو صنف و ترغیب بر ازاله آنها بریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا
و رضا بدان است یعنی آنکه آنها از شان مؤمن نیست و نمی باید که در وی موجود باشند و مراد بسوء خلق و اتفاق بدانچه مخالف
دین و شریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از بی جانب و مساهله در امور زیرا که بغض الله از قوی ارکان مسلمانی است
فافهم رواه الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان
در نمی آیند در بهشت این سه کس اول خب بفتح خاء و کسر آن مرد فریبنده کربز چنانکه در حدیث دیکر واقع شده است که المنافق
خب لئیم دوم بخیل که در ادای حقوق و مواسات فقرا تقصیر میکند سیوم منان بتشدید نون و صفت نموده بعد از عطا و تو ازکرنت یعنی قطع
و نقص بکند یعنی قطع حق و نقص آن کند بخیانت در آن قطع و نجات از ذوی الارحام و سایر مسلمانان از آنها که در باب ایشان
محبت و مودت اند و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است که بجهت دلایل دیکر که دلالت بر ایمان عصاة دارند
ولیکن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقتصار کرده در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقاء خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب
منقصت است در دین با اعتماد آنکه علماء راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آن را با آنچه محل الیست از اصول دین رواه الترمذی
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شر ما فی الرجل شح هالع وجبن خالع بدترین خصلتها که در مرد است
دو خصلت است یکی شح جزع و فزع کننده بر استخراج حق در راه خود غیر آن بر اعانت بکرده و بعضی شح سابق
معلوم شده یعنی بر دل او رسیدکی که می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخیل شدید و بخیل جبان است رواه
ابوداود و در سند کرد حدیث ابوهریره در این ام است که ذکر کنیم که حدیث ابی هریره که اول این است لا یجتمع الشح
والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها ان بعض ازواج النبی
صلی الله علیه وسلم روایت است از عایشه که بعضی از زنان آنحضرت کفتند آنحضرت را و پرسیدند از وی اینا اسرع
بک لحوقا کدام یکی از ما شتاب ترست پیوستن در پی تو در باقی دیکر را بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما
بعد از تو پیشتر خواهد مرد قال اطولکن یدا کفت آنحضرت شتاب ترین شما از وی بقوی علیه دراز ترین شما است
از روی دست فاخذوا قصبة یذرعونها پس کرفتند زنان نی پاره را در حالی که اندازه میکردند دست هر یک را فکانت سودة اطولهن یدا
و بوده سوده که یکی از ازواج مطهره است دراز دست ترین از این زنان فعلمنا بعد انما کانت طول یدها الصدقة پس دانستیم
ما که بعد از آن که نبوده مراد درازی دست بعینه اکرچه نخست قول بسیار بر ظاهر حمل کردیم اما فرو نکر و تامل و نظر بقرینه واقع معلوم
کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و دیر مینی نعمت [illegible] کنایه [illegible] و بود شتاب ترین ما

بنت

ازروی لحوق با آنحضرت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش که در سال بیست یا بیست و یک از هجرت در زمان عمر رضی الله عنه
وفات یافت وکانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت
گفت عایشه قال رسول الله گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتابنده ترین شما از روی پیوستن
بمن درازترین شماست از روی دست گفت فکانت یتطاولن ایتهن اطول یدا بودند ازواج این زمان که گردن کشی و تنازع میکردند که این
کدام یکی از ایشان دراز دست تر است قالت فکانت اطولنا یدا زینب بود دراز دست ترین ما زینب لانها تعمل بیدها
و تتصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت صریحا معلوم میگردد که تحقیق طول ید ظاهر حمل
کردند و معلوم کردند که آن زینب است بعد ازان بدانکه از حدیث مشکات معلوم گشت که آنکه پیشتر لاحق شد با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته اند که آن سوده
بود و عبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود گفته اند و این خطا است از تطاول
بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود در سنه اربع و خمسین و در شرح این معنی را مختصر بیان و تفصیل آن در شرح آمده است
فقد برد عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لاتصدقن بصدقة پس گفت آنحضرت گفت
مردی بعضی از بنی اسرائیل که هر آینه تصدق کنم نذر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی ید سارق
پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم در حالی که سخن میکنند بطریق
تعجب و انکار تصدق کرده شد امشب بر دزدی فقال اللهم لک الحمد علی سارق پس گفت الحمد بار خدایا مر تراست حمد
بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدقی بوجود آمد اگر چه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود
گفت باز گفت لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زناکاری که اجرت
میگرفت بر زنای خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی زانیة فقال اللهم لک الحمد علی زانیة باز گفت لاتصدقن
بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی
یعنی بنسخ در اینجا لیله نیست فقال اللهم لک الحمد علی غنی فاتی پس آمده شد الخ یعنی نموده شد او را در خواب
فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتک علی سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است وبی فایده نیست
فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی بارسائی ورزد باز ایستد از دزدی خود در آن روز که قوتی بوی رسید
دیگر چه حاجت سرقه است و اما الزانیة فلعلها ان تستعف پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید
او از زنا و اما الغنی فلعله یعتبر پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس انفاق کند
از آنچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه و لفظه للبخاری و عن النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت
آنحضرت بینا رجل بفلاة من الارض در اثنای آنکه مردی حاضر است و ایستاده است به بیابانی و صحرائی

کشاده از زمین

کشاده از زمین فسمع صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را و حدیقه
مرغزار یا درخت و بستان از خرما و غیره مثل فتنحی ذلک السحاب پس یکسو شد ابر فافرغ ماءه فی حرة پس بگذر زمین سنگستان فاذا شرجة من تلک الشراج
قد استوعبت ذلک الماء کله پس ناگاه آب راه فراگرفت همه آن آب باران را و شرجه بفتح شین معجمه و سکون را
بجیم آب راه از سنگستان بزمین نرم و شراج و شرج جماعت فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز را شنیده بود آب را که
کجا میرود تا دریابد که آن فلان که بگوید ابر آب ده کیست و کجاست فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی ایستاده
در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم و سکون سین مهمله و حاء مهمله میگرداند آب را به بیل آهنین خود فقال له یا عبد الله ما اسمک
پس گفت مر این مرد را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة آن نام
که شنیده بود در ابر فقال له پس گفت این مرد که ایستاده بود در حدیقه مر آن مرد را که این فضل از چه یافتی که در عالم غیب نام تو را میبرند
و ابر را حکم میکنند که حدیقه او را آب ده قال اما اذ قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم که حقیقت حال را اظهار کنم و بتو گویم اما چون پرسیدی
و گفتی تو این را بگویم فانی انظر الی ما یخرج منها پس چون جز رسیده من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون می آید از آن و حاصل میشود
فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سه یک آن واکل انا و عیالی ثلثا و میخورم من و عیال من ثلث دیگر آن را وارد فیها ثلثه
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه در زراعت و عمارت آن ثلث آن را یعنی همه حاصل آن را سه حصه میکنم یکی به فقرا میدهم
دیگر قوت خود و عیال خود دیگر هم در باغ صرف میکنم رواه مسلم و عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان ثلثة بدرستی که
کوری شنید آنحضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل ابرص و اقرع و اعمی بدرستی سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی
پیسی دوم کل سیوم کور فاراد الله ان یبتلیهم پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید که شکر نعمت
میگویند یا نه فبعث الیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد فرشته نزد ابرص
فقال ای شیء احب الیک پس گفت فرشته با ابرص کدام چیز دوست داشته شده است بسوی تو قال لون حسن و جلد
حسن گفت رنگ نیک و پوست نیک و یذهب عنی الذی قد قذرنی الناس و این که برود از من آنچه پلید و مکروه میدارند
مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و تندرست و پاکیزه شوم از آن ویذهب برفع یا بنصب ان و قذرنی بکسر ذال
از باب سمع یسمع قال فمسحه گفت آنحضرت پس مسح کرد فرشته او را و دست بر آورد بر اندام وی فذهب عنه قذره
پس رفت از وی پلیدی وی و علت وی فاعطی لونا حسنا و جلدا حسنا پس داده شد او را رنگ نیک و پوست نیک قال فای المال
احب الیک باز گفت فرشته بوی پس کدام مال محبوبتر است بسوی تو قال الابل گفت محبوبترین مالها نزد من شتر است
او قال البقر یا گفت البقر بجای الابل شک اسحق شک کرده است اسحق بن راهویه که از اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد
و راوی حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع قال احدهما گفت یکی از ایشان الابل قال الآخر البقر
گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین است در گفتن یکی ابل را و دیگری بقر معلوم است که محبوب اعمی غیر این دو نیست چون

فی الصحابة

هذا اصل حدیث قرار بر روایت الابل است کفت فاعطی ناقة عشراء پس داده شد اورا ماده شتری حامله ده ماهه در قاموس گفته که عشرا
بضم عین وفتح شین بعد الف ممدوده از هشت ماه یا ده ماه گذشته و بیشتر اطلاق کرده می شود بر ابل فقال بارک الله لک فیها
پس گفت فرشته برکت دهاد خدای تعالی ترا درین ناقه بحصول نتایج ثمرات فاتی الاقرع فقال ای شی احب الیک
پس آمد فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز محبوبتر است نزد تو قال شعر حسن گفت موی نیک ویذهب عنی هذا الذی
قذرنی الناس واین که برود از من این چیزی که بتحقیق مکروه میدارند مرا مردم قال گفت آنحضرت فمسحه فذهب عنه
پس مسح کرد فرشته اورا پس رفت از وی کلی قال گفت فاعطی شعرا حسنا پس داده شد موی نیک قال فای المال
احب الیک گفت فرشته کدام مال محبوبتر است بسوی تو قال البقر گفت بقر فاعطی بقرة حاملا پس داده شد اورا گاو
باردار حامله نگفت جهت بودن وی از صفات مختصه بنساء دروی تذکر و تانیث هردو جایز است قال گفت ودعا
کرده فرشته گفت بارک الله لک فیها برکت دهاد خدای تعالی وافزون کناد ترا اجر درین کار قال گفت آنحضرت
فاتی الاعمی پس آمد آن فرشته آن کور را فقال ای شی احب الیک پس گفت کدام چیز محبوبتر است بسوی تو قال ان یرد الله
الی بصری گفت اینکه باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینایی مرا فابصر به الناس پس ببینم بوی مردم را قال فمسحه فرد الله
علیه بصره پس مسح کرد اورا و باز گرداند خدای تعالی بروی بینایی اورا قال فای المال احب الیک گفت پس کدام مال
محبوبتر است بسوی تو قال الغنم گفت گوسپندان محبوبتر اند نزد من فاعطی شاة والدا پس داده شد گوسپند زاینده
بکرد این نیز مثل ما حامل است در جواز ترک تا فانتج هذان پس نتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل وصاحب
بقر و بتحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است وولد هذا و تولید کرد این یعنی صاحب غنم وانتج و تولید
یک معنی است وغالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در غنم و ناتج و مولد بمعنی زایانند و یعنی متولی
ولادت چنانچه دایه آدمی راست ولایه مالک بکار داری ولادت حیوانات خود میکند فکان لهذا واد من الابل
پس گشت حاصل مراین را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر و لهذا واد من البقر ومراین را یعنی صاحب گاو را وادی
از گاوان ولهذا واد من الغنم ومراین را یعنی صاحب گوسپند را وادی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چندانکه وادیها
پرکرد قال ثم انه اتی الابرص گفت آنحضرت پس بتحقیق آن فرشته آمد ابرص را فی صورته وهیئته
در همان پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود تا ابتلاء او مثل است در شناخت منع و انکار وی فقال رجل مسکین
پس گفت منم مردی مسکینم قد انقطعت بی الحبال فی سفری بتحقیق گسسته است از من اسباب طلب رزق
در سفر من حبال بمعنی [illegible] فلا بلاغ الیوم الا بالله پس نیست کفایت و رسیدن
مرا امروز بکار [illegible] تنزل است
بروجه تسبیب و مجاز جایز است که گویند بر داشته ام حلقت [illegible]

دریکو

وبجو کذا قالوا سالک بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن سوال میکنم ترا بآن خدائی که داده است ترا رنگ نیک وپوست نیک
والمال وداده است ترا مال بعیرا ابلغ علیه فی سفری سوال میکنم شتری که برسم بوی در سفر خود بمقصد خود در او کفایت کنم در حصول
مقصود واین بطریق استعطاف وطلب مهربانی است نه حقیقت اخبار زیرا که واقع نه چنین است که گفت فقال
الحقوق کثیرة پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعه کثیر دارم که بانها چیزی باید داد تا نوبت بتو کی رسد فقال
انه کانی اعرفک پس گفت فرشته بدرستی شان اینست که گویا من ترا می شناسم الم یکن ابرص یقذرک الناس فقیرا آیا نبود
تو ابرص که پلید مکروه میداشتند ترا مردم فقیر که مالی با خود نداشتی فاعطاک الله پس داد ترا خدا بهجت و مال فقال انما ورثت
هذا المال کابرا عن کابر پس گفت داده شدم من این مال را که بمیراث از آبا عن جد فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله الی ما کنت پس
گفت فرشته اگر هستی دروغگو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گرداند بسوی حالی که بودی تو یعنی ابرص فقیر قال گفت آنحضرت
واتی الاقرع فی صورته وآمد آن فرشته اقرع را در همان صورت نخست آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا گفت فرشته مر آن اقرع را
مانند آنچه گفته بود مراین ابرص را ورد علیه مثل ما رد علی هذا جواب داد و رد کرد بروی مانند آنچه رد کرد برین فقال ان کنت کاذبا فصیرک الله
الی ما کنت قال گفت آنحضرت واتی الاعمی فی صورته وهیئته فقال رجل مسکین وابن سبیل پس گفت مردی مسکینم مسافرم انقطعت
بی الحبال فی سفری فلا بلاغ الی الیوم الا بالله ثم بک اسالک بالذی رد علیک بصرک شاة سوال میکنم از تو بآن خدائی که باز گردانید
بر تو بینائی را گوسفندی که اتبلغ بها فی سفری فقال پس گفت قد کنت اعمی بطریق شکر وانکار نعمت آن کنت اعمی بودم من
کور فرد الله الی بصری پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فخذ ما شئت ودع ما شئت پس بگیر هر چه
میخواهی از گوسپندان وبگذار هر چه میخواهی فوالله لا احمدک الیوم بشی اخذته لله بخدا سوگند که منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم
ترا امروز بچیزی که بگیری یا توانی را برای خدا احمدک بفتح همزه ومیم از جهد بمعنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسک
مالک نگاه دار مال خود را فانما ابتلیتم جز این نیست که ابتلاء وآزمایش کرده شده اید شما سه کس تا صادق از کاذب
ومخلص از منافق پیدا آید وروشن گردد فقد رضی الله عنک وسخط علی صاحبیک پس بتحقیق خشنود شد خدا از تو وخشم گرفت برآن
دو یار دیگر وسخط بر دو لفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید بضم با و فتح جیم المسکین لیقف علی بابی حتی
کسکین [illegible] حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم منه فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانه خود
چیزی که بدهم آنرا در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا
بده ونه بدست وی اگرچه سم سوخته باشد ظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم گاو و گوسفند واسال ابن معشر
شی محقر لا ینتفع به ومقصود مبالغه است رواه احمد وابو داود والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن مولی
عثمان رضی الله عنه قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم از مولای عثمان روایت است گفت فرستاده شد ام سلمه را
گوشت پاره وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم وخوش می آمد آنحضرت را گوشت فقالت للخادم ضعیه

الی الیوم

في البيت پس گفت ام سلمه مر داه را بنه ان گوشت را در خانه في الفراح خادم جا کرد باشد سایلی ازان لعل النبي شاید که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بآن کله بخورد ان افوضعته في کوة البیت پس نهاد خادم ان را در طاقچهٔ خانه و جاء سایل فقعد فی سعید برکت کناد خدا
در شما فقالوا بارک الله فیک پس گفتند اهل خانه سایل را برکت کناد خدا در تو واین رد سایل است به اسلطف و مه منبای
بنا ان متعارف است که میگویند تقصر الله فیک فدخل النبي پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه فقال ام سلمه هل عندکم
شيء اطعمه پس گفت انحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آن را فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری
هست چیزی قالت للخادم اذهبي فاتي بسکون همزه و کسر تا و نرم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ام سلمه مر داه را برو
و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بذلک اللحم ان گوشت را که در طاقچهٔ خانه نهاده بودی فذهبت فلم تجد في الکوة الا قطعة
مردة پس رفت داه پس نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را زمره از سنگ سپیدی بر ان و مرفع گفته اند سنگی که از دم
آتش بجهد یعنی چقمق فقال النبي پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فان ذلک اللحم عاد مردة پس بدرستیکه ان گوشت
گشت سنگ لما لم تعطوه السایل از جهت نه دادن ان را سایل را رواه البیهقي في دلایل النبوة وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا گفت انحضرت آیا خبر دهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت قیل نعم
گفته شد آری خبر ده قال الذي یسال بالله ولا یعطی به گفت آنکسی که سوال کرده شود بنام خدا و نمیدهد بنام خدا گفت طیبی ای متکلم است
مگر آنکه تهمت کند سایل را بعدم استحقاق که گفتیم یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود یا نباشد آن را
بر آنچه در امداد کرد بر امیر المومنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مرابي ذر را و بیده عصاه و در دست ابي ذر عصای بود و کعب
احبار در انجا نیز حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفي پس گفت عثمان ای کعب بدرستیکه عبد الرحمن وفات یافت
و ترک مالا و کذا شته است مالی عظیم را فما تری فیه پس چه مي بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن
و بالی بر وی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت کعب اگر بوده عبد الرحمن که می پیوست و میداد
در ان مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی فرفع ابو ذر عصاه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فضرب کعبا پس زد کعب را
و قال سمعت رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب ان لي هذا الجبل ذهبا انفقه و یتقبل مني
دوست نمیدارم مر اگر باشد مرا این کوه طلایی که انفاق کنم ان را در راه خدا و با وجود انکه قبول کرده شود از من و در عقب
میانه است یعنی با وجود انکه قبول در درگاه الله و لیکن دوست نمیدارم که از خلفی منه ست اواقي بگذارم پس خود
ازان ذهب شش اوقیه انشدک بالله یا عثمان اسمعته سه کرت میدهم ترا بخدای عثمان آیا شنیده تو آن را
ثلث مراة گفت ابو ذر این سخن را سه بار قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رضی الله عنه از فقرا صحابه و زهاد انام
بود و بمذهب او ترک کل و اختیار فقر بود و علم او ظاهر بود و مسلک خسروی اینست که هر چه مالی ادا کرده شود زکوة آن کنز نیست
و بران وعید نیامده است قیمت که سلوک کند در وی حقوق از صدقات تا قلعه دنیا ایدی در حق مسلمان با معاویه در شام در زمان عثمان

محمود ...

مشهور ونده کو را ست رواه احمد و عن عقبة بن الحارث هما صحابي قریشي نوفلي است اسلام آورد در فتح مکه قال صلیت
ورا النبي صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت عقبه گذاردم پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا
پس سلام داد انحضرت پس بر پا ایستاد و شتابان فتخطی رقاب الناس پس گذشت گردنهای مردم از شتابی
انحضرت که به واقعه شده است که این همه نیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد انحضرت از خانه بر صحابه فرای انهم قد عجبوا
من سرعته پس دید که ایشان بتحقیق شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی را
از زری که نزد ما بود و تبر بکسر تا و سکون با زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسني پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب
و مشغول میکرد انرا از علو تا سوی فامرت بقسمته پس امر کردم در به بخشش کردن آن و از اینجا معلوم شد که التفات ما سوا
مقربان را مشغول میکرد انید از علو مقام فرود می آورد با آنکه این همه برای تعلیم و تشریع است رواه البخاري و في روایة در روایت
دیگر بخاری را اینچنین آمده که قال کنت خلفت في البیت تبرا من الصدقة گفت بوده ام پس گذاشته ام در خانه زر
از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آن را که شب در آید بر وی و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم عندي في مرضه ستة دنانیر او سبعة روایتست از عایشه که وی گفت بود مر انحضرت را نزد من
در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرني رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد انحضرت که تفریق کنم
ان دینار ها را یعنی بر جا بر جا بدهم و تفریق یعنی جدا کردن فشغلني وجع نبي الله پس باز داشت مرا یعنی تفریق کردن
را درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سالني عن الستة او السبعة پس سوال
کرد انحضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عایشه
خرج نکردم و الله لقد کان شغلني وجعک بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرج کردن آن درد تو فدعا بها پس طلبید آن دینارها را
ثم وضعها في کفه پس نهاد آنها را در کف دست خود فقال ما ظن نبي الله پس چیست گمان پیغمبر خدا لو لقی الله عز و جل و هذه عنده
اگر ملاقات میکرد خدا را در حالی که این دینارها در دست او است ملاقی مقام نبوت است رواه احمد و عن ابي هریرة ان النبي صلی الله
علیه وسلم دخل علی بلال و عنده صبرة من تمر روایتست از ابي هریره که انحضرت آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرمای خشک
فقال ما هذا پس گفت انحضرت بطریق تعجب و انکار چیست این تمر یا بلال قال اذخره لغد گفت بلال ذخیره
کردم ... گرد آورده ایم و نگاه داشته ام آن را برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخار في نار جهنم یوم القیامة پس گفت انحضرت
آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا دقته در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن چنانکه میگویند رسید او را از بخار وی یعنی
رسید اثر وی انفق بلال ولا تخش من ذي العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس از خداوند عرش کم کردن را
یعنی درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پای میدارد روزی تو را رسانید
و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخي شجرة في الجنة درخت است

در بهشت یعنی مانند درختیست خداوند شاخها که به پیوندد بطرفی از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود فمن کان سخیا اخذ بغصن منها
پس هر که باسخی است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة میکشد او را آن شاخ تا آنکه در آرد
او را در بهشت والشح شجرة فی النار و بخیلی درختیست در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هر که بخیل است گرفته است
شاخی را فلم یترکه الغصن حتی یدخله النار پس نمیگذارد او را آن شاخ تا آنکه در آرد او را در دوزخ رواهما روایت کرد این دو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید
بصدقه زیرا که بلا در رسیدن تجاوز نمیکند صدقه را و نمیگذرد از وی بلکه فی المسند و دفع می شود رواه رزین باب

فضل الصدقة

این نیز احتمال حمل بر خصوص نافله دارد چنانکه غالب در اطلاق و بر آنچه شامل فرض و نفل باشد و تسمیه
بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة از جهت آنست که او تزکیه میکند
صاحبش را و شهادت میدهد بر صحت ایمان و کمال او و وجوه دیگر نیز گذشت

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة کسی که تصدق کند مقدار چیزی که برابر است قیمت تمره را و عدل بفتح
عین مثل شی در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی گفته اند بفتح آنچه عدیل شی باشد از غیر جنس و بکسر از جنس و بر هر تقدیر
می فرماید که آورده است آن را من کسب طیب ... از وجه حلال ولا یقبل الله الا الطیب و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث
دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستی که خدای تعالی می پذیرد آن را
بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را و فزونی میکند برای صاحبش کما یربی احدکم
فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسب خود را حتی تکون مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه فلوه بفتح فا
و ضم لام و تشدید واو کره اسب که از شیر باز داشته است یا یکساله شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما نقصت صدقة من مال کم نکرد هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی صورت اگر چه صدقه سبب نقصان مال است در معنی
موجب تمام و کمال است بحصول برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نکرد خدای
تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسی که جرم کرده باشد مگر [illegible] عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو
و ترک انتقام اگر چه در صورت خواری و زبونی [illegible] موجب عزت و غلبه است بزرگی گفته است که هیچ انتقام برابر
عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی را برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی
[illegible] است بر آن که اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معنی راست نه صورت را رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من انفق زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسی که انفاق کند دو چیز را از
چیزها در راه خدای تعالی چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه [illegible] اسب و بعضی گفته اند که دو جنس را مثل
درهم و جامه [illegible] ابی ذر که در فصل ثالث [illegible] و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است

زیرا که چون

زیرا که چون بار در هم مثلا انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعد نیست دعی من ابواب الجنة
خوانده می شود از درهای بهشت و للجنة ابواب و مر بهشت را درهاست متعدد بتعدد اعمال خیر فمن کان من اهل الصلوة
دعی من باب الصلوة پس کسی که باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بر وی نماز خوانده می شود از در بهشت که مخصوص
باهل نماز است ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و کسی که باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران [illegible] خوانده میشود از در
جهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان و کسی که باشد از اهل روزه
خوانده می شود از در ریان بفتح را و تشدید یا مشتق از ری بکسر را یعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص اند مر اهل
آن را روزه داران فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة پس گفت ابو بکر صدیق نیست بر کسیکه
خوانده شود از درها ضرر [illegible] یعنی هیچ ضرر نیست کسی را که از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک خوانده شود مراد که دخول
بهشت است حاصل است و با وجود آن [illegible] در خواندن ضرر نیست فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا خوانده
میشود هیچ یکی از همه درها قال نعم گفت آنحضرت آری هست کسیکه خوانده شود از همه درها زیرا که تو جامع انواع خیرات
و مبرات و اقسام حسناتی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائما پرسید آنحضرت
از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز روزه دار فقال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار قال فمن
تبع منکم الیوم جنازة گفت آنحضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گذارده است
بر وی و در دنبال او رفته قال ابو بکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا پس کیست که طعام خورانیده
از شما امروز [illegible] فقیری را قال ابو بکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست که [illegible] از شما امروز بیماری را قال
ابو بکر انا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرء الا دخل
الجنة جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز در هیچ مردی مگر آنکه در آید در بهشت رواه مسلم و از این حدیث معلوم شد
که [illegible] از انا گفتن [illegible] اثبات فضیلت برای خود [illegible] طلب ثواب و طمع در آن [illegible]
[illegible] کرده اند و گفته که [illegible]
[illegible] در کتاب و سنت و آثار بیشتر از آن است که احصا کرده شود [illegible]
[illegible] نقل کرده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة
[illegible] ای زنان مسلمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واین نیز احتمال دارد که مراد از زنی باشد که همسایه ... و یا برای زنی باشد که او را داده می‌شود [illegible]
و تخصیص بزبان بجهت آنست که گوارش و سخن [illegible] طبیعت زنان بیشتر است متفق علیه و عن جابر و حذیفه قالا قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة روایتست از جابر و حذیفه قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم معروف صدقه
روایتست از جابر و حذیفه که گفتند گفت آنحضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه الهی است معروف است
در شرع و شکی نیست خواه اخراج مال باشد یا سخنی مردم برای گشاده کرده از وی دلی یا ساید خاطر [illegible] و کرد [illegible]
و صدقه مخصوص بمال نیست متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحقرن من المعروف شیئا و
لو ان تلقی اخاک بوجه طلیق [illegible] ازنیکی چیزی را و اگرچه باشد الموقف
که پیش آمدن تو برادر خود را بروی گشاده و خوی خوش رواه مسلم و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمانی تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی
که تصدق کند بکار کند فقال فلیعمل بیدیه گفت آنحضرت اگر حاضر نیابد چیزی باید که کار کند بدست خود که
حاصل شود از آن چیزی فینفع نفسه و یتصدق پس سود رساند ذات خود را و تصدق کند بآنچه فاضل باشد قالوا فان لم
یستطع گفتند پس اگر نتواند کردن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بآنچه فاضل باشد [illegible] قال فلیعن
ذا الحاجة الملهوف [illegible] گفت آنحضرت پس باید که اعانت کند صاحب حاجت را
[illegible] قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملهوف را
در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فلیأمر بالخیر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را بنیکی قالوا فان لم یفعل گفتند
پس اگر نکند و نتواند امر کردن بخیر قال فلیمسک عن الشر گفت باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند
مراد از خیر تو امید نیست بد مرسان [illegible] فانه له صدقة پس بدرستی که امساک از شر مراد را صدقه [illegible]
[illegible] متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
کل سلامی من الناس علیه صدقة [illegible] استخوانی که از آدمی است برو مقابله وی صدقه است
[illegible] استخوان گفته اند [illegible] و در تن آدمی سیصد و شصت [illegible] استخوان است
چنانکه در حدیث آمده [illegible] حکمت [illegible] عظیم است شکر آن صدقه
لازم باشد کل یوم تطلع فیه الشمس هر روزی که در آید در وی آفتاب [illegible] صدقه مخصوص
باتفاق مال نیست یعدل بین الاثنین صدقة عدل کردن میان دو کس [illegible] از ظالم [illegible] صدقه است
و یعین الرجل علی دابته [illegible] فیحمل علیها [illegible] او یرفع علیها متاعه صدقة
یا بردارد [illegible] صدقه است و الکلمة الطیبة صدقة [illegible]

صدقه است

صدقه است و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة و هر گامی که بر میدارد برای رفتن بسوی نماز صدقه است [illegible] یکبار گام زدن
و یمیط الاذی عن الطریق صدقة و دور کردن آزار کننده مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه صدقه است متفق علیه و عن عایشة
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق کل انسان من بنی آدم علی ستین و ثلاثمائة مفصل پیدا کرده شده است
هر شخصی از اولاد آدم بر سیصد و شصت بند [illegible] الله [illegible] که تکبیر بگوید [illegible] حمد الله [illegible]
بالحمد لله و هلل الله و سبح الله [illegible] و استغفر الله و عزل حجرا عن طریق
الناس [illegible] او شوکة او
عظما [illegible] او امر بمعروف او نهی عن منکر [illegible] که شناخته می‌شود
وجود او در شرع [illegible] عدد [illegible] الستین و الثلاثمائة [illegible] این اقوال را همه با
[illegible] امر معروف و نهی منکر [illegible] اقوال و افعال [illegible]
[illegible] راه میرود [illegible] میکند [illegible] روز
[illegible] خود را [illegible] باید که
[illegible] رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بکل تسبیحة صدقة [illegible] که
هر تسبیح صدقه ایست و کل تکبیرة صدقة و هر تکبیر صدقه ایست و کل تحمیدة صدقة و هر تحمید صدقه است و فی بضع احدکم
صدقة [illegible] صدقه است [illegible]
[illegible] قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ایأتی احدنا شهوته [illegible] شهوت نفس خود [illegible] است
[illegible] قال ارأیتم لو وضعها فی حرام کان علیه فیه وزر [illegible] گفت آنحضرت
[illegible] فکذلک اذا وضعها فی الحلال کان له اجرا پس [illegible]
[illegible] حلال باشد [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] تسبیح و تحمید [illegible] رواه مسلم
و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم الصدقة اللقحة الصفی منحة [illegible] شتر ماده زاینده
که شیر دار است [illegible] لقوح [illegible] ناقه [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] و الشاة الصفی منحة [illegible] شیر دار [illegible] میکند

باندر شیر و شبانگاه میکنند یا وقت دیگر بعض یکباره و یکباره شیر میدهد هر دو بر ان منقطع میشوند متفق علیه انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یغرس غرسا نیست هیچ مسلمانی که بنشاند درختی او یزرع زرعا یا بکارد کشتی را
فیاکل منه انسان او طیر او بهیمة پس بخورد از ان آدمی یا پرنده یا چارپایی الا کانت له صدقة مگر آنکه باشد مر او را
صدقه [illegible] هر دو داست متفق علیه و فی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده و ما سرق منه له صدقة
و آنچه دزدیده شود از ان نیز او را صدقه است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غفر لامراة مومسة مرت بکلب
علی راس رکی امرزیده شد مر زنی زانیه را که گذشت بسگی بر سر چاهی مومسة بضم اول و کسر ثالث [illegible]
[illegible] در بالیدن [illegible] بر وزن [illegible] چاه [illegible] بمعنی
از تشنگی نزدیک که بکشد او را [illegible] زبان خود را
تشنگی فنزعت خفها [illegible] پس بکشید آن زن زانیه موزه خود را [illegible]
پس بر بست موزه را بر مقنعه خود [illegible] زنان [illegible] پس بکشید آن زن [illegible] از
آب که سیراب گشت [illegible] فغفر لها بذلک [illegible]
فکیف بادمی [illegible] آب دادن سگ است
زیرا احسان کردن بهیمه و سیراب کردن ثواب است قال [illegible] فی کل ذات کبد رطبة اجر گفت آنحضرت در احسان
کردن بهر حیوان [illegible] ثواب است [illegible] بعضی گفته اند [illegible]
حصول آن [illegible] باعتبار
مبالغه است [illegible] کبد رطبه
[illegible] عذبت امراة فی هرة
عذاب کرده شد زنی از جهت گربه [illegible] حتی ماتت جوعا [illegible]
[illegible]
[illegible] خشاش الارض [illegible]
و دواب [illegible] زمین [illegible]
علیه وسلم [illegible] بغصن شجرة علی ظهر طریق [illegible] شاخ درختی که بر پشت راه است [illegible]
[illegible] لانحین هذا عن المسلمین [illegible]
[illegible]
لا یوذیهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد آن مرد در بهشت بهین نیست که کرد [illegible]

تنبیه

تشنگی

کردانید

کردانید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رایت رجلا یتقلب فی الجنة گفت آنحضرت هر آینه دیدم
مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطریق بجهت درختی که برید آن را از ظاهر طریق [illegible]
تؤذی الناس بود آن درخت که آزار میکرد آن مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آنحضرت
او را بچشم خود دید که هر سو میگردد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه [illegible] به بهشت
[illegible] رواه مسلم و عن ابی برزة بفتح موحده و سکون را [illegible] صحابی است قدیم الاسلام و همیشه غزا میکرد با آنحضرت
داده هست گشته شد عبد الله بن خطل [illegible] در روز فتح مکه قال گفت ابو برزة قلت گفتم یا نبی الله
علمنی شیئا انتفع به بیاموزان مرا چیزی از اعمال که سودمند شویم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آنحضرت یکسو کن
آنچه آزار کند راه مسلمانان را از خار و سنگ و جز آن [illegible] در حکم یکسو کردن است و تاویل شامل تمام دفع
آزارهاست از هر جنس که باشد رواه مسلم و ستذکر حدیث عدی بن حاتم [illegible] است که ذکر کنیم حدیث عدی
بن حاتم طائی را [illegible] مسلمان شد و راوی این کلمه است که اتقوا النار فی باب علامات النبوة در باب علامات
نبوة انشاء الله تعالی و این حدیث که دراز است که بان مناسبت تر است الفصل الثانی عن عبد الله
بن سلام رضی الله عنه قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبد الله بن سلام که از کبار صحابه است و از
احبار یهود بود گفت که هنگامی که قدم آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت بتحقیق حال و صحت نبوت
وی [illegible] پس هنگامی که دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که
روی [illegible] بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در تورات و سیاق حدیث ناظر [illegible]
اول است [illegible] پس در همان مجلس ایمان آورد عبد الله و یهود
بان بروی حسد بردند [illegible] چنانکه در محل مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیزی که گفت آنحضرت
نصیحت و دعوت مردم این کلام بود یا ایها الناس افشوا السلام ای آدمیان فاش گردانید سلام گفتن را [illegible]
گردانید و گوید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام گردانید بر آشنا و بیگانه [illegible] از مسلمانان چه سلام
از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و اطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمانان را و گدایان را و هر که محتاج باشد
[illegible] و صلوا الارحام [illegible] احسان کردن و صحبت [illegible] رعایت [illegible] قریب
و بعید و رحم خویش که بواسطه ولادت باشند [illegible] و صلوا باللیل والناس نیام نماز [illegible]
در حالی که مردم در خواب کردن باشند [illegible] در اخلاص و حضور [illegible] تدخلوا الجنة بسلام این کارها بکنید در آیند
بهشت را با سلامت از عذاب [illegible] بشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] صفت تواضع [illegible]
که اصول کمالات [illegible] لازم و متعدی است رواه [illegible] و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله

بخون کشتن

صلى الله عليه وسلم اعبد الرحمن عبادت کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی او ظاهر و باطن و انفس و آفاق را فرو گرفته
تا شکر نعمتهای او را گزارده باشید و اطعموا الطعام و افشوا السلام ثم ادخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت
ذکر کرد چه نماز و چه غیر آن و تقدیم کرد اطعام را بر سلام که داخل است در نفع او این حدیث را اعتماد و اهتمام روا کرده
داری و ابن ماجه وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصدقة لتطفئ غضب الرب عز وجل و تدفع
کردن همراه به مسکینی پس خشم الهی را و دفع میکند میتة السوء و دریکو دفع مرگ بد را اینها دست بحصول سلامت و عافیت در دین
و دنیا و میدار مال و مبتلا بکسر میم و سکون یا حالت بموت و مراد بمیتة السوء حالت بدی که در وقت موت باشد از انکه بجز
مودی بکفر و کفران گردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادة الایمان و بدو حجاب از حضرت رحمان
ذکر فشار و سوسه شیطان و غیر آن از آنکه مفضی گردد بسوی خاتمت و وخامت عاقبت نعوذ بالله من ذلک و موت
فجاءه در هلاکت غیر محمود نیز از آن قبیل رواه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقه هر کار خیر کرده شده
است و جود او در شرح صدقه است یعنی صدقه محصور نیست بمال نیست و ان من المعروف ان تلقى اخاک بوجه طلق
هر کسی که از جمله خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر مومن را بروی گشاده و طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل
اول در حدیث ابی ذر مذکور بود و ان تفرغ من دلوک فی اناء اخیک و از جمله معروف که بریزی از دلو خود در آوند برادر خود
یعنی آب که در دلو تو باشد در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر است یا کنایت است از فضل و احسان رواه احمد والترمذی
ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة تبسم کردن تو در روی برادر خود صدقه است و
امرک بالمعروف و نهیک عن المنکر صدقة و نهی کردن تو از منکر صدقه است و ارشادک الرجل فی ارض الضلال لک صدقة و راه نمودن تو مرد را در
زمینی که راه گم میشود یعنی بیابانی که مردم در وی راه گم میکنند مر ترا صدقه است و نصرک الرجل الردی البصر لک صدقة و یاری
دادن تو مرد نابینا را مر ترا صدقه است و اماطتک الحجر والشوک والعظم عن الطریق لک صدقة و دور کردن تو
سنگ را و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است و افراغک من دلوک فی
دلو اخیک لک صدقة و ریختن تو از دلو تو آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
وعن سعد بن عبادة قال قال روایت است از سعد بن عبادة انصاری که از مشاهیر صحابه و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت
یا رسول الله ان ام سعد ماتت ای رسول خدا ام سعد یعنی مادر سعد مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضل تر
و بهتر است قال الماء گفت آنحضرت که آب بهترین صدقهاست که برای وی چاه بکنی و بتشنگان بدهی و غیر آن بیرون
پس بکند سعد بن عبادة چاه را و انجام داد قوله فحفر بئرا و قال هذه لام سعد این چاه برای ام سعد است
و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
روایت است از ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند

مسلمانی دیگر را

مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی و عری بضم عین و سکون را برهنگی کسا الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای
بهشت و خضر بضم خا و سکون ضاد جمع اخضر کنایت است از حلهای سبز که لباس اهل بهشت است و ایما مسلم اطعم مسلما علی جوع
اطعمه الله من ثمار الجنة و هر مسلمانی که بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای بهشت و ایما مسلم سقی مسلما علی ظما
مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند او را خدای تعالی
از شراب پاک خالص که مهر کرده شده است از جهت نفاست آن و در قرآن مجید گفته یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک
یعنی مهر کرده شده او را بکل مسک رواه ابو داود والترمذی و عن فاطمة بنت قیس صحابیه قرشیه از مهاجرات اول است قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فی المال لحقا سوی الزکوة بدرستیکه در مال حق است بجز زکوة یعنی زکوة مال فرض است البته باید داد
و غیر زکوة صدقه و نفل نیز مستحب است که می باید داد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و نفل ثم تلا پس خواند آنحضرت برای
اثبات این مدعا لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الایة تا آخر آیت استدلال باین آیه بر آن
که غیر زکوة در مال حق است که حق تعالی مدح کرده است او را و مومنان را بدادن مال محبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را و بعد از آن
مدح کرده است باقامت صلوة و ایتاء زکوة پس معلوم شد که در آن غیر زکوة دادن مال است و آن صدقه نفل است رواه الترمذی
وابن ماجه والدارمی و عن بهیسة بضم با و فتح ها و سکون تحتانیه از مکاحیات است و حدیث وی در ایمان است
عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسه که گفت پدر من یا رسول الله ما الشیء الذی لا یحل منعه چه چیز است که حلال
نیست منع وی قال الماء گفت آب دیگر نمک است که منع آن روا نیست از مردم و اگر چنین نمک نخواهد منع روا نیست و در سبیل
آب قصه اینست که در ذکر در باب احیاء الموات والشرب آنچه ایراد است الله تعالی و در آنکه آتش را نیز گفته که منع آن جایز
نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشیء الذی لا یحل منعه قال گفت آنحضرت ان تفعل الخیر خیر لک کردن تو خیر را بهتر است
مر ترا این کلمه جامع است مر همه خیرات را یعنی هیچکس را از آن منع نکنی زیرا که هر چه از دست آید هر چه بخواهد او را داد
و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر هر کسی که زنده گرداند زمین افتاده را او را در آن مزد
پس ثابت است مراد از آن ثواب و حکم آن در باب احیاء الموات بیاید و ما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و هر چه را
که بخورد و کسب حاصل از زمین پس ثواب آن مراد است و عافیه هر طالب رزق از انسان و بهیمه و طایر عافیة و عافیه جماعت
در روایت العوافی نیز آمده رواه النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی و عن البراء قال قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم من منح منیحة لبن کسی که عطا کند عطیه شیر یعنی ناقه یا شتر را بدهد تا مدتی کسی از آن شیر خورد و باز رد کند بسوی
او او ورق او یا کند سلیفه نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح واو و کسر را نام دراهم مضروبه است و آن مراد قرض دراهم
و دنانیر است و آن را منحه نام کرد زیرا که رد کرده می شود و یا عطیه و منحه بمعنی عطاء مطلق تبرعا اند و هدی زقاقا
یا راه نماید گمراه را یا کور را و مشتق از هدایت و زقاق بضم زا المعجمة کوچه که بخانه رود و هر کسی مثل آنکه گفته شد حاصل است در روا

بخشند مر دال نیز آمده از برای مبالغه واقعا علم میفرماید که همه این خیرات کنندگان بر مثل [illegible] رفیقند باشند و [illegible] ماند از ایشان
بند و رواه الترمذی رحمه ابی جری بضم جیم و فتح را و دال مشدد یا کنام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح لام است و بعضی سلیم
بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است [illegible] ازدی هجیمی قال اتیت المدینة فرایت
فرایت رجلا یصدر الناس عن رایه یعنی دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی هر کاری که پیش آید نزد او میروند و
میکنند هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرموده لا یقول شیئا الا صدروا عنه نمیگوید چیزی را مگر که
اطاعت او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور باز برگشتن است نیز از آب که لب تشنگی ایمند و بر آب میروند و باز میگردند
[illegible] از آب و صدور بمعنی مطلق باز گشتن نیز آمده قلت من هذا گفتم کیست این قالوا رسول الله صلی الله علیه و سلم
گفتند که این رسول خدا فرستاده است خلق را برای هدایت ایشان قال قلت علیک السلام یا رسول الله مرتین جابر بن سلیم گفت پیش آنحضرت رفتم و گفتم
علیک السلام یا رسول الله دو بار گفتم این را قال گفت آنحضرت لا تقل علیک السلام مگو علیک السلام زیرا که علیک السلام
تحیة المیت سلام مرده است که مرده بدان تحیت می نمایند یعنی بگو السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و تحقیق
آنست که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت
در زیارت موتی میگفت السلام علیکم اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیت المیتة بنا بر عادت
مردم است در اغلب احوال و وجهش آنست که ایشان سلام را بعلیک السلام بمی گویند و اگر مسلم بر علیک السلام
میکند مسلم علیه را با من و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضع برای اضرار است منافات دارد و مناسب
نیست. [illegible] باز میگوید جابر بن سلیم قلت انت رسول الله گفتم آیا تو رسول خدائی قال
انا رسول الله الذی اذا اصابک ضر فدعوته کشفه عنک گفت آنحضرت منم پیغمبر خدا آنکه اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی
تو او را بگشاید و دور کند آن زیان را از تو [illegible] دعوت مفتوح است برای خطاب و بفتح نیز روایت کرده اند
و ان اصابک عام سنة فدعوته انبتها لک و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا کنی تو او را برویاند برای تو و اذا کنت بارض قفر او فلاة و اگر باشی تو در بیابان
یا در دشت خشک و دور است فضلت راحلتک پس گم کند شتر تو پس دعا کنی تو او را رد ها علیک
باز می آرد وی حالی را ملک را بر تو در قفر بفتح قاف مفتوحه و فا زمینی که در وی آب و گیاه نمی بود و فلاة بیابان خارج
و صحرای فراخ و در قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم منم رسول خدائی ام که [illegible] صفات او است اشارت است
که وی مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در ادراک خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرنده حاجات
و آسان کننده مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم قلت گفتم اعهد الی اندرز کن مرا و نصیحت کن قال گفت آنحضرت

لا تسبن احدا

لا تسبن احدا دشنام مده هیچ یکی را جابر بن سلیم گفت فما سببت بعده حرا و لا عبدا پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ یکی را نه
آزاد را و نه بنده را و لا بعیرا و لا شاة و نه شتر و نه گوسپند را یعنی او بیان را چه جا باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم
چنانکه عادت مردمی باشد قال گفت آنحضرت و لا تحقرن شیئا من المعروف و خوار و خورد مدان هیچ چیزی را از نیکی
و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی بلکه هر چه با تو نیکی کند بزرگ دان و شکر کن و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت
دان و ان تکلم اخاک و انت منبسط الیه وجهک و اینکه سخن گوئی با برادر خود و حال آنکه تو باشی گشاده روی
باشی که فراخ و گشاده است بسوی آن برادر تو ان ذلک من المعروف بدرستی که آن از جمله نیکی و احسان است وارفع
ازارک الی نصف الساق و بردار ازار خود را تا نیمه ساق خود را تا نیمه ساق فان ابیت فالی الکعبین پس اگر سرکشی میکنی از بلند
کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو برنمی دارد آن را پس بردار تا بهر دو شتالنگ و ایاک و اسبال الازار و دور دار
خود را از فرو هشتن ازار فانها من المخیلة زیرا که ازار فرو هشتن از جمله کبر است و ان الله لا یحب المخیلة و بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد کبر را و مخیلة بفتح میم و کسر خاء و سکون یاء و خال و خیلاء بضم خاء و فتح یاء بمعنی دیگر این است [illegible] در کتاب اللباس
بیان کرده ایم و ان امرؤ شتمک و اگر مردی دشنام دهد ترا و عیرک بما یعلم فیک پس سرزنش کند او را
که میدانی تو در وی فانما وباله علیه زیرا که نیست گناه مگر بر وی و تو را در وبال آن و جزای بدی بدی
میرسد [illegible] بدی را بدی سهل باشد زیرا اگر مردی احسن الی من اساء [illegible] انحضرت صلی الله علیه و سلم
اضداد این صفات مذکوره در ذات انشخص احساس فرمود پس وصیت کرد بدان و الله اعلم رواه ابوداود و در روایت
که این حدیث را تمام ابوداود و الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است از جمله این حدیث مقدار را تا
حدیث سلام که ابو جری سلام داد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقول خود علیک السلام و نهی کرد آنحضرت او را
از آن ابوداود از وی تا آخر حدیث روایت کرده و در بعضی احادیث نوشته اند ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده
و لیکن بلفظ دیگر و آنچه مذکور است در این کتاب لفظ ابی داود است و فی روایة و در روایتی بجای فانما وباله ذلک این
عبارت آمده است فیکون لک اجر ذلک و وباله علیه پس می باشد ترا مر وبال آن بر وی و عن عائشة رضی الله عنها انهم
ذبحوا شاة روایت است از عائشه که ایشان یعنی از اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذبح کردند گوسپندی را فقال
النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما بقی منها چه چیز باقی مانده از آن گوسپند قالت ما بقی منها الا کتفها گفت
عائشه باقی نمانده از وی مگر شانه وی یعنی همه بخش کردند بفقرا و دادند و بخانه همسایها فرستادند الا کتف که در خانه مانده
قال گفت آنحضرت بقی کلها غیر کتفها باقی ماند همه شاة مگر کتف وی یعنی باقی آنست که آنچه بمردم دادیم
که ثواب آن در دار البقا ثابت شد و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در [illegible] قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله
باق آنچه نزد شما است نیست میگردد و آنچه نزد خداست پاینده است رواه الترمذی و صححه و عن ابن عباس قال قال

یسقدم

سمعت رسول الله يقول گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را میگفت مامن مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی
که بپوشاند مسلمانی را جامه الا کان علیه فی حفظ الله مگر آنکه باشد آن جامه پوشاننده در نگاه داشت خدا و پناه او
و در اکثر النسخ فی حفظ من الله مادام علیه منه خرقة تا آنوقت که باقی ماند از آن جامه پاره رواه احمد والترمذی وعن عبد الله
بن مسعود رفعه روایتست از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را با آنحضرت قال ثلثة یحبهم الله
سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی از آن سه مرد مردی است
که برخاست در پاره از شب در حالی که میخواند قرآن را در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است ورجل تصدق بصدقة
بیمینه یخفیها دوم مردی که تصدق میکند صدقه بدست راست که پوشیده است خود در حالی که پنهان میکند آن را اراه قال کان
می برم او را که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست که پیه است در باره از شمال فانهزم اصحابه پس شکست
خوردند یاران او فاستقبل العدو پس او روی آورد دشمنان دین را و جنگ کرد و فتح نمود رواه الترمذی قال هذا حدیث غیر
محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی محفوظ در مقدمه
معلوم شد احد رواته ابوبکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابوبکر بن عیاش است بسیار غلط
میکند در حدیث و این کلام ترمذی در اسنادی خاص است از اسانید این حدیث و با اسناد دیگر صحیح است کما قیل
وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یحبهم الله وثلثة یبغضهم پس آنکسانی که دوست میدارد ایشان را خدا
تعالی فرجل اتی قوما یکی از آن سه مرد مردی است که مذکور است در این قضیه که مردی سایل آمد نزد قومی فسالهم بالله سوال کرد
ایشان را بحق نام خدا و از جهت رضای وی و لم یسالهم بقرابة بینه وبینهم سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او
و میان ایشان است فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلف رجل باعیانهم توربشتی در شرح این عبارت
گفته است پس گذشت مردی از این قوم را با اشخاص ایشان بعقب ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت
و داد او را بسبب آنکه داد ایشان را [illegible] امراضت ایشان را فاعطاه سرا پس داد او ایشان را سرا لا یعلم
بعطیته الا الله والذی اعطاه در حالی که پنهان داده شد او را مگر خدا و آنکه داده است او را در روایت جامع [illegible]
روایت است [illegible] والتست [illegible] تخلف که بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از [illegible] فلانی یعنی متاخر
شد و جدا گشت انفرد از قوم و خلوت کرد بسایل و داد او را پوشیده و کذا قال الطیبی و قوم ساروا لیلتهم حتی اذا کان
[illegible] بسیار صحت تا [illegible] دوم گروهی است که راه رفتند تمام شب [illegible]
النوم احب الیهم مما یعدل به [illegible] خواب [illegible] در رستند [illegible] شده [illegible] ایشان از [illegible]
کرده شود و عدل ساخته شود بخواب یعنی محبوبتر شد از هر چه [illegible] پس نهادند این قوم سرها خود را [illegible] فقام
پس بایستاد بنماز مرد از میان ایشان [illegible] فقال [illegible] در حالی که مناجات میکند [illegible]

نقوح

[illegible] و یتلوا آیاتی و میخواند آیات کتاب و این احکام [illegible] قول حق تعالی است که آنحضرت کرده فی [illegible] تملق چاپلوسی کردن
دلی با التحریک [illegible] و نرم کردن او در تملق [illegible] است که میان محب و محبوب میکند [illegible] کرده است و حال
حقیقت [illegible] است ای عاشق ناز [illegible] معشوق نیاز [illegible] نازی که در
دو سه نیاز است [illegible] المثل الاعلی والتقدس [illegible] گفته اند که یکی از [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] است که میان در مناجات وقت سحر [illegible] اشارت بمشاهده قلبی [illegible] رویت [illegible] است که در آن عالم خواهد شد
اللهم ارزقنا ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سیوم مردی است که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را و جنگ
پس شکست داده شده اید اهل این لشکر پس اقبال کرد [illegible] سینه خود یعنی روی آورد بجنگ [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] در اقبال [illegible] یعنی سینه [illegible] مقابل دشمن [illegible] یقبل [illegible] شود [illegible]
یا کشته شود [illegible] و الثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی و آن سه کس که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی
یکی پیر زنا کننده است که شرم ندارد از پیری خود با وجود ضعف آلت [illegible] قدرت [illegible] خبث باطن [illegible] شهوت [illegible]
[illegible] والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب غربت [illegible]
[illegible] میکند [illegible] گرز شکست [illegible] روز [illegible] وقت [illegible] جامه [illegible] استغنای فقر
[illegible] سوال [illegible] فقر و رضا [illegible] و عدم التفات [illegible] بشیر بن حارث امیر المومنین
علی را [illegible] در خواب دید گفت [illegible] امیر المومنین فرمود که نیکو است مهربانی توانگران بر فقرا [illegible]
و نیکوتر از آن تکبر فقرا است بر اغنیا [illegible] اعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم [illegible] سیوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق
[illegible] نعمت حق [illegible] مهربانی [illegible] گفته اند [illegible] کردن [illegible] ادای حق
[illegible] رواه الترمذی والنسائی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی [illegible] الله [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] کرده است [illegible] محبوبان الهی [illegible] عن انس قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمید [illegible] خدای زمین را [illegible] که میل کند [illegible] الجبال
[illegible] خدای تعالی کوهها فقال بها علیها پس [illegible] کوهها را بر زمین [illegible] فاستقرت
[illegible] زمین [illegible] کوهها [illegible] زمین [illegible]
[illegible] فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس گفتند فرشتگان [illegible] کوهها [illegible] فقالوا یا رب هل من
خلقک شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست [illegible] سخت تر از کوهها
قال نعم الحدید گفت پروردگار آری آهن سخت تر است از کوه [illegible] فقالوا یا رب هل من خلقک
شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست [illegible] سخت تر از آهن قال نعم النار

گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بروی که میگدازد آن را فقالوا یا رب هل من
خلقک شیء اشد من النار پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست [illegible] آنچه [illegible] از آتش [illegible]
سخت تر از آتش و غالب و قاهر بروی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش [illegible]
فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب [illegible]
[illegible] فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار
سخت تر و دشوار تر از دست چپ خود این همه سخت تر و دشوار تر است زیرا که در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت
و دفع شیطان است و این حاصل نمیشود هیچ از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است [illegible]
[illegible] نیست که [illegible] و مجاهدات و کمال توفیق الهی [illegible] سبحانه [illegible] طبع آدمی است [illegible]
سمعه و ریا و حب ثنا و طلب تفوق بر اشکال و اقران پس دوست میدارد ظاهر [illegible] میکند نفس
و طبیعت را غالب آمده باشد [illegible] از جهت آنکه صدقه [illegible] غضب پروردگار را
[illegible] در شدت و صعوبت [illegible] تر از عذاب [illegible] تصدق کند
[illegible] عذاب [illegible] صدقه [illegible] باشد [illegible] گفته اند [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible] رضی الله عنه [illegible] رواه الترمذی
قال هذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ [illegible] حدیث [illegible] الصدقة تطفیء الخطیئة فی
کتاب الایمان در کتاب ایمان الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین [illegible] هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز
[illegible] اسپ و [illegible] درهم [illegible] فی سبیل الله [illegible] الا استقبله حجبة الجنة [illegible]
[illegible] بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده [illegible]
[illegible] که زبانی [illegible] شرح [illegible] است [illegible] بوذر [illegible] از آنحضرت
[illegible] انفاق زوجین [illegible] قال گفت آنحضرت در جواب ان کانت ابلا فبعیرین اگر باشد اموال
شتران پس انفاق کند دو شتر را و ان کانت بقرة فبقرتین و اگر باشد اموال گاوان پس انفاق
کند دو گاو را [illegible] حدیث [illegible] معین است که مراد [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] از جایی [illegible] باشند
والله اعلم رواه النسائی وعن مرثد [illegible] عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی
مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز [illegible] فقال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله

حدثنا [illegible]

روایت کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آنحضرت را
که میگفت ان ظل المومن یوم القیامة صدقته بدرستیکه سایه مومن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی در روز قیامت
صدقه وی است که در راه خدا کرده تواند که صدقه را متمثل بصورت سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند
رواه احمد وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسی که فراخی کند
بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر سنته فراخی کند خدای تعالی بر وی در باقی سال وی قال سفیان
گفته است سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلک بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را همچنین
رواه رزین روایت کرد این حدیث را ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است [illegible]
عنه وعن ابی هریرة و ابی سعید و جابر روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از
جابر بن عبد الله و ضعفه و حکم کرده است بیهقی بضعف این حدیث نیز گفته است که اگر چه طریق وی
ضعیف اند و لیکن چون ضم کرده شود بعض از آن بعض [illegible] مبکرد [illegible] صدقه [illegible] بثبوت رسیده است
نزد محدثین از اعمال روز عاشورا صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع را ضعیف
میدارد و لیکن [illegible] طرق و کثرت [illegible] ثابت است [illegible] ایام
احادیث وارده در عاشورا از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل [illegible] ذکر کرده ایم والله اعلم وعن
ابی امامة صحابی مشهور است و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است بابی کنیت قال قال ابو ذر یا نبی الله
ارایت الصدقة ماذا هی گفت ابوذر ای پیغمبر خدا خبر ده مرا که صدقه است ثواب [illegible] قال
اضعاف مضاعفة گفت آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است [illegible] از احادیث معلوم [illegible] کرده [illegible]
تا [illegible] و کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة [illegible] دلالت دارد بر آن و عند الله
المزید در [illegible] زیاده [illegible] زیاده کند چنانکه قول او سبحانه والله یضاعف لمن یشاء
[illegible] یعنی [illegible] چنانکه [illegible] زیاد [illegible]
[illegible] رواه احمد باب افضل الصدقة افضلیت صدقه یا باعتبار
[illegible] نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بر آن چنانکه آب [illegible]
[illegible] با نسبت [illegible] باعث [illegible] موجب [illegible] در متصدق مثل
[illegible] چنانکه در شرح احادیث [illegible] معلوم گردد [illegible]
در مصرف [illegible] است در متصدق علیه چنانکه
[illegible] کننده لوجه الله [illegible]

که مذکور اند در باب [illegible] از قلم اجر است الفصل الاول عن ابی هریرة حکیم بن حزام بکسر حا و بزای معجمه صحابی مشهور است
برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است از اشراف قریش بود در جاهلیت [illegible] سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید و
در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی
بهترین صدقها صدقه‌ای است که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بران یعنی غنی را باقی دارد
و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و با چیز زیادت از آن ماند تصدق کند و سؤال از محتاج [illegible]
نماند چنانکه فرموده و ابدأ بمن تعول و آغاز کن انفاق بر کسی که عیال تو است [illegible] از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که
صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد [illegible] در تصدق کردن از فقر [illegible] استاییش کرد آنحضرت
ابوبکر صدیق را [illegible] تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشتی برای عیال خود گفت الله تعالی و رسوله افضل الصدقة جهد
المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و احادیث در معنی اول بسیار است و تحقیق آنست که اگر توکل در حق باشد و عیال نیز موافقت
کنند [illegible] و الا رعایت کند سابق دارد جانب نفس و عیال را در جهد المقل نیز فرموده است و ابدأ بمن تعول
رواه البخاری و رواه مسلم عن حکیم و حده روایت کرده است مسلم از حدیث حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابی هریره و حکیم
هر دو کس کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد و عن ابی مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله و هو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود انصاری که
صحابی مشهور است [illegible] جمهور [illegible] اگرچه در انجا نبود از جهت
حضور در غزوه [illegible] گفت آنحضرت چون انفاق کند مسلمانی نفقه را بر اهل خود و حال آنکه در نیت ثواب [illegible]
می کند [illegible] نفقه صدقه اگرچه بفقرا نداده زیرا که اهل و عیال خود را داده متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم دینار انفقته فی سبیل الله دیناری است که انفاق کرده او توانی را در راه خدا یعنی جهاد [illegible]
فی رقبة و دیناری دیگر است که انفاق کرده [illegible] دیناری تصدقت به علی مسکین و دیناری است که
[illegible] مسکین و دینار انفقته علی اهلک و دیناری است که انفاق کرده بر اهل و عیال خود اعظمها اجرا الذی
انفقته علی اهلک بزرگتر آن دینارها از روی اجر آن دیناری است که انفاق کردی آن را بر عیال خود رواه مسلم و عن ثوبان
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضل ترین دیناری که انفاق کند آن را مرد
دینار ینفقه علی عیاله دیناری است که انفاق کند بر آنکه او را بر عیال خود و عیال [illegible] در نفقه [illegible]
او باشد و دینار ینفقه علی دابته فی سبیل الله و دیناری است که انفاق کند آن را بر چارپای خود در راه خدا
که جهاد است یا چارپای سواری که مهیا نه برای جهاد است گویا حکم عیال دارد و دینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله
و دیناری است که انفاق میکند آن را بر یاران خود در راه خدا این [illegible] محل افضل [illegible] مصارف صدقه است [illegible]

از خیر

[illegible] اما نقل یکی از ینها بر دیگری از بخیرت معلوم نمیکرد و باید تقدیم بدکه استعباد [illegible] بر آن ترک [illegible] احادیث دیگر
بران رواه مسلم و عن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام المؤمنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی
ابی سلمة ایا مرا اجر و ثواب هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران ابوسلمه انما هم بنی [illegible] پسران ابی سلمه پسران من
و ابوسلمه شوهر ام سلمه است پیش از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از کبار صحابه [illegible] از عالم رفت ام سلمه در خانه حضرت آمد
و از ابوسلمه پسران مانده بود ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از حضرت که در انفاق بر ایشان ثوابی هست و گویا که
آنها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند و مراد پسران ابوسلمه اند که از ام سلمه اند و الا آنها خود پسران ام سلمه اند فست انها
ابی سلمة [illegible] فاید [illegible] انما هم بنی [illegible] انفقتی علیهم فلک اجر ما انفقت علیهم پس گفت
آنحضرت انفاق کن بر پسران ام سلمه پس مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه و عن زینب امراة عبد الله بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود [illegible] صحابیه است و متعلق کرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی ابوهریره
[illegible] سعید خدری و عایشه از وی روایت کرده اند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در ترغیب
نسا بر انفاق تصدقن یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان و لو من حلیکن اگرچه از زیورهای زنان باشد قالت فرجعت
الی عبد الله گفت زینب برگشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبد الله فقلت انک رجل
خفیف الید پس گفتم بدرستیکه تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر در مانی مال نداری و ان رسول الله قد امرنا بالصدقة و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم قد امرنا بالصدقة بتحقیق امر کرده است ما را به تصدق فاته فسأله پس بیا آنحضرت پس بپرس او را فان کان ذلک یجزی
کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلال از دواجی که مر باقیست فان
کان یجزی عنی پس اگر باشد این یعنی تصدق کردن بر تو و اولاد تو که بسنده کی میکند [illegible] آن را در صرف کنیم بر شما و الا صرفتها
الی غیرکم و اگر کفایت نکند صرف کنیم پیغمبر شاد به بریم آن را بسوی غیر شما الی غیرکم [illegible] هر دو روایتست قالت
فقال بل ائتیه انت گفت زینب پس گفت مرا عبد الله بلکه بیا تو آنحضرت را یعنی تو خود برو و بپرس
مراد از تلطیف مکن گویا وی رضی الله عنه شرم میداشت از پرسیدن آن که محل حیا و [illegible] قالت فانطلقت
گفت زینب پس رفتم من نزد آنحضرت فاذا امراة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار ایستاده
بر در پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاجتها حاجتی حاجتها در حالیکه عایت عرض حاجت است یعنی آن زن نیز برای پرسیدن
این سؤال و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و مسلمانان در بازدکان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قد القیت علیه المهابة و بود آنحضرت که تحقیق انداخته شده بود بر وی از ربانی ترس و هیبت و ترس و عظمت
که هر کس نمی توانست در آمدن بروی بی اذن وی قالت فخرج علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد
آنحضرت فقلنا له ائت رسول الله صلی الله علیه و سلم فاخبره ان امراتین بالباب پس گفتیم ما مر بلال را بیا آنحضرت را پس خبر کن که

دو زن بر در ایستاده اند تسألانک اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما و علی ایتام فی حجورهما سؤال میکنند آن دو زن ترا آیا بسنده
میکند تصدق کردن از آن دو زن بر شوهران ایشان و بر یتیمان که در کنار ایشان اند و [illegible] سؤال از افضل بر ازواج بود و الا
سؤال از یتیمان در دل خطر داشت شاید الان بخاطر ایشان رسید لا تخبره من نحن و خبر مکن آنحضرت را که کیستیم ما یعنی نام ما را از ترس
حضرت وی [illegible] وقت [illegible] حضور و از جهت عدم حاجت بدان فدخل بلال علی رسول الله
گفت زینب پس در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فسأله پس پرسید آنحضرت را از زن مسئله فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم من هما کیستند این دو زن قال امراة من الانصار و زینب گفت بلال یکی زنی است از قبیله انصار و دیگر زینب
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای الزیانب پس گفت آنحضرت کدام یکی از زینبها است زینب نام چندین کس از صحابیات بود
پس پرسید این که مراد است کدام یکی از آنها است بلال ابتدا نکه مشهور چنین زینب امراة عبد الله بود مطلق او را باین نام
آن زن را نشناسید این را شنید قال امراة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود فقال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم نعم لهما اجران کفایت میکند انفاق بر شوهران و یتیمان که در کنار ایشان اند در بعضی نسخ نعم هست و همین گفت که لهما اجران
اجر القرابة و اجر الصدقة مر این دو زن را دو اجر است اجر قرابت و خویشی است که بشوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است افضل و اکمل
از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه و اللفظ لمسلم و عن میمونة بنت الحارث انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله
روایت است از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده داد کنیزی را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلک لرسول الله
پس ذکر کرد میمونه آن را مر رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال لو اعطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک پس گفت رسول الله
آنحضرت اگر میدادی آن را اخوال خود را که محتاج بودند [illegible] بزرگتر ثواب [illegible] معلوم شد
که صلۀ رحم افضل است از اعتاق متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت گفت عایشه یا رسول الله ان لی جارین
[illegible] مراد دو همسایه اند فالی ایهما اهدی پس بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منک بابا
آنحضرت فرمود بسوی کسی که نزدیکتر است [illegible] معنی همسایگی در این باب نزدیکی در
اتصال خانه و در است رواه البخاری و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها
وقتی که بپزی شوربا را بسیار کن آب آن را و تعاهد جیرانک و باز پرس کن همسایهای خود را و بفرست در
شوربا بجانب ایشان مرق [illegible] شوربا رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضلتر است قال جهد المقل گفت افضل
صدقات صدقه‌ایست که مرد قلیل المال و مشقت کشنده آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جهد
بضم جیم و فتح آن هر دو لغت است و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بالضم بمعنی وسع و این بتقدیر [illegible]
توکل و ثبوت یقین و موافقت عیال است و اگر ایشان را تحمل نباشد روا نیست [illegible] فرموده ابدأ

بمن تعول

بمن تعول روایت بکسی کن که عیال منی اند مثل اینها [illegible] و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت رواه ابو داود و عن سلیمان
بن عامر همچنین است در نسخ مشکات سلیمان بضم سین و یای تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان است بفتح سین و لام و او
سلیمان سهو است یا از کاتب یا از صاحب کتاب و در مغانی میگوید که سلیمان سهو است بلکه سلمان فارسی و ابن عمرو سلمان
انصار و عبد الرحمن بن سلمان که ایشان صحابی است و سلمان عامر صحابی است و عداد وی در بصرین است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک صواب صدقه دارد و علی ذی الرحم صدقة و صلة و صدقه کردن
بر کسیکه قرابت ولادت دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه و دیگر ثواب صلۀ رحم رواه احمد و الترمذی و النسائی
و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال عندی دینار گفت ابو هریره آمد مردی نزد
آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است قال انفقه علی نفسک گفت آنحضرت خرج کن آن را بر ذات خود
قال عندی آخر گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی ولدک گفت آنحضرت خرج کن آن را بر فرزندان خود قال
عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی اهلک فرمود انفاق کن آن را بر کسان خود [illegible]
و خویشان و در صحاح گفته اهل کسان مرد و کسان سرای قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی خادمک
فرمود انفاق کن او را بر خدمتکار خود و گویا هر کسب را در حکم خادم داشته قال عندی آخر گفت نزد من دینار دیگر است
قال انت اعلم فرمود تو دانا تری یعنی بحال کسیکه مستحق آنست بهر که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داود و النسائی و عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم رجل ممسک بعنان فرسه فی
سبیل الله بهترین مردم مردی است که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران است
مراد آنست که از جملۀ خیر الناس و الا مخصوص که اعلی یا الله و اتقی و اخشی و از هر دو دنیا باشد و جهاد روی فرض نباشد [illegible]
شخص گفتا [illegible] الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر نکنم شما را بمردی که تابع و تالی او است در مرتبه رجل معتزل فی غنیمة له یؤدی حق الله فیها
[illegible] است در گوسفندی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا را در آن گوسفندان از تصدق بر فقیر الا اخبرکم بشر الناس
الا اخبرکم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله و لا یعطی به بدترین مردم مردی است که سؤال کرده می شود بنام خدا و نمیدهد بدان بن [illegible]
سؤال بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و انجا نیست و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سؤال میکند
بنام خدا و داده نمیشود و بدان در باعث تهتک حرمت اسم الله تعالی میکرد رواه الترمذی و النسائی و عن ام بجید اسم او حواء و بضم جیم
و تکون [illegible] از انصار است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ردوا السائل و لو بظلف محرق بازگردانید
سایل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظا معجمه و سکون لام سم است چون سم گوسفند و این مبالغه است در محرق زیاده مبالغه
رواه مالک و النسائی و روی الترمذی و ابو داود معناه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استعاذ بالله فاعیذوه کسیکه پناه
طلبد از شر شما باشد [illegible] بنام خدا پس پناه دهید او را و من سأل بالله فاعطوه و کسیکه سؤال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس دهید [illegible]

ومن سال بالله فاعطوه واعلم فاجيبوه وکسی که دعوه کند شمارا بخوانید پس طعام اجابت کنید او را و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد
شرعی و من صنع الیکم معروف فکافوه و کسی که بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نکوئی کنید با وی در عوض نیکوئی
کردن یکیست و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجدوا ما تکافئونه فادعوا له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید
پس دعا کنید مر او را یعنی ... تا آنکه ... که مکافات کرده اید او را ... مبالغه کنید در دعا
و تکرار کنید ... [illegible]
[illegible]

فال فال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسال بوجه الله الا الجنة سوال کرده نشود ... بوجه خدا ...
[illegible]
[illegible]
... رواه ابو داود

الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار مالا ...
[illegible]

یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه پس قسمت کرد ابو طلحه در خویشان خود بنی عمه و در پسران عم خود یعنی ... اقارب است ...
بر ایشان ... است ... معاویه ... از اقارب ابی طلحه ... متفق علیه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا ... گرسنه را
... رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب ... عادت مؤلف ...
... باب صدقة المراة من مال الزوج ...
شده ... باب نفقة المراة من مال الزوج ... نیست ...

الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفقت المراة من طعام بیتها غیر مفسدة ...
... تصدق نماید زن از طعام خانه خود ... در حالی که تباه نکننده ...
[illegible]
[illegible]

[illegible]

باین حدیث و تجوز نکرده اند ان را ائمه ثلثه که از اقوال الطیبی و مذهب ما آنست که روزه ندارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است
که روزه ندارد هیچ کس از کسی دیگری را و نه یکی بکری و نه نماز بگزارد هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است
واجبست فدیه از ثلث و اگر وصیت نکرده جایز است که تبرع کنند ورثه و الا لازم نیست و نزد شافعی واجب نیست
بوصیت کذا ذکر فی الهدایه و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانکه زکوة دیگر بدنی محض
چنانکه صلوة دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاری است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت
حصول مقصود بفعل نایب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل
نایب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری میگردد نزد قدرت
از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفس نفل جایز است انابت در همه حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است
و ظاهر از عبارت حدیث آنست که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه و ثنائی است

کتاب الصوم

کتاب الصوم من الله تعالی کتاب الصوم صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارت است از باز
داشتن نفس از طعام و شرب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است
از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که
حدیث واقع شده که علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم

الفصل الاول

عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء یعنی چون در آید رمضان گشاده
میشود درهای آسمان و فی روایة فتحت ابواب الجنة گشاده میشود درهای بهشت و غلقت ابواب جهنم بسته
می شود درهای دوزخ و سلسلت الشیاطین در زنجیر در پای کرده میشود شیاطین و فی روایة فتحت ابواب الرحمة
گشاده میشود درهای رحمت رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن که ماه آفتاب بر ریگ و
بر زمین و حرارت و سوختن قدمهای دیگر بجهت آنکه سخت در سوختن روزن و علت نامگذاشتن این ماه بآن و گویند در
هنگام که نقل میکردند اسماء شهور را از لغت قدیم نام کردند بر ماه ها بزمانهای که واقع بوده در آن پس موافق افتاد این ماه
بزمان حرارت اعلم فتحت بتخفیف و تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن
رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول
و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات
و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرق معاصی و وساوس و در روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت
میکند تفسیر همه میکند و خلاصه معنی همه است متفق علیه و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است فیها باب یسمی الریان از جمله درها

دری است

دری است که نامیده میشود آن را ریان بفتح را و تشدید یا از ری بمعنی سیرابی لا یدخله الا الصائمون در نمی آیند از آن مگر روزه
داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام
رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق
بوعده وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناه وی و من قام رمضان ایمانا
و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه و کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبت آمرزیده
شود آنچه پیش رفته است از گناه وی آن و من قام لیلة القدر ایمانا و احتسابا یا کسیکه قیام کند در شب قدر
بجهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن
آدم یضاعف هر عمل نیک آدمی زاد مضاعف کرده میشود باین وجه که الحسنة بعشر امثالها یک نیکی بده چند
الی سبعمایة ضعف تا هفتصد بلکه بر اندازه شدت ریاضت و صدق نیت و اخلاص الله و فضل وی
سبحانه قال الله تعالی الا الصوم گفت خدای تعالی مگر روزه که جزای آن بی شمار و بی اندازه است فانه لی
زیرا که روزه برای منست و انا اجزی به و من جزا میدهم بآن هر چه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد و حصر بیرون فرمود
روزه داران میان تخصیص کرده بمقدار و تشریف خاص مخصوص کرد انسب لا از جهت آنکه عبادت تعبدیست از
ریا دور و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سایر عبادات که ریا بدان راه مییابد و لهذا منع کرده اند که گوید فرض روزه دارم
مگر در فرض که متعین معلوم است از جهت آنکه نفس را در آن حظی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته و طعامه من اجلی
ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان اشد و اکثر است از جهت حسن
و طلب ثواب ورشان در روایتی طعامه و شرابه گفته اند که غیر حق سبحانه معبود بروزه نشده و تعظیم کفار
در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بالصوم نبوده اگر چه بصور صلوة و تسبیح و دیم است و بعضی گفته اند که استغنا از
طعام و شراب سایر شهوات از صفات پروردگار تعالی است و چون تقرب جست بنده پروردگار
وی تعالی بآنچه موافق و مشابه بصفات اقدس اوست نسبت کرد آن را بخود و موافق سیاق حدیث
آنست که اضافت از جهت آنست که در سبحانه عالم است بمقدار ابواب و تضعیف آن و منفرد است
للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است
بجهت انتعاش طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی یا بانضمام نورانیت عبادت و قرب
و شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکر را از مغز دل یا بجهت شکر بر اتمام نعمت
و توفیق و فرحة عند لقاء ربه و فرحت دیگر نزد لقای پروردگار که در آخرت خواهد شد و لخلوف
فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک

صائم

لقاء

بهو تصویر و تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن را اغلاف متغیر شد بوی دهن والصیام جنة روزه
در روزه سپر است و پناه است از رسیدن بتحریر شیطان و در عاقبت از آتش دوزخ در آخرت فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث
بضم و کسر فا یعنی چون می باشد روزه روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش و لا یصخب بفتح خا بلند نکند آواز
را بهذیان و خصومت فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی یا جنگ کند یعنی
خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام نه دهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار گفته اند بزبان گوید یا بدل یعنی
بدل خود بگوید که من روزه دارم و دشنام و خصومت نمیکنم و بعضی گفته اند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر
نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است در فرض البته بزبان گوید متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت
الشیاطین چون می باشد نخست شب از ماه رمضان بند کرده میشود و محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد بکسر
صاد و دال بند و غل و آنچه بدان اسیر را بند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید فا و تخفیف و مردة الجن و بند کرده
میشوند سرکشان بمعنی ... جمع مارد ... و غلقت ابواب النار و بسته میشوند
درهای آتش فلم یفتح منها باب پس گشاده نمی شود از آن درها هیچ دری و فتحت ابواب الجنة و گشاده میشود
درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری و ینادی منادی و ندا میکند ندا کننده از سبب خدا و از دهند
و میگوید یا باغی الخیر اقبل ای طالب و کننده نیک و ثواب پیش آی که وقت تست و یا باغی الشر اقصر و ای طالب بدی باز دار
نفس خود را از گناهان که وقت توبه است از گناهان و ترک کردن آنهاست و لله عتقاء من النار و مر خدا راست آزادان از آتش دوزخ
یعنی در رمضان و ذلک کل لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است و مخصوص بشب قدر نیست رواه الترمذی و ابن ماجه
و رواه احمد عن رجل و قال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اتاکم رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارک ماه مبارکی که برکت کرده شده است درو فرض الله علیکم صیامه
فرض کرده است خدای تعالی بر شما روزه او را تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشود درو درهای آسمان و تغل فیه مردة الشیاطین
و غل کرده می شوند درو مردهای شیاطین و غل بالضم بند کردن فیه لیلة خیر من الف شهر درو شبی است که بهتر است
از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم کسیکه محروم گردانیده شد از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه در حدیث
انس بیاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است با قطع
نظر از متعلق رواه احمد والنسائی عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد
گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات
میگوید روزه ای پروردگار من بازداشتم او را از خوردنی و شهوات دیگر چنانچه جماع آب و جماع و ظاهر آنست

والله اعلم

والنظر و تمام شهوات باشد از مستلذات حواس در روزه کامل که اهل طریقت راست آنست که تمام اعضا و جوارح او را باید
واز ناپسندیها باز دارد و عموم رحمت آنکه بمنع او را خورد و جماع و اکتفا نابهر از اشامل می شود صیام و قرآن شفاعت خواهش
کردن گناه کسیست را شفیع و شافع خواهش کردن و تشفیع بمعنی قبول شفاعت شفع تشفیع فاو نشد بدان همراه شده شفاعت وی
رواه البیهقی فی شعب الایمان و احمد و طبرانی نیز روایت کرده و رجال او محتج اند در صحیح و حاکم گفته صحیح علی شرط مسلم
عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس در آمد ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر
قد حضرکم و فیه لیلة خیر من الف شهر بدرستی این ماه بتحقیق حاضر شده در روی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد
حرم الخیر کله کسیکه محروم گردانیده شد از آن شب پس بتحقیق محروم کرده شد از خیر از همه خیر و لا یحرم خیرها الا محروم و محروم کرده نشود
مگر در حدیث ابی هریره گذشتم رواه ابن ماجه عن سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی آخر یوم من شعبان
گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آنحضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم
ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شما را ماهی بزرگ شهر مبارک ماهی است که برکت شده است در وی شهر
فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة گردانیده است خدای تعالی ماه رمضان را فرض و قیام لیلة تطوعا گردانیده است
نماز کردن را در شب وی نفل و سنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسیکه نزدیکی جوید بپروردگار در وی بخوی و خصلتی از نیکی یعنی نفلی
کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسیکه بگزارد فرضی را در ماهی که جز رمضان است و هو شهر الصبر و ماه رمضان ماه صبر که
در وی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة و صبر کردن را ثواب بهشت است و شهر المواساة و ماه رمضان
که در وی غمخوارگی فقرا و مسکنان باید کرد و مواساة بمال و تن با کسی غمخوار یاری کردن و شهر یزاد فیه رزق المؤمن و ماهی است
که زیاده کرده می شود در وی رزق مسلمان و برکت داده می شود در وی رزق به سبب طعام و مواساة و مراد زیاده ... و سعت
بر فقرا و مساکین خواهد شد من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه کسیکه روزه گشاید روزه دار را باشد سبب آمرزیدن
گناهان او و عتق رقبته من النار و سبب آزادی ذات وی از آتش و کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجره شیء و باشد
مر او را مانند روزه دار بی آنکه کم شود از مزد وی چیزی قلنا گفتیم یا رسول الله لیس کلنا یجد ما یفطر به الصائم نیست همه ما یابیم صفت
که بیابیم چیزی که روزه کشاییم روزه دار را و کنایه در اکثر نسخ نیست در بعضی یا است و این بحسب قاعده عربیت ظاهر
تر است چنانکه در موضع خود مقرر کرده شده است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا
الثواب من فطر صائما مذقة لبن میدهد خدای تعالی این ثواب را کسیکه روزه کشاید روزه دار را ابری از
شیر آمیخته باب و مذقه بفتح شیر بآب آمیخته است عادت عرب است که شیر را بآب آمیخته میخورند
او تمرة یا روزه کشاید بیک خرما او شربة من ماء یا بیک شربت آب و من اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة
لا یظمأ و کسیکه سیر گرداند روزه دار را بنوشاند او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آن که تشنه نگردد

عبارت از وی هر کز حتی مرحلها الحرمة تا آنکه درآید بهشت را هم بفتحها می آنجا حاصل است و هو شهر الرحمة و ماه رمضان اول وی رحمت
افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گناهان و کسافت معصیت
که برابر بود و اوسط مغفرت و میان وی سبب مغفرت و آمرزش گناهان است و آخر وی عتق من النار و آزاد از ماه رمضان
آزاد شدن است از آتش دوزخ چون طاعت سبب مغفرت میشد و معاصی مغفور گردانید از آتش دوزخ آزاد شد
و مستعد دخول جنت گردید ...
بکنند و مغفرت الله ... ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر و اعطی کل سائل ... آنحضرت چون در آمدی رمضان رها میکرد هر بنده را و اعطی کل اسیر ...
شاید که در اینجا کسی که بود ... اسیر شاید که ... بحق باشد ...
که گویم اسیران آنحضرت نبود ... آنحضرت ...
سنت ... رها کردن ... قتل ...
... عن ابن عمر ان النبی صلی الله
علیه و سلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان ...
... تا سالی ... آراسته ... زخارف الدنیا
آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم رمضان ... نخست روزی از رمضان ... ریح ... العرش
... الحور العین ...
... یا رب اجعل لنا من عبادک ...
... بهشت ... پروردگار ...
... بالفتح ...
... بالضم ...
... در حدیث واقع شده است ...
فی الصلوة ... الاحادیث فی شعب الایمان ... ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة فی رمضان روایت است از ابی هریره که آنحضرت گفت ...
... کفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر
... قال لا ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله ...

مردود

فرمود و گمرو ... تمام کنند عمل خود را ... در آخر شب آخری باشد یعنی این مغفرت ... لیلة القدر
رواه احمد **باب رؤية الهلال** هلال نام غره قمر است ...
نیز گفته اند ... بیست و هفتم ... کذا فی القاموس ...
... بالفطر **الفصل الاول** عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه مدارید تا آنکه ببینید ماه را و لا تفطروا حتی تروه و افطار مکنید تا ببینید
... فان غم علیکم فاقدروا له ...
... روز تمام کنید ...
... مالک ... ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف ... منازل قمر و حساب نجوم است ...
... قول منجمان نامقبول است ...
بران نتوان کرد ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و سلف و خلف رحمهم الله علیهم اجمعین ...
... انا امة امیة لا نکتب و لا نحسب الحدیث
و فی روایة قال الشهر تسع و عشرون لیلة ...
... فان غم علیکم فاکملوا العدة ثلثین ...
... منازل متفق علیه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا امة امیة
لا نکتب و لا نحسب ... الشهر هکذا و هکذا و هکذا ...
و همچنین سه بار ...
بیست و نه ثم قال ... الشهر هکذا و هکذا و هکذا ...
... یعنی مرة تسع و عشرین و مرة ثلثین ... متفق علیه و عن ابی بکرة بفتح موحده
و سکون کاف ...
... نزد آنحضرت ...
... قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شهرا عید لا ینقصان رمضان و ذو الحجة ...
... متفق علیه عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین ...
... الا ان یکون رجل کان یصوم صوما ...
مثل دو شنبه و پنجشنبه ... فلیصم ذلک الیوم ...

٤٠

در آن روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان
متفق علیه **الفصل الثانی** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون
بنیمه رسید ماه شعبان پس روزه مدارید ... رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه
و الدارمی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احصوا هلال شعبان لرمضان ...
... رواه الترمذی ... ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت
النبی صلی الله علیه و سلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان و رمضان ...
... رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه ... عمار بن یاسر ... ابا القاسم ...
... ابو القاسم ... محمد رسول الله ... آنحضرت
صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی ... یوم الشک ...
... پوشیده شدن هلال ...
... ابو حنیفه و مالک ...
... روزه ...
روزه از رمضان ثابت شود ...
... روزه داشتن ...
...
... از شعبان ... روز ...
...
... ابن عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال انی رایت
الهلال ... یعنی رمضان فقال اتشهد ان لا اله الا الله ...
... اتشهد ان محمدا رسول الله ...
...
... مقبول است ...
...
... شهادت ...
...
و لکن عدالت ...

مشهور است

مشهور است چنانکه ظاهر حدیث است ...
... و شهادت و عدالت ...
... ابن عمر قال تراءی الناس الهلال ... فاخبرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم انی رایته ... فصامه و امر الناس بصیامه ...
... رواه ابو داود و الدارمی **الفصل الثالث** عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره ...
... شعبان ... رمضان ...
... فان غم علیه
عد ثلثین یوما ثم صام ... عن ابی البختری ...
...
... فقال
بعض القوم هو ابن ثلث ... فلقینا ابن عباس ...
... فقال بعض القوم هو ابن ثلث و قال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة ...
ابن عباس ...
... فقال ان رسول الله ...
... رمضان ...
... هلال ...
... ابی البختری ...
...
...
... ابن عباس ...
ابن عباس قال رسول الله ...
... فان اغمی علیکم فاکملوا العدة ...
... رواه مسلم **باب**
... **الفصل الاول** عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
تسحروا فان فی السحور برکة ... طعام سحر ... برکت است ...

هر دو جایز است اگرچه فقها است یعنی آن طعام سحر است طعام سحر خوردن و مخفف ... نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر در معنی ... است
زیرا که برکت در فعل است مناسبت سنت و نه در نفس طعام کذا قیل متفق علیه عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الکتاب اکلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدا تعالی
مباح گردانید ما را چیزی که حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن با ایشان شکر گذاری این نعمت و اکلة بفتح همزه و سکون
کاف یکبار خوردن و بضم همزه یعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین و لیکن روایت اینجا بفتح همزه است رواه مسلم
سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه
و آخر کسی است که مرد در مدینه از اصحاب گفت که گفت آنحضرت همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه
متفق علیه و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملک ما شعار مبتدعی ...
از اهل بدعت شد گران را و امثال ... ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان ... و در آن نه استعجال ... ترد
و باطنی چنانکه بعضی از روایات ... در نشستن میکنند و تورپشتی گفته است که ... نفس و دفع
... کردن نفس ... اعتقاد ... تاویل است که حدیث
صحیح که روایت کرده است ان را ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند تا سحر و تاخیر از افطار ... سیاست نفس و قطع شهوات امر است که کرده اند ... از ارباب احوال
معاملات اعاذنا الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل اللیل من ههنا
... آمد تاریکی شب از جانب ... از جانب مشرق و ادبر النهار من ههنا پس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب و غربت
الشمس و فرو رفت آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب ... و ذکر این برای تاکید ... دلیل
است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشا در روزه دار ... در وقت افطار ... متفق علیه
ابی هریره قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم نهی کرده است آنحضرت از وصال در صوم یعنی روزه داشتن
دو روز ... و پی ... فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت مردی از اصحاب ... وصال ...
... یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ... میکنی از آن وصال ... گفت آنحضرت وایکم
... کدام یکی از شما مانند من است انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی ... شب میکنم ... طعام ... روز ... غیب
... است ... متفق علیه ... طعام و شراب ... آنکه طعام و شراب محسوس بود
از آنحضرت ... از نزد پروردگار ... از خدا ... صلی الله علیه وسلم
... منافی وصال ... صوم ... روزه ... روایت دیگر ... اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی
... مکنیم نزد پروردگار ... طعام و شراب ... موجب افطار است ... طعام و شراب ... طریق فوق عادت ... انحضرت

و از ... کار

واز پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد و شراب اینجا قوت است که لازم اوست پس گویا فرمود پروردگار من قوت اکل
و شراب می بخشد و چیزی که قایم مقام طعام و شراب میگردد افاضه میکند و برای قوت بر طاعت و عبادت می یابم مراد بطعام و شراب
سیری و سیرابی است که بطعام و شراب آنحضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و در غیر ... قوت است ... فواید
بر طاعت و عبادت با وجود آنکه گرسنگی و تشنگی ... در ... قوت ... سیری و سیرابی است ... گفته اند ... اول راجح
... سیری و سیرابی منافی حال صایم است و مفوت مقصود از صوم و وصال است ... روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز
حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ در شکم مبارک می بست ... فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب
محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان
لطایف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت که بدان از غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این
در محبتهای مجازی و شهر بیماری جسمی تجربه است چه جای محبت حقیقی و شرب معنوی که مر آنحضرت را بود ... اختلاف است
علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که جایز است یا حرام است یا مکروه ... که جایز است ... را
که قادر است بر آن و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عایشه آمده است و از بعضی
صحابه مثل عبد الله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبد الله ... ابی نعیم و عامر بن عبد الله بن الزبیر و ابراهیم ... منقول است
و اکثر برآنند که جایز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند
که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جایز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است
نه وصال و جمهور برآنند که آن از خصایص حضرت نبوی است و ظاهر حدیث بر همین است و از اصل سلوک اخفائی که موضع امر
بریاضت نفس کرا ... وی انتظار میکنند ... از حقیقت وصال ... و الله اعلم الفصل الثانی
عن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له که نیت نکند و تصمیم
عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روز مر او را اجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی ... عزم و ثابت
عزم کردن بر کاری رواه الترمذی و ابو داود والنسائی والدارمی و قال ابو داود وقفه علی حفصة ... و گفته است ابو داود موقوف
گردانیده است این حدیث را بر حفصه ... بفتح ... عین مهمله ... تابعین است و ثوری
و ابن عیینه و عبد الرزاق روایت دارند از ... بفتح زای ... منسوب ... نام ... بن
... از یاران زهری است و ده سال بود ... حدیث ... ابن عیینه ... و مشهور است
و یونس الایلی بفتح همزه و سکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور است ... مذا اکثر الزهری
همه ایشان یعنی معمر و زبیدی و سفیان و ابن عیینه و یونس روایت میکنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را
بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشند

و گفته اند که این حدیث صحیح است ... اصحاب گفته ... بخاری روایت کرده و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال او
همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و
قضا و نذر و کفارت یا نفل ولیکن مذاهب درینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه
شرط است هر روز ... بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز برین قایلند در غیر نفل اما نفل جایز است بنیت قبل
از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب ما آن است که روزه رمضان و نفل و نذر معین جایز است بنیت از
نصف نهار شرعی که قبل از زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلایل
هر یک مذکور است در شرح ... ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء بیده
چون بشنود یکی از شما ... و ظرف در دست او است ... فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه
پس باید که ... تا آنکه برآرد حاجت خود را ... احتمال دارد که مراد اذان ... بین
تاکید است برای تعجیل ... اکل و شرب نزد اذان مسنون است با اذان صبح ... بیان ... اذان
... صبح ... طلوع کرده است ... شک دارد ... غالب ظن ... بخورد
... گفته اند که مراد اذان بلال است که میگفت چنانکه در باب اذان گذشت ... درست ... اتفاقی است
رواه ابو داود ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی ... ابی هریره روایت است که گفت آنحضرت
که گفته خدای تعالی احب عبادی الی اعجلهم فطرا دوست داشته ترین بندگان بسوی من شتاب کننده ترین ایشان است
در روزه گشادن ... شکر گذاری ... نعمت و اظهار بندگی و احتیاج ...
که مراد ... رواه الترمذی و عن سلمان بن عامر صحابی است و در بعضی نسخ مشکات سلمان
... موافق کتاب ... قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر
احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما ... برکت و
زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد ... پس باید که افطار کند بر آب ... فانه طهور پس بدرستی که آب پاک کننده است
افطار با آب پاک کننده ... و بعضی از علما گفته اند ... خالی
... طعام ... استهای ... طعام ... انتفاع ... حلاوت ... است
طبیعت ایشان ... بوی ... آب چون ... روزه
... خالی ... انتفاع ... کامل ... اللهم ... ابی
شرب کند پس از آن طعام بخورد رواه احمد والترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی ... الترمذی

و از ... کار

... ذکر کرده است لفظ فانه برکة را جز ترمذی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات
آنحضرت افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد بر چند رطب تازه فان لم یکن رطبات فتمرات پس اگر نمی بود خرمای تر پس
افطار میکرد بر چند خرمای خشک و بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده فان لم تکن حسا حسوات
من ماء پس اگر نمی بود خرماهای خشک هم می نوشید چند کف آب رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن
غریب زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صایما او جهز غازیا فله مثل اجره زید بن خالد که از مشاهیر صحابه
گفت گفت آنحضرت کسی که روزه گشاید روزه داری را یا ساز و سامان کند غزا کننده را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت
بر خیر و شیوه ... رواه البیهقی فی شعب الایمان ومحی السنة فی شرح السنة وقال صحیح و گفته است
محی السنه که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند
و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد
میگفت ذهب الظماء و ابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله رفت تشنگی و تر شد رگها و ثابت شد اجر و ثواب
اگر خواسته است خدا ... ظماء ... است ... و مقصور بمعنی تشنگی ... رواه ابو داود معاذ بن زهره
بضم زا ... از ثقات تابعین است قال ان النبی صلی الله علیه وسلم گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان اذا
افطر قال بود آنحضرت چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشتم و علی رزقک افطرت
و بر روزی که رسانیدی گشادم روزه را رواه ابو داود مرسلا الفصل الثالث عن ابی هریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس الفطر همیشه است دین غالب مادام که شتابی کنند مردم در افطار را
لان الیهود والنصاری یوخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان ... عمل ایشان ... شوکت
دین ... کلام اشارت است که قوم ... رواه ابو داود و ابن ماجه ابی عطیة
رضی الله عنه ... از قرای مسروق قال گفت دخلت انا و مسروق علی عایشة درآمدم من و مسروق بر عایشه فقلنا پس
گفتیم یا ام المومنین رجلان من اصحاب محمد ... احدهما یعجل الافطار و یعجل الصلوة یکی از آن دو مرد
شتابی میکند در نماز گذاردن ... روزه گشادن و شتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب والاخر یوخر الافطار
ویوخر الصلوة و دیگری از آن دو مرد تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را قالت گفت عایشه ایهما یعجل الافطار و یعجل
الصلوة کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را قلنا گفتیم عبد الله بن مسعود ... که تعجیل میکند عبد الله بن
مسعود است رضی الله عنها قالت هکذا صنع رسول الله گفت عایشه همچنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
والاخر ابو موسی و مرد دیگر که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه ... ابن مسعود عمل بعزیمت میکرد و ابو موسی
برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه است در احکام و اقدم است در اتباع و اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است

اورا نیز سند می یا عذری خواهد بود و شاید کام میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم و عن العرباض بن ساریة صحابی است از اهل صفه و از آن گریندگان که نازل شده در شان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الایة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی السحور فی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن طعام میگوید فقال هلم الی الغداء المبارک پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده و روی چنانکه در اول باب گفت فان فی السحور برکة رواه ابو داود والنسائی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم سحور المومن التمر طعام سحر مسلمان است ترا نیکی خود سحور مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و در افطار نیز بسوی برکت است تمر بسوی موجب برکت اول و افر خواهد بود رواه ابو داود

باب تنزیه الصوم

یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد کرد آنرا و یا مکروه بود در وی و تنزیه بمعنی بعد است و تنزیه باری تعالی تبعید او است از آنچه روا نیست بر وی از نقایص و عیوب و در حدیث آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است الحیاء شعبة تنزهه یعنی معید است از [illegible] نام دیگر است [illegible]

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یدع قول الزور روزه دار که ترک نکند سخن دروغ و میل بباطل و بهتان نیز آید و در تسمیه از [illegible] است و مراد اینجا شامل قول و فعل باطل است و العمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه و شرابه پس نیست مر خدای را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و غرض نیست آن همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه شکستن شهوت و اطفای نایره نفسانیت تا نفس از امارگی برآید و مطمئنه گردد و اداء الفاظ مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام است که عموم رحمت آن همه عام است و آن امساک است از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و جوارح است از لذات و شهوات محرم و مکروه بلکه از انهماک در مباح نیز از آنچه منافی کسر نفس و قمع اوست و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون ذو الجلال است و علم المنافات هیچ [illegible] باسوا و [illegible]

و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و یباشر و هو صائم گفت عائشه بود آنحضرت بوسه میکرد و مباشرت میکرد یعنی بشره را با بشره زنان میرسانید و کان املککم لاربه و بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را در روایتی لنفسه و ارب بفتح همزه و را یعنی حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی لنفسه و ارب در روایت مشهور نزد محدثین همین مشهور است و کاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز آید و بر تقدیر ارادت عضو عضو مخصوص خواهد بود و در شرح گفته که حمل بر عضو خارج از حسن ادب و صواب است پس احسن حمل اوست بر حاجت متفق علیه و تر مذی گفته که درین باب حدیث از عمر بن الخطاب

و حفظه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریرة نیز آمده و حدیث عایشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیر هم در بوسه صایم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه مفطر است و مذهب نزد ما آنست که باکی نیست بوسه را اگر ایمن باشد از جماع یا انزال و مکروه است اگر ایمن نباشد زیرا که بوسه اگر چه مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده انجر شد عاقبت وی امام محمد در موطا گفته که باز داشتن خود را از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه داشت مباشرت فاحشه را از جهت نظیر خوف فتنه از آن و در موطا گفته که ابن عمر نهی کرده از تقبیل و از مباشرت و عمر بن الخطاب نهی میکرد از تقبیل و میگفت که نبود از عصمت مر هیچیکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدرکه الفجر فی رمضان و هو جنب من غیر حلم گفت عایشه بود آنحضرت در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب بود از غیر احتلام فیغتسل و یصوم پس غسل میکرد و بعد از آن تمام روزه میداشت متفق علیه و از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و ابو هریره روایت میکرد از فضل ابن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عایشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان دانا ترند از من و درین امر این رافضه ایست که ذکر کرده ایم آن را در شرح سفر السعادة و اکثر علما بر این اند و طیبی از بعضی نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کنند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه کاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام بر آنحضرت جایز نیست زیرا که احتلام شیطانی است و در مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح آنست که جایز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد باحتلام رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب زیرا که آن شیطانی است یا آنکه مبنی بر قید بر عدم جواز است یعنی غسل وی صلی الله علیه و سلم از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام جایز نیست بر وی فافهم

و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم احتجم و هو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه در احرام بود پس محرم را جایز است که حجامت کند بی شکستن آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام بیاید و احتجم و هو صائم و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه روزه دار بود پس حجامت کردن صوم را فاسد نمیکند نزد امام ابی حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیکند نزد ائمه ثلاثه الا نزد امام که باطل میکند صوم حاجم و محجوم و واجب قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میکند صوم کذا قال الطیبی و کلام در احتجام صایم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه

و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را و حال آنکه وی روزه دار است

پس طعام خورد یا آب نوشید باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد فانما اطعمه الله و سقاه زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده است او را خدای تعالی متفق علیه و این حکم عام است در هر روزه فرض یا نفل نزد همه الا مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی یوسف از ابی حنیفه که گفت اگر نبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نبودی روایت ائمه این حدیث را قایل میشدم بقضا و در هدایه گفته است چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت

و عنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه و سلم اذ جاءه رجل فقال در اثنای آنکه ما نشسته بودیم نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آن مرد یا رسول الله هلکت هلاک شدم یعنی بافتادن در گناه و در روایتی زیاده کرده اهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را بافکندن او در گناه قال مالک گفت آنحضرت چه شده است و چه کرده تو که این را میگوئی قال گفت آن مرد وقعت علی امرأتی و انا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی بجای و انا صائم فی رمضان واقع شده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آن را قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین پس آیا می توانی روزه داشتن دو ماه را پیاپی قال لا گفت نمی توانم قال فهل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت اجلس بنشین و مکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا چیزی بیابد از طعام بوی دهد تا کفارت ادا شود و مکث بضم کاف و فتح هم در روایت است فبینا نحن علی ذلک اتی النبی پس در اثنای آنکه ما برین حال بودیم آورده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعرق فیه تمر زنبیلی یافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده و العرق المکتل الضخم زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد است قال این السائل گفت آنحضرت کجاست آن مرد سایل که پیشتر بود قال انا گفت منم قال خذ هذا فتصدق به گفت آنحضرت بگیر این تمر را پس صدقه کن بوی بر فقرا از کفارت خود فقال الرجل اعلی افقر منی پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیر تر از خود یا رسول الله یعنی تصدق کنم بر فقیر تر از همه مردم چه فوالله ما بین لابتیها پس بخدا سوگند نیست میان سنگستان مدینه [illegible] یرید الحرتین میخواهد بلابتین حرتین را و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاخ واقع شده اهل بیت افقر من اهل بیتی نیست اهل خانه فقیر تر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا شد نابهای آنحضرت و ناب دندان پیشتر که در دندانها نیشک میگویند و آن دندانها

متصل ربا عیات و در روایتی بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانها است در نهایت دهان که آن را ضرس الحلم و ضرس العقل میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل بر آید و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندانها است تحقیق این موضع خود کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس گفت آنحضرت بانمرد بخوران این تمر را اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آنمرد در غایت احتیاج است فرمود بخور تو کفارت در وقت دیگر خواهد داد که قدرت خواهی یافت و خوردن آن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برآنند و بعضی بدان رفته اند که این حکم مخصوص بان مرد است و بعضی گفته اند منسوخ است و قول اول همان است که گفته شد والله اعلم

الفصل الثانی

عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقبلها و هو صائم روایت کرده عایشه رضی الله عنها که آنحضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود و یمص لسانها و می مکید آنحضرت زبان عایشه را مص مکیدن و گفته اند که مص مکیدن متصل مضمضه بمعنی ممکن که تمامی طرف زبان می باشد و مضمضه تمام دهان و شک نیست که این برقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه ابو داود و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است و یکی از رواة در طریق وی دینار است [illegible] البصری و دیگر سعد بن اوس کاتب و هر دو ضعیف اند والله اعلم

و عن ابی هریرة ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن المباشرة للصائم ابو هریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صایم را و مراد بمباشرت ملمس حرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مر او را مباح کرد و اتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آن کسیکه رخصت کرد مر او را پیر بود و الذی نهاه شاب و آن کسیکه نهی کرد او را جوان بود پس معلوم شد که پیر را در رخصت جوان را نه و مآل باعث خوف است در غالب سبب افراط پیری و جوانی است رواه ابو داود

و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذرعه القیء و هو صائم فلیس علیه قضاء گفت کسیکه سبقت کرد و غلبه او داد او را قی و حال آنکه او روزه دار است پس نیست بر وی قضا یعنی مبطل روزه نیست و من استقاء عمدا فلیقض کسیکه قی کند بقصد پس باید که قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر ائمه و این هر دو حدیث مطلق است در بیان است که قی پر دهن باشد یا کمتر از آن و اینست مذهب ائمه ثلاثه و امام مذهب نزد اصحاب ما امام محمد موافق است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید میکرد انرا قی را بملاء الفم اگر قلیل باشد قضا نکند چنانکه در هدایه است و ذکر کرده است در هدایه و نه مذهب امام ابی حنیفه را در بعضی شروح هدایه گفته است که قول محمد ظاهر کتب روایت است از ابی حنیفه گفتم منه و کذا قرینی که امام محمد در موطا نیز گفته است که همین است قول ابی حنیفه رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس و قال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و گفته است محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد و عن معدان بفتح میم و سکون مهمله بن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد از عمر بن الخطاب

والی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند ابو الدرداء حدیث کرد او را که
آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق
فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله پس گفتم به درستی ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاء فافطر
قی کرد پس افطار کرد قال صدق گفت ثوبان راست گفته است ابو الدرداء وانا صببت له وضوءه و من ریخته بودم برای آنحضرت
آب وضوء او را و ثوبان مولی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والدارمی [illegible] ظاهر این حدیث
دلالت دارد که قی ناقض وضوء است و تفسیر حدیث استقاء بمعنی تعمد قی مراد خواهد بود و برای [illegible] و باین حدیث
استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوء است و حمل کرده شافعیه و امثال ایشان
نقض قی وضو را بر شستن دهان و در یا بر استحباب والله اعلم وعن عامر بن ربیعه صحابی است قدیم الاسلام
حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی یتسوک و هو صائم گفت دیدم آنحضرت را
آن قدر که شمار نمیتوانم کرد که مسواک کرد و حال آنکه روزه دار بود رواه الترمذی و ابو داود و این حدیث مطلق است در جواز مسواک
کردن روزه دار را و علما را اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جایز میدارند خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده
با آب خواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابو یوسف مکروه کرده است رطب و مبلول تر و شافعی مکروه است بعد از زوال
زیرا که در روزه دار ازاله بوی دهن خلوف است و نزد احمد و اسحاق مکروه است در آخر نهار پس آنکه مکروه نمیدارد سنت میدارد
یا مستحب چنانکه در غیر رمضان مرجح به العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت
عینی گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت کردم من از هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بیمار دارم [illegible]
شکایت کرد [illegible] خود را با چشم خود [illegible] [illegible] [illegible]
بطن او یعنی درد [illegible] و اصل شکایت بمعنی [illegible] است و این نیز از این باب است [illegible]
گفت افاکتحل و انا صائم پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم گفت آنحضرت آری
سرمه بکش یعنی سرمه کشیدن روزه را باطل نمیکند اگر میخواهی بکش رواه الترمذی و قال لیس اسناده بالقوی
و روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد او قوی و ابو عاتکه الراوی یضعف
و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود و حکم کرده میشود بتضعیف او [illegible]
ترمذی که در این باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد او قوی نیست
و [illegible] رسیده است از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در این باب چیزی و اختلاف
کرده اند اهل علم در آن پس مکروه داشته اند آنرا بعضی ایشان قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق و رخصت
داده اند بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهت

نقل کرده اند

ازادر

[illegible] کرده اند در جامع الاصول از انس بن مالک بروایة ابو داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که سرمه میکرد در حالت
روزه و دیگر آورده که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم با سرمه پرهیز کنند از آن و در حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم بالعرج گفت بتحقیق دیدم آنحضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون
را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضعی است تدبیر یصب علی راسه الماء میریخت آنحضرت بر سر خود
آب را و هو صائم و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش میریخت از جهت تشنگی او من الحر یا از جهت گرمی تشنگی را
رواه مالک و ابو داود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت
او را و برادر او را صحبت است ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع آمد مردی را بالبقیع که مقبره
مدینه مطهره است و هو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد و هو آخذ بیدی و آنحضرت گرفته بود دست مرا لثمانی عشرة خلت من رمضان
و قتی که هژده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آنحضرت افطر الحاجم والمحجوم روزه کشاد حجامت کننده و حجامت
کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو را رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله
علیه و تاوله بعض من رخص فی الحجامة و تاویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در منافات صحت صوم است بحجامت
بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت و میگویند روزه بحجامت نمیشکند بقول خود ای تعرضا للافطار یعنی
پیش آمدند حاجم و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکند روزه ایشان اما المحجوم فللضعف اما محجوم بجهت ضعف
و سستی که عارض می شود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک است که ضعیف کند او را بجهت آن نخورد از روزه تا بهلاک گردد
و اما الحاجم فانه لا یامن ان یصل شیء الی جوفه و اما حاجم حجامت کننده پس ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون [illegible]
من مص الملازم بمکیدن شیشهای حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند و موضع خون را نیشتر میزنند و شاخ یا شیشه
کمان را بمجموع که [illegible] خون میکشند و می مکند پس جا ان دارد که خون در دهن [illegible]
شکم رود [illegible] [illegible] نیست مر صایم را مگر بجهت ضعف و این مذهب
امام ابو حنیفه و شافعی و همین است مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد
بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طایفه از علما مثل عبد الله بن المبارک و اسحق و
ابی ثور بآنکه حجامت مفطر است صوم حاجم را و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و گفته اند
که عطا و کفارت را نیز واجب گردانیده و بقول احمد قایل شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر
و ابن حبان و نقل کرده است زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است نیز که افطر الحاجم والمحجوم و نمی
کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صایم از حجامت باشد محبوب تر نزد من و اگر بکند
حجامت نمیگویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد

میل کرد برخصت و در فتح الباری گفت بعد شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت اثبت و ارجح است از جهت
اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که آن حجامت
بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج به داخل نیز حجامت موجب ضعیف و کم شهوت است و جماع هم اگر چه
همچنین است ولیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجموع علیه است و منقول از صحابه است و تابعین و عامه اهل
علم عدم افطار بحجامت است قوی میگویند که حجامت اگر مفطر نیست اما مکروه است از جهت اضرار ضعف و خوف هلاک و علمای
مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوب [illegible] مذهب خود و [illegible] معقول و منقول و گفته اند
که روایت کرده اند از ده نفر از صحابه روایت کرده است حدیث در این باب و جمهور تاویل میکنند که ان مراد افطار تعرض برای او ست و وقوع
چنانکه تحریر مؤلف در کتاب بنقل از محی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند که این قول بعینه افطر الحاجم والمحجوم در شخص معین
واقع شده که با نجامت ارتکاب امری دیگر کرده بودند مسموم میگویند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتعظیم اجتناب
صادر شده اند و بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک ایشان که حاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود مقصود بیان عذر از جانب
ایشان بود یعنی خوب نکرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و ناسخ
و والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض کسی که افطار کند روزی را
از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و بیماری و مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله وان صامه نکند ادا روزی از روزه تمام عمر اگر چه صایم
اگر چه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آنست که فضیلت روزه فرضی در ان وقت است
که بروزه نفل در نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود والا کفارت یک روزه دو ماه کفایت میکند و رواه احمد والترمذی و ابو داود و ابن ماجه
والدارمی والبخاری فی ترجمة باب روایت کرده است این را بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تحدیث نیاورده است چنانکه
احادیث صحیح بخاری است و قال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را و میگفت
ابو المطوس بضم المیم و فتح طاء و کسر واو مشدده در آخر سین مهمله الراوی که راوی این حدیث است معروف بغیر هذا الحدیث نمیشناسم
او را و اجرای این حدیث و نیز گفته است لا ادری سمع ابوه من ابی هریرة [illegible] نمیدانم که شنیده باشد از ابی هریرة و این خلف قول گفته است که این
حدیث ضعیف است احتجاج کرده نمی شود مثل [illegible] بعض [illegible] وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم
لیس له من صیامه الا الظمأ بسیار روزه دار که نیست مراد را حاصل از روزه خود مگر تشنگی چنانکه روزه دار در آخر غیبت و دیگر
مناهی خود را باز دارد و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و بسیار شب خیز و نماز گزار که نیست مراد را حاصل از آن قیام خود
مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و از ارتکاب مناهی نماید در نماز فرضی بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا نمی دارد
و ظما بفتحتین جهود و مقصور تشنگی باشد سهر رواه الدارمی و ذکر در فرا کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام
و کسر قاف بن صبره بفتح صاد مهمله و کسر موحده در ترک مبالغه در استنشاق است مر صایم را فی باب سنن الوضوء

فلما او

اگر چه در

اگر چه در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصایم
سه خصلت است که نمی کشایند مر روزه دار را الحجامة والقیء والاحتلام مراد بقی آنست که بی سبقت کند و غالب آید و تعمد نکند
که آن مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است این حدیث غیر محفوظ است یعنی
شاذ است و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است این را دار قطنی و بیهقی
و روایت کرده است ابو داود از مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته است که حدیث ابو داود اشبه است
بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است وعن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت
میکند از انس بن مالک گفت سئل انس بن مالک پرسیده شد از انس کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله آیا بودید شما
که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا گفت انس نه کرده نمیداشتیم حجامت را الا من
اجل الضعف مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را یا مکروه در آن رواه البخاری وعن
البخاری تعلیقا و روایت است از بخاری بطریق تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم و هو صائم بود ابن عمر
حجامت میکرد در حال آنکه صایم است یعنی حجامت میکرد در روز ثم ترکه بعد از آن گذاشت حجامت کردن را در روز و گشت یحتجم
باللیل پس بود حجامت میکرد در شب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید
ثم افرغ ما فی فیه من الماء لا یضره ان یزدرد ریقه زبانی نمیکند او را که فرو برد لعاب دهان خود را و ما بقی
فیه و فرو برد چیزی را که باقی مانده است در دهن او و ذکر گفته اند مانعیه است یعنی چیزی باقی نمانده است در دهن او و گفته اند که اصل
عبارت اوما بقی است اذا از قلم ناسخ افتاده و معنی آن است که فرو برد چیزی که باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن
آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته است در روایات دیگر اذا ابهر که آمده است فقد برو لا یمضغ العلک و نخاید
علک را بکسر عین مهمله و سکون لام معروف است مثل مصطکی و آن را علک رومی نیز گویند که برای قوت دندان میخایند
و علک بمعنی ازو سفیان مثل سرشیم نیز آمده و علک بفتح عین بمعنی خاییدن نیز می آید فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر
پس اگر بکلو فرو برد آب دهن را که بخاییدن علک پیدا میکرد نمیگویم که روزه افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیگردد که بشکم
فرو رود تا روزه بشکند ولکن نهی عنه ولیکن نهی کرده میشود از خاییدن و مکروه است و احتیاط ثابت در این بحث فتح و مضغ العلک
فی کلمه لا و گفته اند که این ادنی است بسیاق فا فهم رواه البخاری فی ترجمة باب
باب الصوم فی السفر
بدانکه احادیث آورده در صوم مسافر و افطار او مختلف بعضی وارد شده بتخییر میان صوم و افطار و بعضی در مذمت صیام و نظر
در تفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارد جمهور علما از اهل فتوی که افطار و صیام هر دو جایز است و اختلاف دارند
در آنکه کدام یکی ازین دو افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و مواسات نمودن با موافقه مسلمانان در مشکل
نمودن قضا بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روزه داشتن مسافر حجت است مر ابی حنیفه را [illegible]

باقی نمانده هم

و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلق و بعضی از اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت
تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیث که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر بعدم
جواز صوم در سفر رفته و گفته اند اگر روزه دارد قضیه کند و تفتش همان است و بعضی علما بدان رفته اند که هر چه آسان تر است
همان افضل است و بعضی بر آنند که هر دو برابر است و بنده مختار هست و الله اعلم **الفصل الاول** عن
عایشه رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه و سلم اصوم فی السفر گفت عایشه که حمزه بن عمرو اسلمی
که از صحابه است گفت مر آنحضرت را بار روزه دارم در سفر و کان کثیر الصیام و بود او مرد بسیار روزه دار مر او را فقال ان شئت
فصم و ان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر خواهی افطار کن ظاهر اینست که بحال او روزه و افطار هر دو برابر بود و این حدیث
دلیل است بر جواز صوم در سفر و تخییر میان صوم و افطار متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا کردیم
با همراه پیغمبر صلی الله علیه و سلم لست عشرة مضت من شهر رمضان و رفت شانزده شب که گذشته بود از رمضان فمنا من صام
و منا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود افطار کرد فلم یعب الصایم علی المفطر و لا المفطر علی
الصایم پس عیب نگرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار و در این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است که آنکه عدم
عیب بجهت اصل جواز است اگر چه یکی ازان افضل باشد رواه مسلم و عن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی سفر در سفری فرای زحاما پس دید زحمت و انبوه مردم را و رجلا قد ظلل علیه و دید مردی را
که بتحقیق سایه کرده شده است بر وی یعنی مانند آنکه از شدت عطش و حرارت صوم بحال خود نمانده است از ایستادن
مردم بر سر او کرد او فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چیست این انبوه و این سایه کردن بر سر او فقالوا صایم
گفتند این مرد روزه دار است که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصوم
فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن در سفر یعنی با این سر حد که بر سد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است — از نیکی روزه
متفق علیه و عن انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی السفر بودیم با آنحضرت در سفری فمنا
الصایم و منا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بود و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم
در روز گرم فسقط الصوام پس افتادند روزه داران و قام المفطرون و برپا ایستادند افطار کنندگان فضربوا
الابنیة پس زدند خیمها را و سقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و درین دلیل است که فطر با قوت افضل
از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که در قول لیس البر الصوم ایمائی است با آنکه فضیلت فطر بجهت
خدمتکاری مفطران است مر صایمان را نه علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل
از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه و عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة

الی مکة بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی سال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا رسید بعسفان را — عسفان
بضم عین و سکون سین مهملتین موضعی است بر دو منزل از مکه ثم دعا بماء پس طلبید آب
آب را فرفعه الی یدیه پس برداشت آب را تا نهایت درازی دست خود لیراه الناس تا بنمایاند مردم را ثم افطر پس آب
خورد و روزه بکشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدوم کرد بمکه و ذلک فی رمضان و آن واقعه در رمضان بود مشهور اینست که بر آمد
آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمد بمکه و فتح آن بیستم و کان ابن عباس یقول و بود ابن عباس میگفت فقد صام رسول الله
بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و افطر و افطار کرده در سفر فمن شاء صام و من شاء افطر
پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه و فی روایة لمسلم عن جابر
و در روایت مسلم از جابر اینچنین آمده است انه شرب بعد العصر که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز عصر دیگر
الفصل الثانی عن انس بن مالک الکعبی انس بن مالک صحابی است غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه بیست و دو کس اند که نام
ایشان انس است از آن جمله انس بن مالک این دو کس اند و این انس بن مالک را یک حدیث است در صوم مسافر
و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستی که خدای تعالی نهاده است
از مسافر یعنی ساقط کرده است فرضیت آن را از مردی نصف نماز را که چهارگانی را دوگانی او کرده و الصوم عن المسافر
و نهاده است وجوب روزه را از مسافر و عن المرضع و الحبلی و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن
باردار و افطار مرضع و حبلی را بر تقدیر یست که زیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بر مرضع دایه است که حکم
عقد اجاره ارضاع لازم شده است اما مادر بر وی ارضاع لازم نیست و اگر امتناع ارد بچه شیر نتواند او را دیگر
نخورد باشد ایام مرضعه بنا بر اینچنین است مذهب ما رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن سلمة بن المحبق بضم
میم و فتح حاء مهمله و تشدید موحده مفتوحه در اخر قاف و بکسر با نیز گفته اند و لیکن محدثان بفتح باء میخوانند صحابی است و حسن بصری
ازو روایت میکند و پسر وی سنان بن سلمه که از دلیران و بطلان بود عمر و صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من کان له حمولة تاوی الی شبع کسی که باشد مر او را اشتری که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی و حمولة بفتح حا هر چیزی
که بر داشته شود بار بر وی از شتر یا خر یا استر فلیصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد در رمضان هر جا
در یابد او رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بتقدیر آسایش و آسانی سفر روزه باید داشت و او در محمول بر ندب و استحباب
و افطار جایز است در سفر اگر چه مشقت نبود با جماع و درین حدیث نیز بجهت ضعف بعضی حال اسناد که ذکره الشیخ
الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان روایتست از جابر
که آنحضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف و تخفیف
را و فتح غین معجمه تا رسید بموضعی که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی ثم دعا بقدح من ماء — بعسفان

پس طلبید قدحی از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس
نوشید آب فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم
روزه داشته اند یعنی بر روزه مانده اند و افطار نکرده اند با آنکه معینی روز دیگر گذشته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولیک
العصاة اولیک العصاة ایشان گناهکاران اند نافرمانی کننده تکرار فرمود از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول الله — العصاة اولیک
صلی الله علیه و سلم و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل و وارد شده که خدا دوست دارد که کرده شود رخصتهای او چنانکه دوست میدارد که بجا
آورده شود فرایض او و ازاینجهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانکه طایفه ظاهریه فهم کرده اند زیرا که در تمام راه روزه داشت
و چون اینجا آمد افطار کرد و فهمید رواه مسلم و عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صایم رمضان
فی السفر کالمفطر فی الحضر روزه دارنده در رمضان در سفر مانند افطار کننده در حضر از این حدیث مفهوم میشود منع صوم در سفر همچو
منع افطار در حضر و این محمول است بر ضرر و خوف هلاک در صوم و در بعضی عبارات مذکور است که تشابه و تساوی است در آنکه یکی تارک
رخصت است و دیگری تارک عزیمت رواه ابن ماجه و عن حمزة بن عمرو الاسلمی انه قال گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انی
اجد بی قوة علی الصیام فی السفر می یابم در خود قوة بر روزه داشتن در سفر فهل علی جناح پس آیا هست بر من
گناه فقال گفت آنحضرت هی رخصة من الله این افطار رخصت است از خدای عز و جل فمن اخذ بها پس کسی که اخذ کند برخصت
و عمل کند بدان پس نیک است نظر بضعف و کرم و شفقت الهی بر عجز و ضعف خود چنانکه گذشت و من احب ان یصوم فلا جناح
علیه و کسی که دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی و درین اشارتست باولویت افطار رواه مسلم **باب**
القضاء ظاهر اینست که مراد قضاء صوم رمضان باشد و اگر مراد عام تر ازان باشد که صوم واجب است چنانچه صوم نذر بسورت
دارد و افطار صوم رمضان را سه حکم است اگر ناسیا یا خاطیا قضا است بی کفارت و اگر متعمدا باشد بی عذر کفارت است و قضا
در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است **الفصل الاول** عن عایشه قالت
کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عایشه بود که بود بر من روزها از رمضان که بعذر خورده بودم فما استطیع ان
اقضیه الا فی شعبان پس نمی توانستم که قضا کنم مگر در ماه شعبان یعنی تا قضا را تا آن سال دیگر گفت یحیی بن سعید الشغل من
النبی صلی الله علیه و سلم یعنی منع میکرد عایشه را از قضا در ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت از جهت طلب
کردن رسول الله صلی الله علیه و سلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عایشه بتحقیق میدانست مراد او آنحضرت در شعبان در
اکثر روزها بلکه کل آن روزه میداشت و درین میان حاجت فرصت می یافت و روزه قضا میکرد متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحل للمرأة ان تصوم و زوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زنی را که روزه دارد در حالی که
شوهر او حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار بعد از صوم در بین هنگام قضا میکند
بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل اما پس معلوم صحیح موافق باشد بر مذهب شافعی

که گذشت و درین علام هر وجوب قضاء صوم آن حا فهم و لا تاذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ کس را که بیاید در خانه
شوهر مگر باذن وی اگر چه محرم باشد رواه مسلم و عن معاذة العدویة انها قالت لعایشة ما بال الحایض تقضی الصوم و لا تقضی الصلوة
روایتست از معاذة عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهبا است که وی گفت مر عایشه را که چیست حال حایض که قضا
میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند و ساقط شده ادای آن بوجود حیض قالت عایشه
کان یصیبنا ذلک گفت عایشه بود که میرسید ما را آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم امر کرده میشدیم بقضاء صوم و لا نؤمر بقضاء
الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدیست که شارع بران حکم کرده است علت آن بر رسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود
که میگفت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است بکثرت سبب قضای آن واجب نشد اما عایشه را گفت و که شارع که دار
میگفت ما را حرج نیست و مشقت نه اشارت کرد که در احکام شرع طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد — مطلب
رواه مسلم و عن عایشه رضی الله عنها من مات و علیه صوم صام عنه ولیه و کسی که بمیرد و بر وی صوم بوده است که قضا نکرده آن را روزه دارد از جانب او
ولی او متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه بمیرد و بر وی صوم واجب بود قوی بران رفته اند که جایز است که روزه دارد از
وی ولی و باین قول قایل است امام احمد و شافعی در قول قدیم و تصحیح کرده است آن را نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و جمهور شافعیه
میگویند که تخییر است ولی میان صوم و اطعام و جمهور علما بر آنند که جایز است و متعین است اطعام که آن را فدیه گویند و باین
قایل شده اند امام ابی حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب و در پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث
و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بانکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر
او است این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود بر دلیل دیگر که فدیه واجبست و صوم درست نه **الفصل**
الثانی عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من مات و علیه صیام شهر رمضان فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا کسی که
بمیرد در روز روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است — جمهور است
و مخالف این نیز حدیث اول است یا اول مأول است بدین چنانکه گفته شد رواه الترمذی و قال والصحیح انه موقوف علی ابن عمر
گفت ترمذی که صحیح است که این موقوف است بر ابن عمر و قول است و اما این موقوف است در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت
بی سماع از شارع درست نباشد **الفصل الثالث** عن مالک بلغه ان ابن عمر کان یسأل روایتست از امام مالک
رسیده است او را که ابن عمر بود که پرسیده می شد هل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگر
یا نماز گزارد یکی از جانب دیگر فیقول لا یصوم احد عن احد و لا یصلی احد عن احد پس میگفت ابن عمر روزه ندارد هیچ یکی
از جانب دیگر و نماز نگزارد از جانب دیگر که برای ذمه بری شود اما روزه و نماز کردن و ثواب آن را بدیگری بخشیدن
در وی اختلاف است و صحیح جواز اینست رواه فی الموطا **باب صیام التطوع** تطوع از طوع است — التطوع
بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توانایی نمودن و آنچه نه فریضه باشد از ورد و عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده

از جیش خود طوع میتماید و طاعت میکند بی انکه شارع اور التکلیف کند **الفصل الاول** عائشه قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر و یفطر حتی نقول لا یصوم گفت عائشه بود انحضرت که روزه میداشت تا انکه میگفتیم که افطار نمیکند و نخواهد کرد و افطار
میکرد تا انکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و تنقول در هر دو جا بنا فوقانیه نیز روایتست یعنی تا انکه میگفتی گوینده خطاب و مقصود ان است
که عادت شریف انحضرت در روزه داشتن نفل دوام و استمرار نبود که ظن نبندد کافی که متصل روزه میداشت تا انکه مردم گمان
میبردند و میگفتند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی افطار میداد میکرد گمان میبردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم از عائشه است که میگوید
و ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر قط الا رمضان و ندیدم انحضرت را که کامل و تمام کرده باشد روزه هیچ
ماهی را هرگز مگر رمضان را و ما رایته فی شهر اکثر منه صیاما فی شعبان و ندیدم انحضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دار تر از شعبان
یعنی ان مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمی داشت چنانکه گفت وفی روایة قالت کان یصوم شعبان کله و در روایتی امده است
که گفت عائشه کان یصوم شعبان کله بود انحضرت روزه میداشت شعبان را همه شعبان را و چون در اینجا مبالغه بود باعتبار اقامت
اکثر مقام کل و داد اکثر را حکم کل گفت کان یصوم شعبان الا قلیلا بود انحضرت روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند
معنی عبارت اینست که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی اکثر انرا و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت و
کان بواو در ثانی فافهم متفق علیه و در شرح عبد الله این تحقیق از کبار تابعین است و ثقات ایشان است قال قلت لعائشه اکان
النبی گفت گفتم مر عائشه را ایا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصوم شهرا کله روزه میداشت هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته
صام شهرا کله الا رمضان گفت عائشه نمیدانم من انحضرت را که هیچ ماهی را همه را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان
را ولا افطر کله حتی یصوم منه و نمیدانم انحضرت را که افطار کرده باشد ماهی را تمام همه تا انکه روزه میداشت بعضی ان ماه
یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی تمام بی روزه هم نمیگذاشت حتی مضی لسبیله تا انکه گذشت
انحضرت در راه خود کنایت است از موت و اشارت است بانکه بود انحضرت در دنیا و توقف در ان برای ادای
رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه اخرت و توجه بان عالم بود که ان را تمام کرد و در گذشت رواه مسلم و عن عمران
بن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیمار افتاده بود و فرشتگان را می دید و بر وی سلام
میکردند و او را چون داغ سوخت پس از ان از دیدن فرشتگان محجوب گشت عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم انه سال که انحضرت سوال کرد عمران را او سال رجلا و او شنید یا سوال کرد مردی را و عمران میشنید شک دارد در صورت حال
بر تقدیر سوال انحضرت صلی الله علیه وسلم اتیست قال گفت یا ابا فلان ای ابو فلان کنایت از کنیت اوست
مثل ابو محمد یا عبد الله و بجهت خصوصیت کنیت او را گفته اند چنانکه در خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان بکس یا او کنیت بکنیت
او را یا ابو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کردند و یا انحضرت کنیت او را ذکر کرده بود راوی فراموش کرد و الله اعلم اما صمت من
سر شعبان ایا روزه نداشتی تو از اول شعبان قال لا گفت نداشته ام قال گفت انحضرت فاذا افطرت پس اگر چون

افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم یومین پس روزه دار دو روز را گویا انحضرت نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن
از اخر ماه چون شنید منهی گردید از تقدیم رمضان بصوم یکروز یا دو روز چنانکه در فصل اول از باب رویت هلال گذشت باز گشید
نذر او از ان منذور در مستفاد پس بیان کرد انحضرت که این روزه منذور و مستفاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد
قضا باید کرد و سرر بفتح سین و کسر ان و بعضی بضم نیز گفته اند و فتح اول ماه و اخر ماه و وسط و اخر ماه چنانکه در قاموس گفته است
بعضی گفته اند که اینجا بمعنی اول یا وسط است زیرا که از صوم اخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق ان انست که سرر ماه
گفته میشود مگر در روزه اخر ماه را که ترد شب ماه مستتر و پوشیده می شود و تو جیه ان انست که گفته شد متفق علیه
و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله المحرم فاضلترین روزها بعد از روزه رمضان
روزه ماه خداست که محرم است یعنی میگویند که مراد باه محرم روز عاشوراست که نزد او اعظم است و موید است حدیث
اینده از ابن عباس که تمام محرم مراد از نزد قول است ... و گو که چون ماه محرم افضل ماههاست بعد چرا در ماه شعبان تمام
ماه روزه میداشتند نه در محرم جواب داده می شود که شاید فضیلت ان در اخر ظاهر شده باشد در صوم ماه محرم ... میداشتند
والله اعلم و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است الفضلیت ان
از حیثیت تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت روایت یا ترتیبی که فرا نها است چنانکه مذهب حنیفه و اکثر شافعیه است
از حیثیت تاکد و مناجات باقی نمی دارد و بیان ترتیب نوافل در روایت در افضلیت بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم
و عن ابن عباس قال ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یتحری صیام یوم فضله علی غیره الا هذا الیوم یوم عاشوراء گفت ابن
عباس ندیدم انحضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد ان روز را بر غیر ان مگر این روز را که روز عاشوراست
و هذا الشهر و مگر صوم این ماه را یعنی ماه رمضان و تحری قصد کردن و طلب کردن چیزی که احری است بطلب مراد از این است
غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی نهم گفته اند نام روز نهم است و این حقایق است و وجه توجیه و تحقیق
هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که در از حال و مقال انحضرت
صلی الله علیه وسلم اینچنین فهمیده و در حدیث والا روز عرفه افضل از روز عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر مهمه که در فضیلت
روز عرفه و قصه او یکی که اختلاف است و تحقیق قرار داده شده است که صوم عاشورا را ثواب صوم یکسال است و صوم عرفه ثواب صوم دو
از سال است متفق علیه و عنه قال حین صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء و امر بصیامه و گفت ابن عباس است
گفت هنگامی که روزه داشت انحضرت روز عاشورا را و امر کرد مردم را روزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند
اصحاب یا رسول الله انه یوم تعظمه الیهود والنصاری بدرستی که روز عاشورا روزی است که بزرگ میدارند او را یهود
و نصاری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لئن بقیت الی قابل لاصومن التاسع والله اگر
باقی مانده ام تا سال اینده هر اینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهر تر است از راه اظهار

مستفاد

قرم

مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند انحضرت تا سال اینده بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع
سنت باشد اگر چه روزه نداشت انحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت صحبت عزم انحضرت بر ان و در باب
صوم محرم سه است و افضل انست که روزه دارد روز نهم و دهم و یازدهم را چنین امده است در حدیث احمد و نیز از
ابن عباس دو روز نهم و دهم سه صوم و هم تنها روزه مسلم و عن ام الفضل بنت الحارث روایت است از ام الفضل
بن عباس که ام زوجه عباس است و نام او لبابه است و خواهر ام المومنین میمونه است و ام عبد الله عباس نیز هست
مشهور بام الفضل شده کنیت یافت بان نام پسر اکبر ام ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله صلی الله علیه وسلم
که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند نزد ام الفضل روز عرفه در روزه داشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم که انحضرت
به روزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم فقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی مردم که انحضرت روزه دار است
و گفتند بعضی روزه دار نیست میمونه میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن پس فرستادم نزد انحضرت قدح
شیر را و هو واقف علی بعیره و انحضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود فشربه پس نوشید ان شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت
و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما گفت روزه نمیدارم و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز بر این است مستحب است
افطار در وقوف بعرفات تا قوت یابند بر وقوف و دعا از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات ظاهر
مختلف می شود باختلاف احوال در قوت و ضعف تحقیق دارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که دال بر تکفیر میکند گناه یک
سال گذشته را و اینده را چنانکه بیاید پس مختار انست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حاج متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها
قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت عائشه ندیدم انحضرت را روزه دار در عشره ذی الحجه
هرگز رواه مسلم بدانکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت مطلق عمل در این عشره
در صحیح بخاری امده که نیست هیچ ایام فاضلتر از عشره ذی الحجه و انحضرت نیز در ان روزه داشته اند و حدیث عائشه منافات
ندارد زیرا که در ان رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته که ندیدم که انحضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید
که عائشه مطلع نشده باشد بران یا ان حضرت را از اوقات مانع شده باشد از سفر و یا مرض و یا ان ... و عن ابی قتاده
رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم روایت است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است
که مردی امد انحضرت را و پرسید چگونه روزه میداری فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس خشم امد
انحضرت از گفتن او و پرسیدن او از حضرت که چگونه روزه میداری و وجه سوال ان بود که سوال میکرد از حال خود
که چه کیفیت صوم را جواب میکرد انحضرت و انچه موافق حال او می بود نه انکه از حال انحضرت سوال کند و در فعل انحضرت
فلان حکمت اسرار و مصالح است که کمال دیگران صلاحیت ندارد صلی الله علیه وسلم مشغول بود بعبادت
مسلمانان و حقوق ازواج و اضیاف فلما رای عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم انحضرت را گفت رضینا بالله ربا

صوم عرفه سنت

را نمی شدیم بخدا که پروردگار ماست و بالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که دین ماست و بمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست
نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا و رسول او
تا انکه ارام یافت از غضب انحضرت ... کلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را تا ساکن شد غضب
و فعل عمر بود ... بعد از ان سوال کرد عمر از انچه امده بود پرسید بتفصیل بر جا ادب و نیاز فقال یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کله
چگونه حال کسی که روزه دارد در همه روزگار یعنی همیشه قال لا صام ولا افطر گفت انحضرت نه روزه داشت انکس و نه افطار کرد
او قال لم یصم ولم یفطر و شک راوی است اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند و بعضی گفته اند
که از جهت مخالفت در سنت که موجب نقص اجر است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استلزام صوم ایام منهیه
را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن بتخصیص ان بمشقت و القاء النفس بالتهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق
دیگر و باین توجیهات مخصوص میکردد نهی بکسی که افطار نکند در ایام منهیه و بکسی که منفرد گردد و ضعیف شود لهذا اجازه
از انچه مجموع اهل ان رفته اند هر کسی را که حالتش خلاف ان بود استدلال کرده اند بانچه حکی است از بعض صحابه
مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بر ان و منقول است
از بسیار تابعین و غیر ایشان و بعضی گفته اند که معنی ان انست که کسی که عادت کرد و خو گرفت بان زایل میگردد
کلفت و مشقت و مدار اجر و ثواب بران است که مقصود از شریعت صوم است و این گرچه بر عکس است
که افاده مرتبه اول از نوع در کلفت و مشقت والله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین و یفطر یوما چگونه حال
کسی که روزه دارد دو روزه افطار کند یک روز قال گفت انحضرت و یطیق ذلک احد و ایا طاقت دارد ان را احدی یعنی
این نیز دشوار است و مشقتی تمام دارد و مقصود در انحراف انست از قبول در فضا و از این کلام ظاهر میشود که سبب
عدم قبول صوم دوام همین وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونه است حال کسی که روزه
دارد یک روز و افطار کند روز دیگر قال گفت انحضرت ذلک صوم داود و این روزه داود پیغمبر علیه السلام که یک روز
روزه میداشت و دیگر روز افطار میکرد و این فضیلتی و کمالی دارد که در ان نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این نیز
مشقتی دارد چنانکه سابق حدیث بران مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما و یفطر یومین چگونه
حال کسی که روزه دارد یک روز و افطار کند دو روز قال گفت انحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست دارم
که طاقت و قوت داده شوم ان را مانع نباید مرا از ان مصالح و درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبع
نیست که انکه محتاج بقای طاقت و قوت در امر ایراد و غرض تبعید در این قسم است نیز ثم قال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث من کل شهر و رمضان الی رمضان پس است با احیاء و الی روزه
از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر این رمضان برای افاده دوام و استمرار است و یا است بانکه گویا

روزه متصل است همیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله یعنی این است روزه تمام روزگار و بهشت و صیام یوم عرفة احتسب علی الله
ان یکفر السنة التی قبله والسنة التی بعده و روزه روز عرفه فرود ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کند سالی را که پیش از آن
یعنی به بخشد گناهان را که در آن سال کرده است و تکفیر کند سالی را که بعد از وست یعنی نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود
گناهان در وی بخشیده شود و صیام یوم عاشورا احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله و روزه روز عاشورا چشم دارم که تکفیر کند
سالی را که پیش از وست و گفته اند که این فرقیت و تفضیل صوم عرفه بر صوم عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد
صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام رواه مسلم و عنه قال سئل رسول الله صلعم از ابی قتاده است که پرسیده
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن صوم الاثنین از سبب روزه روز دوشنبه فقال فیه ولدت پس گفت آنحضرت در روز دوشنبه
زاییده شده ام و فیه انزل علی و در روز دوشنبه نخست فرستاده شده بمن وحی و درین احتمال دارد که
سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روزه دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین
روز بر هر تقدیر سبب آن شکر این نعمت وجود آنحضرت و وجود دین شریعت است رواه مسلم و عن معاذة العدویة انها
سالت عایشة اکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام روایت است از معاذة که وی پرسیده عایشه را آیا بود
آنحضرت روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عایشه آری پس گفت معاذة فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم
پس گفتم مر عایشه را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت قالت گفت عایشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم
که باک میداشت که از کدام روز ماه روزه میداشت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که سه روز روزه داشتن از هر ماه
در هر سه روز که میباشد کفایت میکند و مقید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار در آن واقع شده
پس احب و افضل باشد و طرق دیگر در صوم سه روز از ماه نیز از سلف منقول است مجموع آن ده است در شرح آن را بیان کرده ام و عن ابی
ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و منزل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدای هجرت در منزل وی بود و از اسره است انه حدثه
که وی حدیث کرد ابو ایوب خود را با عمر بیت کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من صام رمضان ثم
اتبعه ستا من شوال گفت آنحضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع کرد آن را شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر
باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم یوم الفطر والنحر
نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن در روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ایمه که نزد بعضی
تعمد نیز روایتست و نزد ما نیز جایز است و نزد ایشان [illegible] روز دیگر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا صوم فی یومین الفطر والاضحی نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید اضحی که عید قربان است در حقیقت نفی
روزه در روز روزه داشتن در دو روز نیست و تحقیقه فی اصول الفقه و عن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتیه الهذلی
بضم ها و فتح ذال منسوب بهذیل بن مدرکة بن الیاس صحابی است و او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

ایام التشریق

ایام التشریق ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است
و اشهار الایام ضیافة الله نیز گویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز قربانی را در وقت طلوع آفتاب
میکنند و ذکر الله و الیوم ذکر خداست یعنی یاد و الاکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشد چنانکه در قرآن فرمود اذکروا الله فی ایام معدودات
و ذکر خدا را درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نمازها و نیز در ذبح قربانیها و رمی جمار و غیر آن چنانکه در کتاب حج بیاید رواه مسلم و عن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعده
مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روز دیگر روز پنجشنبه یا دوشنبه با وی
ضم کند و اگر همه روز دارد بهتر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی
مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها و لا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام و مخصوص نگردانید
روز جمعه بروزه داشتن از میان روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که میدارد یکی از شما
بنذر یا عادت چنانکه روز دهم یا یازدهم بنا بر عادت که یا نذر کرده است اتفاق روز جمعه در آن تاریخ واقع شد پس این عذر تنها
روز جمعه روزه داشتن منع نیست رواه مسلم بدانکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن
علما را اقوال است ذکر آن موجب تطویل است در شرح استیفای آن کرده شده و اقرب وجوه آنست که گفته اند که
در تواد جمعه بصوم مشابهت است بیهود و نصاری در روزی معین را بتعظیم گذشتن بعبادت و طاعت مخصوص گردانند
چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را اگرچه در شرع از تعظیم تخصیص واقع شده است آن ثابت است و هم
آن معینه نیست آثار از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را
باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و اهم حقوق [illegible] الی غیر اسمه وقت را مخصوص سازد
و در اوقات دیگر معطل بود در خیری نیست و این معنی نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است کما لا یخفی علی المتشرع
فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده که در موطا گفته است نشنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنهایی که اقتدا با ایشان تواند کرد
که نهی کرده باشد از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که در جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد شیخ محی الدین
نووی گفته این که مالک گفته است برای او رسید و رای غیر وی خلاف آن نیست و سنت مقدم است بر رای او و رای غیر او
بتحقیق ثابت شده است سنت در نهی از صوم یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح در آن پس متعین است قول
بدان و مالک معذور است که او را حدیث نرسیده و نووی از اصحاب مالک گفته که نرسیده این حدیث مالک را و اگر
مر رسیدی مخالفت آن نمیکرد والله اعلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله
وجهه عن النار سبعین خریفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدا که مراد بدان جهاد است در فضل صوم با جهاد [illegible]
و طایفه گفته که تواند که مراد درین توبه الله باشد و بوده است اینجا ابو هریره [illegible] و خریف سال است

و عرب ابتدای سال را خریف تعبیر کنند متفق علیه و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار و تقوم اللیل ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام که روزه داری هر روز و
بیدار میباشی تمام شب درین کلام تهدید و سلطنت هست که مطلق مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم
بلی یا رسول الله همچنین است که میفرمایی قال فلا تفعل گفت آنحضرت پس اگر چنین است مکن صم و افطر هم روزه دار و هم
افطار کن و قم و نم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدک علیک حقا زیرا که بدن ترا حق است که بسیار روزه و شب
بیداری بیمار و ناتوان شوی و هلاک گردی و ان لعینک علیک حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق است که گاهی خواب کنی تا چشم را
آرامی دهی و ان لزوجک علیک حقا و بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است زوج بر امراة نیز [illegible] طلاق میکنند [illegible]
لزورک علیک حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان مهمان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که با ایشان [illegible]
و صحبت داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زای و سکون واو جمع زایر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر
روزه نداشت کسی که روزه داشت همیشه و جواب این [illegible] در حدیث ابو قتاده گذشت صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر
ثلثة ایام روزه دار هر ماه سه روز و اقرا القرآن فی کل شهر بخوان قرآن را در هر ماه قلت انی اطیق اکثر من ذلک
گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و در قرآن قال گفت آنحضرت ثم افضل الصوم صوم
داود روزه دار فاضل ترین روزه که صوم داود است صیام یوم و افطار یوم روزه یک روز و افطار یک روز و اقرا فی کل
سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن در هر هفت شب یکبار و لا تزد علی ذلک زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن متفق علیه
و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ [illegible] در همه صحاح هست مرد با خبر

الفصل الثانی عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یتحری صوم الاثنین و الخمیس
بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه رواه الترمذی و النسائی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
تعرض الاعمال یوم الاثنین و الخمیس عرض کرده می شود اعمال بندگان در درگاه عزت [illegible] بنده کان از ملائکه روز
دوشنبه و پنجشنبه عملها را چو هر روز و شب می برند شاید که عرض در هر روز میکرده باشند [illegible] و عرض میکنند
درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز یکبار [illegible] باشند مجملا و مفصلا حکم و مصالح که خدای تعالی میداند
میکند و عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل این گفته اند فاحب ان یعرض عملی و انا صائم پس دوست
میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالیکه روزه دارم سبب روزه داشتن در دوشنبه و پنجشنبه اینست و از برای
روزه دوشنبه سبب دیگر نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد که ولادت رسول است از جهت
فضل او و بنا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت میکنند [illegible] صوم مستوعب تمام را نیست از جهت
آنکه [illegible] جمع می شود یا دیگر علما رواه الترمذی و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام

[illegible]

ای ابو ذر چون خواهی که روزه داری سه روز فصم ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
که آن را ایام بیض گویند یعنی روزهای که شبهای آن را روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دارد روا است و اقرار
ازین فضیلت میکند و لیکن درین سه روز افضل است در روایات [illegible] اکثر و در بعضی آثار ایام سود یعنی روزها که شبهای
آنها سیاه است که بیست و هشتم و بیست و نهم [illegible] نیز آمده است رواه الترمذی و النسائی و عن عبد الله
بن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی
احیان از اول ماه سه روز و قل ما کان یفطر یوم الجمعة و اندک بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز
جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم رواه الترمذی و النسائی رواه ابو داود و الی ثلثة ایام روایت کرده تمام این حدیث
را ترمذی و نسائی و روایت کرده آن را ابو داود تا لفظ ثلثة ایام و آخر حدیث را که قل ما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد
و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من الشهر السبت و الاحد و الاثنین گفت
عایشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و من الشهر الآخر
الثلثاء و الاربعاء و الخمیس و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثا بضم ثا و فتح لام ممدود و اول اکثر است
و اربعاء بکسر ثلثه ممدود رواه الترمذی و عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یامرنی ان اصوم
ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین و الخمیس اول
آن سه روز یوم الاثنین بود یا ثلثا [illegible] یوم الخمیس [illegible] در روایتی او الخمیس آمده بکلمه او چنانکه [illegible]
آورده یعنی الخمیس می شود که مخیر میدانست در ابتدا از دوشنبه کند یا پنجشنبه که هر دو روز متبرک اند روایت کتاب را
که بواو است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابو داود و النسائی و عن مسلم القرشی صحابی است ابو عبد الله
مسلمه و بعضی گفته عبید الله ابو مسلم قال سالت او سئل رسول الله گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم عن صیام الدهر از حکم روزه دهر فقال ان لاهلک علیک حقا پس گفت آنحضرت بدرستیکه مر زن ترا
بر تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است صم رمضان والذی
یلیه روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است برمضان که مراد بآن سته شوال باشد و بعضی گفته که ماه شعبان مراد است
اینچنین است در شرح ابن ارسلان و کل اربعاء و خمیس و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر
پس اکنون تو بتحقیق روزه داشته دهر را [illegible] ازین احادیث معلوم میشود که حکم بصوم دهر [illegible]
حسنه بعشر امثالها مخفی نیست بلکه شارح بفضل حق تعالی ثواب صوم دهر میدهد [illegible] باین حساب [illegible] حساب
فافهم رواه ابو داود و الترمذی و عن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادا

ف این چنانکه گذشت و گوید نهی تنزیهی است نه تحریم رواه ابوداود بحدیث عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله

[illegible] و فتح صاد مهمله [illegible] همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم قال [illegible] از عبدالله بن بسر [illegible] صحابی

[illegible] است و مادر وی [illegible] نام دارد و خواهر که صما نام دارد و برادر همه صحابی [illegible] روایت میکنند از خواهر خود صما که آنحضرت

گفت لا تصوموا یوم السبت روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها الا در آنچه فرض کرده شد [illegible]

[illegible]

ایا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه قضا بود از رمضان یا نه فقالت لا گفت ام هانی قضا نکردم غیر از آن
فلا یضرک گفت آنحضرت پس زیانی نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه نو روز نفل رواه ابوداود و الترمذی و الدارمی و فی روایة
لاحمد و الترمذی نحوه و در روایتی مر احمد و ترمذی را مانند این آمده که خبر نفلا انعقاد هست [illegible] در روی این
عبارت است فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله اما انی کنت صائمة آگاه باشید برای [illegible] که من بودم
روزه دار فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل دارد او امیر است حاکم نفس خود است
و اختیار او بدست اوست ان شاء صام و ان شاء افطر اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند در روایتی امین نفسه
او امیر نفسه بطریق شک راوی آمده است و توربشتی گفته که تاویل امینیست که او را می رسد که افطار کند نظر بر معطی
که ظاهر متبوع او را از اموری که امیر او این ساخته شده است بر آن چنانکه کسی ضیافت میکند قومی را یا فرد دم آنچه
بر قومی می بیند که ترک افطار در حقیقت آن را افتتی است امت قضا حیث خود را بسیار در دعی رسد که موافقت
کنند و مساعدت نماید برای جلب الانس و الالفت کردن بی حرج و خفت پس نیست درین قول دلیل
بر آنکه قضا واجب نیست بعد التزام صوم چنانکه [illegible] است و در حدیث ام [illegible] قضا چنانکه در حدیث آینده
از عایشه بیاید فانهم ماسلف رند آنکه در کتاب [illegible] با تفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بوده بر تقدیر
مشکل مشعر بودن صوم ام هانی صوم نفل و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند ترمذی گفته است و در اسنادش
مقال است و منذری گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر هست اشاره کرده بدان نسائی
در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم
الفتح اول ایام وی نیست بلکه ام همه ستم تا بقای پای آن قضیه است دور نباشد و در روایات در وقت آمده
آنحضرت در مکه فو[illegible] عام الفتح صلی الله علیه و سلم اثره که قضا میکند فتح بعد از رمضان باشد و الله اعلم و عن الزهری
عن عروة عن عائشة قالت کنت انا و حفصة صائمتین گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار فعرض لنا طعام
اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم مال [illegible] را فاکلنا منه پس خوردیم ما
از آن طعام فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت
حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم آن را
پس خوردیم ما از آن طعام قال گفت آنحضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید در روز [illegible] آن روز که خوردید
این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضا صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا [illegible]

استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب نزد ایشان آنست که واجب نیست قضا صوم نفل و همچنین نزد احمد
که در روایتی از احمد اگر شب نیت کرد و بی عذر خورد واجب است قضا و همچنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقا و نفل
لازم میگردد بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ و روی الترمذی عن عائشة مرسلا و لم یذکروا فیه عن عروة و هذا
اصح روایت کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرد جماعتی از حفاظ حدیث که روایت کرده اند از زهری از عایشه بطریق ارسال و ذکر کرده اند
زهری عروه که در روایت سابق واسطه بود میان زهری و عایشه و گفته است ترمذی که این ذکر نکرده است عروه را اصح است و ارسال
اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است یعنی انقطاع و این نیز اصطلاحی است و مشهور آنست که مرسل حدیث تابعی است که ذکر
صحابی معنی تابعی کند قید کرده اند مراسیل اصطلاح حدیث است رواه ابوداود و عن ام عمارة بنت کعب و روایت کرد این حدیث را ارسل
الضم زای و فتح میم و سکون [illegible] که مولی عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عایشه و درین حدیث سخن کرده اند و عن ام عمارة بنت
بعین و تخفیف میم بنت کعب [illegible] بن عوف و ابنه انصاریه است نام او نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبه
را و حاضر شده غزوه احد را همراه زوج خود عاصم بن زید در سبد بوی یازده یا دوازده جراحت رسیده شده و نسب را رضی الله عنها
روایت میکنند ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل علیها که آنحضرت درآمد بر وی فدعت له بطعام پس طلبید برای آنحضرت طعام را
فقال لها کلی پس گفت آنحضرت مر او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده می شود نزد وی دعا میکنند
مرو را و رحمت می فرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ می شوند از خوردن پس آنحضرت او را از همان خوردن نفرت کرد
بر بشارت داد او را رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی

الفصل الثالث

عن بریدة قال دخل بلال بر [illegible] صحابی مشهور است اسامی [illegible] جمیلة دارد و در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه و سلم
در عهد خلفای راشدین [illegible] مشهور است [illegible]
نبوت و بعد از وی صلی الله علیه و سلم در عهد خلفای راشدین و در جبل [illegible] فال گفت بریده دخل
بلال علی رسول الله در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و هو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام را یا بلال الغدا بفتح غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت
قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
نأکل رزقنا و فضل رزق بلال فی الجنة میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است اشعرت
یا بلال ان الصائم یسبح عظامه آیا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوان او و استغفر له
الملائکة و آمرزش میخواهند او را فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده می شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب لیلة القدر

لیلة القدر را از آن گویند که تقدیر کرده می شود در وی ارزاق و نوشته می شود

اجمال و احکام که در آن سال بوقوع می آید قدر بمعنی تنگی و ال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریک دال است و بعضی گفته اند از
آنست عظم قدرش در آن بلاد جهت آنکه طاعت را در آن شب قدر نیز آمده است بر آنچه [illegible] وقت [illegible]
اختلاف اقوال در تعیین این بسیار است اکثر احادیث بر آنند که در رمضان است خصوصا در اواخر عشره
اخیر خصوصا در شب بیست و هفتم در [illegible] است و منتقل [illegible] می شود و شیخ ابن حجر العسقلانی رحمه الله
علیه این قول را مشهور از حنیفه داشته و گفته که قاضی خان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند
که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان مروی است [illegible] شیخ [illegible] روح گفته که روایت
کرده شده است از ابوحنیفه که شب قدر در رمضان و لیکن در یافته نمی شود که در کدام شب است پس کدام متقدم و کدام
متاخر و همچنین منقول است از صاحبیه و لیکن متعین است نزد ایشان مقدم و [illegible] نمیشود و در [illegible]
گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان می باشد و غیر رمضان جواب داده اند
ابوحنیفه از آنکه دلالت دارد مر بودن او در شهر رمضان بانکه او در رمضان است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
او را در آن جسته و طلب نموده و سیاق دلالت میکند نزد کسیکه تامل کند طرق احادیث و الفاظ آن را بر این معنی
انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع
آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن این است که تا مردم جد و جهد کنند در طاعت و الکمال و اعتماد نکنند بدان که [illegible]
هر که اجتهاد کند در پیدا کردن شب یک سال تمام در یابد آن را ابن مسعود درین معنی گفته است هر که گفته است [illegible]
السنة یصب لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آن را علامات و امارات است و راست تتبع کرده اند
آن را از احادیث و آثار و در [illegible] انوار [illegible] کشف اهل [illegible] و امام محمد غزالی گفته که شب قدر
در حق هر کسی آنست که کشف کرده شود برای [illegible] چیزی از عالم ملکوت [illegible] نقل کرده است که در [illegible]
در آن شب سجده کنند بر زمین افتند باز بمنابت خود باز گردند و سجده کنند در آن [illegible] و [illegible] در فضایل اوقات
از طریق اوزاعی از عبیدة بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب ساطع میشود انوار [illegible] مظلم
و جاهای تاریک روشن می شود سلام و خطاب از ملایکه صواب آنست که شرط نیست در دریافت
آن شب مشاهده این امور بسا کس که در یابد آن شب را و مشاهده نکند ازین امور چیزی و روا است
که دو کس در یکجا باشند و آن شب بهر دو در یابند برای یکی چیزی ازین [illegible] کشف کرده و دیگری را و احسن آنچه
حاصل کرده در آن توفیق ذکر عبادت و مناجات و تضرع و خضوع و زاری و حضور خاص است و این اشیا کرامات
بلی ظهور خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه و تحقیق وارد شده است در احادیث تحریض و ترغیب
در انتظار داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا نماید و منحصر بر [illegible]

ادای فرض و سنن موکد بگردد افضل و اکمل است و الا هر مقدار که توفیق قیام [illegible] مقصود حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی
و کمال ما سعیه مشکور از رضای الله

الفصل الاول

عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحروا
لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر من رمضان طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب
اخیر از رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است که یکی ازین [illegible]
بر آن خواهد بود اگر چه مبهم است رواه البخاری و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم اروا
لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب فی
السبع الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخر باشند که متصل عشرین با هفت شب اخیر
که متصل آخر شهر اند درین معنی ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اری رؤیاکم قد
تواطأت و در بعضی نسخ تواطت فی السبع الاواخر مینم و میدانم خواب شمارا که تحقیق موافق افتاده است
در هفت شب آخر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده شب قدر را
پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخر ازینجا معلوم می شود که رؤیای صالح را اعتبار است و امور را بود دیه
و حق است خصوصا که متوارد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله
عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس که
آنحضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان یعنی لیلة القدر را فی تاسعة یعنی در شب نهم که باقی
میماند مراد بیست و نهم است فی سابعة یعنی در شب هفتم که باقی میماند مراد شب بیست و هفتم فی خامسة یعنی در شب
بیست و پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث عبادة بن الصامت که یاد کرده ام او را بتاسعه و سابعه و خامسه
چنانکه در حدیث ابی بکره است پس تردید در او تار است که واقع میشود در روز یا تبیه از عشره اخیر وان بیست و سیوم
بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است باعتبار اول که واقع می شود در هفت روز از آن سر شب است و در
رابع در پنج روز و ثانی در شب فاقهم رواه البخاری و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتکف
العشر الاول من رمضان روایت است از ابی سعید خدری که آنحضرت اعتکاف کرده در ده شب نخستین از رمضان ثم اعتکف
العشر الاوسط پس اعتکاف کرده شب میانه را فی قبة ترکیة در خیمه ترکی که نوعی است از خیمهای کوچک
یا شد از نمد و گفته اند سعدان را بفارسی [illegible] گاه ثم اطلع بفتح همزه و سکون طا بتخفیف راسه پس براورد سر خود را
یعنی از خیمه فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس گفت آنحضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم
عشره اول را در حالی که التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم
[illegible] التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها فی العشر الاواخر پس آمده شد مرا

بعض امور را نموده از فرشتگان پس گفته شد که آن شب در ده شب بیستم است فمن کان اعتکف معی پس کسی که بود که
اعتکاف کرده بود با من بطلب این شب نیز چنانکه اعتکف العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند در شب آخر را تحقیق آن با
رجایی یا نماز که اعتکاف کرده و طلب نموده بود مر آن را انست که جز طالب و منتظر آن بود و مردم تا حال
اعتکاف میکنند تا در یابند او را بهار طاعات که مسجد فارغ شد آنها نشستند منتظر آن بودند هذه اللیلة پس تحقیق نموده
شدم من این شب را یعنی معین خواب در عشر آخر انشبها پس فراموش کردانیده شدم آن را و قد
رایتنی اسجد فی ماء و طین من صبیحتها و تحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت
صبح آن شب که در خواب دیدم او را فالتمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنید آن شب را در
آخر والتمسوها فی کل وتر و طلب کنید او را در هر وتری از ده شب که بیرون از آن نیست قال گفت راوی فمطرت
السماء تلک اللیلة پس بارید آسمان در آن شب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی
بر شاخها از درختان و عریش بفتح عین مهمله و کسر را و شین معجمه خانه که از شاخ برگ و درختان سازند و
چنانکه بر انگورها سازند و عریش هر چیزی که در سایه آن بنشینند و سقف در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از شاخ برگ درخت خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وعلی جبهته اثر الماء والطین و حال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب و گل بود من صبیحة احدی و عشرین در صبح
تاریخ بیست و یکم این روایت ثبوت است که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه
فی المعنی واللفظ لمسلم این حدیث متفق علیه است در معنی که آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ
مسلم راست الی قوله تا قول او که ... فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و لفظ باقی حدیث
مر بخاری راست و این در روایت ابی سعید خدری بود و فی روایة عبد الله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون
... انصاری که از بزرگ است قال گفت است لیلة ثلث و عشرین صبیح شب بیست و سیوم رواه مسلم
و عن زر بکسر زای و تشدید را ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را در یافته
و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بوده و حدیث گفته مسعود
... از اکابر علما و قرات ... از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی کعب و عبد الله بن مسعود دارد
... پرسیدم ابی بن کعب ... زن تو نخواهم که ... از فقرا ... و ...
... گفت سالت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول
... که قیام ... سال تمام ... لیلة القدر
... بکال ... پس گفت ابی ابی کعب رحم ... ابو

فمن ... الاواخر لا یشکل الناس میخواهد ابن مسعود و غرض او ازین گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که ... قدر او را بیابند
بحصول ثواب عظیم برای ان اعتماد کنند و باقی سال بارام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ... ایشان از
اما انه قد علم انها فی رمضان آگاه باش بدرستیکه ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است
و انها فی العشر الاواخر و دانسته است که شب قدر در ده آخر است و انها فی لیلة سبع و عشرین و دانسته
که آن در شب بیست و هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالیکه استثنا نمیکرد
یعنی ان شاء الله نمیگفت و جزم میکند که آن لیلة سبع و عشرین که شب قدر بیست و هفتم است و این
بلیس میگوید که فقلت پس گفتم یعنی ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک بچه چیز میگویی تو آن را یا ابا
المنذر کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانی که خبر داده
مارا آنحضرت او بالایة شک از راوی است که بالعلامة گفت یا بالایة گفت و هر دو یک معنی است انها تطلع
یومئذ لا شعاع لها علامت آنست که آفتاب در صبح آن شب برآید در حالیکه نیست روشنائی مر او را
رواه مسلم و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آن را
نشان گفت بر ... و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است او روده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند در ده آخر است
پس گفت ابن عباس مر عمر را رضی الله عنهم که من میدانم گمان می برم که آن شب بیست و هفتم است که میگذرد یا شب بیست و هفتم
گفت میدانی از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آن را گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت
روز را از دهر گردد و در هفت آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند بر هفت
طواف را دا کرده و جمار را رمی ... دیگر را که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که در نیافتیم و بعضی
از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرده لفظ لیلة القدر را در سوره انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است و مجموع آن
بیست و هفت حرف است و این امثال این همه امارات ظنیه نه دلایل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست در آن و اگر
آنحضرت بالعلامة اذن کرده است و بتعیین آن مر صحابه را و اگر از اصحاب کسی باجتهاد اعلام کرده است او را نیز ممنوع است از اظهار
آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد مر او را ... پس در غضب آورد آنحضرت را پس فرمود اگر اذن
میکرد مرا خدای تعالی که خبر دهم هر آینه خبر میدادم شما را اگر گوینده پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم
کردن وی بدان چه بود جواب آنکه میتواند است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن سوگند خوردن بر غلبه ظن جایز است و نوا الله
نیست بر آن ... که گفته است بغلبه ظن و اجتهاد گفته والمجتهد قد یخطی و یصیب والله اعلم عایشه رضی الله عنها

قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عایشه که بود آنحضرت که کوشش
کامل و مشقت میکشید در عشر اواخر رمضان آنچه نمی بود در غیر عشر اواخر رواه مسلم و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا دخل العشر شد مئزره بود آنحضرت چون می درآمد ده رمضان محکم میبست ازار خود را کنایت است از
اجتهاد در عبادت زیاده بر عادت یا کنایت است از گوشه گرفتن از زنان واحیی لیلة و زنده میداشت خود را
بازنده میداشت نفس خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیای لیل که میگویند در و معتمد او با معنی
زنده کردانیدن شب است به حیات وقت و نماز که در عبادت کرده است در آن یا بمعنی زنده کردانیدن
خود است در آن شب به حیات آدمی در بیداری است خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت است و بیکار
حکم مرده دارد و ایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانه خود را تا ایشان نیز عبادت کنند و از سعادت و برکات شب
قدر محروم نمانند متفق علیه
الفصل الثانی
عایشه رضی الله عنها قالت قلت گفت عایشه گفتم یا رسول الله
ارایت ان علمت ای لیلة القدر ما اقول فیها خبر ده مرا که اگر بدانم که کدام شب قدر است چه گویم در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگو این
دعا را اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن
از من رواه احمد و ابن ماجه والترمذی و صححه و عن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها
ای ابی بکره گفت شنیدم آنحضرت را میگفت طلب کنید آن را یعنی لیلة القدر فی تسع یبقین او سبع یبقین
در نه شب ها که باقی مانده و پنج شب که باقی مانده و در هفت شب ها ... حدیث ابن عباس ذکر کرده ایم او ثلث
لیلة یا بگو در سه شب که باقی مانده که شب بیست و نهم است یا شب آخر از ماه رمضان که عمل آنحضرت ... اواخر
بسیاره ... کرده اند که فی تسع بیست و یکم و فی سبع بیست و سیوم
و فی خمس محمول بر بیست و پنجم و ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیلة بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بر سلخ
بعد بر رواه الترمذی و عن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد
آنحضرت را از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس گفت آنحضرت شب قدر در کل رمضان است
و این دو احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضان است ... و این که در رمضان دون غیر رمضان نیست و دوم آنکه در همه رمضان است
و مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابو داود و قال رواه سفیان و شعبة عن ابی اسحق و گفت
ابو داود و روایت کرده است این را سفیان ثوری و شعبه از ابی اسحق سبیعی که از اکابر تابعین است
موقوفا علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر و رفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عن عبد الله بن انیس قال قلت
گفت گفتم من یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها وانا اصلی
فیها و من نماز میگذارم در آن بادیه بحمد الله فمرنی بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن مرا بشبی که فرود آیم در آن شب

بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که با عبادت وی طلب شب قدر را بیابد فقال پس گفت
آنحضرت انزل لیلة ثلث و عشرین فرود آی شب بیست و سیوم قیل لابنه کیف کان ابوک یصنع
گفته شد مر پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در ... قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی می بود پدر من
که در این مسجد را چون ... میکرد از نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد بکاری که منافی ... باشد
باشند و در بعضی اصول لحاجة یعنی بیرون نمی آمد برای حاجت ضروری چنانکه حاجت بشری که معتکف ... الا
اذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد پس چون میگذارد نماز صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد فجلس
علیها پس می نشست بر آن ... و می پیوست بادیه خود را رواه ابو داود
الفصل الثالث
عبادة بن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت عبادة بیرون آمد آنحضرت از خانه
در وقتیکه خبر دهد ما را بلیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند مر دو تن مسلمانان با
یکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آنحضرت خرجت لاخبرکم بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر
که کدام شب است فتلاحی فلان و فلان فرفعت پس برداشته شد آن شب از خاطر من و فراموش کرده
شد تعیین آن از شومی نزاع ایشان از اینجا معلوم شد که نزاع و خصومت با یکدیگر شنیع است و سبب حرمان از برکات
و خیرات و ... نزاع ایشان بناحق بود یا متجاوز از حد اعتدال و عسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است که باشد بهتر شما
از خاطر فراموش گردانیدن آن بهتر شما را که سبب جد اجتهاد و زیادتی طاعت و عبادت گردد فالتمسوها فی التاسعة والسابعة
والخامسة پس طلب کنید آن را در بیست و نهم و بیست و هفتم و بیست و پنجم و از اینجا معلوم میشود که آن شب معین در آن بود
مردود بود بیان این سه شب تا مردد میان آن شب ها ... والله اعلم رواه البخاری و عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة چون باشد شب قدر فرود می آید جبرئیل در جماعه از فرشتگان
و کبکبه بضم و فتح جماعه یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله دعا میکنند و استغفار می نمایند در آن وقت در آن شب فرشتگان بر هر بنده
که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدا عز و جل فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد روز عید مسلمانان
یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان باهی بهم ملائکته مفاخرت میکند خدای تعالی و می نازد ... بنده گان خود در
حضور که خلق ... ایشان بعصیان فقال پس میگوید یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفی عمله ای فرشتگان من چیست پاداش
مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاؤه ان یوفی اجره میگویند ای پروردگار ما پاداش او اینست
که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائکتی عبیدی و امائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید پروردگار تعالی فرشتگان من
غلامان و کنیزان من گذاردند طاعت مرا که فرض کرده بودم بر ایشان از روزه رمضان است ثم خرجوا یعجون الی الدعاء پس
آمدند در حالی ... آواز خود را ... و ... و بلندی و ... سوگند بعزت و قدرت

وزاری که بجود و تقیید می رسد روز طلب بنهم هر آینه اجابت میکنیم و قبول میکنیم دعای ایشان را فیقول ارجعوا فقد غفرت لکم
پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق امرزیدم شما را [illegible] شما را [illegible] میکنیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را بیارند و فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را و پنهان دارید گناهان
کبیره را [illegible]
کبیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاعتکاف

اعتکاف [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

الخامس والثلاثون ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا اعتکف طرح له فراشه

این حدیث روایت میکند از آنحضرت که آنحضرت چون اعتکاف میکرد انداخته می‌شد برای وی بساطی که در زمین اندازند

او یوضع له سریره ... نهاده می‌شد برای آنحضرت تخت ...

[illegible]

ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المعتکف ... روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت

در حق معتکف هو یعتکف الذنوب ...

[illegible]

فضایل القرآن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کہ میگریزد و تنفر بناو بار دو روایتست و فرس مرا هم نگرد و نوشتہ شد و ایند لما اصبح اتی النبی پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فذکر ذالک لہ پس ذکر کرد آن واقع را بآنحضرت فقال تلک السکینة پس گفت آنحضرت کہ آن سکینہ است
نزلت بالقرآن کہ فرود آمده است بسبب قرآن سکینہ بمعنی آرامش و آهستگی بمعنی رحمت ایں نتیجہ حاصل کرده
آرام و سکون و صفای قلب و برد ظلمت نفسانیت فقهی فرود دارد بسیاری روحانیت و حضور فرو رفتہ حقیقت و کلام صورت
کیرد الصورت ابر دو مانند آن کلام لیا در و در نقل اول کتاب العلم زیاده برین گذشتہ است فتذکر متفق علیہ
ابی سعید المعلی بضم المیم و فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری مدنیست قال کنت اصلی فی المسجد گفت
بودم که نماز میکردم در مسجد فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم اجبہ حتی صلیت پس جواب
ندادم مر آنحضرت را تا آنکہ نماز گزاردم ثم اتیتہ پس تر آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم لقصد
اعتذار جواب نادادن یا رسول اللہ کنت اصلی بدرستیکہ من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم فقال
گفت آنحضرت الم یقل اللہ آیا نگفتہ است خدای تعالی استجیبوا للہ و للرسول اذا دعاکم یا جابت دهید مر خدا را
و رسول را وقتیکہ بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را اگر خواند اگر او از جانب حق است و طاعت او طاعت
حق است ثم قال پس گفت آنحضرت الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن آیا تعلیم نکنم و ندانم ترا بزرگ ترین
سوره که در قرآن است قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکہ بیرون آیی تو از مسجد ثم اخذ بیدی پس گرفت دست
مرا فلما اردنا ان نخرج پس هنگامیکہ خواستیم که بیرون آییم قلت گفتم من یا رسول اللہ انک قلت لاعلمنک اعظم
سورة من القرآن بدرستیکہ تو گفتی که هر آینہ بیاموزانم ترا بزرگ ترین سوره از قرآن قال گفت آنحضرت اعظم سوره
قرآن الحمد للہ رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانی است و القرآن العظیم الذی اوتیتہ این
سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانہ تعالی و لقد آتیناک سبعا من المثانی
و القرآن العظیم تحقیق دادم ترا ای محمد هفت آیہ که مکرر میشود در نماز قرات وی یا ثنا کرده شده است بر او اوصاف حمیدت
و امجاز و ثنا کرده شده است بر خدا بخیری که وی سبحانہ اهل آنست که مراد بدان فاتحہ است [illegible] قرآن عظیم
همین است و غیرا عظم قرآن است و تحقیقہ هم کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده که آن
قصہ نسبت بابی بن کعب است و عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابر مگردانید
خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبره که مانند مرده در وی افتاده باشند بعد از آن ذکر کرد چیزی که او فضل
واقع است مر سوره و اصل آن راکہ تلاوت قرآنست دفع نموده آن شیطان یفر من البیت الذی تقرا فیہ سورة البقرة
بدرستیکہ شیطان میگریزد از خانہ که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم و عن ابی امامة قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اقرؤا القرآن گفت ابو امامہ شنیدم آنحضرت را میگفت بخوانید قرآن را فانہ یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابہ

بهی بزرگی

بمعنی بدرستیکہ قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بران اقرؤا الزهراوین
بخوانید دو روشن و تابان و تر و تازه البقرة و آل عمران آن دو سوره کدام اند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تاتیان یوم القیمة
کانهما غمامتان پس بدرستیکہ آن دو سوره می آیند روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابر اند کدام ابر و دو ابر سایہ کننده
کدام ابر سپید و صاف تابان بر سر یاختایشان هم چه سایہ کنند بالای سر او بر دو بران او فانی من طیر یا دو جماعت از طیر صواف
صف زده و فرق بکسر فا و سکون را و در اصل [illegible] بمعنی یکی از پاره است تحاجان عن اصحابهما در حالی که حجت
و اکنند از جانب خوانندگان خود ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد و تفضیل سوره بقره و فرمود اقرؤا سورة البقرة
بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة پس بدرستیکہ فرا گرفتن این دو سوره برکت و سبب خیر و نعمت و سعادت است
و ترکها حسرة و ترک داشتن آن سبب دریغ و پشیمانی است و لا تستطیعها البطلة و توانایی ندارد اخذ آن را اهل
بطالت و کسالت و کار بطالہ ساحران و فاجران نیز مراد اند رواه مسلم و عن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان
بفتح سین مهملہ و کسر آن صحابی است شامی ساکن قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم القیمة
و اهلہ گفت شنیدم آنحضرت را میگفت آورده میشود روز قیامت قرآن الذین کانوا یعملون بہ یا کسانی که بودند
عمل میکنند باو کلام قرآن تقدمہ سورة البقرة و آل عمران پیش پیش می آید [illegible] سوره بقره و سوره آل عمران
کانهما غمامتان گویا که این دو سوره دو ابر اند او ظلتان سوداوان یا دو سایبان سیاه و وصف بسیاه بجهت
از دحام و تراکم و بر هم نشستن و بعضی برنگ است بینهما شرق بیان این دو سوره فرجه و فرقست از جهت
فصل و تمییز بر تسمیہ و اصل شرق کافتن و شکافتن و بعضی خرق اینجا بمعنی اشراق در فشند که غیر آن نیز
تسمیہ است [illegible] فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم و عن ابی بن کعب قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمہ کنیت ابی بن کعب است اتدری
ای آیة من کتاب اللہ معک اعظم می دانی که کدام آیہ است از کتاب خدا با تو بزرگ تر قلت گفتم اللہ و رسولہ
اعلم [illegible] قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب اللہ معک اعظم
است من باز گفتم نیز در کتاب از کتاب خدا اللہ لا الہ الا هو الحی القیوم یعنی آیة الکرسی قال گفت ابی بن کعب
فضرب فی صدری پس زد آنحضرت دست در سینہ فرود در بعضی نسخ پس دم بجا بجا گزر است و قال لیهنک العلم
و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بر یافتن آنکہ بزرگ ترین آیات آیة الکرسی
اگر پیش آن در یافت تیسر فرو القا آنحضرت بود لیهنک بفتح تحتانیہ و سکون ها و کسر نون و در بعضی نسخ
لیهنئک بهمزه و اصل همین است و هنک بتخفیف النسب رواه مسلم و عن ابی هریرة قال و کلنی رسول اللہ
گفت ابو هریره وکیل کرد آنید مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاه داشتن زکوة رمضان که مراد

سرقہ فطر است یعنی بود رضی اللہ عنہ سپرده شد تا در وقت دیگر میان فقرا بخش کنند فاتانی آت پس آمد مرا آینده
یعنی شخصی آمد فجعل یحثو من الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقہ
فطر بود فاخذتہ پس گرفتم در آن شخص را و قلت لارفعنک الی رسول اللہ گفتم هر آینہ بر میدارم ترا و می برم نزد پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم تا حکم خصم را نزد حاکم می برند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال بدرستیکہ من فقیرم
و بر گردن من بار عیال است و لی حاجة شدیدة و مرا احتیاج سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت
پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا هریرة
ما فعل اسیرک البارحة چہ شد بندی تو دیشب تو فات گفتم یا رسول اللہ شکی حاجة شدیدة و عیالا گلہ کرد حاجت
سخت را و عیال را فرحمتہ فخلیت سبیلہ پس مهربانی کردم او را پس رها کردم او را قال اما انہ قد کذبک گفت آنحضرت
آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفتہ است بتو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت و سیعود
و نزدیک است که باز آید فعرفت انہ سیعود پس دانستم که وی باز خواهد آمد بقول رسول اللہ بجهت گفتن
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم انہ سیعود که وی باز خواهد آمد فرصدتہ پس منتظر نشستم او را فجاء یحثو من الطعام
پس آمد و شروع کرد که میگرفت طعام بهر دو کف دست خود فاخذتہ پس گرفتم او را فقلت لارفعنک الی رسول اللہ
پس گفتم هر آینہ که بر دارم ترا و می برم ترا بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال دعنی فانی محتاج و علی عیال
لا اعود گفت بگذار مرا پس بدرستیکہ من محتاجم و بر گردن بار عیال است باز نمی آیم فرحمتہ فخلیت سبیلہ
فاصبحت فقال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک قلت یا رسول اللہ شکی
حاجة شدیدة و عیالا فرحمتہ فخلیت سبیلہ فقال اما انہ قد کذبک و سیعود فرصدتہ الثالثة
و سیعود فرصدتہ فجاء یحثو من الطعام فاخذتہ فقلت لارفعنک الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و هذا
آخر ثلاث مرات و این آخر سہ بار است که تو می انگاری تزعم لا تعود ثم تعود بدرستیکہ تو میگویی که باز نمی آیی
قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمک کلمات ینفعک اللہ بها تعلیم کنم ترا کلماتی [illegible]
این کلمات اذا اویت الی فراشک فاقرا آیة الکرسی چون پناه گیری و بیایی تو بجامہ خواب پس
بخوان آیة الکرسی اللہ لا الہ الا هو الحی القیوم حتی تختم الآیة تا ختم کنی آیہ را تا و هو العلی العظیم و این را آیة الکرسی از آن گویند
که در وی ذکر لفظ کرسی است فانک لن یزال علیک من اللہ حافظ بدرستیکہ همیشہ باشد [illegible] بر تو از جانب
خدا نگاهبانی و لا یقربک شیطان و نزدیک نمی آید ترا شیطانی از جن و انس حتی تصبح تا آنکہ صبح کنی
فخلیت سبیلہ پس رها کردم او را در آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ابی هریره فرموده بود که او را رها نمیکنی و دست
[illegible] پس رها دادم او را میگوید ابو هریره فاصبحت پس صبح کردم و شدم نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول اللہ

پس گفت مرا

پس گفت مرا ای ابو هریره [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم ما فعل اسیرک البارحة توقلت گفتم زعم انہ یعلمنی کلمات ینفعنی اللہ بها گفت که
او تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد خدای تعالی بسبب از آن کلمات قال گفت آنحضرت اما انہ قد صدقک آگاه باش که بتحقیق
راست گفتہ است آنچہ گفتہ است از خاصیت آیة الکرسی و همین است خاصیت آیة الکرسی و مخصوص است خاصیت وی بحفظ او است و
هو کذوب و وی در بسیار احوال خود دروغ گوست تعلم من تخاطب منذ ثلاث لیال میدانی تو ای ابو هریره که کسی را خطاب
میکنی و باکہ سخن میگفتی مدت سہ روز قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاک شیطان فرمود آن شیطان است از شیاطین که
متفحص صدقات و اغلال محل خیر آمده بود رواه البخاری و عن ابن عباس رضی اللہ عنهما قال بینما جبریل قاعد عند النبی صلی اللہ
علیہ وسلم در اثنائی آنکہ جبریل نشستہ است نزد آنحضرت اذ سمع نقیضا من فوقہ ناگاه شنید جبریل یا آنحضرت
آوازی را از بالای خود نقیض بقاف و ضاد معجمہ آواز باز شدن و از محل و بالا آن و اول مناسب تر است فرفع راسہ پس برداشت
جبریل یا آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبریل هذا باب من السماء فتح الیوم این دریست از آسمان گشاده شد امروز و لم یفتح قط
الا الیوم و گشاده نشده این در هرگز مگر امروز فنزل منہ ملک پس فرود آمد از راه آن در فرشتہ و این کلام را او ... فقال پس گفت
جبریل هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا الیوم این فرشتہ ایست که فرود آمده بسوی زمین و فرود نیامده هرگز فسلم و قال پس سلام
گفت آن فرشتہ فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت فرشتہ بآنحضرت شاد شو بدو نوری که داده شدی تو آن دو نور لم یوتهما
نبی قبلک داده نشد آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة و آن دو نور کدام است یکی سوره الحمد دیگر
دو آیہ که در آخر سوره بقره است آمن الرسول تا آخر سوره لن تقرا بحرف منهما الا اعطیتہ هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره
بقره مگر که داده شوی ثواب آن را یا اجابت کرده شود دعا که متضمن است یعنی این عمل البر مقبول است و این دعا البتہ مستجاب ...
و مراد بحرف کلامی است که در وی تضمن واقع است مثل اهدنا و ربنا لا تواخذنا و ربنا و لا تحملنا و تقدیر معنی اول که حروف اجزای کلمات اند
و حروف هیچ مراد دار غرض درست است چنانکہ آمده است که هر حرف قرآن را دہ حسنہ است رواه مسلم و عن ابی مسعود
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الآیتان من آخر سورة البقرة روایتست از ابی مسعود که نام وی عقبة بن عمرو انصاری
گفت آنحضرت دو آیہ است از آخر سوره بقره من قرا بهما فی لیلة کفتاه کسیکہ بخواند دو آیت را در شبی کفایت میکنند خوانندہ
او را از قیام شب یا کفایت میکنند از شر جن و انس را یا بس اند او را از باقی اوراد شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت است
متفق علیہ و عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف
کسیکہ یاد گیرد دہ آیہ از اول سوره کهف عصم من الدجال نگاه داشتہ شود از دجال معهود که در آخر زمان بر آید
مراد از دجال در فتنہ اوست و دجال در لغت کذاب و خیانت و خداع و تلبیس رواه مسلم و عن ابی الدرداء
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایعجز احدکم ان یقرا فی لیلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما آنکہ بخواند در شبی سہ یک قرآن را گفتند صحابہ

کیف یقرا ثلث القران و چگونه خواندی از ما ثلث قران زیرا که قالی از شرف نیست فهو مما اکثر خبیث فرمائی با وجود اوراد لو کر
وراد او حق النفس مزد و به کدام است بوطایت آن فقال قل هو الله احد یعدل ثلث القران فرمود این سوره برابر است ثلث قران را
در ثواب فضیلت بطریق اتفاق ناقص یکامل و در سبحانه تفضیل فرموده ضعیف ثواب ان را مرتبه اصل ثواب الف ایر مرتبه قرات
ثلث قران می رسد ترک قران مشتمل است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید و رواه مسلم و رواه البخاری عن ابی سعید
و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث رجلا علی سریة روایتست از عائشه که انحضرت فرستاده مردی را بر لشکر
در سریه و فتح سین و تخفیف را و تشدید تحتانیه پاره از لشکر بعضی نوزدهم که بکار نفرستند و لشکر عظیم و کان یقرا لاصحابه فی صلوتهم فیختم
قل هو الله احد و الملائمه چون امامت میکرد و می خواند قران الام یاران خود را در نماز که با ایشان میکرد ادر و پس ختم میکرد قرات را قل هو الله
احد یعنی عادت و ان بود که خواند بعد از فاتحه قل هو الله کذا قال الطیبی و ظاهر در ان می نماید که تمام قرات وی فاتحه و سوره است
میخواند و ان قل هو الله احد و خواند در هر رکعت از حدیث صحیح بخاری معلوم شده که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از ان
سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی مر او را که تو افتتاح میکنی و این سوره را و کفایت نمیکنی با این تا انکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین
سوره را بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را با این میکنم
و اگر کراهه میدارید ترک میکنم شما را و ما ورا اسه افضل قوم میدانستند و کراهه داشتند که غیر او امامت کند ایشان را فلما رجعوا
ذکروا ذلک للنبی پس چون باز آمدند ذکر کردند این را بر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت انحضرت سلوه لای شی
یصنع ذلک پرسید او را از برای چه میکند این را بعیادت تمام سوره قل هو الله احد را فسالوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال
فقال پس گفت انه لانها صفة الرحمن از برای ان میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است و انا احب ان اقرا بها و من دوست
میدارم که بخوانم او را فقال النبی صلی الله علیه و سلم اخبروه ان الله یحبه خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و دوست
میدارد او را آمده که انحضرت از وی پرسید که چه منع کرد ترا از انکه نکنی انچه امر میکردند ترا یاران تو و چه داشت ترا بالتزام این سوره در هر
رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود انحضرت دوست داشتن تو ان را در آورد ترا در بهشت
متفق علیه و عن انس ان رجلا قال روایتست از انس که گفت یا رسول الله انی احب هذه السورة
که من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد یا باقی سوره است قال گفت انحضرت ان حبک ایاها ادخلک
الجنة بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در بهشت و متحقق ان کرد انس رواه الترمذی
در دو البخاری معناه و روایت کرد بخاری [illegible] ان را بلفظ دیگر چنانکه ذکر کردیم و عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم الم تر ایات انزلت اللیلة ایا نمی بینی و نمی شناسی ایات را که فرو فرستاده شده امشب
مقصود تعجب و تعجیب است از ان لم یر مثلهن قط دو دیده و دانسته نشده است مانند این ایتها بر کز
در باب تعوذ زیرا که در ان پناه جستن است از مکاره ظاهر و باطن و جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تاکید قل اعوذ برب

ان هایات [illegible]

آنست کو ایات ایشنت که این دو سوره متضمن آنست رواه مسلم و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان
اذا اوی الی فراشه کل لیلة بود انحضرت وقتی که پناه می آورد و می آمد بخوابگاه خود هر شب جمع کفیه ثم نفث فیهما
جمع میکرد هر دو کف دست خود را پس بدمید در هر دو کف دست نفخ است و نفث و نفل نفخ و دم گران حرف
یا انکه اب دهن چیزی باد را باشد و نفل بمیدمد یا چیزی از آب دهن در نفث هم که بهتر از نفل نفرا و فیهما پس
میخواند انحضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مراد کلمه
در نفرا و اقتضا و آن میکند که قرات بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که بر عکس باشد اول خواندنی باشد پس
آن دمی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند
تقدیم نفث قرات برای مخالفت سحره بطلان است و بعضی گفته که ان از سهو راوی است یا کاتب است و الله اعلم ثم یمسح بهما
ما استطاع من جسده پس مسح میکرد انحضرت بهر دو کف دست خود را چیزی را که می توانست از تن شریف خود یعنی تا انجا که دست
مبارک میرسید یبدا بهما علی راسه و وجهه آغاز میکرد و ابتدا میکرد بهر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود و ما اقبل من جسده
و چیزی که پیش است از جسد شریف و بعد از ان بجانب دیگر ثلث مرات این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار در هم
در روایت عائشه آمده است که در مرض آخر که انحضرت بود و بیمار شد او نمی خواند و نمی دمید در دستها عائشه رام کرد با ما
هر دو دست او بر جسد شریف خود متفق علیه و سنذکر حدیث ابن مسعود سرا بوامه است که او گفتیم صحت ان فضلیه ان
و ذکر انهای قرائت اینست لما اسری برسول الله صلی الله علیه و سلم در روی ذکر انجا ذکر خواهیم کرد در سوره بقره است فی باب المعراج
ان شاء الله تعالی ذکر کنیم در باب معراج انسب است بدان باب و در مصابیح در باب فضل القران بود

الفصل الثانی

عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ثلثة تحت العرش یوم القیمة سه چیز بر زیر عرش اند
روز قیامت کنایت است از احتفا میان ایشان بمکان قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند حق سبحانه اجر ایشان را
و ایشان را محافظت میکند بر ان در کنف عنایت ذات علی جلاله عظمت جناب که حال مقربان در درگاه سلاطین است القران یحاج العباد از ان
بهر حجت میکند قران با بندگان و احکام حجت میکند بر ان نقض ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق ان را
و نگاه داشتن ان را که ضایع کردند و اعراض نمودند از ان احکام و حدود و در مظهر دلیل ظهر و بطن و در فرقان ظاهر است و باطن است ظاهر انکه
همه مومنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن انکه ترجمه خواص بدان فهم رسیده اشارت است بانکه هر کس مطالب و امر قدر
بقدر آنچه رسیده است علم و فهم او بقرآن عظیم و الامانة امانت و مراد بدان حقوق ناس است از اموال و اعراض
و دماء ایشان و مخصوص باموال و اعراض کرد و درج است و مستاد و تعظیم از ذکر امانت آنست و الامانة که در قول حق سبحانه
انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض اشارت بدان واقع شده شامل تکالیف و احکام است و الرحم تنادی الا من
وصلنی سیوم رحم است آواز میدهد و فریاد میکند رحم میگوید آگاه باشید که هر که پیوند دهد مرا در رعایت کند حق مرا وصله الله به پیوند دهد

سلطف و کرم خدا و رعایت کند او را و من قطعنی قطعه الله و کسیکه ببرد مرا و پیوند نکند و رعایت نکند حق مرا ببرد او را خدا و بغضب
خدا او برافراز و از درگاه رحمت و مرا او را محروم و محبوس گرداند اشارت بغایت اهتمام و اعتنا بود رواه فی شرح السنة
و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقال لصاحب القران اقرا و ارق گفته می شود مر صاحب قران را
اورا و اقبلا و ارتق و عمل بخوان و برو بر در درجات جنت بقدر انچه میخوانی از ایات قران پس اگر تمام قران بخواند با قصی
درجات جنت بر آید که اماده کرده شده برای او و لائق است بحال او و پس این شامل است بر جمیع اصحاب قران از انبیا و مرسلین
و اولیا و علما و سایر صالحین بقدر درجات ایشان و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا و رتل و ترتیل و تجوید بخوان قران را چنانکه ترتیل
میکردی در دنیا فی الطراح ترتیل هموار داری میده و سلامه ترتیل بتحقیق بحفظ هموار خوانی ذلک منزلک عند آخر آیه تقرا پس بدرستیکه
منزل تو نزد آخر قرات است که میخوانی ان را رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القران کالبیت الخرب بدرستیکه کسیکه نیست در درون وی چیزی از قران همچو
خانه ویران است که هیچ در درون او نیست و فی الطراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قران است بلکه زیاده بر اینکه خواندن
بالصلوة و بعضی تعمیم کرده اند که گفته حفظ او نیز و الله اعلم رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح و عن ابی سعید
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القران عن ذکری و مسالتی کسیکه باز دارد
قران از ذکر من و دعای من و سوال من که در فهم قران است اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهره زیاده از انچه میدهم
سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود و ذکر کنندگان و لیکن همچنین گفت و اکتفا بذکر سوال کرده زیرا که بر تحقیقت
دعا است و لیکن بلفظ کنایت و تعریض زیرا که ذاکر در ذکر دم نشان در منعم سوال و طلب است و حدیث دیگر آمده
کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از انچه میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد قرات افضل از
همه ذکر و دعا خود ازیرا قرانست و قران کلام الکل است و انکه بعضی از در ویشان مریدان را بذکر مشغول دارند و تلاوت قران را
چندگاه و قوف دارند مصلحت در آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است در حصول ان در قران بطی است اما بعد از حصول
اثر دوام اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر منتجه تجلیت ذکر زود می آید و زود میرود کما قال [illegible]
شیخ الشیوخ الفارابی نا پایدار او حاصل در قران دیر است اما دیر پاینده است کذا ذکر الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله
علیه رحمة واسعة نیز گفته است که طالب القران و تلاوت ان در نماز بهتر است از زکی که در ین راه دارد بر وفضل کلام الله
علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه و فضل کلام خدای بر همه کلامها خلق همچو فضل خداست بر همه خلق رواه الترمذی
والدارمی و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من قرا حرفا من کتاب الله فله به حسنة و الحسنة بعشر امثالها کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر او راست
نیکی یکی جزا داده می شود و مانند و اقل امثلث اکثر حد نیست اگر کوید ای تیی خود در همه جا و در همه یکسانست فضل قرآن بیست

الفتح [illegible]

کسی از ما
بهتر از روزی که

چو ابس انکه بود از حرف قران بیکی از دو نشاط که بر حزوی ثواب یا مرتب است و در سایر اعمال عمل نیکی نیست نه هر که باره از نیکی دیگر
باشد هم علی نیست که مرکب از چند عمل است انچه هر عمل که جزو عمل است نیز نیکی است فافهم بعد ازان می فرماید لا اقول الم حرف
نمیگویم الم حرف الف تنها حرفیست و همچنین لام حرف و میم حرف مراد باین کلام نه نفی حرف است از م که کس الف لام میم حرف است
مفتخر مدره است در اثبات اوم اسما سامی حروف را بلکه مراد نفی از اسامی است و اثبات هر مسمیات که اسما ان حروف اند
پس یا بن معنی حسنات الم خاتم سوره بقره است مثلا نود باشد و انکه الم در قرآنست سی خواهد رواه الترمذی و الدارمی و قال هذا حدیث
حسن غریب و عن الحارث الاعور تابعی کوفی است مشهور بصحبت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی
المسجد گفت گذر کردم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم در اندر
در سخنان و خوض باب در امور و کاری در شروع فدخلت علی علی پس در امدم بر امیر المومنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم
او را باین حال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه او قد فعلوها ایا همچنین است که تو گفتی و تحقیق کرده اند این سخن را قلت نعم گفتم
در خوض کرده اند با طیل قلت نعم گفتم آری کرده اند قال گفت علی اما انی سمعت رسول الله آگاه باشی چرا که شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة آگاه باشید بدرستیکه همه اینست که نزدیک است که پیدا شود
فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و هوا فقلت ما المخرج منها گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن
از ان فتنه یا رسول الله قال کتاب الله گفت انحضرت مخرج کتاب خدا است که قرانست فیه نبا ما قبلکم در قران مجید
خبر خبر است که پیش از شما بوده است از احوال مردم ماضیه و خبر ما بعدکم و خبر چیزی که پس از شما باشد از احوال مردم
آینده و احوال قیامت و حکم ما بینکم و در قران است حکم احکام معاملات و وقایع که میان شما ست هو الفصل ای قران
کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول مبین که نیست در وی اشتباه و الهام لیس بالهزل نیست قرآن هزل
بیهوده و نا در راست خلاف جد اشارت است بقول و فصل و ما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسی که بگذارد او را
باعتقاد نورزد و بوی ستیزد و مستقل بعقل رای خود از هر متکبر کننده و ستمکار معاند شکند و پاره کند او را خدای تعالی
و من ابتغی الهدی فی غیره اضله الله و کسیکه طلب کند راه راست را در غیر قران گم راه سازد او را خدا و هو حبل الله
المتین و قران رسن محکم است استوار که ایشان را میکشند بر ان بدرگاه قرب و میرسند باین درگاه متعلق و متمسک
بدان و هو الذکر الحکیم و او ست ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدا و معاد و ظاهر و باطن و هو الصراط المستقیم
و او ست راه راست که زود و آسان بمنزل مقصود رساند هو الذی لا تزیغ به الاهواء و قران چیزیست که میل نمیکند
بسبب او هوا اهل فضل از حق بباطل بر انکه اتباع کنند متشابهات را و ترک کنند محکمات ادرا و لا تلتبس به الالسنة
و ممتزجه متینه نمیکرد د بوی زبانها یعنی متشبه و مختلط نمیگردد بغیر خود از جهت غایت امتیاز و تواد و اقتضا جست
و اسلوب با مراد آنست که دشوار نمی آید و تنگ نمیگردد بر زبانها از جهت انشراح دلها بر تلاوت و التباس بود شنید

کار برکسی وا میشود شد نزد او کم باری رشنائی وملالت بیرون نمی شود ازو علمای ایجا باید بیکند علوم ایشان بران
مواتا باب شد ازان مانند این سنا ومی کسی که بسیر میشود از طعام وفارغ میگردد ازان با سیر نمیگردد از تلاوت وی کسی که بدانند ماهر گردد
از سلامت الفاظ ولطافت معانی آن ولا یخلق عن کثرة الرد وکهنه نمیگردد از بسیاری ترددد وتکرار او بلکه در روی نو در رواج بهار واردت تازه‌تر
دستیاج وی ولا تنقضی عجائبه ونیز هم نمیگردد عجائب وی وتمام نمیشود غرائب وی وهمه بیم او الشهادة والغیب که الانقضی عجائبه
وی وتمام نمیگردد معارف ومعانی وی وازین جهت است که سیر نمیشود از وی علما وکهنه نمیگردد از تکرار هو الذی لم ینته الجن اذا سمعته حتی قالوا
قرآن او جزر است که باز نیامدند جن بمجرد شنیدن قرآن راینچ باز نماندند از مدح وثنای وی دادو تقف ورد سراد ایشان را
تا آنگه گفتند بر سبیل هدایت واستعمال انا سمعنا قرآنا عجبا بدرستی که ما شنیدیم قرآن شگفت را یهدی الی الرشد که دلالت
می نماید بسوی صلاح کار وبصیرت رشد وصلاح وسبیل مراد ارشاد وسیاق راه هدایت وتابه بین الایمان او دردی قرآن این نیز مقول که جن وتتمه آیه است
من قال به صدق کسی که قائل شود وتکلم کند به حکم قرآن راست گوید ومن عمل به اجر وکسی که عمل کند بقرآن وکار کند بدان ثواب داده شود
ومن حکم به عدل وکسی که بوی نفر نمود در عدالت کند ومن دعا الیه هدی الی صراط المستقیم وکسی که دعوت کند وخواند مردم را بسوی قرآن
راه نموده شود بسوی راه راست رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا الحدیث اسناده مجهول وگفت ترمذی این حدیث
یعنی معنی اجال اسناد وی مجهول انزوی الحارث ودر حارث اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست
ودار قطنی گفته لا بأس به ودر تنقیح گفته که کذاب است واین میغیه گفته ضعیف است وبعضی گفته ثقه است وعن معاذ الجهنی
الجهنی بضم جیم وفتح ها از ثقات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه کسی که بخواند
قرآن را وعمل کند بچیزی که در قرآن است البس والداه تاجا یوم القیمة پوشانیده شود پدر ومادر او افسری از نور و زمام مت
ضوؤه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی آن تاج نیکوتر و قوی‌تر از روشنائی آفتاب
باشد و در خانه‌های دنیا اگر بود آفتاب در خانه‌های شما یعنی نزدیک شما ودرین مبالغه است در نور است وتحقیق
گفته‌اند که لباس تاج کنایت است از ملک وسیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست گمان شما بکسی که خواند
وعمل کند بقرآن یعنی پدر ومادر او را سبب این درجه واین کرامت خواهد بود پس تا آنکه درکه خود چیست راجع
مقدار او خواهد بود رواه احمد وابو داود وعن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل
القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر کرده شود قرآن را در پوستی پس انداخته شود در آتش نسوزد
یعنی عظمت شأن وشرف او کمتر است که اگر فرضا وتقدیر در آتش بیندازند نسوزد ولیکن ظهور این کرامت مخصوص نیست
هر کس نیست وبعضی گفته‌اند که این معجزه قرآن بود در زمان کرامت نشانی آنحضرت ومنتهی بود وبعضی گفته‌اند
مراد نار آخرت است که تمیز است میان حق وباطل وجز برحق کار نکند وبعضی گفته‌اند که مراد آنست که هر که
قرآن خواند وبران عمل کند در دوزخ نرود ومراد به اهاب پوست آدم وبدن اوست واهاب بکسر همزه جلد غیر مدبوغ را
منتحی
گوینده در این

گوینده درین مبالغه است که وقت احتراق بجرم غیر معذور نسبت میکند رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظهره پس یاد گیرد آن را فاحل حلاله وحرم حرامه پس حلال کرد
حلال آن وحرام کرد حرام آن را یعنی اعتقاد کند وعمل کند بدان ادخله الله الجنة در آرد او را خدا تعالی در بهشت وشفعه
فی عشرة من اهل بیته وقبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی کلهم قد وجبت لهم النار همه اهل بیتی که
واجب شده است مراد آتش یعنی آنچنان اهل بیت که فاسق باشند ومستحق آتش شده باشند رواه احمد والترمذی وابن ماجه
والدارمی وقال الترمذی هذا الحدیث غریب وحفص بن سلیمان الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که چگونه قرائت میکنی
در نماز یعنی خوانی در نماز فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحه را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده
ما انزلت فی التوریة ولا فی الانجیل ولا فی الزبور فرمود که به آنکه فرود فرستاده نشده است در توریت ونه در انجیل ونه در زبور
ولا فی القرآن مثلها ونه در قرآن که از همه فاضل‌تر است مانند ام القرآن وانها سبع من المثانی والقرآن العظیم الذی اوتیته وام القرآن
سبع مثانی است وقرآن عظیم که داده شده است مرا وتفسیر این در فصل اول از در حدیث سعید بن المعلی گذشت
رواه الترمذی وروی الدارمی من قوله وروایت کرده است دارمی از قول وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب وذکر
نکرده است ابی بن کعب را وسؤال وجواب او را بلکه گفته است عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
ما انزلت فی التوریة ولا فی الانجیل والزبور والفرقان مثلها یعنی ام القرآن الحدیث وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
وعن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا القرآن فاقرؤه یاموزید قرآن را پس بخوانید آن را فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ
وقام به پس بدرستی که حال قرآن مر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را وقیام بدل کرد بر آن کمثل جراب محشو
مسکا همچو حال انبانی است که پر کرده شده است بمشک تفوح ریحه کل مکان میدمد بوی او در هر جا وقوله در مکان
بوی خوش وی در مثل رب تعلمه فرقد وهو فی جوفه وحال کسی که آموخت قرآن را پس خواب کرد وقیام نکرد وحال آنکه قرآن
در درون وی است کمثل جراب اوکی علی مسک همچو حال انبانی خشک است که بسته شده است سر او پوشیده نمانده
که ظاهر حکایت النسبت که مراد بقیام شب ورخاستن وخواندن قرآن باشد در نماز تهجد مقابلت
در برخود که بیعنی خواب است وبعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند ودر رقود را کنایت از غفلت وترک
عمل دانند فانهم رواه النسائی وابن ماجه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر
کسی که بخواند سوره حم را که اول اوست سوره مؤمن میگویند تا قول او الیه المصیر حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب
وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی وبخواند آیة الکرسی
حین یصبح هنگام که صبح کند حفظ بهما حتی یمسی نگاه داشته شود برکت این دو از آفات وبلایا ظاهر وباطن
دانوفات

تا آنگه شام کند ومن قرأهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح کسی که بخواند این دو را هنگامی که شام کند نگاه داشته شود تا آنگه صبح کند
رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا الحدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چهارده ماه است از هجرت
واو اول مولودی است که از انصار بعد از هجرت وی او ومادر او از صحابیات است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام بدرستی که خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را
بنوشتن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمانها را وزمین را بدو هزار سال انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فرود فرستاد ازان کتاب
دو آیه سوره بقره را تحقیق این کتاب وکتاب وحی باین مدت در شرح کرده شده است ولا تقرآن فی دار ثلث لیال فیقربها
الشیطان وخوانده نشوند این دو آیه در هیچ سرای سه شب پس نزدیک شود آن سرای را شیطان رواه الترمذی والدارمی
وقال الترمذی هذا الحدیث غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف
عصم من فتنة الدجال کسی که بخواند سه آیت از اول سوره کهف نگاه داشته شود از فتنه دجال چنانکه نگاه داشته
شدند اصحاب کهف از سلطان جبار که نام او دقیانوس بود در فصل اول هم از ابو الدرداء از حدیث مسلم
گذشت که هر که یاد دارد ده آیه از اول سوره کهف نگاه داشته شود از دجال تواتر که اول برده آیه این خاصیت مرتب
ساخته باشند بعد ازان توسیع وتفضل نموده بر سه آیت ساخته شد تا در حفظ وقرات فرقی شد والله اعلم رواه
الترمذی وقال هذا الحدیث حسن صحیح وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن
یس بدرستی مر هر چیز را دل است ودل قرآن سوره یاسین است گفته‌اند دل هر چیز دل خلاصه وزبده وخلاصه وی است
واین سوره شریفه مشتمل است بر مقاصد قرآن بر وجه اتم واکمل با دقت نظم وحسن وجیز الله اعلم ومن قرأ یس کتب الله
له بقرائتها قراءة القرآن عشر مرات وکسی که بخواند سوره یس را می‌نویسد خدای تعالی برای او بسبب خواندن
این سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قرأ طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف
عام بدرستی که خدای تعالی خواند یعنی اظهار کرد سوره طه ویس را پیش از آنکه پیدا کند آسمان وزمین
را بهزار سال فلما سمعت الملائکة القرآن پس هرگاه که شنیدند فرشتگان قراءة طه ویس را وقرآن در اصل
مصدر است بمعنی قرائت بعد از آن اطلاق کردند او را بر مقروء وا اینجا بان معنی نیز درست است پس با تمام
قرآن مراد باشد که طه ویس جزو اند یا همین طه ویس مراد باشد که قرآن تمام جزو وکل است قالت
ان الدلیل اکمه
فرشتگان طوبی لامة ینزل هذا علیها خوشی باد مر امتی را که فرو فرستاده شود قرآن که مراد
بران این دو سوره است بران امت وطوبی لاجواف تحمل هذا وخوشی باد مر اشکمها ودرونها
که بردارد آن را وحافظان گردد وطوبی لالسنة تتکلم بهذا وخوشی باد مر زبانها را که تکلم کنند باین وخوانند
ابن دارواه

این را رواه الدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة کسی که بخواند حم را که او را سوره
دخان میگویند در شب اصبح یستغفر له سبعون الف ملک صبح میکند در حالتی که آمرزش میخواهند او را هفتاد هزار
فرشته رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح خاء معجمه وسکون مثلثه وفتح عین الراوی که راوی این
حدیث است یضعف ضعیف داشته می‌شود قال محمد یعنی البخاری هو منکر الحدیث وگفته است بخاری که عمر مذکور منکر
حدیث است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له کسی که بخواند این سوره را
در شب جمعه آمرزیده می شود مراد ازین حدیث تخصیص بشب جمعه واقع شده ودر حدیث سابق هر شب
که خواند شب جمعه یا غیر شب جمعه پس خواندن شب جمعه اول تا حاصل گردد فضیلت یقینا رواه الترمذی هذا الحدیث
ضعیف ودر بعضی نسخ غریب ضعیف وهشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن العرباض بن ساریة صحابیست
از انها که نازل شده در شأن ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الایة ان النبی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکه خواب کند مسبحات بکسر باء
موحده سورتهائی که در اول آنها سبحان یا سبح است کذا قال الطیبی ان فیهن آیة خیر من الف آیة میگفت
آنحضرت که درین سورتها آیه ایست که بهتر از هزار آیه است وطیبی گفت که آن آیه مبهم است چنانکه شب قدر در رمضان
وجمعه در ثوانیه که آخر سوره حشر مراد باشد ودوم مذکور ومشهور است در احادیث ما فوره واول سوره حدید علیم
بذات الصدور نیز مذکور ومشمول این حدیث است بقول طیبی علی الاحتمال والله اعلم رواه الترمذی وابو داود
ورواه الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین مهمله مرسلا بطریق ارسال زیرا که خالد تابعی است
وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة
فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له وگفت آنحضرت که سوره هست در قرآن که سی آیت است
که شفاعت کرد مر مردی را تا آنکه آمرزیده شد آن مرد را وهی وآن سوره تبارک الذی بیده الملک رواه احمد
والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت ابن عباس
زد بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباءه علی قبر خیمه خود را بر قبری خباء بکسر خاء معجمه ومد خیمه
ودر بعضی نسخ خباءه تبار ورد را فی وهو لا یحسب انه قبر وی گمان نمیبرد که آن قبر است فاذا فیه انسان یقرأ
پس ناگاه در آن قبر آدمی است که میخواند سوره تبارک الذی بیده الملک حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره
فاتی النبی پس آمد آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانعه است یعنی منع کننده وباز دارنده است عذاب را از خواننده
هی المنجیة این سوره رستگاری دهنده است خواننده خود را تنجیه من عذاب الله رستگاری میدهد

او را از عذاب خدا رواه الترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لاینام حتی یقرا در روایتست از جابر که آنحضرت بوقت خواب نمیرفت تا آنکه میخواند الم تنزیل و تبارک الذی
بیده الملک رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة و در
شرح السنه گفته که این حدیث صحیح است و فی المصابیح غریب در مصابیح گفته که این حدیث غریب است
مکرر گفته ایم که غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکه مراد از غریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس
بن مالک قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن عباس
وانس که گفت آنحضرت سوره اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قرات او
ثواب نصف قرآن است و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن برابر است ثلث قرآن را و قل یا ایها الکافرون
تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را ... نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان
مبدا و معاد میکند و درین سوره بیان معاد است ... قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد
... قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و رد نبوت و
احکام و قصص و این سوره محتوی است بر اول زیراکه برات است از شرک توحید است والله اعلم رواه الترمذی
وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتیه و تخفیف مهمله صحابی است از اهل بیعت الرضوان
روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت
آنحضرت هر که بگوید هنگامی که صبح کند اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثلث آیات
من آخر سوره الحشر پس بخواند سه آیت از آخر سوره حشر از قول او سبحانه هو الذی لا اله الا هو تا آخر سوره
وکل الله سبعین الف ملک وکیل گرداند خدای تعالی بوی هفتاد هزار فرشته را توکیل و کیل کردانیدن
گذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی یمسی درود می فرستند این هفتاد هزار فرشته بر وی و دعا
میکنند و آمرزش خواهند او را تا آنکه شام کند وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و اگر
بمیرد آنکس در آن روز بمیرد شهید و می یابد ثواب شهدا و من قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة
و هر که بگوید این آیات را هنگامی که شام میکند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از
توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوة ایشان بروی و شهید مردن اگر بمیرد در آن شب رواه
الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن انس عن النبی من قرا کل یوم مائتی مرة ... که بخواند
هر روز دویست بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه
سال یعنی پاک کردن نوشته و نقش از لوح الا ان یکون علیه دین مگر آنکه بر وی باشد وام

رواه الترمذی والدارمی وفی روایة خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن او هست پنجاه بار و ذکر کرده ولا ان یکون علیه دین
و ذکر نکرده است دارمی این استثنا را و آنست تشدید و تغلیظ دارد یکی آنکه این گناهان محو نمیشود و قرات
این سوره تخفیف میکند والله اعلم وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه ... که خواب بر خواب گرفته
بجهت خواب پس خواب کند جانب راست خود ثم قرا مائة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول
له الرب وقتی که باشد روز قیامت میگوید مر او را پروردگار یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة ای بنده من درای بر جانب
راست خود بهشت را رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا
یقرا و روایتست از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی را که میخواند قل هو الله احد فقال وجبت گفت آنحضرت واجب
شد واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد قال الجنة گفت آنحضرت بهشت واجب شد رواه مالک والترمذی
والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فا و سکون را ... صحابی است ... روایت میکند از پدر خود نوفل
که صحابی است انه قال پدر من گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی چیزی بیاموز مرا که بگویم آن را وقتی که
پناه آرم بسوی جامه خواب یعنی بخوانم در وقت خواب رفتن فقال من گفت آنحضرت اقرا بخوان قل یا ایها الکافرون فانها
براءة من الشرک زیراکه این سوره بیزاری است از شرک تبرک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس در خواب رویی بری
از شرک ... رواه الترمذی و ابو داود والدارمی وعن عقبة بن عامر قال بینا انا
اسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ... یعنی در حالتی که سیر میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم و سکون حا مهمله
و فا والابواء و میان ابوا بفتح همزه و سکون موحده ... موضعی است میان مکه و مدینه اذ غشیتنا ریح و ظلمة شدیدة ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ ... پناه میجوید باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس ... از روایات ...
که ترک قل ازین دو سوره جایز است ... ویقول یا عقبة تعوذ
بهما ای عقبه پناه جوی باین دو سوره فما تعوذ متعوذ بمثلهما پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده بمانند این دو سوره در تعوذ
رواه ابو داود وعن عبدالله بن خبیب بضم خا معجمه و فتح موحده صحابی است ... قال
گفت خرجنا فی لیلة مطر و ظلمة شدیدة بیرون آمدیم در شب ... بارانی و تاریکی سخت نطلب رسول الله
در حالی که میجستیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فادرکناه پس دریافتیم آنحضرت را فقال پس گفت آنحضرت
بخوان قل هو الله احد والمعوذتین و بخوان معوذتین ... قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس حین تصبح و حین تمسی در هنگامی که صبح کنی و هنگامی که شام کنی ثلث مرات
سه بار تکفیک من کل شیء ... رواه الترمذی و ابو داود
والنسائی وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت گفتم یا رسول الله اقرا سورة هود و سورة یوسف ای بخوانم

سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرا شیئا ابلغ عند الله من قل اعوذ ... فی
... تمام ... باب تعوذ قل اعوذ برب الفلق ... تعوذ است از شر تمام مخلوقات عموما و
... رواه احمد والنسائی والدارمی الفصل الثالث عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعربوا القرآن
... قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آن را و اعراب در لغت بمعنی بیان کردن و اظهار حرکات ...
... اعراب میگویند هم بجهت آن میکنند و ظاهر مبین میکرد بیان معنی و درین مشترک است هر که زبان عرب
... بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان القول خود واتبعوا غرائبه و پیروی کنید غرائب
قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بغرائض و حدود فرمود فرائضه و حدوده و غرائب قرآن فرائض است یعنی احکام واجبه
و حدود اوست یعنی سنن و آداب و تسمیه اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص باهل دین و اهل جهد
... غریب است پس احکام دین نیز غریب باشند و طیبی گفته که مراد بفرائض مقدار مواریث است و بحدود
احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه بکل آیة ظهر و بطن ...
... ان النبی صلی الله علیه وسلم قال قراءة القرآن فی صلوة افضل من القراءة فی غیر الصلوة خواندن در نماز
... از خواندن در غیر نماز و افضل حالات قرات قرآن خواندن اوست در نماز ایستاده بعد از آن نشسته
و قراءة القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسبیح والتکبیر و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچه
... زیراکه تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل ... جز و قرات اند و بهذا افضل دراز نمودن قیام ... را از رکوع و سجود
... بجهت استمال قیام بر قرات قرآن والتسبیح افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر است از
صرف در راه خدا مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر رسد فاضلتر است از عبادت
... آن مخصوص بفاعل باشد و تحقیق این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود ذکر خدا اکبر
... است از همه چنانکه در احادیث صحیحه آمده است که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه
خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنها است
والصدقة افضل من الصوم و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک
... اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن بر آن و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر
... است و کرنه چه حاجت که زحمت بری زخود بار گیری و هم خود خوری و جهت افضلیت
... اشارت کرده شد بان بعید نیست که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است ... روزه
... است و من جزا میدهم بر آن و باقی است گوشت نیست که اختلاف جهات و حیثیات
... است در امثال این مسایل و باین اشارت کرد بقول خود والصوم جنة من النار روزه داشتن
... است از آتش دوزخ و سبب حفظ و نگاهداشتن است از آفات شهوت و کید شیطان

کوکبستانی

که سبب دخول آن بود و گفت طیبی که چون نظر کرده شد و بقرات عبادت نماز فاضلتر از صدقه یا صدقه ... از صوم و چون
نظر کنند بهر یکی بسبب اثر و نتیجه آن صوم افضل بود انتهی وعن عثمان بن عبدالله بن اوس بفتح همزه و سکون
واو ... بفتح مثلثه و قاف ... روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس
صحابی قال گفت اوس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قراءة الرجل القرآن فی غیر المصحف الف
الف درجة ثواب خواندن در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت
ثواب نظر کردن بمصحف و مساس کردن و برداشتن آن و بتحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف
عبادت است و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند و ... عثمان را رضی الله عنه دو مصحف
پاره شد از جهت کثرت قرات در آن و نووی گفته که این حکم علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری در خواندن
تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل کرد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد
خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قرات از مصحف
بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه القلوب
تصدا کما یصدا الحدید ... این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میشود چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد
آن را آب قیل گفته شد یا رسول الله ما جلاؤها چیست سبب روشنی دل و صیقل آن قال گفت کثرة ذکر الموت
و تلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآن است ... دیگر
نیز روایت کرده اند ... اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن رواه البیهقی الاحادیث الاربعة
فی شعب الایمان ... ایفع بفتح همزه و سکون تحتانیه ... ابن عبد الکلاعی بفتح کاف و خفت لام و عین مهمله منسوب
بذی الکلاع که موضعی است ... صحابی است رئیس قوم خود بود ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... للسید
پس هجرت کرد و مسلمان شد قال گفت ایفع کرد قال رجل گفت مردی یا رسول الله ای سوره القرآن اعظم
و کدام سوره قرآن بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد بزرگتر است ... سابقا گذشت که اعظم
سوره در قرآن فاتحة الکتاب است و معتبر تعدد جهات و حیثیات است چنانکه گفتیم قال گفت ای مرد فای
آیة فی القرآن اعظم پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است قال آیة الکرسی بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحی القیوم
الخ قال فای آیة یا نبی الله تحب ان تصیبک وامتک گفت آن مرد پس کدام آیه ای پیغمبر خدا دوست
میداری که برسد خیر و برکت و دعای او ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن
رحمة الله تعالی زیراکه آن از خزانهای رحمت خداست خدای تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش ...
تعالی اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آن را باین امت مرحومه لم تترک خیرا من خیر الدنیا والاخرة

نگذاشته این خاتمه جیوه تعبیری را از خیر دنیا و آخرت الا اشتملت علیه مگر که مشتمل است بر وی و در گرفته و بیان کرده است آن را
پس قول وی امن الرسول اشارت است بایمان و التصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام و الیک المصیر کار اعمال و آخرت
و لا یکلف الله نفسا الخ بمنافع دنیویه وا فوز رواه الدارمی و عن عبد الملک بن عمیر بضم عین مهمله اسلام بطریق ارسال
تابعی است ثقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاتحة الکتاب شفاء من کل داء فاتحه
شفا است از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمی والبیهقی فی شعب الایمان و عن عثمان
بن عفان رضی الله عنه قال من قرا آخر آل عمران کسی که بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی ان فی خلق السموات والارض
تا آخر فی لیلة در شبی کتب له قیام لیلة نوشته شود مر آن کس را ثواب بیدار شب نماز گزاردن در وی لیکن ثواب
و خواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است در احادیث و عن مکحول روایتست
از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است قال گفت من قرا سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة الی اللیل کسی که بخواند
سوره آل عمران را روز جمعه درود فرستند بر آن کس و استغفار کنند مراد از فرشتگان تا شب رواه الدارمی و روایت
کرد این هر دو حدیث را دارمی و عن جبیر بضم جیم و فتح موحده و سکون تحتیه بن نفیر بضم نون و فتح فا و سکون یا و را از ثقات
تابعین شام است و از مخضرمین است که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته ان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بآیتین بدرستیکه خدای تعالی ختم کرده سوره بقره را بدو آیت
اعطیتهما من کنزه الذی تحت العرش داده شده ام این دو آیت را از زیر گنج خدا که زیر عرش است فتعلموهن
پس بیاموزید آن کلامها را که قرآن دو آیه اند و علموهن نساءکم فانها صلوة و قرآن و دعاء و بیاموزید آن کلمات را
از یاد گرفته دهید بسیار که آن کلمات استغفار اند چنانکه در صلوة ملایکه آمده در قرآن انهم ... و کسان یعنی
نزدیک اند بجناب صمدیه زیرا که ذکر اند و دعا اند و شامل مطالب دنیا و آخرت رواه الدارمی مرسلا و عن کعب
روایتست از کعب بن مالک که صحابی مشهور است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اقرؤا سورة هود یوم
الجمعة بخوانید سوره هود را روز جمعه ذکر خیر و ثواب آن کرده جهت ظهور با اشارت بکثرت ... اقتصار
رواه الدارمی و عن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرا سورة الکهف فی یوم الجمعة اضاء له النور
ما بین الجمعتین روایتست از ابی سعید خدری که آنحضرت گفت کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعه روشن
میکرد برای وی نور ایمان و هدایت در میان دو وقتی که میان دو جمعه است رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
و عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است که از معتقدین ... دریافته
قال گفت یعنی روایت کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اقرؤا المنجیة بخوانید سوره رستگاری دهنده است از
عذاب دنیا و آخرت وهی الم تنزیل و آن سوره الم تنزیل است که در وی آیة سجده است فانه بلغنی ان رجلا

کان یقرا بها

کان یقرا بها زیرا که بدرستیکه مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آن را ما یقرا شیئا غیرها نمیخواند هیچ چیزی را از اجزای سوره یعنی
بمکرر خوانیده بجز این سوره و کان کثیر الخطایا و بود از بسیار گناهان فنشرت جناحها علیه پس باز کرده
آن سوره بالهای خود را بر آن مرد یعنی آمد و روی فتاد و در پناه خود گرفت کنایت است از ثواب و شفیع خواندن آن
قالت رب اغفر له پس شفاعت کرد این سوره و گفت ای پروردگار من بیامرز مر او را فانه کان یکثر قرائتی بدرستیکه
که آن مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالی فیه قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد قال اکتبوا
له بکل خطیئة حسنة و گفت پروردگار بفرشتگان بنویسید برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدل بدیهای او را نیکیها را
بنویسید بلکه بدهید بدل هر بدی نیک و نهایت کنید بدل عقاب ثواب را و ارفعوا له درجة و بلند کنید آن را درجه
بلکه بلند کنید برای وی درجه قال ایضا و گفت نیز انها تجادل عن صاحبها فی القبر بدرستیکه این سوره خصومت میکند
در قبر از جانب خواننده خود که ملازمت میکرد خواندن آن را تقول جدال میکند که میگوید اللهم ان کنت من کتابک فشفعنی
فیه خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه
و اگر نیستم از کتاب تو محو کن مرا از کتاب وانها تکون کالطیر و بدرستیکه این سوره میگردد بقدرت هیچ جانوری پرنده تجعل
جناحها علیه میگسترد بر وی بالهای خود را بر خواننده خود فتشفع له پس شفاعت میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر
پس منع میکند او را از عذاب گور قال فی تبارک مثله و گفت در سوره تبارک الذی بیده الملک مانند این و کان خالد
لا یبیت حتی یقرا بهما و بود خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد بخواب نمیرفت تا آنکه میخواند دو سوره را
و قال طاوس و گفت طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا علی کل سورة فی القرآن تفضیل داده شده اند این
دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بستین حسنة بشصت نیکی رواه الدارمی روایت کرد این را دارمی این دو حدیث
که دارمی روایت کرده مولف آن را جمع کرده و قول طاوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده و این لفظ
مرسل است و لیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نگردد مگر از احادیث رسول چنانکه در اول احادیث اشارت
کرده شد و عن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با موحده تابعی است از اعلام علما و اجله فقها ثقه کثیر الحدیث است
امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را افضل از عطاء بن ابی رباح و بود رضی الله عنه اسود اعور افطس
اشل اعرج و در آخر عمر اعمی گشت شنید حدیث ابن عباس و ابی هریره و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عایشه هشتاد و هشت
سال عمر یافت در سنه صد و پانزده از عالم رفت قال بلغنی ان رسول الله گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم قال من قرا یس فی صدر النهار قضیت حوائجه گفت کسی که بخواند سوره یس در اول روز برآورده شود
حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا و عن معقل بفتح میم و سکون مهمله و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و سین مهمله المزنی
بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه که نام قبیله ایست صحابیست از اهل بیعت رضوان

المزنی

روایت کرده از حسن بصری و غیر او ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرا یس ابتغاء وجه الله تعالی کسی که بخواند
سوره یس را برای طلب رضای خدای تعالی غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را چیزی که پیشتر رفته است
از گناهان وی فاقروها عند موتاکم پس بخوانید نزد مردهای خود یعنی آنانکه مشرف بمرگ اند تا بشنوانید ایشان را بعضی
معانی آن را ... دلهای ایشان ... حکم قراءت گردد سبب مغفرت ذنوب و احتمال دارد که مر خواندن این سوره
را خاصیتی باشد در غفران ذنوب کسیکه مشرف گردد بموت و خوانده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان
و عن عبد الله بن مسعود انه قال روایتست از ابن مسعود که وی گفت ان لکل شیء سناما بدرستیکه مر هر چیزی را
رفعت و بلندی است و سنام القرآن سورة البقرة و بلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله ...
کوهان شتر بعد از آن استعاره کرده شد هر چیز بلند را بعد از آن استعاره کرده شده بمعنی رفعت و بلندی و ان لکل شیء
لبابا بدرستیکه هر چیز را خلاصه است و ان لباب القرآن المفصل بدرستیکه خلاصه قرآن مفصل است و آن
از اول حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور و در اینجا اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمی
و عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن
روایتست از امیر المومنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت مر هر چیز را عروس است و عروس
قرآن سوره رحمن است عروس در لغت بالفتح زن و مرد نو خواسته یکدیگر را و مراد اینجا حسن و جمال است که لازم عروس است
و آن تکرار قول اوست فبای آلاء ربکما تکذبان است که حسن و جمال خاص بخشیده و مراد این است
که مناسب است اضافت کرده شود بعروس و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرا سورة
الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا کسی که بخواند سوره اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه
فی الصحاح فاقه درویشی حاجتمندی است و کان ابن مسعود یامر بناته یقران بها کل لیلة و بود ابن مسعود که میفرمود
دختران خود را که بخوانند این سوره را بدانکه شارع ترغیب کرده بعضی عبادات که موثر و نافع اند در امور
دنیویه نیز که حصول آنها ممد و معین است در دین تا بفراغ خاطر مشغول باشند بعبادات اخرویه که باعث دخول
جنت و محبت است بآن عبادات و محبت آن مفید است بمحبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که محبت ...
و از این جهت است امتنان حق تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و زروع و امثال آن رواهما البیهقی
روایت کرد این هر دو حدیث را بیهقی فی شعب الایمان و عن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحب هذه السورة
بود آنحضرت که دوست میداشت این سوره را سبح اسم گفته اند که دوست داشتن از جهت قول وی سبحانه است
ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی که اشارت است بر حقیت قرآن و رد است بر مشرکان و اهل کتاب
رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو قال اتی رجل النبی گفت آمد مردی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال اقرئنی پس گفت اقرا

فبای

بخوانان مرا

بخوانان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت اقرا ثلثا من ذوات الر بخوان سه سوره از سورها که مصدر است بالر
پنج سوره اند در نسخه ذوات الر یعنی از آن سور تنها که مصدر اند بر اوز اینجا الر نیز داخل شود فقال پس گفت آن مرد در اعتذار
... قرات این سوره کبرت سنی بزرگ شد سال عمر من و اشتد قلبی و سخت شد دل من که از گاه نمیتوانم داشت
و غلظ لسانی و درشت شد زبان من قال فاقرا ثلثا من ذوات حم گفت آنحضرت پس بخوان سه سوره از آن سور
که حم است در اول فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار فقال الرجل گفت آن مرد یا رسول الله
اقرئنی سورة جامعة بخوانان مرا سوره که فراهم آورنده است همه مطلب دنیا و آخرت را و ثواب و عقاب را با اختصار
فاقراه رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا زلزلت حتی فرغ منها پس خوانانید آن مرد را آنحضرت سوره اذا زلزلت الارض
تا آنکه فارغ شد از آن یعنی از وی خواند که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و جامعیت که آن مرد
میخواست در اینجاست فقال الرجل والذی بعثک بالحق لا ازید علیها ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآن خدایی
که فرستاده است ترا براستی که زیاده نمیکنم بر این مقرر هیچ چیز را و همیشه در الفاظ و صحیحت و عمل تمام ادبر الرجل
پس پشت داد و رفت آن مرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم افلح الرویجل رستگار و
فیروزی یافت این شخص و رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده و تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر
اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد و ابوداود و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا یستطیع
احدکم ان یقرا الف آیة فی کل یوم آیا نمیتوانند یکی از شما که بخواند هزار آیه در هر روز قالوا و من یستطیع ان یقرا
الف آیة فی کل یوم گفتند صحابه که می تواند که بخواند هزار آیه هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اشغال دیگر یعنی از
هر کسی نمی آید قال گفت آنحضرت اما یستطیع احدکم ان یقرا الهکم التکاثر یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب
خواندن هزار آیه بیابد و در این عدد موکول بعلم شارع است و همچنین اسرار اعداد که در احکام شرع وارد است و در
حقیقت آن را جز شارع کسی نداند رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن سعید بن المسیب مرویست از سعید
ابن المسیب که از کبار تابعین است مرسلا بطریق ارسال عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال که گفت آنحضرت
من قرا کسی که بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له قصر فی الجنة برآورده شود برای وی کوشکی در بهشت
و من قراها عشرین مرة بنی له قصران فی الجنة کسیکه بخواند آن را بیست بار برآورده شود برای وی دو کوشک
در بهشت و من قراها ثلثین مرة بنی له ثلث قصور فی الجنة و کسیکه بخواند آن را سی بار برآورده شود برای
وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب و الله یا رسول الله اذن لنکثرن قصورنا اکنون چون
ثواب خواندن این سوره اینچنین است هر آینه بسیار میخوانیم این سوره را و بسیار میگردانیم بسبب خواندن
آن قصرهای خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اوسع من ذلک خدا فراخ تر است

[illegible] یعنی قدرت خدا در رحمت و فضل او واسع است پس تعجب مکن و دور مشمار آن را اکثر اقوال الطیبی
[illegible] آنست که مقصود عمر رضی الله عنهما اظهار میل و رغبت در تکثیر این ثواب جزیل با تعظیم آنست
[illegible] استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اول تنکیر دلالت دارد بر آن پس جواب این باشد که [illegible]
فضل و رحمت وسیع تر از آنست پس رغبت کنید و راه تعجب نروید هم در ذهن آدم زاد [illegible]
[illegible] هست و جواب نفی آن را متضمن است اما اقتضا بر آن و ضم استبعاد بیان چنانکه طیبی گفته [illegible]
[illegible] نماند که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز ورد سازد والله اعلم [illegible] او سعد رواه الدارمی
[illegible] مرسلا ان النبی صلی الله علیه و سلم قال روایتست از حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت من قرا فی لیلة مایة
[illegible] القرآن تلک اللیلة یعنی کسی که بخواند در شب صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن
[illegible] کسی که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس این قدر که صد آیه است در دفع خصومت قرآن داد او تحقق [illegible]
[illegible] بسنده است و من قرا فی لیلة مایتی آیة کتب له قنوت لیلة کسی که بخواند در شب دویست آیت
[illegible] نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید و من قرا فی لیلة خمسمایة الی
[illegible] اصبح و له قنطار من الاجر کسی که بخواند در شب پانصد آیه تا هزار و صبح میکند در حالی که مر او راست قنطار از
[illegible] القنطار نفتند صحابه چیست قنطار قال گفت آنحضرت اثنا عشر الفا قنطار دوازده هزار مقدار دارد
[illegible] در قاموس گفته قنطار وزن چهل اوقیه از طلا یا هزار و دویست دینار یا پری پوست گاو از طلا یا نقره
[illegible] مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیر انسب است و داخل است در آن و طیبی
[illegible] که قنطار هزار و دویست اوقیه است بهتر از آنچه آسمان و زمین است و نواند که [illegible] برابر [illegible]
[illegible] رواه الدارمی باب آداب التلاوة در اکثر نسخ باب بی ترجمه و عنوان
[illegible] شده چنانکه عادت مولف است در ذکر متممات و لواحق باب سابق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و
[illegible] القرآن و تلاوت قرائت قرآن است بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظایف می باشد و قرائت
[illegible] مشایخ برای تعلیم تجوید ادا میگویند و قرائت عامتر و همه را شامل است و در اینجا معنی قرائت است
[illegible] میان دو کس یا زیاده می باشد الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم تعاهدوا القرآن تیمار دارید و تازه کنید عهد و پیمان را بالقرآن و مراد تحفظ و ذکر [illegible]
[illegible] قرائت وهو انکه برای تا از دل نرود و فراموش نگردد و معاهده میان دو کس باشد [illegible]
[illegible] باآنکه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت کند قرآن نیز عهد او را نگاه دارد و [illegible]
[illegible] نفسی بیده پس سوگند بخدائی که ذات من در دست قدرت اوست لهو اشد

تفصیا نرالا

تفصیا من الابل فی عقلها هر آینه قرآن سخت تر است از روی رها شدن و بیرون آمدن و گریختن از شتر که بسته
شده است پای وی در رسن عقل بفتحتین جمع عقال بند شتر متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم بئسما لاحدهم ان یقول نسیت آیة کیت و کیت بد چیزی است مر یکی از شما را که گوید فراموش کردم
آیه چنین و چنان و ابل نسی بلکه بگوید فراموش گردانیده شد بدان آیه و وجه بدی این قول آنست که این عبارت مشعر است
بترک و عدم مبالات و بی پروائی بدان و در قول وی فراموش گردانیده شد اعتراف بعجز است و تذلل است و
تقصیر در احراز این سعادت و نگاه داشت این نعمت یا از جهت اعتراف از ارتکاب از ارتکاب
معصیتی و منکر بی مبالاتی و بی باکی و ترک ادب است بقرآن و استذکروا القرآن فانه اشد تفصیا من صدور الرجال
من النعم و نگاه کنید یاد دارید قرآن را بمواظبت بر قرائت آن زیرا که وی را سخت قرآن سخت تر است در گریختن
و برآمدن از سینهای مردم از چارپایها اگر نه تعهد و محافظت نکنند بگریزند متفق علیه و زاد مسلم بعقلها زیاده کرده است
در روایت خود لفظ بعقلها و معنی آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما مثل القرآن
کمثل صاحب الابل المعقلة نیست قرآن در یاد داشتن و فراموش شدن مانند حال خداوند شتران بسته شده بپای بند
ان عاهد علیها امسکها اگر محافظت کند برای نگاه دارد و قرآن را و آن را طاقتها ذهبت و اگر رها کند شتران را بگریزند
ان اشتران و میگریزند متفق علیه وعن جندب بضم دال بفتح ان بن عبد الله صحابی است و گاهی جندب بن سفیان
نیز گویند نسبت بجد بجلی و علقی بفتح عین و لام و قاف نیز میگویند تکوفه بود پس از آن انتقال کرد به بصره روایت
میکند از وی حسن و ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرءوا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم بخوانید
قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد بر قرآن دلهای شما و ذوق قرائت و نشاط و حضور حاصل باشد فاذا
اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرق خاطر قلوب فقوموا عنه
پس برخیزید از خواندن قرآن و ملالت و بی ذوقی نخوانید اما اینجا نکته ایست که هر گاه این عادت کند و جد
و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بحضرت قرائت ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که ملال او اسره دلالت
که احتیاط در ریاضت نمار نمود ملول نشوند یکی باشد که در قرائت فروی از قرین ملال کرده و دیگری در جزو تندروی خواند چنانکه اطلاق
ملالت راه نیابد و بالله التوفیق در معنی این اختلاف و قیام وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است
متفق علیه وعن قتاده سئل انس کیف کانت قراءة النبی روایتست از قتاده که از مشاهیر تابعین است
که پرسیده شد انس را که چگونه بود قراءت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال کانت مدا گفت انس بود قراءت
آنحضرت خداوند مد ای بدرازی کشیده و در روایت کانت مدا ای بالمد که مد آن نیز بهمین معنی است و در صحیح
بخاری کان یمد مدا بود که آنحضرت مد میکرد مد کردنی ثم قرا بسم الله گفتم خواند انس بسم الله یعنی در تقریر آنکه قدرت چه مد میکرد

بالرحمن یعنی در میم وی مد بالرحیم یعنی در حای رواه البخاری بدانکه مراد بمد اینجا مد اصلی است که آن را مد طبیعی گویند
از جهت بودن وی لازم ذوات حروف مد و احتیاج در چنانکه الف و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل قرائت و ادای
باتمام حرکات یا جزئی کاشباع مقدار الف یا کمتر از آن زیرا که اگر اینچنین خواند فشرده تمام نمیشود و ادای
حروف و مد مکسور که سخت کرده می شود آنرا نزد ارباب صناعت مد فرع است و او را دو سبب است
سکون همزه که بعد از این حروف مد واقع در اوایل سور مثل لام میم کاف صاد و نون قاف و سکون لام کلمه وقف
عارض میکرد و مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه مانند السماء و السوء یا در دو کلمه
مانند بما انزل و قالوا انا و القسم و قرار اختلاف است و مقدار این مد بعضی مقدار الف و نصف و بعضی دو الف
و نصف تا سه الف و چهار الف و [illegible] تفصیل آن در کتب تجوید است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما اذن الله لشیء استماع نمیکند و گوش نمیدارد یعنی راضی نمیکرد و دوست نمیدارد
خدای تعالی هیچ چیزی را از مسموعات ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن آنچنانکه استماع میکند و گوش میدارد
دوست میدارد مر او از پیغمبری را که تغنی میکند و خوش آواز مینماید آن پیغمبر بقرآن و منتها آنکه کتابی را که فرستاده
میشود بروی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت
بالقرآن یجهر به و مساکه جهر میکند و بلند میکند آواز را بقرآن در این حدیث معتمد کرد آنکه تغنی را بخوش آواز
در حدیث دیگر آمده است که تغنی شنا و خدا هیچ پیغمبر را که خوش آواز پس مراد آنست که خوش
آواز میکند بقرآن و تغنی میکند بان متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس منا من لم یتغن
بالقرآن نیست از تابعی طریقه ما [illegible] کسی که تغنی نکند بقرآن رواه البخاری بدانکه در احادیث استحباب
تغنی در قرآن واقع شده خصوصا این حدیث که بوعید بر ترک آن ناطق است پس بعضی مبلوغ میکنند که مراد
بتغنی اظهار اینجا جهر است چنانکه در حدیث جهر به واقع شده است و بعضی میگویند مراد بتغنی بقرآن استغنا او
از مردم است از غنی مقصود بمعنی بی نیازی نه از غنا ممدود بمعنی سرود یعنی کسی که او را خدا [illegible] هم داده
قرآن عطا کرده با وجود از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد
ایشان خوار نگرداند و علم و قرآن را وسیله حطام دنیا نسازد و بعضی گفته اند که تغنی بمعنی استغنا در لغت نیامده و
دان معنی سخن خطا است و صواب همانست که اوست و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب
آن است بلین و ترقیق و تحزین او و رست چنانکه شنیدم آن در دلها کارگر افتد و تاثیر کند و موجب خشیت
و جمع هم و زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و مراعات نظم
در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید زینوا القرآن باصواتکم و اشارت کرد بان قول ابی موسی الاشعری

لم نزلک

تکلف

لم نزلک تحیرا اگر این بعبارت شیطانی که عرب دارند با غلبات طبیعت در نسخ بلفظ این بگوش شنید که این را الحن عرب گویند
و لحن اهل فسق را شنید و انا تکلف با لحان موسیقی کرده است و اگر مقصود بقیه پیغمبر قرآن کرد و وام است طیبی گفته تحسین صوت
بتغنی و ترنم بی باکان جایز است بهر وجهی که باشد تا آنکه خارج نکرد از حد قرائت وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم و هو علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آنحضرت و حال آنکه وی بر منبر بود اقرأ علی قرائت کن و بخوان از قرآن
برای من گفت پس گفتم من اقرأ علیک و علیک انزل آیا بخوانم قرآن بر تو فرستاده شده است یعنی قرآن را خواندن
بر تو است و انجمنان بخوانی که منزل است و دیگری را به مجال که در حضرت تو بخواند قال انی احب ان اسمعه من غیری گفت
آنحضرت من دوست میدارم که بشنوم قرآن از غیر خود گویا حکمت قرآن است که در استماع از غیر فهم معانی و ملاحظه آن و تدبر
در آن اتم و اسهل است و گویا از غیب می آید بر مثال ظهور کلام از شجره موسی والله اعلم ابن مسعود میگوید فقرات سورة النساء
پس شروع کردم در خواندن سورة النساء حتی اتیت الی هذه الآیة تا آنکه رسیدم باین آیه فکیف اذا جئنا من
کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا معنی آیه اینست که پروردگار عالم میفرماید چگونه باشد حال این کافران وقتی
که بیاریم از هر امت گواه را که گواهی دهد یعنی پیغمبران بانشان بفساد عقاید و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه
برین پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان در این گواهی یا گواهی دهی بر امت خود چنانکه ایشان گواه خواهند داد بر امتان
دیگر مقصود تذکیر روز قیامت است که عجب روزی سخت است که امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان
گواهی خواهند داد ابن مسعود میگوید چون این آیه برخواندم قال گفت آنحضرت حسبک الآن بس است ترا اکنون
یعنی اکنون بس کن و دیگری مخوان فالتفت الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فاذا عیناه تذرفان
پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میرود دیگر آنحضرت از تصور هول آن مقام و شفقت
احوال قوم بود بجهت غایت رافت و شفقت آن حضرت بر خلق صلی الله علیه و سلم فافهم متفق علیه وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لابی بن کعب گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه بود و کاتب
وحی بود یکی از آن شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و افرء اصحابه بود
او را سید القراء میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین می نامید
پس آنحضرت بوی گفت ان الله امرنی ان اقرأ علیک القرآن بدرستی که خدای تعالی امر کرده مرا این که بخوانم بر تو
قرآن قال گفت ابی بن کعب آلله سمانی لک خدا نام برد مرا برای تو یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام ابی نگرد
شد این را از جهت شکست نفس کمنامی خود گفت و تعجب و استغراب کرد در بخالات اینکه مقام و منزلت هم
یا از غایت ذوق و لذت این تشریف و اکرام است که میکند قال نعم گفت آنحضرت آری نام ترا برد
ترا بنام خواند قال بار گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال و قد ذکرت عند رب العالمین

ستیدا

ایا تحقیق ذکر کرده شده ام من نزد پروردگار جهانیان قال نعم گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه
پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادی است که نزد لطف محبوب جهت حصول
وصول می آید و کیفیت غم از راه چشم بیرون رود و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا نازل شد
آنحضرت بابی بن کعب گفت که ان الله امرنی ان اقرا علیک بدرستی که خدای تعالی امر کرد مرا که بخوانم بر تو
لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی و سمانی آیا بتحقیق نام برد خدا مرا قال نعم گفت آنحضرت آری متفق علیه
و در حدیث قرات است بر حد او و اهل علم را فضل اگر چه کار از افضل باشد از مقروء علیه کیفیت قرات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بروی قرات تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آن را از دهن مبارک آنحضرت و لهذا ابی مقدم بر قرات در خود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقرا کم ابی و بتحقیق افتخر کرده اند قومی از کبرای تابعین در قرائت و تخصیص این سوره که
کاین سوره باو جاذب و جامع است مر قواعد کثیره از اصول دینی و مهمات آن را در وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب
کذا قال الطیبی والله اعلم بالاسرار (و) ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو
نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود
که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شد جواب گفته اند اگر چه
تمام قرآن در مصحف نوشته نشده بود و لیکن آنچه نازل میشد هر کسی بجای خود در صحیفه می نوشت [illegible]
یا این اخبار و غیب است از آنچه بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه
مراد بوی قرات است که هر کس از صحابه یاد داشت و نهی از رفتن ایشان است که نزد ایشان محفوظ بود از سفر کردن
بزمین عدو تا کشته نشوند و ضایع نگردد آن قدر از قرآن که نزد اوست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است
[illegible]
[illegible] متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده — ان تناله العدو
لا تسافروا بالقرآن سفر نکنید با قرآن فانی لا آمن ان یناله العدو بدرستی که من ایمن نیستم از آن که بیابد و بگیرد
آن را دشمنان اهانت کنند بدان و ضایع سازند آن را

(الفصل الثانی)

عن ابی سعید الخدری قال
جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابی سعید خدری نشستم من در جماعه از ضعیفان و فقیران
مهاجران [illegible]
[illegible]
[illegible] فقام علینا قرآن خوان [illegible]

قرآن ربا

قرآن بر ما که آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله [illegible]
صلی الله علیه و سلم سکت القاری پس خاموش گشت خواننده که قرآن میخواند فسلم [illegible] پس چون خاموش گشت
قاری سلام داد آنحضرت [illegible]
[illegible]

[illegible]

جلال حق [illegible]
[illegible]
روراه ابو داود و الدارمی (و) عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لم یفقه من قرا القرآن فی اقل من ثلث
[illegible]

[illegible]

وفتنبالالعرابی والعجمی و در میان بر زبان مهرات این دو عجمیان غیر عربی تغیر شود نه زادا بر قرات ایشان بحو تجوید مراعات
قواعد آن در مرتبه قرات عربیان فصیح شود و با وجود آن حضرت صلی الله علیه و سلم تجویز کرد و تقریر و تحسین نمود فقال پس گفت
اقرءوا فکل حسن بخوانید قران را پس همه نیکوست یعنی هر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب خواه عجم اعرابی و عجم مقصود [illegible] الله
علیه و سلم رفع حرج و مشقت و تکلیف در استقصای رعایت تجوید مرتبه غایت است [illegible]
در عمل [illegible] در معانی [illegible] و اهتمام باقی اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید [illegible] الغایت [illegible]
استقصا را اهتمام [illegible] تقصیر در اول چندان نفع نکنند باهتمام [illegible] اول [illegible]
فرمود سیجئ اقوام یقیمونه [illegible] باشد که بپا بندگرو [illegible] از مردم که رعایت [illegible] قران را برعایت تجوید کلمات و
تحسین اصوات [illegible] القدح [illegible] تیر [illegible] قاف و سکون دال تیر [illegible] و
پیکان [illegible] یتعجلونه [illegible] جهان ولا یتاجلونه و بمهلت نمی طلبند ثواب آن را در آن
جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را [illegible] رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان
حذیفه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرءوا القران بلحون العرب [illegible] از حذیفه بن الیمانی
[illegible] از صحابه و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم است [illegible] و علم منافقان [illegible] گفت آنحضرت بخوانید
قران را بلحنهای عرب و خوش آوازهای ایشان [illegible] در قرات طرب کردن [illegible]
و تطرب [illegible] بی تکلف در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرات ایشان
مشاهده می افتد و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین [illegible] اهل عشق و
[illegible] اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق [illegible] مردم [illegible]
ایشان در اشعار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن که میخوانند [illegible] کتاب خود را مانند [illegible]
[illegible] اهل العشق را اهل الفسق خوانده [illegible] تصحیف و تحریف است و صحیح نیست
[illegible] بالقران ترجیع الغنا و النوح [illegible] ترجیع کنند قران را مانند
ترجیع [illegible] در حلق [illegible] نوحه [illegible]
[illegible] قران [illegible] مفتونة قلوبهم [illegible] و ابتلا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قلوب الذین یعجبهم شانهم [illegible]
[illegible] رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه البراء بن عازب
قال سمعت رسول الله [illegible] شنیدم [illegible] صلی الله علیه و سلم میگفت حسنوا القران باصواتکم [illegible]
[illegible] فان الصوت الحسن یزید القران حسنا [illegible] آواز خوب زیاده میگرداند

قران را حسنی

قران احسن رواه الدارمی طاوس مرسلا روایتست از طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است و در صحبت ابن عباس بود
بطریق ارسال قال گفت سیل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای الناس احسن صوتا بالقران کدام یک از شما
او میان خوش آوازتر است بقران فقال گفت آنحضرت من اذا سمعته یقرا از خوش آوازترین مردم بقران کسی است
که چون بشنوی او را که میخواند قران را ارایت انه یخشی الله [illegible]
از علما قال طاوس و کان طلق [illegible] طاوس [illegible] که یکی از تابعین است [illegible]
خواندن و می [illegible] خوف و خشیت [illegible] رواه الدارمی عبیده [illegible]
[illegible] لام و سکون [illegible] شامی است و کانت له صحبة رسول الله [illegible] و مراد از صحبت
با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] و مراد از صحبت با رسول الله
صلی الله علیه و سلم [illegible] حدیث مرفوع است و در نسخه [illegible] موقوف [illegible]
را بیرون [illegible] روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته یا اهل القران [illegible] ای اهل قران
[illegible] قران را بالین [illegible] از تلاوت قران [illegible]
[illegible] حق تلاوته [illegible] اناء اللیل و النهار و بخوانید قران را [illegible] در ساعات شب و روز و افشوه
[illegible] قران با سماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم [illegible] بقران [illegible]
[illegible] و تدبروا ما فیه لعلکم تفلحون [illegible] معانی آن [illegible] از معانی و احکام [illegible]
[illegible] بامید آنکه رستگار شوید [illegible] و لا تعجلوا ثوابه [illegible] ثواب آن [illegible]
[illegible] جهان [illegible] ثوابی عظیم است در آن جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان
و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود [illegible] طبرانی [illegible]
[illegible] در بعضی نسخه باب اختلاف القران و جمع القران [illegible] اختلاف قرات و لغات [illegible]
و مراد بجمع [illegible] در مصحف واحد الفصل الاول [illegible] عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم
بن حزام [illegible] صحابی است [illegible] چنانکه [illegible] حکیم بن حزام [illegible]
[illegible] رضی الله عنهما گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرا سورة الفرقان [illegible] سوره
فرقان [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم اقرانیها [illegible]
[illegible] سوره [illegible] آنحضرت خواننده [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بدم [illegible]

الفرق [illegible] قرات [illegible]
[illegible] رسول الله پس آوردم
او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلت [illegible] شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر
[illegible] سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت [illegible] هشام فرمود اقرا
بخوان فقرا القراءة التی سمعته یقرا پس خواند هشام آن قرات را که شنیده بودم [illegible] فقال رسول الله صلی الله
علیه و سلم هکذا انزلت پس گفت آنحضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] فقال هکذا انزلت [illegible] همچنین فرو فرستاده شده است این سوره [illegible]
[illegible] هکذا انزلت گفت ان هذا القران انزل علی سبعة احرف [illegible] فرو فرستاده
شده است بر هفت حرف مراد هفت قرات است [illegible] هفت لغات [illegible] کتاب [illegible]
فاقرءوا ما تیسر منه پس بخوانید هر چه آسان باشد [illegible] ابن مسعود قال سمعت رجلا قرا
گفت عبدالله بن مسعود شنیدم مردی را که [illegible] قرات و سمعت النبی صلی الله علیه و سلم [illegible]
و شنیدم آنحضرت را که میخواند مخالف آن قرات [illegible] صلی الله علیه و سلم
[illegible] آنحضرت [illegible] مبارک آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت آنحضرت کلاکما محسن [illegible] فلا تختلفوا [illegible]
[illegible] قبلکم اختلفوا فهلکوا [illegible] از شما [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] از وجوه قرات است [illegible]
[illegible] انکار [illegible] قرات [illegible] احادیث [illegible] متواتر [illegible]
[illegible] قرات [illegible] تواتر [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] رواه البخاری ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل [illegible] گفت ابی بن کعب [illegible]
در مسجد [illegible] نماز میکند [illegible] قرات [illegible] پس خواند [illegible] قرات [illegible]
[illegible] قرات [illegible] صاحبه [illegible] قرات [illegible]
[illegible] الصلوة جمیعا علی رسول الله [illegible] نماز [illegible] پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم [illegible] ان هذا قرا قراة
[illegible] قرات [illegible] قراة صاحبه [illegible]
[illegible] قرات [illegible] صلی الله علیه و سلم بخوانید [illegible]

بر تحسین

پس [illegible] آنحضرت [illegible] قرات [illegible] التکذیب [illegible]
از تکذیب [illegible] انکار از جهت [illegible] قرات [illegible] کلام [illegible]
[illegible] و لا اذ کنت فی الجاهلیة [illegible] تکذیب [illegible] انکار [illegible] جاهلیت
[illegible] از جهت آنکه در جاهلیت [illegible] وقوع تکذیب [illegible] بنود [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
[illegible] شیطان [illegible] تکذیب و انکار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible] و سواس [illegible] انکار [illegible]
[illegible] بکسر فا و سکون [illegible]
[illegible] الی الله [illegible] پس گفت
آنحضرت [illegible] ان اقرا القران علی حرف فرستاده شد [illegible] فرستاد الله تعالی [illegible] بخوانم [illegible]
بخوان قران را [illegible] حرف [illegible] معلوم [illegible] روایتست [illegible]
که قرات [illegible] حرف [illegible] امتی پس مراجعت کردم [illegible] حق سبحانه
که آسانی گردان [illegible] قرات را [illegible] امت [illegible] حق تعالی جواب داد [illegible]
فرستاد [illegible] علی حرفین بخوان قران را بر دو حرف [illegible] پس مراجعت کردم
[illegible] امتی [illegible] امت [illegible]
[illegible] سبعة احرف بخوان قران را بر
[illegible] حرف [illegible] قرات است [illegible] سوال [illegible] جواب [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] مسئول [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] برکات [illegible] متعلق [illegible] امت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] ایشان [illegible]
پس [illegible] سوال [illegible]
ای محمد [illegible] سوال [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] سوال [illegible]
[illegible] مغفرت است [illegible] مغفرت [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible]

در امر زیرا که بار دیگر برحمت یاد کنی تمامه خلائق حتی ابراهیم دا این چنانکه فرمود فقلت پس گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی واخرت
الثالثة لیوم یرغب الی الخلق حتی ابراهیم و تاخیر کردم و نگاه داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که همه رغبت کنند و خواهش نمایند
و توجه از همه بسوی من و شفاعت طلبند از من خلق که همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل علیه السلام در خاصه
نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین امید وارم برای مغفرت و شفاعت
اشتیاق و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت اولویت او افضل انبیا و رسل بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چنانکه تقریر کرده
بعضی علما و واقع شده تصریح از جمهور در فیروزی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم موسی افضل انبیاست
صلواة الله علیهم اجمعین رواه مسلم عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال گفت ابن عباس
که آنحضرت گفت اقرانی جبرئیل علی حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قران یوحی آلیه بر یک حرف یعنی بر یک لغت
که لغت حجازات و عرب را هفت لغت است معروف و فصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت
فراجعته پس مراجعت کردم جبرئیل را که عرض کند بر درگاه حق تو سعه را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب
زیادت میکردم یعنی بکرر طلب زیادت کردم زیر زیاده میکرد جبرئیل برای فسحت حتی انتهی الی سبعة احرف تا آنکه
باخر رسید تا هفت حرف این استزادت در زیادت در همین در یک مجلس واقع شد یا در رفت جبرئیل در حق
تعالی بدرگاه حضرت تا در اوقات متعدده بود قال ابن شهاب گفت ابن شهاب که زهری مشهور است و از اعلام
علمای تابعین بود بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر یکون واحدا رسیدم مرا که آن هفت حرف شده
اند در امر دینی که حکم متفق لا یختلف فی الحلال والحرام مختلف نمی شود در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یکیست و اختلاف است
اگر چه الفاظ مختلف باشند چه قرائت سبع منافی نمی باشد و همچنین لغات سبع که مراد بحرف است متفق علیه
الفصل الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه و سلم جبرئیل فقال
گفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت یا جبرئیل انی بعثت الی امة امیین بدرستیکه من
فرستاده شدم بسوی امتی که نا خوانندگان اند و نخوانده ونوشتن نه آموخته اند منهم العجوز الکبیر بعضی از ایشان
پیرزنی است کلان سال عجوز و عجوزه زنان مسنه را گویند در قاموس گفته عجوزه تا نیامده و اکثره لغت ردی
غیر فصیح است والشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است والغلام والجاریة و بعضی از ایشان کودکانند
در خبر آن اند غلام و جاریه در اصل بمعنی کودک و دختر است و بر غلامان و دایکان که اطلاق میکنند بجهت علاقت
ایشان است چنانکه فتیه و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معامله پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند
والرجل الذی لم یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردی است که نخوانده است کتاب را هرگز اگر چه آموخته باشد
و علم آن داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القران انزل علی سبعة احرف بدرستیکه قران

فرود فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قرائت رواه الترمذی و فی روایة لاحمد و لابی داود و در روایت
احمد و ابی داود و این زیاده آمده که فقال گفت جبرئیل لیس منها الا شاف کاف و هر حرف شافیست و کافیست
چون چون هفت شده دیگر رخصت و ارقرات تسهیل و تیسیر هر هفت بر تسهیل است که مذکور شد بلکه همی توانند خواند
بخلاف آنکه اگر تنگ می شد و بر یک حرف می ماند فانهم و عن عمران بن حصین صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بر و سلام
میکردند و سی سال صاحب فراش بود انه مر علی قاص یقرأ ثم یسأل روایت میکند عمران که گذشت بر قصه خوانی
که قران میخواند و از مردم سوال میکرد و قصص و فضا اعلام و اخبار است و قاص کسیکه اخبار و قصص میآرد و قصاص بود غافل
فاسترجع پس استرجاع کرد عمران و گفت انا لله و انا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند که
ای که قران خواندن و سوال کردن بدان مصیبت است که بدان قاص رسیده است و بدان مبتلا گشت یا ابتلای عمران مشاهده
این حالت شنیعه مصیبتی که بوی رسیده ثم قال سمعت رسول الله گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم یقول من قرأ القران فلیسأل الله به میگفت آنحضرت کسیکه بخواند قران را پس باید که سوال کند خدا را بآن
و بخواهد حاجات دینیه و دنیویه خود را از وی تعالی چنانکه اگر با جبر رحمت برسد یا بذکر جنت بطلبد از حق
تعالی آن را و اگر بایت عذاب و ذکر نار برسد پناه جوید بحق از آن است که دعا کند بعد از فراغ هر دعوات ماثوره
فانه سیجئ اقوام یقرؤن القران و یسألون به الناس پس بدرستیکه شان این است زود باشد که بیایند گروهی که بخوانند قران
را و سوال کنند بآن از مردم و گدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی الفصل الثالث عن بریدة
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایتست از بریدة اسلمی بضم موحده که از مشاهیر صحابه و از اهل بیعت الرضوان است
نبوت و خلفا را شدین گذشت گفت آنحضرت من قرأ القران یتأکل به الناس کسیکه بخواند قران را در حالی که طلب
اکل کند بقران از مردم یعنی قران را وسیله طعام دنیا میکرد انه جاء یوم القیامة و وجهه عظم لیس علیه لحم بیاید آنکس روز
قیامت و حال آنکه روی وی استخوان است که نیست بر روی گوشت یعنی نزار و منزار و خوار و بی حرمت باشد
رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یعرف فصل السورة
حتی آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق نهادن میان دو سوره حتی ینزل علیه تا آنکه فرود می آمد بر آن
بسم الله الرحمن الرحیم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه بسمله آیتیست از قران نازل برای
فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ماست رواه ابو داود عن علقمة قال کنا بحمص روایتست از علقمه که کبار تابعین
اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بودیم بحمص بکسر حا و سکون میم از بلاد شام است فقرأ ابن عبد الله
بن مسعود سورة یوسف پس خواند عبد الله بن مسعود سوره یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت
مردی نه همچنین فرو فرستاده شده است فقال عبد الله والله لقد قرأتها علی عهد رسول الله پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند

بتحقیق خوانده ام قران را در زمان پیغمبر خدا و در حضور وی صلی الله علیه و سلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت
نیک خواندی فبینما هو یکلمه پس در اثنای آنکه آنمرد سخن میگوید ابن مسعود را و بد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود
از آن مرد بوی شراب و بوی بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایتست فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب الخمر و تکذب
بالکتاب آیا می نوشی شراب را و تکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد آن را که ابن مسعود
خواند از قرائت مشهوره نبود و یقینا از کتاب الله بود و تکذیب را انکار گفت قطعا کافر است ابن مسعود
قرات شاذ بود اطلاق تکذیب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر حدیث آنست و بهر حکم کرد بار ساد او
و اکتفا کرد بحد شرب خمر متفق علیه عن زید بن ثابت از اجلاء فقهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بفرایض
قال ارسل الی ابو بکر مقتل اهل الیمامة گفت زید بن ثابت فرستاد کسی را بسوی من ابا بکر صدیق و طلبید
مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه از مقتل یعنی حقیقة بود که شهید شدند روز مسیلمه کذاب لعنه الله علیه در
خلافت صدیق چنانکه در کتاب الاکرام گذشت و در آن بسیار از قراء قران کشته شدند پس رفتم نزد ابی بکر
فاذا عمر بن الخطاب عنده پس ناگاه عمر نزد ابو بکر بود رضی الله عنهما قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال گفت ابو بکر که عمر آمد
نزد من پس گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القران بدرستیکه کشتن بتحقیق سخت و بسیار شده
گرم شد روز یمامه بقراء که قاریان قران اند حامل ایشان و عرب کار سخت را حار گویند و گفته اند که هلاک بسیار
کشته شدند و از قرار مقصد بود و انی اخشی ان استحر القتل بالقراء بالمواطن و بدرستیکه من میترسم که
اگر سخت شود قتل بقراء در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القران پس برود بسیار از قران که هر کس جزء
از آن یاد دارد و انی ارای ان تأمر بجمع القران و بدرستیکه مصلحت می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قران در مصحف قلت
لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابو بکر میگوید گفتم عمر را چگونه میکنی تو در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم چیزی
را که نکرده است آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال هذا والله خیر گفت ابن عمر این جمع کردن قران بخدا سوگند بهتر است و
بهتر است و بعضی بدعتهاست که واجب است کردن آن مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه بیان در باب الاعتصام
بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد و تکرار میگفت که میی بامر کرد
حتی شرح الله صدری لذلک تا آنکه کشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن و پسند افتاد مرا رای عمر
و رایت فی ذلک الذی رای عمر و دیدم مصلحت در آنچه مصلحت دید عمر و رای زدم در باب آنچه رای زد عمر قال زید
قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابو بکر که تو مرد جوانی عاقل لا نتهمک متهم
نمیدارم ترا بسهو و غفلت و خیانت و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله و بتحقیق بودی تو که می نوشتی وحی را
برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فتتبع القران فاجمعه پس طلب کن قران را از هر جا که یابی و جمع کن آن را و تتبع تتبع

فقال زید بن ثابت فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند که اگر فرمودندی و تکلیف
میکردند مرا از مردم بجای بجای بردن کوهی را از کوهها ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القران نمی بود این تکلیف گرانتر
بر من از آنچه امر کرد مرا ابو بکر از جمع کردن قران تکلیف نه با اندازه طاقت کار فرمود زیرا که دوام کردن بجز مشقت
نبود قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر گفتم من ابو بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله چگونه میکنید
چیزی را که نکرد آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال هو والله خیر گفت ابی بکر جمع کردن قران را امر و خیر است فلم یزل ابو بکر
یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر و عمر پس همیشه بود ابو بکر که مراجعت میکرد با من و باز میگردانید
این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا برای آنکه گشاده بود آن را سینه ابی بکر و عمر فتتبعت القران اجمعه من العسب پس
طلبیدم قران را در حالیکه فراهم می آوردم او را از عسب بضم عین و سین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ بیاورده باشد یا شاخ
خرما که برگهای وی جدا کرده باشند و بعضی برگ خرما تفسیر کرده اند واللخاف و جمع کردم قران را از لخاف بکسر لام و تخفیف خا معجمه
جمع لخفه بفتح سنگ سفید تنک و در روایتی والرقاع و از رقعها و پارها از پوست یا کاغذ و در روایتی و قطع الادیم و از پوست پارها
و در روایتی والاکتاف و از شانها شتر که سفید شده و در روایتی والاضلاع استخوانها پهلو و امثال آن که هر کس پارها از قران در آنها
نوشته می داشت و صدور الرجال از سینهای مردان که یاد داشتند از صحابه اهل دعلم جمیع است و نقل آن از عسب واللخاف وغیرها
تقریر بر تقریر است و قران متواتر است و یقینی است تا سوره ای اتفاق میکرد ند و اجماع نمی نمود ند نوشتن سورت نمی
و آنکه گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابی خزیمه بضم خا معجمه و فتح زای لام ابو لد
مع احد غیره یافتم آن را نزد هیچ یکی غیر او و آخر سوره توبه این آیت لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براة تا خاتمه سوره که در اول
او بود و تا خر آنجه سوره است اول سورة توبه میگوید معنیش آنست که آن نوشته شد و دو آیت یافتم نه مجموع او و همچنین آنچه در بعضی
روایات آمده است که سوگند میداد هر کسی را که تردد یا شتند که این قرائت است یا منکر شده از دو گواه که مراد دو گواه در حفظ و قرا
و کتابت است و شاهدی در حال الفقر و اکثر میگویند مراد آن است که گواهی میدادند که این مکتوب است در پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
نوشته شده است و مجرد حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین العربی سامحه الله شک نیست
که قران معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه به اینکه مثبت بود و خبری از آن نزد بعضی
بود که مردم دیگران را نمی شناختند یا منکر بودند قرائت آن را و اثبات میکردند آن را تکلیف و شهادت و علما شد و کلام در ... اند
تالیف معجز و نظم معروف و تحقیق مشاهده میکردند تلاوت آن را از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مدت بیست و سه سال
یاد داشتند مجموع آن را جمیع از صحابه بی اختلافی که نه در قرائت سامون بودند و این تحقیقات و تتبعات
برای تقریر و تاکید بود کما اصلاح معتمد آن بود و بسوی ملی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود کتابت قران مستحدث نیست
زیرا که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاع و قران و صدیق رضی الله عنه امر کرد

باستنساخ آن از جای بجای مجتمع ساختند و این بمنزله آن بود که اوراق متفرق در خانه آنحضرت یافتند
بود و فرو ریکی منتشر بلکه مجتمع ساختند در رشته انتظام والتیام کشیدند تا چیزی از آن کم نشود و خطائی گفته بسبب
آنکه آنحضرت جمع نکرد قران را در مصحف و اعلان بود که انتظار ورود ترتیب نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون
منقضی گشت نزول قران برحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الهام کرد حق تعالی خلفا راشدین را بجمع بجهت وفا
بوعده صادق خود که در حفظ آنکا داشت آن کرده بود و ابتدای آن بر دست صدیق اکبر بمشاورت عمر فاروق رضی الله عنهما
و باید دانست که ترتیب سوره و وضع آیات بهر نوعی بود جبرئیل چون آیتی از قران بر حسب واقعه می آورد میگفت
که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهید و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شده یقین بران
بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب
نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قران بهمین ترتیب می آورد و باقی حضرت سلطان
تلاوت میخواندند و در سالی که آنحضرت ازین عالم رحلت خواهد نمود دو بار آورد انه الکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین
یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد آن را زید بن ثابت بامر ... باتفاق صحابه در صحف متعدده مکتوب شد
و هنوز جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاده وکانت الصحف عند ابی بکر پس بعد این صحیفها نزد ابی بکر صدیق
رضی الله عنه حتی توفاه الله تا آنکه میراث ابو بکر انتقال یافت ثم عند عمر پس نزد عمر بود تا حیات وی تا بعد عمر فاروق رضی الله عنه
... ثم عند حفصة بنت عمر پس نزد ام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله
عنه جمع کرد آن را در یک مصحف و استکتاب فرمود و مصاحف فرستاد باطراف و بلاد اسلام چنانکه در احادیث
آمده چنانچه رواه البخاری انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان روایت است از انس که حذیفه قدوم آورد
بر عثمان رضی الله عنهم وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه که غزا میکرد اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح
همزه و سکون راء و کسر میم و سکون تحتیه اول و کسر نون و خفت تحتیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته از جانب
... تثلیث همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یاء ثانیه نیز گفته اند و آذربیجان مع اهل عراق و غزا میکرد اهل آذربیجان را
با اهل عراق و آذربیجان بکسر همزه و فتح ذال معجمه و سکون راء و کسر موحده و سکون تحتیه و جیم و فتح موحده نیز آمده فأفزع حذیفة
اختلافهم فی القراءة پس در ترس آورد حذیفه را اختلاف مردم خواندن قران بلغات مختلفه که در آن توسعه رفته
بود فقال حذیفة لعثمان پس گفت حذیفه مر عثمان را یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب دریاب
این امت را و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود والنصاری یعنی اختلاف کردن
یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغیر دادند و تحریف کردند و گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت
و نگاه بانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشته بود چنانکه بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغیر دادند و تحریف کردند بر اقی

ادا نصف

او یافته و در شان قران مجید فرمود انا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و بانگاه بانی وی تعالی خلل و تغیر و
تبدیل محال باشد فأرسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی را بسوی ام المومنین
حفصه که بفرست بسوی ما آن صحیفها را که پیش تست ننسخها فی المصاحف بنویسیم آنها را در مصحفها ثم نردها الیک
پس باز میفرستیم آن را بسوی تو فأرسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه بسوی عثمان فامر
زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
یعنی صحابه را امر کرد و درین میان زید بن ثابت انصاری است و باقی سه کس قریش اند و قال عثمان للرهط القرشیین
الثلثة و گفت عثمان مر گروه قریش را که سه تن بودند اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیء من القران چون
مختلف شوید شما که قریش اید و زید بن ثابت که انصاری است در چیزی از لغات قران فاکتبوه بلسان قریش پس
بنویسید آن را بزبان قریش فانما نزل بلسانهم زیرا که فرود نیامده است قران مگر بزبان ایشان و لغت ایشان
ازینجا معلوم شد که قران بلغت قریش فرود آمد و بالفعل بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و توسیع یافت در حضرت
آنکه هر کس بلغت خود بخواند الا آن امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط لغات
لغات امر کرد و همه را قرات بلغت قریش فرمود است مینمی قول او که بنویسید آن را بلغت قریش ففعلوا
پس کردند این صحابه مذکورین انچه امر کرد عثمان حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی الله عنه الصحف
الی حفصة تا آنکه وقتیکه نسخه برداشتند صحف را در مصاحف باز گردانید عثمان صحف را بسوی حفصه و ارسل
الی کل افق بمصحف مما نسخوا و فرستاد عثمان بسوی هر ناحیه از بلاد اسلام مصحفی را از آن مصاحف که انتساخ
نموده اند افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب کنند و چون
هر بلد را افق دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند و امر بما سواه من القران فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق
و امر کرد عثمان بانچه جز آن مصاحف از قران در هر صحیفه یا مصحف که باشد سوخته شود یا پاره کرده شود و ظاهر مراد او از صحیفه
آن بود که در رقاع و لخاف و جز آن بود و مصحف آنچه نزد حفصه بود و توان که شک راوی باشد یحرق بحاء مهمله و خاء معجمه هر دو
روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفات وی ... کردند نیز سوخته شد و اختلاف است
و عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه باتفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داود گفته است شنیدم ابا حاتم
سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آن را بمکه و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را
بمدینه قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زید بن ثابت و گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه پسر زید بن
ثابت است و از اعلام علمای تابعین و یکی از فضلای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زید بن ثابت که وی شنید
زید بن ثابت را خبر او است قال گفت زید بن ثابت فقدت آیة من الاحزاب گم کردم آیتی را از سوره احزاب

حین نسخنا المصحف در وقتیکه نوشتیم مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابو بکر بوده
و معلوم می شود که آن نیز باتفاق صحابه بود اگر چه متصدی آن نوشتن زید بن ثابت بود قد کنت اسمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقرأ بها تحقیق بودم که شنیدم آنحضرت را که میخواند این آیت را فالتمسناها فوجدناها
مع خزیمة بن ثابت الانصاری پس طلب کردیم ما آن آیه را پس یافتیم آن را با خزیمه انصاری که صاحب الشهادتین
آن آیه اینست من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فالحقناها فی سورتها فی المصحف پس لاحق کردانیدیم
ما آن آیه را در سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیه سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود
که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاری تنبیه گفته اند که جمع قران سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لیکن در صحف واحد و ثانی در حضور ابی بکر صدیق رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از اعیان علی مرتضی است
رضی الله عنه آمده است که شنید علی را رضی الله عنه میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجر و ثواب ابو بکر است
رحمت کند خدای ابو بکر را و وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل ثالث جمع عثمان است که جمع
کرد صحابه را پس نوشتند مصاحف بلغه قریش و فرستاد در هر افق مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین
و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود مگوئید در عثمان جز خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه
و اتفاق ایشان گفت چه میگوئید در شان این قرات بتحقیق رسیده است که بعضی میگویند که قرات من بهتر از
قرات تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم که چیست رای تو گفت ...
آن رای میبینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی گفتیم بسیار نیکوست آنچه تو دیدی
گفت علما فضلا رضی الله عنهم ... عثمان آنچه ... گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و
جمع عثمان رضی الله عنهم آنست که جمع ابی بکر بیم آن بود که مبادا از قران چیزی برود و در جمع عثمان برای آن بود که اختلافی
واقع نشود در آن حادث ... گفته که مشهور در مردم آنست که جامع قران عثمان است رضی الله عنه و چنین
کاری نبود رضی الله عنه که آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون رسید وقوع اهل فتنه را میان عراق
و اهل شام در فرق قراءات و پیش از آن بود مصاحف بر حروف سبعه که نازل شده بر آن بجهت تیسیر و تسهیل
و چون بران حاجت نماند بر همه اسقاط شد و در همه را بر یک لغت که اصل نزول بر آن بود و اما علی بر جمله جمع
ابو بکر صدیق بود اتفاق آورده اند که امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرده قران را بر ترتیب نزول و گفته
که آن مصحف معمول نشد و مشهور نگشت علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ منسوخ است و ...
مرتضی رضی الله عنه بترس اختلاف آن را بروز کار نیاورد تا همه عالم بر یک وجه و یک نسق باشند والله اعلم
ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملکم علی ان عمدتم الی الانفال ... گفت ابن عباس که گفتم مر عثمان را چه چیز باعث شد شما را که قصد کردید

بسوی سوره

بسوی سوره انفال و هی من المثانی و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی از سبع مثانی بقول کسی که مراد از سبع سوره
طول است که در اول قران است و الی براءة و هی من المئین و قصد کردید بسوی سوره براءة و هی من المئین و حال آنکه این سوره از مئین است
نزد شما مئین جمع مایة است بمعنی صد نام آن سورها است که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر صد آیه است یا نزدیک
بآن و بعد از مئین مثانی است و آن سورها که کم از صد آیه باشد گویا که قران و تراجع مئین اند و مئین اوایل ایشان اند و مثانی آخر است
آنکه ایشان مثنی و مکرر ساخته می شوند و مئین بعد از آن مفصل است همچنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرانی را ...
پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سور سبع طوال است کردانیدید و براءة را از مئین
ساختید با وجود آنکه کوته تر از براءة است و با تقدیری ... همچنین گردانیدید تسمیه میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بینهما
پس نزدیکی گردانیدید میان این دو سوره و لم تکتبوا سطر بسم الله الرحمن الرحیم و ننوشتید سطر بسم الله الرحمن الرحیم را و وضعتموها فی السبع الطول
و نهادید آن یعنی سوره انفال را یا براءة را در هفت سوره دراز ما حملکم علی ذلک چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در نسخ
ذلکم پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان بانچه حاصلش آنست که در امر این دو سوره اشتباه است
بوجهی هر دو یکسوره اند بحیثیت نهادن آنها در سبع طوال و نوشتن بسمله میان آنها درست است و بوجهی دیگر دو
سوره اند بنا برین رعایت فاصله میان کرده نوشتیم چنانکه گفت قال عثمان در جواب سوال ابن عباس کان رسول الله
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مما یاتی علیه الزمان ازانچه می آمد بر وی زمان و هو تنزل علیه السور ذوات العدد و حال آنکه
آنحضرت فرود می آمد یا فرو فرستاده می شد بر وی سورتها متعدده یا سورتها که در وی آیات متعدده است وکان اذا نزل
علیه الشیء و بود آنحضرت که چون فرود می آمد بر وی چیزی از آیات دعا ببعض من کان یکتب میخواند وی طلب میکرد بعض کسان را
که می نوشتند وحی را و سورتها را چنانچه زید بن ثابت و غیره فیقول پس میگفت آنحضرت ضعوا هؤلاء الآیات فی
السورة التی یذکر فیها کذا و کذا بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده می شود در وی چنین و چنین فاذا نزلت علیه الآیة
فیقول ضعوا هذه الآیة فی السورة التی یذکر فیها کذا و کذا پس چون فرود می آمد بر وی آیه پس میخواند آن کسان را و میگفت
بنهید این آیه را در سوره که ذکر کرده می شود در وی چنین و چنین این دو فقره بظاهر مکرر مینماید و فرق نیست میان هر دو مگر آنکه
مراد اولی آیات متکثرات و در ثانی آیه و مقصود تقریر و تکرار است وکانت الانفال من اوایل ما نزلت بالمدینة
و بود سوره انفال از جمله اوایل سورتها که نازل شده بمدینه که در وی ذکر قصه بدر است وکانت براءة من آخر القران
نزولا و بود سوره براءة از آخر قران در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد الحرام است
وکانت قصتها شبیهة بقصتها بود قصه انفال مانند قصه براءة در اظهار کلمه دین و کوفتن اعداء از مشرکین و منافقین
فقبض رسول الله و برداشته شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لم یبین لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت که این سوره

نزدیک از آن سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره علاحده است فهم اجل ذلک قرنت بینهما پس از جهت
نزدیکی کردم میان هر دو سوره و لم اکتب سطرا و ننوشتم بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتهما فی السبع الطول و تعداد
مجموع هر دو سوره را در سبع طول ولیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین و این
را ذکر کرد زیرا که مذکور هر بجا در سوال ابن عباس فرقان سورتین و نوشتن تسمیه است و توهم کرد که مقصود ابن عباس
همین یک سوال باشد و ذکر فواصل حم المثانی و حم المبین تقریبا باشد یعنی واقع باشد نه سوال ازو [illegible]
دنا خیر فتامل رواه احمد والترمذی و ابو داود تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله و توفیقه [illegible]
کتاب الدعوات بدانکه ثابت است که در قرآن و احادیث امر بدعا واقع و ظاهر آنست که این امر برای اباحت است و بعضی گفته اند برای
وجوب و این دعا در نزول بلا و خوف نزول مسنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم و از اتباع ایشان رحمهم الله علیهم
اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله و سلامه علیه
عن سواله علمه بحالی شیخ عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ترا ادب بترک طلب
بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال بذکر از سوال و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است
یا سکوت و رضا بعضی گویند دعا در حد ذات خود عبادت است قال صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة
و اتیان بعبادت اولی است از ترک آن و بسیار است حق خدا است و اگر اجابت نشود بنده بحظ نفس نرسید
قیام بحق پروردگار خود نموده زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن من از دعا گفتن
زیادت است بر من از محروم شدن من از اجابت و طایفه بان رفته اند که سکوت و جمود تحت جریان حکم اتم و اکمل است تقدیر
و رضا بما سبق تقدیر حق جل و علا اولی و افضل است و واسطی گفته که اختیار آنچه ازلی است در ازل بهتر است
از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر کرا باز دارد ذکر من از سوال از من بدهم او را بهتر و بیشتر
از آنچه بدهم سائلان را و قومی گفته اند که بنده باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال
باشد و امام قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود احوال و اوقات مختلف است و در بعضی اوقات
دعا بهتر از سکوت است و ادب همان دعا است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و این شناخته
می شود در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل میگردد پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود
و اگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح نیست که گفته شود بنده را باید که ساهی
و غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خود بلکه باید که رعایت کند حال خود را پس
اگر یابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند دل تو باید در وقت دعا

مثل زجر و قبض

مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا است درین وقت و اگر بسط یابد و قبض دعا ترک دعا و دعا برابر است و نیز اگر
غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است
سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را دران حظی است یا مر حق سبحانه حظ است دعا اولی است
و آنچه در وی نفس ترا حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدای تعالی او را دوست
میدارد پس میگوید حق تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده که مرا آواز او دوست میدارم که بشنوم آواز
او را و گاهی دعا میکند الله تعالی او را دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آر حاجت او را که من مکروه میدارم آواز او را
انتهی کلام القشیری و در رساله تسلیة المصاب کلام درین باب بسیط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است
فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی
الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکل نبی دعوة مستجابة هر پیغمبر را دعا
دعای مستجاب است یعنی شک نیست که آن دعا را اجابت است که اذن میکند هر پیغمبر را تعالی در حق امت خود خواه برای
ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد و درین جهان
کرد هر پیغمبر دعای خود را و یافت زود در دنیا اجابت آن را وانی اختبات دعوتی شفاعة لامتی الی یوم القیمة من پنهان
کرده ام و پنهان داشتم دعای خود را برای شفاعت کردن مر امت خود را فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات
من امتی لا یشرک بالله شیئا پس این شفاعت رسنده است اگر خواسته است خدای تعالی کسی را که مرده از امت من
دعوت
در حالی که شریک نگردانیده چیزی را با خدای تعالی یعنی با ایمان از عالم رفت اگر چه گناه کار بوده و اما سایر دعوات انبیا علیهم السلام
بعضی گفته اند همه مستجاب است و این [illegible] موقوف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود درخواستم از خدا سه چیز
برای امت پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم رواه مسلم و البخاری اختصر منه
روایت کرد این حدیث را [illegible] مسلم و بخاری را که [illegible] مبارکست و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه [illegible]
بر [illegible] گرفتم [illegible] خلاف [illegible] در طلب قبول است و [illegible]
[illegible] که هر گز شکسته نشود و عهد است که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس [illegible]
[illegible] گاه گاه بر کسی [illegible] بشریت [illegible] است [illegible] برای مصلحت
[illegible] فای المومنین اذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که بر نجانم او را و دشنام کنم او را
لعنت کنم او را و بزنم او را [illegible] فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس بگردان این [illegible]
برای آن موعظت و طهارت و سبب قرب بخود تقربه بها الیک یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را

کری عین

گری عین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ مستجاب نشد یا شیخ میگوید چون الحاح در دعا و دوام بران حاصل است دیگر غم استجابت
چیست که مقصود حاصل است و مقصود همین دعا و تضرع و زاری است استجابت [illegible] است بعضی از عارفان
گفته اند که فایده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه حق و الا وی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سید احمد زروق
در کتاب الحکم دعا عبودیت است [illegible] سبب نزول بلا یا خوف نزول است [illegible] نماز و قبض [illegible]
وجوب اجابت بر دعا مثل ترتب ثواب است بر نماز بی تعیین و تقیید [illegible] وقت در حدیث آمده است که نیست
هیچ سید داعی مگر آنکه و مردود است [illegible] یکی از سه چیز یا زود رسد مطلوب او و یا در جهان ماخیر سازد
برای او در آن عالم باز میگرداند [illegible] پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه تقیید
بوقت و وعده که فرموده است مطلق است نه تقیید آنچه بنده میخواهد نزد آن وقت که وی میخواهد و گرد انسان
الله تعالی اجابت را [illegible] بنده و رعایت اصلاح حال او است زیرا که بنده جاهل است
کاهی گمان می برد شر را و خیر خیال کند پس دعا ها گمان ربانست و بال اکرم نشود شان ذو الجلال
[illegible] برای سطوت ربوبیت و استعلاء احکام عبودیت است تا [illegible] بنده از ثواب ادب پس
[illegible] در وجود طلب و از برای تحقیق انتظار عبد است [illegible] اختیار وی تا همیشه در [illegible] ملازم
باشد که فی الحقیقه فایده دعا همان است هیچ نبود از دعا مطلوب شان بزسخن گفتن بیان شیرین دهان
دل زمی هر عا خالی شده ذوق عجز و بندگی حاصل شده گرا اجابت کردشان فهو المراد ورنه تا دیر
آینده شاد در کنند دارت ان پیشتر بهر تقریب سخن بار دگر عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لاخیه بظهر الغیب مستجابة عا مرد مسلمان [illegible] برادر خود [illegible] مسلمان دیگر را مستجاب است عند رأسه ملک
موکل تزد [illegible] فرشته است که گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین هرگاه که دعا کند
برادر خود را به نیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین ولک بمثل [illegible]
[illegible] نیز روایت [illegible] در حدیث [illegible]
[illegible] رواه مسلم عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا علی انفسکم دعای بد مکنید
بر ذات های خود و لا تدعوا علی اولادکم دعای بد مکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا علی اموالکم دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا
من الله ساعة یسال فیها عطاء فیستجیب لکم تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود [illegible]
پس استجابت کند مر شما را تمامیه ساعتی هست که هر چه در آن ساعت بخواهند بیابند پس شما دعا بد
اولاد خود مکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و مقبول گردد [illegible]
[illegible] خواهند این خوب نیست و اهتمال زبانی دارد رواه مسلم و ذکر حدیث

ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول این فصل است اتقوا دعوة المظلوم پرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الاذکار
و در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الاول عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه
صحابه است نزد وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الدعاء هو العبادة
دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرموده که عبادت همین دعاست که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده را روی آرنده است
بجانب حق و دور گرداننده است از حول و قوت غیر حق تعالی و امید ندارد و نمی ترسد مگر از وی و در دعا اظهار عجز و شکستگی است و سؤال در توحید
و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استغاثت ثم قرأ پس خواند آنحضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این
آیه را که قال ربکم ادعونی استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مامور به است و هر چه
میگردد بر وی اجر و ثواب و هر چه چنین باشد عبادت است و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستیکه آنکسانی که تکبر میکنند از عبادت من [illegible]
سر انجام است که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد بعبادت در اینجا دعاست و لکن موقوف وعید ناظر در وجوب است و لیکن دعا واجب نیست
یا مباح است یا مستحب و تعلق وعید به استکبار است فافهم رواه احمد والترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه وعن [illegible] قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادت است زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواری است
و این در دعا حاصل است باکمل وجوه و اتم آن و مخ بضم میم مغز استخوان و در دماغ و پیه و چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و بعض نسخ رواه
ابو داود وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیء اکرم علی الله من الدعاء نیست هیچ چیزی گرامی
نزد خدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب وعن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء رد نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است
در تاثیر دعا در دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بمرتبه است که اگر ممکن می بود رد قضا حاصل می شد بدعا و بعضی گفته اند
مراد بقضا امر مقدر است [illegible] مراد وست در دعا گویا قضا نازل نشده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزی که می ترسد بنده
از آن از نزول مکروه و پرهیز میکند از آن و چون توفیق داده شد بر دعا بر دارد حق تعالی آن را و این همه تکلف است
و تحقیق معنی آنست که مراد بقضا قضای معلق است که معلق است رد این بلا بدان و گردانیده شده است دعا سبب [illegible]
و اعتبار اجابت ندارد سببیت و مسببیت را در هیچ قضا است و در قضا رفته است که این خبر با این سبب خواهد شد
و بی این سبب متوقع خواهد شد اگر گویند پس چه فایده است مر این کلام را در آنچه رفته است بدان قضا البته [illegible]
جواب گوییم که شاید مراد فایده و کلام بیان مبالغه است در آن چنانکه ذکر کردیم والله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی العمر
الا البر و زیاده نمیکند در عمر مگر نیکی مراد عدم ضیاع و حصول برکت است در عمر به نیکی و تحقیق همان است که در قضا گفته
ذکر کرده شده است که مراد [illegible] و محو و اثبات در مقام تقدیر [illegible] سببیت واقع است

در العقیق [illegible]

و در حقیقت تغیر است در تبدیل ما شاء الله کان ما لم یشاء لم یکن رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستیکه دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا [illegible] و از آنچه فرود نیامده است
بر کردن آن فعلیکم عباد الله بالدعاء پس لازم است بر شما ای بندگان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا مامور به است طریقه بندگی
آنست که امتثال امر با برکرد و در قضا را تسلیم باید کرد رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا حدیث
غریب وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا اتاه الله ما سأل نیست هیچ یکی که دعا
کند بدعا مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی آنچه که سوال میکند او او کف عنه من السوء مثله یا باز دارد از وی بدی را اندازه مانند
آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا در حق بنده زیرا که دفع ضر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة
رحم مادام که دعا نکند به بدی یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله
سوال کنید فضل حق تعالی را از فزونی کرم وی فان الله یحب ان یسأل زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود
وافضل العبادة انتظار الفرج و افزون تر عبادت انتظار کشیدن ثواب چشم داشتن کشایش از غم و اندوه و بلا است
اشارت بصبر و ترک شکایت و تشکی و جزای صبر و ثواب بی حد و اندازه است در قرآن مجید میفرماید
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند ترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه کسی که سوال نکند
و نخواهد از خدا خشم میکند حق تعالی بر وی از جهت کمال جود و رافت حق سبحانه بندگان گفته اند رحمان کسی که از وی
سوال کنند مهربان و رحیم کسی که اگر سوال نکنند خشم گیرد و مراد ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف و الا عدم سوال بوجه
استسلام و رضا بقضا مقام عالی است یا مقصود مبالغه است در بیان جود و رافت الهی چنانکه اشارت کردیم رواه
الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسی که
کشاده شود برای وی در دعا کشاده می شود برای وی درهای رحمت و اجابت و ما سئل الله شیئا و سوالی کرده نشد
از خدای تعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی چیزی که دوست داشته تر باشد نزد حق تعالی من ان یسأل العافیة
از آنکه سوال کرده شود عافیت یعنی صحت ضد مرض و در حدیث یعنی سلامت از جمیع آفات و [illegible] بالجمله
و مکروهات ظاهر و باطن در دنیا و آخرت و این شامل خیرات است همه و در قواعد الطریقه گفته که العافیة سکون القلب
مع الله در هر چه در پیش آمد آرام گیرد اگر چه بلا باشد عافیت است و این عافیت اعلی کمال و شامل جمیع احوال است
نسأل الله العافیة رواه الترمذی وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له
عند الشدائد کسی که خوش کند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای او را نزد بلاها و محنت فلیکثر الدعاء فی
الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی و آسانی بر عکس حال مسرفان است که چون محنتی در زمان برسد دعا کنند

و چون دور شود ازان فراموش کند رواه الترمذی و قال هذا حدیث وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله و انتم
موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را در حال آنکه شما یقین کنندگانید با اجابت و اعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من
قلب غافل لاه و بدانید که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب وعن مالک بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف سین مهمله و در آخر راء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سألتم الله فاسألوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را بباطنهای کفهای دست خود و لا تسألوه بظهورها ببطون
و سوال نکنید او را به پشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون الکف صورة طلب و یقین داشتن با اجابت است و جمع
هیئتی موذن بکثرت عطیه است و هیئت دست صورة رد در استسقا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گردانید پشتهای دست اشارت با سمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جنس نعم مستحب است
که بطون الکف بجانب آسمان کنند و اگر برای دفع فتنه کنند پشتهای دست بجانب آسمان کنند و کلام در این باب مستوفی گفته
و فی روایة ابن عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم و لا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از
دعا پس باید که بمالید دستها را بر رویها [illegible] از رحمت بزرگ با انوار اجابت که فائض شده اند [illegible] که اشرف
اعضا ظاهر است و اقرب اعضاست رواه ابو داود وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم
حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستیکه پروردگار شما شرمناک جواد است شرم دارد
از بنده خود در آن که بنده بر دارد دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فاء خالی
و اصفار تهی دست و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه باعتبار [illegible]
نه مبادی که از قبیل تاثیر و انفعال است رواه الترمذی و ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه آنحضرت چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا فرو نمی آورد هر دو
دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یستحب الجوامع من الدعاء و یدع ما سوی ذلک آنحضرت دوست میداشت دعاها را که جامع مطالب و خیرات دنیا و آخرت می شود و
ماسوای ذلک و ترک میداد دعاها را که نه جوامع بود رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب بدرستیکه شتاب ترین دعا از روی اجابت دعای غایب است مر غایب را
از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی و ابو داود وعن عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قال استأذنت النبی گفت امیر المومنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة [illegible]
عمره فاذن لی پس اذن کرد آنحضرت مرا و رخصت داد مرا قال و گفت [illegible] یا اخی فی دعائک و شریک گردان ما را
ای برادرک در دعای خود و تصغیر برای تعطف است و لا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا [illegible] کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا

بهرکه

پس گفت آنحضرت سخنی را که شاد نمیکرد مرا که بدل آن کلمه تمام دنیا باشد که همین سخن باشد یا سخنی دیگر که عنایت آمیز باشد
بدین سخن گفته باشد رواه ابو داود والترمذی و انتهت روایته عند قوله و لا تنسنا و تمام روایت ترمذی آنست قول اشرکنا
و لا تنسنا و این عبارت فقال کلمة الخ در روایت او نیست وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در آن
هنگامی که افطار میکند و الامام العادل دوم بادشاه دادگستر و دعوة المظلوم سیوم از آن دعاها که رد کرده نمیشود دعای
مظلوم است ظاهر عبارت آن بود که گوید و المظلوم یعنی سیوم از انها که رد کرده نمیشود دعای انها مظلوم است و لیکن باین عبارت
فرمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فانه یرفعها الله فوق الغمام بر میدارد دعوة مظلوم را خدای تعالی بالای ابر کنایت است
از رسانیدن بجانب فوق و صعود قبول و احادیث و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام
فوق سما چنانکه فرموده یوم تشقق السماء بالغمام و یفتح لها ابواب السماء و کشاده میشود برای دعوة مظلوم درهای آسمان و فتح
ابواب بنصب نیز روایت است یعنی میکشاید خدای تعالی برای دعوة مظلوم درهای آسمان را و یقول الرب و میگوید
پروردگار تعالی و عزتی لانصرنک و لو بعد حین سوگند بعزت من هر آینه یاری دهم ترا و تو بعد حین اگر چه باشد پس از روزگار در خطاب
بمظلوم است دیگر کاف مفتوح کرده اند خطاب بدعوة و اصل فتح است رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلث دعوات مستجابات سه دعا مستجاب اند لا شک فیهن نیست شک در استجابت آن سه دعا دعوة الوالد
یکی دعا کردن پدر مر فرزندان را خواه برای نیک باشد یا بد و دعای والده نظیر آن است از جهت وفور شفقت و مهربانی و
و دعوة المسافر برای خود یا برای غیر خود و دعوة المظلوم و دعای مظلوم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه

الفصل الثالث

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یسأل احدکم ربه حاجته کلها باید که بخواهد یکی از شما پروردگار خود حاجت خود را همه
حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین و سکون مهمله
دوال نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاد کرده است در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است
حتی یسأله الملح تا آنکه سوال کند از خدا نمک را حتی یسأله شسعه اذا انقطع ابو علی دقاق گفته
که از نشانهای معرفت آنست که سوال کند حوائج خود را اگر چه یا چیزی کم از آن باشد از خدا چنانکه موسی چون مشتاق برویت شد
گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج نان شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر وعنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا که
دیده می شود سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر از آن بر میداشت ابط بکسر همزه و سکون با بکسر نیز
آمده وعن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از سهل بن سعد ساعدی که صحابی است مشهور در [illegible] صحابه

ور بهوت بپرسید قال کان یجعل اصبعیه حذاء منکبیه و یدعو یعنی آنحضرت که میکرد اینکه انگشتان هر دو دست خود را مقابل دو شانه
خود و دعا میکرد این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع یدین عن السایب بن یزید عن ابیه سایب بن یزید که صحابی است در
سال دوم از هجرت زائیده شده و همراه پدر در حجة الوداع همراه بود و از پدرش روایت میکند که پدرش ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا دعا فرفع یدیه مسح وجهه بیدیه یعنی آنحضرت که چون دعا میکرد پس بر میداشت هر دو دست خود را
مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود یعنی مسح وجه بهر دو دست در صورتی بود که دستها بر میداشت و هرگاه
بر نمیداشت مسح نمیکرد و لیکن برداشتن دستها از ادب دعاست روی البیهقی الاحادیث الثلث روایت
کرد بیهقی این سه حدیث را یکی از انس بود و دیگر سهل و سیوم از سایب فی الدعوات الکبیر عن عکرمة عن ابن عباس
قال المسئلة ان ترفع یدیک حذو منکبیک گفت ابن عباس ادب سوال و دعا این است که برداری هر دو دست
خود را برابر هر دو دوش خود [illegible] نزدیک بجانب [illegible] که عادت در شان [illegible] سوال [illegible]
فراخ کند کفهای دست بجانب [illegible] والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب امرزش
آنست که اشارت کنی یک انگشت که سبابه است و مقصود [illegible] نفس اماره و شیطان رجیم و پناه جستن از
شر ایشان بسوی خدا [illegible] والابتهال ان تمد یدیک جمیعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو دست را تمام
در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص کردانیدن [illegible] و در صحاح [illegible] ابتهال التضرع قوله تعالی
ثم نبتهل ای نخلص فی الدعا و در مجمع البحار گفته که ابتهال دراز کردن هر دو دست [illegible] تضرع است و مبالغه در دعا
و سوال [illegible] شاید که مراد ابتهال در حدیث [illegible] چیزی است که مقصود است از مقابله عذاب پس میکرد [illegible] هر دو دست
مانند سپر [illegible] کرده وفی روایة قال و در روایتی چنین آمده که گفت الابتهال هکذا ابتهال چنین است و رفع یدیه
برداشت هر دو دست را [illegible]
ابن عمر انه یقول روایت است از ابن عمر که میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة [illegible] برداشتن دستها [illegible]
[illegible] بر سینه [illegible] مازاد رسول الله صلی الله علیه وسلم علی هذا
[illegible] آنحضرت برداشتن دستها [illegible] یعنی الی الصدر یعنی تا سینه این تعبیر است [illegible]
[illegible] سنت برداشتن دستهاست تا سینه بالای سینه
[illegible] احوال ایشان است در دعا و سوال [illegible]
سینه بردارند و بالای سینه [illegible] برای امری دیگر و بالا دو دستها برای دیگر [illegible] رواه احمد [illegible] کعب قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه [illegible] آنحضرت چون یاد میکرد [illegible] ابتدا بخود میکرد

گفته

[illegible] اللهم

یکگفت اللهم اغفر لی و لفلان و ظاهر حدیث در آن است که ابتدا بنفس مخصوص بدعای آنحضرت نیست بلکه در همه دعاها نخست
برای خود میکرد پس از آن برای دیگری رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب صحیح عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال ما من مسلم یدعو بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانی که دعا کند بدعائی که نیست در آن دعا گناه و نه بریدن رحم
الا اعطاه الله بها احدی ثلث مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت اما ان یعجل له دعوته یا آنکه شتاب کند
برای وی اجابت دعای او را [illegible] و اما ان یدخرها له فی الاخرة [illegible]
در آخرت و اما ان یصرف عنه من السوء مثلها [illegible] قالوا اذا نکثر گفتند صحابه
که [illegible] دعا بسیار میکنیم [illegible] قال الله اکثر [illegible] فضل خدا و ثواب او
بیشتر است بسیار از دعای شما [illegible] رواه احمد عن
ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن گفت پنج دعا است که قبول کرده
میشود مر آنها را دعوة المظلوم [illegible] تا آنکه انتقام میکشد خدای تعالی از ستم کننده و دعوة الحاج
حتی یصدر [illegible] دعوة المجاهد [illegible] سیوم دعای کارزار کننده [illegible]
[illegible] حتی یقعد [illegible]
[illegible]
[illegible] دعوة المریض حتی یبرأ [illegible] و دعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب [illegible] پنجم دعای
برادر مسلمان برای مسلمان دیگر [illegible] ثم قال [illegible] گفت آنحضرت اسرع هذه الدعوات اجابة [illegible]
این دعاها [illegible] دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله
عز وجل والتقرب الیه [illegible] ذکر [illegible] زبان و دل هر دو باشد و اگر یکی باشد پس [illegible] تنها
فاضلتر است [illegible] گفت نووی در شرح مسلم [illegible] که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان [illegible] ذکر قلب
دو نوع است یکی از دیگر ارفع و اجل [illegible] در عظمت خدا [illegible] جلال [illegible] جبروت و ملکوت [illegible]
ارض و سموات [illegible] در حدیث [illegible] الذکر الخفی [illegible] دوم ذکر بالقلب [illegible]
[illegible]
بر قول مختار [illegible] دل قلب است
[illegible]
[illegible]
[illegible] در صحاح و قاموس گفته است [illegible]

الشرح

[illegible] خلاف

نیز [illegible] فعل لسان است [illegible] پس ذکر [illegible] فعل قلب [illegible] فعل لسان [illegible]
[illegible] پس ذکر [illegible] کلام نیست و اگر [illegible] کلام باشد [illegible]
[illegible] در شان ذکر [illegible] فعل لسان [illegible] ثابت نیست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
ثواب و نتیجه بر آن مترتب نیست [illegible] والله اعلم [illegible]
[illegible] قول حق سبحانه [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت دارد [illegible]
[illegible]
[illegible] صحابه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نهایت از قول [illegible]

[illegible] قول [illegible]
[illegible]
[illegible] قول [illegible]
[illegible] عن ابی هریرة و ابی سعید
رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقعد قوم یذکرون الله [illegible]
[illegible] الملائکة [illegible]
انوار و آثار رحمت و نزلت علیهم السکینة [illegible]
[illegible] علم و فضایل
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه مسلم عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قوال فی تحیا ... و تبتل الیه تبتیلا و بعضی گفته اند که مفردون موحدانند که غیر خدا را نمی‌بینند [illegible]
و یکی میگویند [illegible] می‌شنوند و خاص ایشان اشاره اند [illegible] بکلیت خود [illegible] میگوید که فرد را رجل میگویند
[illegible] گوشه گیر دارانی و خلوت گزینند بعبادت خدا و اطاعت امر و نهی و اشتغال
بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز این گفته رواه مسلم و در روایت ترمذی همچنین آمده المستهترون و در لفظ الذین اهتروا
فی ذکر الله [illegible] که شیفته و حریص شده اند در یاد خدا و مستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی [illegible]
[illegible] نمیکنند [illegible] یضع الذکر عنهم اثقالهم [illegible] ذکر از ایشان بارهای گناه ایشان را فیاتون یوم القیمة
خفافا پس می‌آیند روز قیامت سبکبار [illegible] و در حدیث آمده است که فقرا روز قیامت [illegible]
[illegible] از حساب و کتاب [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] در باب فضل الفقرا [illegible] عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الذی یذکر ربه
والذی لا یذکر ربه مثل الحی والمیت رواه [illegible] ابی موسی اشعری گفت گفت [illegible] که یاد میکند پروردگار خود را
[illegible] حال زنده و مرده است [illegible] روحانیت از معرفت و ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار
و افعال جسمانیت [illegible] بر عکس آن [illegible] زندگانی نتوان گفت حیاتی که مر اوست زنده است که یاد دوست
[illegible] دارد متفق علیه عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی [illegible] ابی هریره گفت
آنحضرت میگوید [illegible] نزدیک گمان بنده خودم [illegible] طلب آمرزش کند
[illegible] اجابت میکنم [illegible] کفایت میکنم حاجتش را
[illegible] امید دارد
[illegible] عقوبت [illegible] جانب رجا را [illegible] حقیقت
رجا آنست که عمل کند [illegible] امید قبول و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در مقام توحید
[illegible] اجابت میکنم [illegible] یاد میکند
[illegible]
[illegible] توفیق [illegible]
[illegible] یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه [illegible] در ذات خود یعنی پنهانی

ذکرته فی

والعقیمت م

ذکرته فی نفسه یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی پنهان [illegible] ثواب [illegible] بذات خود [illegible]
[illegible] و ان ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منهم [illegible]
[illegible] جماعت ملائکه مقربین [illegible]
[illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] ذکر میکند بنده خود را [illegible]
[illegible] محمول [illegible] سبحانه [illegible]
[illegible] استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] در مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و سلم [illegible] در ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible] تقدس قرب و علو ثابت است مر ملائک
[illegible] با فضیلت بشر از جهت کثرت ثواب [illegible] با وجود موانع و عوارض
جسمانی [illegible] نزد خدا [illegible]
[illegible] قول سبحانه انی [illegible]
[illegible] ملائکه را [illegible] سلطان ربوبیت و
[illegible] عالم ملکوت [illegible] افضل [illegible]
باختلاف [illegible] علما والله اعلم متفق علیه ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
یقول الله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها گفت آنحضرت که میگوید خدای تعالی کسی که بیارد نیکی را عمل
نیک کند [illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible] مقصود [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] مقدار یک شبر
[illegible] مقدار ذراع [illegible] ذراعا تقربت الیه
باعا [illegible] مقدار باع [illegible]
[illegible] قرب [illegible]

تقرب

[illegible] آنست [illegible] و ذراع یک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرب [illegible] ثواب [illegible] تعالی
[illegible] نقیضه بقراب الارض خطیئة [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی هریره [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] گفت آنحضرت که خدای گفت [illegible] فقد آذنته بالحرب [illegible] دشمن دارد
[illegible] دوستان مرا [illegible] جنگ [illegible] ولایت [illegible] محبت
[illegible] الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه [illegible]
[illegible] تقرب [illegible] یعنی تقرب [illegible]
[illegible] از نوافل [illegible] فرایض [illegible] سبحانه [illegible] نوافل [illegible]
[illegible] الی بالنوافل [illegible] است
[illegible] دوست میدارم [illegible]
[illegible] دوست میدارم [illegible] می‌شنود [illegible]
[illegible] بنده [illegible]
[illegible]
[illegible] روایات [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] روایات [illegible] می‌شنود [illegible]
[illegible]
[illegible] طاعت [illegible] ذات مقدس [illegible]
[illegible] تقرب [illegible] سبحانه [illegible] توحید [illegible] کلام [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible] سائلی لاعطینه ولئن استعاذنی [illegible]
[illegible] استعاذنی [illegible]

در لکو داهت

بسم الله م

[illegible] روایتی استعاذنی [illegible] روایت [illegible]
[illegible] ولایت و محبت [illegible]
[illegible] نفس المؤمن [illegible]
[illegible] الموت [illegible] مرگ [illegible] طبیعت و انا اکره مساءته [illegible]
[illegible] مرگ [illegible] بنده خود [illegible]
[illegible] مرگ چاره نیست [illegible]
[illegible] رواه البخاری [illegible] پروردگار تعالی و تقدس [illegible]
[illegible] اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت
[illegible] توقف [illegible] اسناد [illegible]
[illegible] توقف [illegible]
[illegible] قبض روح بنده مومن که توقف میکنم [illegible] مشتاق گردد [illegible]
پس [illegible] سلک مقربین [illegible] گفته [illegible]
[illegible]
[illegible] بشارت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] باسباب [illegible]
[illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق [illegible]
[illegible] اهل الذکر [illegible]
[illegible] حاجتکم [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] گفت آنحضرت [illegible] الی السماء الدنیا [illegible]
[illegible] قال گفت آنحضرت [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] فرشتگان را پروردگار ایشان [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] قال گفت آنحضرت یقولون [illegible] فرشتگان در جواب [illegible]
[illegible] یاد میکنند ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار [illegible]

هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آنحضرت فیقولون میگویند فرشتگان لا والله یا رب ما رأوک نه دیده اند بخدا سوگند قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید خدای تعالی کیف لو رأونی چگونه می بود حال ایشان اگر میدیدندی مرا قال فیقولون گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر می دیدندی ترا می بودندی سخت تر در عبادت کردن مر ترا و اشد لک تمجیدا و سخت تر در بزرگ داشتن مر ترا و اکثر لک تسبیحا و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید الله تعالی فما یسألونی پس چه میخواهند قال قالوا گفت فرشتگان یسألونک الجنة می خواهند از تو بهشت ترا قال یقول گفت آنحضرت میگوید حق تعالی و هل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ندیده اند بهشت را ... ایمان ایشان بجهت غیب است و با وجود این بر یقین ثابت اند بخلاف ملائکه ایمان ایشان عیانی است قال یقول گفت آنحضرت میگوید حق تعالی فکیف لو رأوها پس چگونه بود حال ایشان که میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند سخت تر از روی حرص کردن بران و اشد لها طلبا و می بودند سخت تر از روی طلب بران و اعظم فیها رغبة و می بودند بزرگتر از روی رغبت کردن در ان قال فمم یتعوذون گفت پس از چه چیز پناه می جویند قال یقولون من النار گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان پناه می جویند از آتش دوزخ قال یقول و هل رأوها گفت آنحضرت میگوید خدای تعالی پس آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آنحضرت میگویند فرشتگان لا والله یا رب ما رأوها نه دیده اند آتش را قال یقول فکیف لو رأوها گفت میگوید حق تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها کانوا اشد منها فرارا گفت میگویند فرشتگان اگر میدیدند ایشان آتش را می بودند سخت تر از روی گریختن از ان آتش و اشد لها مخافة و می بودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید رب تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس گواه میگیرم مر شما را بدرستیکه من تحقیق آمرزیدم ایشانرا قال یقول ملک من الملائکة گفت آنحضرت میگوید فرشته از فرشتگان فیهم فلان پس منهم در ایشان فلانست غیر از ایشان و نیست ذکر کننده انما جاء لحاجة بیامده است آن فلان مگر از جهت کاری دیگر که احتیاج دیگر بران داشت قال گفت خدای تعالی هم الجلساء لا یشقی جلیسهم این قوم همنشینان اند اینسان اگر چه برای کاری دیگر بیاید و همنشین ایشان بی نصیب نباشد

همنشین اولیا چون کیمیاست   کیمیائی خود باین خوبی کجاست

رواه البخاری و فی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة گفت آنحضرت بدرستیکه مر خدای را فرشتگان سیر کننده و گردنده در زمین فضلا بضم فاء و سکون ضاد ... بمعنی فاضل و در بعضی نسخ فضلاء بروزن فقهاء و علماء و گفته اند که اگرچه در ... خود این لفظ فضل اما بجهت روایت در اینجا وهم است یتبعون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا

جلیسهم

فیه ذکر قعدوا معهم پس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است می نشینند با ذکر کنندگان و حف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را ببالهای خود حتی یملأوا ما بینهم و بین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضائی را که میان ایشان و میان آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پراکنده می شوند و جدا می شوند ذاکران عرجوا بالا میروند فرشتگان و صعدوا الی السماء و می رسند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله می پرسد فرشتگان را خدای تعالی و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم منهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است از فرشتگان من این جئتم از کجای آمدید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عباد لک فی الارض می آییم ما از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک و یکبرونک و یهللونک و یمجدونک و در بعضی نسخ و یحمدونک یعنی ذکر میکنند ترا بانواع اذکار و یسألونک و دعا میکنند و سوال میکنند ترا قال میگوید پروردگار تعالی و تقدس و ما یسألونی و چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونک جنتک میگویند فرشتگان سوال میکنند بهشت ترا قال میگوید و هل رأوا جنتی آیا دیده اند بهشت مرا قالوا لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار قال و کیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت مرا قالوا و یستجیرونک و میگویند فرشتگان و طلب امن میکنند از تو و پناه می جویند بتو قال میگوید پروردگار تعالی و مما یستجیرونی و از چه طلب امن و پناه میکنند و یستجیرونی بنون مشدد و در بعضی نسخ بدو نون است قالوا من نارک میگویند فرشتگان طلب امن و پناه میکنند از آتش تو خداوندا قال میگوید پروردگار و هل رأوا ناری و آیا دیده اند آتش مرا قالوا لا میگویند فرشتگان ندیده اند قال فکیف لو رأوا ناری میگوید خدای تعالی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا قالوا و یستغفرونک میگویند فرشتگان و طلب آمرزش میکنند از تو قال گفت آنحضرت فیقول میگوید پروردگار تعالی قد غفرت لهم تحقیق آمرزیدم ایشانرا فاعطیتهم ما سألوا پس دادم ایشانرا آنچیزی که سوال کردند ایشان یعنی بهشت و اجرتهم مما استجاروا و امان دادم از چیزی که امان جستند ایشان یعنی آتش قال گفت آنحضرت یقولون میگویند فرشتگان رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده است گناه کار بسیار گناه انما مر فجلس معهم نبود آن بنده مگر آنکه میگذشت از آن راه پس نشست در ایشان یعنی با ذاکران قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار و له غفرت و او را هم آمرزیدم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ایشان القوم اند که بی برکت نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان و مصاحبت ایشان و ملاحظه همنشین ایشان و قال حضرت الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان و لا یری ما یرهب و عن حنظلة بن الربیع بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الاسیدی بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز گفته منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابی است کاتب وحی یکی از دهات عرب

فاعطیتهم

و فضلای ایشان بود عمر طویل یافته و در اوایل امارت معاویه از عالم رفته قال گفت لقینی ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش آمد مرا ابو بکر رضی الله عنه پس گفت چگونه تو چیست حال تو در تفتیش ایمانی ای حنظله قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال گفت ابو بکر سبحان الله ما تقول چه میگوئی و باین صدق و خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی قلت گفتم نکون عند رسول الله صلی الله علیه و سلم میباشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یذکرنا بالنار و الجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آنحضرت ما را باتش دوزخ و بهشت کانا رأی عین گویا که می بینیم بهشت و دوزخ را بدیدن چشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عافسنا الازواج و الاولاد و الضیعات مخالطت میکنیم زنان را و فرزندان را و زمینها را ... نسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آنچیزها که یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلت ... میکرد و گمان خللت داشتیم ... معافسه معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعات جمع ضیعة هر چیزی که معاش ... چنانکه تجارت و زراعت و ... در معنی حرفت نیز آید و در قاموس گفته که ضیعت زمینیست که حاصلی داشته باشد قال ابو بکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابو بکر پس بخدا سوگند بدرستیکه ما نیز پیش می آییم مانند این حالت که تو میگوئی یعنی ما را نیز همین حال است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حالی پیدا میشود اگرچه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید فانطلقت انا و ابو بکر حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتم من و ابو بکر تا آنکه در آمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلت نافق حنظلة یا رسول الله پس گفتم یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی ... ظاهر و باطنی در جمله احوال موافق ندارم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ما ذاک چیست این سخن یعنی بچه سبب میگوئی این سخن و نسبت نفاق میکنی بخود قلت گفتم یا رسول الله نکون عندک تذکرنا بالنار و الجنة کانا رأی عین فاذا خرجنا من عندک عافسنا الازواج و الاولاد و الضیعات نسینا کثیرا ترجمه این عبارت سابق مذکور شد ذکر اینجا بلفظ غایب بود اینجا بلفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم والذی نفسی بیده پس گفت آنحضرت سوگند بآن کسی که بقای ذات من در دست قدرت اوست لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دایم باشید شما بران حالی که می باشید نزد من و فی الذکر و باشید همیشه بران حال که می باشید در حالت ذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامه خوابهای شما و فی طرقکم و ... مصافحه کنند در راههای شما یعنی دایم در اوقات متضاده در احوال مشابهه ملائکه را در یابید و لکن یا حنظلة ساعة و ساعة و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور که ادا کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی در غیبت که قضا کنید تقاضاهای خود و ... صرف و جد محض دشوار است

اگر درویش بر حالی بماندی   سر دست از دو عالم برفشاندی
گهی بر طارم اعلی نشیند   گهی بر پشت پای خود نه بیند

ثلاث مرات سه بار فرمود ظاهر آنست که مقصود تکرار عبارت است یا حنظلة ساعة و ساعة تواند که مراد تکرار ساعت باشد

یعنی

یعنی ساعتی در ذکر ادای حقوق پروردگار و ساعتی در قضای حاجة نفس و ساعتی در دلجوئی عیال والله اعلم رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آنحضرت آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و ازکاها عند ملیککم و به پاکیزه تر و گواراترین عملهای شما نزد پادشاه شما و ارفعها فی درجاتکم و بلندترین عملهای شما در پایه ها و مرتبه های شما و خیر لکم من انفاق الذهب و الورق و بهتر عملی که بهتر است مر شما را از خرج کردن زر و سیم و در قاموس ورق مثلثه و بر وزن کتف و جبل درم مضروب و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم و بهتر مر شما را از آنکه پیش آیید دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید شما گردنهای ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیان کن و آگاه کن و خبر ده ما را باچنین عملی وصف کردی قال ذکر الله گفت آنحضرت آنچنان ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازم است کلیه نیست و مخصوص است بغیر ذکر رواه مالک و احمد و الترمذی و ابن ماجه الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن آنست که مالک وقف کرده این را بر ابی الدرداء و در رفع نکرده بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت عن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است و پدر و برادر وی که عطیه نام دارد و خواهر او که صما نام دارد در صحبت اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزیارت ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشانرا دعا کرد و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بقول مشهور قال گفت جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال ای الناس خیر پس پرسید اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت طوبی لمن طال عمره خوشا مر کسی که دراز شد عمر وی و حسن عمله و نیک شد کردار وی یعنی بهترین مردمان همچنین کس است قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر است و زیاده تر در ثواب قال ان تفارق الدنیا و لسانک رطب من ذکر الله گفت آنحضرت فاضلتر از عمل آنست که جدا شوی دنیا را و بمیری در حالیکه زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایتست از سهولت و آسانی در روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از بندش است یا کنایتست از مداومت بر ذکر تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک ناشده باشد که بمیرد رواه احمد و الترمذی

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا چون بگذرید بر مرغزارهای بهشت بچرید قالوا و ما ریاض الجنة گفتند صحابه چیست مرغزارهای بهشت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر خدا میگویند که ... ریاض جنت است باذوق و حضوری که در این مجلس حاصل میشود مثل ذوق متنعم جنت است با ذوق و حضور که ...

مجلس حاصل میشود مثل ذوق نوم نیست و نمونه او ست یعنی مشایخ گفته اند ذوقی است که در دنیا ذوقی است که در نفس
مناجات وقت سحر حاصل میآید و حلق بکسر حا جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثال بدره و بدر و قصع و قصعه حلق و حلقه
در هر دو بفتح نیز گفته اند و در فی گفته که حلق و حلقه هر دو بسکون نیز مثل تمر و تمره و در یعنی حلق حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق بود ذکر
مشروع است رواه الترمذی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم یذکر الله فیه نشستند در مجلس
ذکر نکند خدا را در وی کانت له علیه من الله ترة باشد بروی از خدا حسرت و او نقصان و من اضطجع مضجعا لا یذکر الله
فیه و کسی که بر پهلو افتد در خوابگاه ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بروی از خدا حسرت و نقصان
یعنی در حال نشستن و خاستن و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که خالی از ذکر رود
موجب ندامت خواهد بود در قیامت بیت جدا دل شب اهلک خواب آدم به تسبیح تا بر شتاب
... و گر نیم شب سر برآرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب و گر بامداد است راهم به بست
همه روز تا شب پناهم به بست رواه ابو داود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس
لا یذکرون الله فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس ذکر نکنند خدا را در آن مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر برخیزند
مانند مردار خر و کان علیهم ترة و باشد آن مجلس برایشان موجب حسرت و ندامت رواه احمد و ابو داود
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را
در آن مجلس و لم یصلوا علی نبیهم و درود نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد
برایشان حسرت فان شاء عذبهم و ان شاء غفر لهم پس اگر خواهد خدای تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر
و صلوة یا برای آنکه کدورت ... آن آنچه موجب ترة است و اگر خواهد بیامرزد و تقصیر ایشان را رواه
الترمذی ام حبیبة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له هر سخن
آدم زاد از زیان است بروی نه سود مر او را الا امر بالمعروف او نهی عن المنکر مگر امر کردن کسی را بامر مشروع یا باز داشتن
از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و از این حدیث
معلوم میشود که مباح نیز زیان است و این تشدید و مبالغه است و قریب به این حدیث گذشت که در وی حساب
و موجب قساوت قلب است ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله
بسیار مگوئید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بسیار گفتن سخن بی ذکر خدا
سختی دل است و دوری او و قساوت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و غیر آن از صفات حمیده
و ان ابعد الناس من الله القلب القاسی و دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است
رواه الترمذی ثوبان مولی آنحضرت است در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت لما نزلت هر گاه که

فرو و اما این آیه والذین یکنزون الذهب والفضة که می جمع کردن زر و سیم است کنا مع النبی بودیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بعض
اسفاره و در بعضی سفرهای که آنحضرت فقال بعض اصحابه گفتند بعضی اصحاب آنحضرت نزلت فی الذهب والفضة فرود آمده است
این آیه در زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاشکی می دانستیم ما که کدام مال خیر از زر و سیم بهتر است این آیه چون زر و سیم نهی کرد
کنتنخذه پس میگرفتیم ما آن مال را و می نهادیم و مستحق ذم و عیب نمی شدیم فقال پس گفت افضله لسان ذاکر و قلب شاکر
بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است و زوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه مسلمانی که اعانت کند و یاری دهد مرد را بر ایمان او یعنی
بر حفظ احکام ایمان از صدق و اکل حلال و عفت و جمعیت رواه احمد والترمذی و ابن ماجه

الفصل الثالث

عن ابی سعید قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد گفت ابو سعید خدری بیرون آمد معاویه بر جماعه که گرد نشسته بودند در
مسجد فقال ما اجلسکم هٰهنا پس گفت معاویه چه چیز نشانده است شما را اینجا و برای چه نشسته اید و چکار میکنید
قالوا جلسنا نذکر الله نشسته ایم ذکر میکنیم خدا را قال گفت آلله ما اجلسکم الا ذاک آیا بخدا سوگند نشانده است
شما را مگر آن و ننشسته اید برای ذکر و الله حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم هم منصوب
مجرور نیز می آید بعد از آن حرف استفهام اورده مد و مجرد ساخته قالوا الله ما اجلسنا غیره گفتند بخدا سوگند نشانده است
ما را غیر ذکر او حال حرف استفهام در جواب مشاکله بسوال است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم
تهمة لکم آگاه باشید بدرستی من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ یعنی بلکه
بقصد اتباع آنحضرت که وی صلی الله علیه وسلم نیز بیرون آمد و حلقه اصحاب دید نشسته در مسجد سوگند داد
و پرسید چنانکه من پرسیدم بعد از آن حدیث روایت میکند و ما کان احد بمنزلتی من رسول الله
و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا منی کمتر از وی تحدیث کردن آنحضرت
مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر گاه بیشتر حدیث میکند احتمال نسیان دارد
و ان رسول الله بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرج علی حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقه از صحابه
خود فقال ما اجلسکم هٰهنا پس گفت چه چیز نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله گفتند ما
نشسته ایم ذکر میکنیم خدا را و نحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میگوئیم خدا را بر راه نمودن او ما را براه دین
اسلام و من علینا و منت نهادن وی تعالی باسلام بر ما قال گفت آنحضرت آلله ما اجلسکم الا ذاک
قالوا الله ما اجلسنا الا ذاک قال گفت آنحضرت اما انی لم استحلفکم تهمة لکم و لکنه اتانی جبرئیل
و لیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عز و جل یباهی بکم الملائکة پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات
و مفاخرت میکند و مینازد بفرشتگان از شما رواه مسلم عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایتست از
عبد الله بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت یا رسول الله ان شرائع الاسلام

جمع تحقیق

بر کثرت علی شرایعها اسلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من فاخبرنی بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی
که چنگ در زنم و در او نیز بوی مرا خبر ده مرا بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد تا لازم گیرم در و خود سازم او را
عبادات ای فرایض و مستغنی شوم بوی از سایر نوافل و او را در بعض تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانک رطبا
من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا یعنی این عبارت در فصل ثانی گذشت رواه
الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل
ای العباد افضل و ارفع درجة عند الله یوم القیمة روایتست از ابی سعید خدری که آنحضرت پرسیده شد که این بنده
از بندگان فاضلتر و بلندتر پایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات گفت آنحضرت
مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله و من الغازی فی سبیل الله ذکر کنندگان
از غزا کننده در راه خدا نیز فاضلتر است و بلند پایه تر قال گفت آنحضرت لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین
غازی اگر بزند شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر و یختضب دما تا آنکه شکسته گردد و رنگ گیرد بخون بشمشیر
لکان الذاکر لله افضل منه درجة پس هر آینه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی از روی درجه
کافر با این همه جد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای مجرد جهاد کافر رواه احمد والترمذی و قال هذا
حدیث غریب ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم
جاثم علی قلب ابن آدم شیطان نشیننده و چسپنده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس پس چون ذکر کند
آدمی خدا را پس میرود و جدا میگردد شیطان و اذا غفل وسوس و چون غافل شد میکند از ذکر خدا وسوسه میدهد
جثوم بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین می چسپد از جانوران و خنوس سپس ...
ماندن و سپس خبری کاینهان شدن و وسواس اندیشه بد در دل افکندن رواه البخاری تعلیقا روایت
کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که عبارت حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم
احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت مالک قال بلغنی ان رسول الله
روایت کرده مالک گفت رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول بود که میگفت ذاکر الله
فی الغافلین کالمقاتل خلف الفارین ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است
از پس گریزندگان یعنی چنانکه گریخته از جنگ و بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال با کافران
همیشه فضل دارد خصوصا بعد از گریختن جماعه و ذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس
مانند شاخ سبز است در درخت خشک و فی روایة و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر
مانند درخت سبز است در میان درختان و ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم

مانند چراغیست در خانه تاریک و ذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده خدا در میان غافلان یریه الله مقعده فی الجنة
و هو حی مینماید او را خدای تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا بیقین مر ایشان را چنانکه گویا میبیند
و ذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل فصیح و اعجم آمرزیده می شود او را بشمار هر گویا و ناگویا و الفصیح بنی آدم و
الاعجم البهائم و مراد با عجم چارپا یان اند رواه رزین معاذ بن جبل رضی الله عنه قال ما عمل العبد
عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ عمل نکرده بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب
خدا از ذکر خدا که از همه عمل نجات دهنده است بنده را از عذاب رواه مالک والترمذی و ابن ماجه ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول انا مع عبدی اذا ذکرنی بدرستی خدای تعالی
میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق و نفع که ذکر میکند مرا و تحرکت بی شفتاه و می جنبند بذکر من
هر دو لب وی و مراد اجتماع ذکر قلب و لسان است و آن افضل است از آنکه منحصر ذکر قلبی است چنانکه بعضی فقها میگویند
ذکر منحصر است در ذکر لسان رواه البخاری عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول که آنحضرت
بود که میگفت لکل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله مر هر چیز را آلتی که رنگ میکرد و زدودن است زنگ وی و دها و رنگ گرفته است
صقالت زدودن شمشیر و آینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر بکسر میم و صاقل جمع آن و مصقله بکسر میم آلت زدودن که آن آلة
دهان شی انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر از عذاب خدا از ذکر خدا
قالوا و لا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آن است قال
گفت آنحضرت و لا ان یضرب بسیفه حتی ینقطع و نه آنکه بزند بشمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد با این
مرتبه برسد نیز ذکر فاضلتر است چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین الا ان تضرب بسیفک
حتی ینقطع ثلاث مرات و در بعضی نسخ نیز و از اینجا معلوم شود که این جهاد خاص مستثنی است و این مخالف
احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بوهم راوی از رواة کذا فی شرح
مولانا محمد حنیفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالی است از ذکر و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد شک
نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

کتاب اسماء الله تعالی

بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع اذن شارع بر آنچه که در شرع اطلاق وی بر
باری تعالی آمده همان را اطلاق باید کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی بنا باید نهاد اگر چه هر دو اسم یک معنی باشد
مثلا الله تعالی را عالم گویند نه عاقل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد غزالی
آنست که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف جایز است اما بطریق تسمیه روا نبود و این سخن بیانی
دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف ایقات و متخلق باخلاق ربانی

میگردد و معنی این سخن آنست که بنده بعضی صفات حق متصف گردد حاشا با صفات حق [illegible] مثل صفات وی
سبحانه شود چه مثل آن را گویند که بجمیع وجوه مشارک بود و حق تعالی لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست
که بوجهی از وجوه بر تو از صفات حق مناسب حال بنده بر آن می‌افتد چنانکه این اسم را بر آن اطلاق توان
کرد در حقیقت اصلا مشارکت نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و غیرت که صفات حق تعالی است
حقیقت دیگر دارد مر آنچه در بنده پیدا می‌شود نه مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تخلق در غیر اسم الله است
از اسما صفات آنچه تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت و متوجه بآن باشند و حق
معبودیت در آن ادا نمایند و با وجود آن متخلق و متحقق بدان شوند چنانکه در شرح بیان یابد و الا در
اسم جلالت الله تعالی تعلق است نه تخلق الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان لله تسعة و تسعین اسما [illegible] که خدای تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که تعبیر
ثابت شده است از مذهب اهل سنت و جماعت که خدای تعالی را هفت صفت است پس این اسمای
کثیره از کجاست بلکه اسما تعالی بیشتر است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگرچه صفات
هفت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از انجا است فی الحقیقه راجع بیکی ازین صفات اند
و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و حصر در آن باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت
مخصوص باین اسما است چنانکه بادشاهی هزار سوار دارد و گوید که مرا هزار است که هر جا که فرمایم بانجا رسند و فتح کنند
اگرچه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین هزار است کذا قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از
نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم [illegible] است پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسمای الهی اختیار
فرمود که از هر اسمی نوری مناسب ازالت کدورت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا چون با نوار این اسما کلمات
آن خصلتها زایل گردد بنور الانوار بر رسد والله اعلم مایة الا واحدة در بعضی نسخ واقع است و اعراب آن تا کید
تاکید است نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعة و تسعین را سبعة و سبعین
یا سبعین با تسعة و سبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة کسی که احصا کند آن اسما را در آید
بهشت را و مقربان و سابقان مراد با حصا حفظ است و بعضی گفته اند علم بمعانی آن و ایمان بدان و تخلق بمعانی
آن و بعضی گفته که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طاقت که بمعنی تعلق و تخلق است و در روایتی این عبارت زیاده
آمده که [illegible] الوتر و هو الله تعالی وتر است دوست میدارد وتر را و وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق
چنانکه در سه و پنج مثلا اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در
صفات بمعنی لا شبیه و لا مثل له و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک له و عدد فرد متناهی است و حق تعالی

اشت نه

نود و نه نام

در معنی ان

از جنس این معنی و محبت و ترتیب ثواب دادن بران و اندازه عنایت کرده شده است عدد وتر را در مواضع کثیره در شرع
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لله تسعة و تسعین اسما
من احصاها دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر اداء عبارت آن بود که اسما را بطریق اعداد ذکر میکردند لیکن بطریق
توصیف و اخبار ذکر کرد و مراد از جهت وصف کردن مر حق سبحانه را بالوهیت و اعتبار کردن ازو صفات کمال و تعلیم کردن
طریق احصا و ذکر اسما را افاده میکند بتقطیع شوق و ذوق و لذت بتوصیف خدا و صفات وی و اشعار با آنکه اسم ذات که
در این تمام صفات او بند ثابت مراد است [illegible] و کلمه هو اشارت است بذات بحر وجود و محبوب مطلق
و الله اشارت است بر تبه جامعه تمام مر صفات را مجملا و الرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف ذات باین مفصلا پس
هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات
عجیب و اشارات غریب است که زبان قلم از بیان آن تنگ است اکنون شروع کنیم بتوفیق الله در ذکر معانی الله نام موجود حق
جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود
معدوم است و وجود وی از آن جهت است که نسبت بوی دارد و در روی باقی جانب دارد و هیچ معنی راست آمد
که کل شیء هالک الا وجهه و در ست میگوید موجود فی الحقیقه و بالذات الا الله و الله اعلم بست مر ذات واجب الوجود معبود
بحق است و الله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل مفهوم وی جامعیت جمیع صفات مأخوذ است و باقی اسما دلالت
نمیکنند مگر بر آحاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند حقیقت مگر بر آحاد صفات و نه مجاز و اسما دیگر اطلاق
میکنند اگرچه بمجاز بود پس در احصا اسما یا شد و اکثر دیگر را اسما الله میگویند نه عکس و معانی سایر اسما منصوص است
که متصف شود در بنده بان و متخلق گردد بر و بهره که مذکور شد و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم
آنست که تمام دل او مستغرق یاد وی کردد و التفات بما سوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده شهود
غیر او را نه بیند الله را و از سیاق معنی خدا ماند خدا ماند اگر فقر او تمام هو الله میشد الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق
از رحمت اند برای مبالغه و رحمان ابلغ که شامل رحمت دنیا و آخرت است و مخصوص است بذات مقدس حق سبحانه و رحیمیت
اخاف خیر است بر محتاجان و ارادت برای ایشان و رحمت حق عام است متناول انعم دنیا و آخرت شامل
و حاجات و ضرورات و خواص ایشان [illegible] و عنایت بی شایبه غرض و عوض و نصیب بنده ازین هر دو اسم آنست که چون رحمت
منعم حقیقی متولی نعمت مطلق اوست باید که تو کل بر وی کند و همه کار خود را بوی سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب او
باشد و از غیر وی نترسد و امید بغیر وی ندارد و این وجه تعلق باین اسم است و تخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را
بهمه نظر بعین رحمت اندازد و در ازاله منکر سعی نماید و حاجات محتاجان بر آرد و طریق وارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه بصفت
رحمت از آدمی در وجود نه پذیرد و بی غرض و عوض الملک بادشاهی که ملک دو عالم در حیطه تصرف با ایجاد و اعدام و احیا و امات

متحرر است م

که منفعل است شهوت و غضب نگردد و بر آنست که شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده است بسلام
و السلام مگر کسی که سلامت باشند مسلمانان از دست و زبان وی با مرد انقلاب بسم المؤمن امان دهنده خلق را بسید اگر دل
اسباب امان و الات آن چنانکه اعضا و حواس و انعذ بیداد و بدو بهوت و حصول اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده
از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بیکلمه که رهایی از آفات دنیا
و آخرت این در حاملان است و در بی ایشان مرتبه و ساطت باسبابی که موجب امان است از ملک و عدم و محل آفات و محنات
و هلاک و فنا است پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس اوست مطلق و از جمله افعال است که تحقیق کرد آنست
مومنان را از عرب بر رساندن پروین افاضه نمود و از انوار یقین برای حفظ ایمان و تایید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و همت
از اعمال مومن بمعنی مصدق رسل علیهم السلام خود و خلق بمعجزات و الله مصدق کننده خود با یجاد موجودات و اظهار مکونات نیز
کفته اند مومن بنده آنست که چون دانست او تعالی امان دهنده از شر نفس و مکر شیطان و التجا ارده بجناب وی
و امن طلبد از وی در جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که خلق را از شر خود و سبب دفع
خوف و هلاک ایشان کردد در دین و دنیای ایشان سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق
گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد بسبیل نجات این حرفت انبیاست و ازان کس که
سید انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و تابعین بعد از ایشان ازعلمای دین و هر اکه موتی تعالی تخلق
اسباب امن همچنین خوف است بخلق اسباب خوف یعنی او تعالی مخوف منافقان تا مرد بود و او مومن چنانکه
بوده او مغیر منافقان نمیدارد بودن او برنل و قلاتی و با سطار شار و تا قیع و تشریح اطلاق مخوف از شرع مساعده و اسما الله
توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن در لغت گواه و نگهبانی و آنکه ایمن کند دیگری را از خوف که معنی قیت است
باز بادت میانه در حفظ و مراقبه و امام غزالی گفته معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قایم است
بر خلق در باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالی باطلاق و استیلا و حفظ است و هر که مشرف است
بر کنه چیزی و مستولی است بران و حافظ است مران را مهیمن است رجیح نمیکردد این معنی بر و بر اطلاق و کمال الا مر الا
عز و جل و ... کرده را باید که چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب است و احوال ظاهر و باطن او مراقبت کند
این معنی را در احوال خود شرم دارد از دیگر تا شایسته کند و در زبان قوم این را مراقبه گویند و تعلق باین اسم آنست
که مراقبت و محافظت باشد بر دل خود مشرف و مطلع چه بر احوال وی باشد از وی و غایب و مستولی گردد بر ذات
در ست از احوال و اوصاف خود پس ایمن گردد نفس خود و چون قیام نماید بحفظ و احوال بستر کافی بر بندگان
ارشاد حفظ و ازین صفت مر او تمام و باشد المعزیز بمعنی غالب و قوی که مانند ایمد و آنکه در صول باو دنیا ساند و صید

المهیمن

ومنع و عطا مر او راست و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات
و وجود و بقا و افعال و آثار پس هر چیز که ما سوای اوست ملک و مستفاد اوست و وی مستغنی است از هر چیز منفرد است
بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس قسمت رد کننده حکم او را وی کشنده از اراده وی پس اوست بادشاه حاکم علی الاطلاق
و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر که مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق اوست
بنده درگاه و کدای کوی او باشد و طالب عزت از آستان خدمت و طاعت وی گردد چون و آنست هر چه ما سوای حق است
محتاج است بوی و منقاد و مسخر است حکم او را در قضای او را واجب است که تعلق کند بجناب سلطنت و انصراف وی و بی نیاز
گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نکرد اظهار احتیاج خود را با ایشان و هیچ امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت
نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد جوارح و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا باد
وجود خود باشد و در طالبان و مریدان نیز تصرف کند از بعضی مشایخ وصیت خواستند فرمود بادشاه اوست
باش یعنی منقطع کن حاجت و شهوات خود را از دنیا زیرا که بادشاهی و ملک ابدی در ازادی و بی نیازی است القدوس
بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی که دریابد آن را حس یا تصور کند
خیال یا در رسد بان وهم یا احاطه کند بران عقل چنانکه گفته اند کلما خطر ببالک او خطر فی خیالک فالله وراء
هر چه آنرا شبیه نظیر بری آن فنا است و آنچه در اندیشه نه آید خدا است و نصیب بنده ازین اسم آنست که بداند
که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از خروج از عالم حس خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیه لوح قلب از
نقوش اعتبار و تنزیه باطن از هر چه ماسوا الحق است گفت امام غزالی قدس سره تطهیر اوست علم خود را از تعلق بمحسوسات
و محسوسات و موهومات و اراده خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی مراد او
نماند چیزی مگر لقای خداوند و شوق بلقای وی و شادی بقرب وی تعالی السلام اصل بمعنی سلامت است
و مراد اینجا بمعنی سالم است یعنی کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که
که در خیر وی از شر باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی خیر اند بالذات و شر نیست مگر عارضی است و طبیعی در کردن جیاتی
نمو وی و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقیصه که مقتضای ذات اوست و السلام بر نزاهت
از نقیصه که عارض گردد بعروض آفت و بعضی گفته که قدوس در ازل است و سلامت در لا یزال و این فرق نیز ... اگر
و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه قول او
سبحانه سلام قولا من رب الرحیم بدان دلالت دارد و امام غزالی گفته که هر عبدی که سلامت باشد از غل
غش و حقد و حسد و اراده شر دل وی سلامت یابد از معاصی و آثام تن وی سلامت باشد از دل رکونی صفات
و اخلاق وی اوست سلام از بندگان حق و نزدیک از منا جناب وی السلام تعالی و تقدس و مراد ازان کونی نزدیکی صفات

که عقل کبیر

لله

فرزند کو بنده این صفات بر وجه تمام و کمال در حضرت پروردگار تعالی شانه ثابت نیست الا آنکه حق تعالی از فیض عزت دو
نصیب بخشد خود تعالی شانه کاملان را پیدا نموده فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین و کسیکه عزت شناخت که اوست تعالی عزیز عزت
ارزانی فرماید عزت جز در طاعت و خدمت وی نجوید و بهیچ مخلوقی بطلب عزت و جلال ننگرد و هر کسی را که او عزت بخشد در عزت پاینده
عزیز برخواری تو بخشد و ویس عزیزی تو خواری نه بیند هر کس و بعد تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت دعوت
بر نفس و شیطان سخت بود و ابروی خود را بطمع و سوال و ذلت بر در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر حق تعالی
نکند و در علم و عمل و علو همت المثل و صفت الوصل گردد چنانکه کسی لا یعرف کنه حال در راه نبود الجبار جبر شکسته بستن
نیکو کردن حال کسیست و زور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخلة جبارة میگویند هیچ درخت
که از بلندی دست باو نرسد و جبار هیچ نبود در هر جهت و تمام این معانی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی و جهت
[illegible] منحصر است در وی دست جبر کننده شکستها و اصلاح آرنده و نیکو گرداننده کار خراب روزگاران و جمیع موجودات
[illegible] غلبه فرمان مشیت او بینند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه
[illegible] نیاز مند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را جبر حاصل شود و حال وی از روی اصلاح آرد و دایم در اوامر احکام
[illegible] شرعی و اوامر امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود متبری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند بصفت عبادت
[illegible] متصف گردد و تخلق باین اسم آنست که نقایص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل
جبر نماید و در مقام اصلاح بوده صاحب حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بود و او را بر ملازمت تقوی
و مواظبت طاعات حامل آرد و بهمین قیاس نسبت بخلق خدا جابر کسور و مصلح احوال و دستگیر
شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبر کند و همت بلند دارد
المتکبر تکبر داشتن بزرگی نمودن و از کردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال در کبریا است و
هیچکس مستحق کبریا و لایق آن در خور جلال و علا نیست و کبیر علی الاطلاق اوست و هر که کبریای حق و علو قدر او شناسد
[illegible] کبریا او کرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی خم کرداند و در اداء
[illegible] احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آنست که همه چیز را حقیر داند در وصول بجناب قدوس وی آنچه اسباب
وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را غیر خود و حقیر داند و در دید نیاز اهل دنیا [illegible]
[illegible] و نیاز در دو قدر وی [illegible] جهت خوشامد انسانیت و در منت مکانی دین ندارد جهت تعظیم و تکبر
ذات خود الخالق البارئ المصور این سه اسم قریب المعنی اند پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن [illegible] اما
بهریک معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و برء بمعنی ایجاد و پیدا کردن و تصویر صورت

آن دهیت

و هیئت تخت بین و هر چه از عدم بوجود آید محتاج است اولا باندازه کردن پس آن را آفریدن و بعد از وی صورت دادن
بر مثال بنا که نخست اندازه میکند بعد از آن بوجود می آید بعد از آن صورت میکند اگرچه در پیدا کردن حق سبحانه هر
سه با وجود می آید ولیکن رتبه یکی مقدم از دیگر است و هر چه از عالم علوی و سفلی از عرش تا فرش پیدا شده و پیدا خواهد شد
از ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بتجلی و تقدیر او پیدا بوده و تصویر او است و آفریدگار عالم اوست تعالی شانه
که بترتیب محکم و صورت بدیعه با رعایت حکم و مصالح در ایجاد و نوع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین
و بنده را باید که بیاد آفریدگار او یاد دارد بر صورت نیکو که وجود او را مشاهده کند و دایم در تفکر و اعتبار و انظار و اعتبار باشد
و تخلق عبد باین اسما هر چند بر سبیل مجاز نبود هم خالق همه اشیا پروردگار تعالی است لیکن مکر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی
در افعال نیز هست که بر آن کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل علوم علمیه از جسمانیه است و روحانیات قرار دارد
و فرو کند و تسویه و تصویر متعرض نفحات آلهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که ترتیب اوراد و وظایف
طاعت پردازد و کسب و کار کند که بر آن او به معیشت برای خود پیدا کند همچو ما کسب و کار و ثمرات آن بعد از موت و در باقی
[illegible] فیض برد و الغفار مغفرت و غفران آمرزیدن و خداوند تعالی آمرزنده گناهان بندگان است و غفار مبالغه
در غافر و غفور را از آن مبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و حق سبحانه پوشیده گناهان
در دنیا و آخرت و نیز ساتر قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب از جمله قبایح است و از جمله ستاری حق تعالی بر بنده آنست
که مقابح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید جمیل آنچه در شکم است در باطن او [illegible] پوشیده و خواطر مذمومه و ارادات
قبیحه [illegible] علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر اسرار او اطلاع نباشد [illegible]
از وسواس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی [illegible] خلق [illegible] دشمن گیرند ایشان [illegible]
[illegible] و همه [illegible] و هلاک [illegible] با آنچه گفته شد معنی غفار و ستار [illegible]
[illegible] نیست و احتیاج میان غفار و ستار [illegible] منغفرت [illegible]
و ستار بر ستر عیوب چنانکه [illegible] غفار الذنوب و یا ستار العیوب [illegible]
سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی نا امید نباید شد و دلالت بر سینه مجرم [illegible]
کو ستار العیوب است از شکرانه این نعمت غافل و فارغ نباشد [illegible]
غافل نباشد و نا [illegible] نیز ندارد [illegible] لطف [illegible]
[illegible] نشان الله العافیه و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرایم مردم [illegible]
ایشان را بپوشد القهار قهر غلبه کردن و قهرمان [illegible] غالب است که [illegible]
پشت جباران و متکبران را [illegible] کرده است ایشان را و تمامه مخلوقات در تحت

دیگرہ

گمان نداند و [illegible] است و [illegible] الله [illegible] ما رزقنا [illegible] لا یحتسب و رزق [illegible]
رزق معنوی [illegible] باشد و خواه رزق موعود [illegible] رزاق اوست [illegible]
بری کنار و توکل [illegible] و دانست که روزی مقدر است از جهت روزی دل تنگ نگردد و گله و شکایت از خلق نکند
و تخلق آنست که دست خود را از خزانه رزاق [illegible] ارزاق مطلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار [illegible]
و بندگان او در وصول ارزاق [illegible] بانفاق و تعلیم و ارشاد [illegible] تخلق است که با اهل و عیال و هر که
در مونت او معیشت کشاده کند و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند [illegible] مهمان روی ترش نکند که روزی خود
بر خوان تو میخورد [illegible] بر تا [illegible] زمهمان داشت [illegible] میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن الفتاح کشادن
و گشایش حکم کردن نیز آید و اوست تعالی شانه کشاینده درهای رحمت [illegible] حکم علی الاطلاق میان خلایق و کشایش
همه کارها [illegible] و فضل [illegible] و آخرت [illegible] واسطه [illegible] فتح [illegible]
چنانکه اذا جاء نصر الله والفتح و انا فتحنا لک فتحا [illegible] کشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیا و مرسلین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است ایشان [illegible] ایشان را بر اعدا
[illegible] چنانکه [illegible] سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون [illegible] کشاده است
[illegible] مومنان [illegible] و کشاینده بر عاصیان درهای مغفرت [illegible] دهنده [illegible] اوست و بالجمله
فتاح اسمی جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید
که [illegible] بر در کرم وی با امید فتح [illegible] انتظار حصول افضال [illegible] با تسلیم و سکون تحت جریان حکم
همه [illegible] بر خود [illegible] و تخلق [illegible] آنست که [illegible] بر روی طالبان [illegible] علم [illegible]
و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد العلیم [illegible] عالم [illegible] نهان
و خطرات دل [illegible] و علم [illegible] کلیات و جزئیات و ظواهر اشیا و بواطن و کنه حقایق [illegible]
معلومات [illegible] ظاهر و سرایر [illegible] باطن [illegible] ملاحظه
علم خالق را بر علم مخلوق [illegible] اسم آنست که بتحصیل علوم [illegible] و تکمیل آن و حقایق و معارف [illegible]
تکمیل نفس [illegible] و باعث [illegible] عبادت [illegible] صلاح حال و باطن [illegible] علم نافع [illegible]
علما مشغول [illegible] باشد القابض الباسط قبض گرفتن و تنگی و بسط فراخی و گسترانیدن ضد یکدیگرند [illegible]
تنگ میکند رزق را بر هر که خواهد و فراخ میگرداند [illegible] کرام خواهد رزق [illegible] میکند ارواح را از اشباح [illegible]
و بسط میکند ارواح را [illegible] قبض میکند [illegible] میکند [illegible]
[illegible] فراخ میکند [illegible] که [illegible] میکند [illegible] قبض و بسط

وفراخ

تذری مقهور و مغلوب اند و عاجز و ذلیل اند در قبضه قدرت و عظمت وی حیران و سرگردان اند در وادی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار بر شناخت قهاریت او از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد و از غایت خوف ملتجی بجناب
لطف و کرم وی گردد و تخلق باین اسم آنکه چون سلطان غیرت و قهرمان حال او را [illegible] از جن و انس و
شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت حال خود ببندد و از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک
[illegible] مانع نباشند و اعدای عدو او نفس است که میان دو پهلوی اوست که بنور ایمان قلب مسخر و مطمئن باشد و [illegible]
[illegible] که آرام گیرد و خلق را بزجر و ضرب و قتل [illegible] حدود و شرع و نفس را بترک [illegible] و اشتغال بما لا یعنی [illegible]
تادیب و سیاست نماید و از جمله قهاران مردان اند که با ایشان معارضت [illegible] مقهور و مغلوب گرداند
و صاحب فتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن [illegible] میکند [illegible] شیخ محی الدین [illegible]
[illegible] الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن و موهبت بخشش [illegible]
دایم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نه و هبه حقیقی عطیه است که خالی باشد از غرض
و عوض چه مبطی بغرض که [illegible] بخشنده در حقیقت [illegible] بلکه بایع است [illegible] جواد آید
[illegible] جواد در این روایت نیست و وجود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی اوست که [illegible]
[illegible] احتیاج دارد [illegible] زیاده [illegible] غرض [illegible] موافق حکمت و صلاح
[illegible] بنده [illegible] شناخت [illegible] مطلق اوست [illegible] امید دارد [illegible]
[illegible] ندارد [illegible] طلب [illegible]
[illegible] منسوب [illegible]
[illegible] اطلاق این [illegible] ملاحظه استعداد [illegible] استخارت [illegible]
[illegible] الله تعالی و تخلق باین اسم بآنست که [illegible] اگر چه جانی [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] غرض و غایت [illegible] افراد [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] انعام [illegible] عوض [illegible]
[illegible] جمیع انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الرزاق روزی رساننده خلق را از آدم و [illegible]
[illegible] سباع و بهایم و سایر حیوانات [illegible] مناسب حال و موافق حکمت و رزق دو قسم است محسوس و معقول
[illegible] ابدان [illegible] و معقول ارواح را نیز رزق معنوی [illegible] لطف باری تعالی [illegible]
[illegible] جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها [illegible] متقیان [illegible]

گمان نداند

میکنند الفقرا او این قوم را در معنی قبض و بسط داوات آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب ابن را بنفصل از کلام معرفت
مشایخ عظام منفصل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر میکند و امیدوار بازگشتن
و در بسط شکر میورزد و پرستکاری میباشد و هر جا قبض و بسط میبیند از و بجا میداند و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان
آنست که قبض میکنند بندگان را بتخویف و انذار بجلال خدا و کبریای او و بشنوی عذاب و بلای او و بسط میکنند به بشارت و اوای
بلطف و عطای او بصنوف الا و نعماء او و با قبض میکند و تشکی می آرد و تحمل میورزد بر حقایق و اسرار آگاه از غیر اهل آن اخفا
و نشر میکنند بر اهل آن انتهی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم آنست که با نفس برخلاف او باید که در تحت ضبط و سیاست او
باین دو صفت معامله میکنند تا تربیت بکمال یابد شد هرگاه بسیار ملالت و ساقت بدو پیشان رسد ببسط دفع کند و هرگاه
بسیار جرات کنند و دلیر شود بقبض ضبط آن نماید و گفته اند که در سیاست نفس اگر بر طاعت و تندی آرام دار روانی حد تجاوز
نباید کرد نا مهر بر مرده و طول کار نکند که طاعت با عنان او نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس او و بمتابعت
شیطان کنند بر سیاست بلیغ نماید گر گتیمه یک از زور ای خود تمام در نو مسد ابلیس زاید و السلام الخافض
الرافع فرو داشتن و برداشتن فرود می آرد کافران را به بدبختی و بر میدارد مومنان را به نیکبختی و بر میدارد دوستان را
بنزدیک کردانیدن و فرود می آرد دشمنان را ببعد گردانیدن و فرود می آرد کسی را که میخواهد با سفل سافلین طبیعت و بر میدارد دیگر
را به اعلا علیین معیت و فرود می آرد دیگر را به درکات جحیم و بر میدارد دیگری را بجناب نعیم و ازین دو صفت را مراتب
و درجات بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که بنگاه او بود برد از فرود دم فرو نیم
و مجاورت اشقیا و در خواهد بلندی در جه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تخلق آنست که پست گرداند باطل را و بالا گرداند
حق را و حفظ کنند اعدای دین را و محبت دارد با ایشان و رفع کنند دوستان را و دوستی دارد با ایشان که افضل اعمال الحب فی الله و البغض
فی الله است و در مرتبه نفس را که اعدای الاعادی است خفض کنند و مقام دل و روح را رفع کند و برادران دین و مشایخ اهل یقین را
بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست داند خود را نه بیند اگر بیند ذل و نقص بیند هنر مندی که ره را با او سر دید از خود عیب
زیرکانه هنر دید حکیمان که در اندیشش بودند دوای خلق در درد خویش بود خیر المعز المذل عزیز گرداند آنرا
ذلیل اگر گرداند و عزیز میکرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و هدایت و حمایت بطریق معصیت و خطا
و در عقبی بعلو مرتبه و تعلیم منت و روحیت ذات پاک خود و خوار میکرداند کسی را که میخواهد با ضداد این صفات امام غزالی
گفته است که معید هر ملکی را با نچه خواهد و میکشد ملک ازو که خواهد عز دایم و ملک حقیقی در خلاص دل از حاصل اسیری نفس و غلبه
شهوت و ظلمت جهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل و مشاهده کرد جمال حضرت عزت را از ذل او کرده شد
او را بقناعت و بی نیازی شد از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس بی تحقیق عزت داد
او را و داد او را ملک و بنی دنیا و کسی که در از کرد چشم را بسوی خلق و محتاج کرد او را بسوی ایشان و مسلط کرد اندیر روی حرص و هم کرد او

از قابض

از قناعت و مغرور کرد اند از قناعت و مغرور کرد انید نفس او را استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار کرد انید او را اگر شنیده از دور
ملک اشتیه این اعزاز حسی متقضی روحانیست که اما ذکر اعراض و اذلال نسبه و جسمی نیز از صفات و افعال او عز و علاست چنانکه
توت و کمال و جاه در جاه و مال و منال و شرف نسب و تفاخر بانیاء و انصار و اصدادان که ظاهر کرد و نفع و ضرر آن در دین
باقی اندازه آن در اهل دین و دنیا و چون دانست که معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی میخواهد و از خواری و
ذلت پناه بدرگاه عزت وی دارد و میداند که عزت در طاعت است و خواری در معصیت ارسلاکی بس الطمع و کمخوت
نفس خود را خوار نگرداند حکایت اورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان و خورش
آن کودک با این کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک
را ان شد و در سیمان در گردن او کرد و میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی سگ یار
خود نکشتی شعر با نان خشک قناعت کنیم جامه دلق که بار محنت خود به نه بار منت خلق و تخلق آنست که
عزیز دارد آن را که خدای تعالی عزیز کرد انیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت و خوار دارد آن را که خوار کرد انیده
بکفر و ضلالت و مخالفت نفس و جهالت و شهوت السمیع البصیر این دو صفت است حق تعالی را که منکشف
میکردد با تمام مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بالت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش
و بیناست نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و در دور و نزدیک ترددی برابر است
در شنیدن و دیدن چیزی را و راز شنیدن و دیدن چیزی مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر
از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه وی تعالی از صفات جسم ثابت شد تنزیه در آن و قرآن
مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی
سمیع و بصیر است الحکم کند که او باخبر و ناظر است و وی تعالی از آن در هر چه گوید با ادب گوید و از غیبت و بهتان و لاف
و کذب و فحش و نقص و طعن و طنز پرهیز دو چون چند و شنود و کلام خدا و رسول خدا و نا معان و را انچه را فرض است
حق تعالی بدان و از نظر حرام و در اوقات چشم بر هر چه کند و دنیا و زینت آن پر گمر کند و بصنایع بدایع آلهی در نگرد
کیرد آن را و لازم گیرد دوام مراقبه و سلطه مطالبه نفس بمحاسبه و اشارت بی سمیع و بی یبصر ...
الحکم یعنی حاکم است و وی تعالی الحکم علی الاطلاق است حکم کند تشریع و اراده و حکم کننده است میان خلایق
بر فتح قاعده ظلم و در فتح طریقه و بنیاد انصاف تا ستاند مظلوم را ازظالم ستاند و راز فراز و حکم کننده است بشقاوت
و سعادت بر ذکر آن در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم مفهوم است قضا
و قدر و تدبیر و تقدیر وی تعالی اصل و وضع اسباب را حکم است که عبارت از امر است و تکلیف با لبصر است
و خلق اسباب مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب در خلقه ملحوظه تقدیر است

از قابض

المهیمن

و این را بیان است که امام در شرح اسماء حسنی گفته و جمله از آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است بنده باید که
استسلام کند حکم او را انقیاد دارد مراد او را راضی باشد بقضای او و ابرار از ذمه داکند از حقوق خصومات خلق و بر حذر
باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمره ظالمان محشور نگردد در روزی که در آن تعالی
حکم کرده در سوانست و از سابقه حکم ازلی هراسان و اندوگین باشد و تخلق آنست که در رفع خصومات و حکومت
عدالت نماید و انصاف و رزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که بصفت
صلاح دنیا و دین است العدل عدل در اصل بمعنی داد و داد دهنده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت
و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم به ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم
ملک اوست و همه افعال حق و مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد و لا تحصی است چنانکه باید و شاید
همچنان است فرود وی تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با یکی معامله برابر عمل و یکی کند و سزا دار
قسمت کرد اند و این از عدل باشد و کاه عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل اوست و
چون بنده دانست که حکم مطلق اوست و همه بقضا و قدر اوست در همه افعال او را حکمتها است
باید که در افعال او بر حکمت او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در هر دم عدالت ورزد و حضور سار را که
رعیت او است در مملکت وجود اوست و شهوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین اسیر
کرداند و افعال او بر خط استقامت و توسط و اعتدال بود شعر بدار راست روان کوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل نرسد کج رفتار اللطیف لطف و نرمی و نازکی در کار در کردار و نیکی کردن بکسی و لطف
خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او به بندگان عطا او است فوق کفایت
و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت ابدی بسعی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یک
ساعت چنانکه کسی که ایمان آورد در ساعت مرد و گاهی مشقت مجاهدت و کلفت ریاضت بلطف
و نرمی آسان میکرداند اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت بمنزل مقصود میرساند و تقرب و قبول
در کاه حق مخصوص و مشرف میکرداند و لطف را بعلم بدقایق مصالح و خفیات امور و رسانیدن بمستحق برسبیل
رفق و نرمی و تفسیر کرده اند و این هر دو امر بعضی احاطه حق سبحانه بر دقایق و خفایا در فن دران اللطف العبد را
از احاطه حصر و ضبط بیان بیرون است و شیته کرده است امام غزالی بر بعضی امثله و گفته چنانکه لطف
او در خلق جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا به در شکم و بعد از ولادت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین
از میان خون و سرگین برآوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم از کرم
و در از صدف و عجیب تر از همه بیدا کردن آدم که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهده ملکوت سموات و ارض

سیئات هم

میانه

و عارف ذات

عارف ذات و صفات اوست و امثال آن بیرون از حصر و احصاست و هر که دانست که وی لطیف است در عالم
کمونات مهربان است و موشر بجلایل نعم باید که ظاهر و باطن از مکر تلبیس و ترک ادب را خلاص و صاف نگاه دارد و شکر
نعمت وی گوید و توفیق خیر و طاعت از وی جوید و به تقصیر معترف آید و تایب و مستغفر گردد و تخلق آنست که بر بندگان
خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در اخلاق حسنه و چه در مصالح رو حانیه و بنیه و دعوت الی الله را بطریق رفق بر
وفق لطف و حکمت و موعظه حسنه و علم حقایق دقایق پوشیده بار فیق و سهولت و نرمی بخلایق بر ساند و
افاضت نماید الخبیر خبر الکاه و خبیر اگاه و دانا و نیست هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن مشهود در
زمین و آسمان ذره و مضطرب و مطمئن نمیگردد در کون و در کان نفسی مگر آنکه نزد اوست تعالی شانه از آن خبر
و این معنی خبیر راجع بمعنی علیم است لیکن چون علم اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آن را
خبیر نامند انتهی و کاهی خبیر بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته
و آینده به کلام خود پس این معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اعتبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده
بندگان را با امر و نهی و تکالیف شرعیه چنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که خدای تعالی
خبیر است مراقبه علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید اخبار را در انچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آرد و تخلق آنکه
به اسرار کار های دین و دنیا با ریک بین باشد و از انچه در عالم قلب و قالب در میگذرد خبردار و ..
و خبردار باشد از مکاید نفس و مکر و خداع آن با برحذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از ان و متذکر گرداند
ایشان را بمواعظ و نصایح تا بیدار شده ایشان را ایمان الحلیم و حلم حکم آهستگی و بردباری
و حلیم آنکه در اخشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مبادرت انتقام نگردد و با وجود
وبا وجود اقتدار اگر توبه تدارک گیرد عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است
و بنده که وی استعجال نمیکند در عقوبت ولیکن بر عزم آن بکاری باشد و کینه نگاه میدارد ناتر و رحمت نگند
را مسکینانی کرد و وی تعالی خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عید آنست که از انتقام او خایف باشد
و از جهت علم و امید وار عفو باشد که چون در حال حکم کرده است در مال نیز مغفرت کند باید که با حیای ذاتی را
کوبا و به کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر
گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بی فرمانی کند و تخلق آنست ما لیسند که مبتنی از جا نرود و تمکین و وقار دارد
و عقوبت را بر دستان تعجیل ننماید و صفح و عفو نیمه خود سازد مگر در اجرای حدود شرعیه العظیم
العظم و العظمت بزرگی شد ن و عظمت کاهی در اجسام که مدرکات ابصار اند اطلاق یابد و گوییند
که این کوه جسم عظیم تر از درست و تنبیه که امتداد و مساحت او در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد

سبحانه

تکیم

باز این دو قسم است یکی آنکه چشم را محیط میگردد و باصره بدان چنانکه فیل و امثال آن و دیگر آنست که محیط نمیگردد
بصر باطراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از او و گاهی در مدرکات بصایر استعمال کنند و آنجا نیز
اقسام این تقسیم است که محیط شود بادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی
و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه در کنه آن و حقیقت آن و عظیم مطلق اوست که عظیم تر از
همه است و متجاوز است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک که هیچ عقل کنه ذات او و صفات او نرسد
و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسی که شناخت عظمت حق را مستغرق و فرو داند نفس خود را
در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی شانه و عظم برهانه و بنده را باید که از عظمت
و جلال حق چندان و چندان در دل فرود آرد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی هستی نماند و تخلق آنست
که همت بلند دارد از برای دنیا سر فرو نیارد بلکه کونین را در جنب عظمت آنچه در نظر همت وی جای نماند و تحصیل
کند از کمالات و صفات که شریف تر و عظیم تر [illegible] تا بمرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسد در
حدیث وارد شده است که عالم عامل که تعلیم میکند مردم را از خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم
و عظیم از بندگان انبیا و علما اند [illegible] صفات ایشان تصور کنند بر نوع عقل و سبب
عظمت و حفظ مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم که عظیم تر از همه مخلوقی
بوده باشد و در عالم اجسام عظیم تر از عرش [illegible] و در عالم معانی از روح آن [illegible]
هم بعظمت روح محمد است صلی الله علیه و سلم الغفور یعنی غفار است و هر دو صیغه برای مبالغه است
و غفور بمبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بود [illegible]
و گناهان عظیم بخشد و مغفرت باقصی مراتب در درجات رسد و بعضی گفته اند که غفور آنست
که چون از بنده نوعی از گناهان را بخشید از همه بندگان آن نوع گناه بخشد [illegible]
غافر [illegible] بپوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان و غفور آنکه از چشم فرشتگان نیز محو و پوشیده گرداند
تا از ملامت ایشان مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از خجالت شرمسار در پرده تشویر
نماند [illegible] سر خجالت در دلش [illegible] که گناه ببخشند [illegible] شرمسار هست
و وجه تعلق و تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب
نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را استناد بخدای تعالی باز کنند [illegible] شاکر
و شکور نام وی تعالی دارند و معنی آن ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل [illegible] ثواب جزیل تر و عظیم
تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند یعنی شکر [illegible] گویند

بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب بمراتب است یعنی شکر و بعضی گفته اند که چون شکر [illegible] نام کردند بطریق مشاکلت
و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است شاکر بنده است بنده را بر طاعت وی [illegible] در شکر و طاعت وی
تعالی بیفزاید و صدق اخلاص نماید و وجه تخلق آنست که شاکر باشد مر خدا را بر نعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی [illegible]
و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و ثنا گوید [illegible] العلی علو بلندی و بلندی شان
[illegible] و این دو قسم است حسی چنانچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه مرتبه چیزی
فوق مرتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس در مرتبه بالاتر است و همه مراتب پایان تر از مرتبه اوست زیرا که سبب و علت
فوق مسبب و معلول باشد و وی تعالی سبب و علت جمیع سببات و معلولات است و بذات او منتهی میگردد
مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق او نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند
بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را ادراک حسی نیست و آن بهیمه است و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز
دارد و آنکه ادراک عقلی دارد منقسم است بچیزی که معارض است او را در معلومات او شهوت و غضب انسانی است و چیزی که سالم است
از [illegible] و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و محروج باشد [illegible] سلامت نصیب [illegible] شده
و آن ملایکه اند [illegible] ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه تعالی است پس وی در مرتبه فوق کل باشد
که عالی تر و کامل تر از آن مرتبه نباشد [illegible] ادراک ابصار
علو معنی [illegible] وی سبحانه فوق العرش است زیرا که فوق عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحیز و تقدیر
بحدود اجسام و مقادیر [illegible] فوق تمام اجسام باشد در رتبه و تخصیص بجهت فوقیت اوست از جمیع اجسام [illegible]
[illegible] وی تعالی غالب است [illegible] والله غالب علی امره [illegible]
که قیاس عقل و ترتیب فکر او در کنه ذات و صفات او راه ندهد [illegible] معرفت [illegible] بجز معرفت
آنکه کمال معرفت اینست و خود را در جنب علما و حکما وی تعالی پست داند و با امتثال و تسلیم پیش آید و تخلق
آنست که بتمام جهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب مقامات
و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق در درجات انبیاست باتفاق [illegible] و اعلاء درجات کسی که
فوق او [illegible] نیست در درجه سید الانبیاست صلی الله علیه و سلم و علی مطلق خداست تعالی [illegible] جل جلاله
[illegible] و نیز تخلق آنست که [illegible] نفس و همواره در همت بلند باشد و از صحبت اهل دنیا استنکاف [illegible]
[illegible] مشایخ گفته اند که هر که [illegible] در توجه [illegible] درگاه حق [illegible]
و هم [illegible] الکبیر بزرگ صاحب کبریا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است
و کمال وجود در وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود [illegible]

و چون طویل الوجود دایم الوجود ازلی و ابدی [illegible] باشد او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی تعالی وجودیست که وجود تمام
ازوی هر موجود پس کبیر یعنی کامل الذات تام الوجود باشد و عظیم یعنی کامل الصفات رفیع القدر عالی المرتبه
و وجه تعلق تخلق قریب باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر ذره در عالم [illegible]
[illegible] اوست تعالی شانه یا بقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر در موالید [illegible] نگاه میدارد در ترکیب
مزاج بتعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح در ذات ایشان چنانکه شاخها و ناخنها و چنگالها
و خارج از آن چنانکه سلاح [illegible] پیدا کردن معرفت و هدایت [illegible] کردن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس [illegible]
جاسوس ساخته که آگاه کنند بقرب اعدا و آفات چنانکه چشم و گوش و غیر آن و همچنین حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت
آسمان و زمین است [illegible] نگاه میدارد نبات را [illegible] طراوت او را برطوبت و بخار [illegible]
و خار سلاح نبات است چنانکه شاخ و [illegible] و چنگال سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را
از آنکه مبدل بهوا گردد [illegible] در خبر آمده است که فرو نمی آید قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته ایست که نگاه میدارد آن را تا
میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی گفت که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصایر بران دال است [illegible]
بدان ببصیرت نه بتقلید [illegible] معانی کثیر است [illegible]
و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و شبهات [illegible] در توحید [illegible] دلایل و براهین بر صدق دین و اقوی دلیل و
برهان [illegible] یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعا دخل نیست [illegible] این نعمت چگونه گویم
که با چندین اختلافات ادیان مذاهب که در عالم است [illegible] و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه
و نور ایمان در دل باقی و ثابت است [illegible] یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان [illegible]
که [illegible] نسیان و فراموش کردن است [illegible] اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ
در علم وی و ممکن نیست زوال آن بسهو و نسیان نقل است که یکی از علما اموال بسیار از میراث رسید گفت الحمد
[illegible]
[illegible] نگاه دار [illegible]
[illegible] هر کس ز خدا پناه
[illegible] از بلا نگاه دارد تخلق آنست که حدود احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از [illegible] و سر را
از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و در جمیع احوال از خروج از صراط استقامت و اعتدال حفظ نماید [illegible]
دست گیرد و محافظت [illegible] المقیت خالق اقوات
و رساننده آن [illegible]

ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت یعنی توانا و نگاه دارنده و گواه حاضر [illegible] و کان الله علی
کل شیء مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد [illegible] قوت تن و جان ازوی خواهم
[illegible] سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحسیب کافی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الجلیل الجلال [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] جلیل مطلق جامع [illegible] جلال و صفات کمال امام غزالی [illegible]
و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات [illegible]
[illegible] جمیل [illegible]
[illegible]
[illegible] جمیل خلق و جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه
جلیل مطلق اوست [illegible] جمال و کمال و جلال است [illegible] انوار ذات و آثار صفات
اوست [illegible] جلیل [illegible] مطلق اوست تعالی و تقدس [illegible]
[illegible]
[illegible]

در کرم شدن و رین منست نیستی از هستی آدمی منست تو در کرم شو که تجرید این بود کرم شدن گم کن کلفو ملزان
[illegible] ست که نفس خود را بصفات کمال موصوف گرداند و صفات باطله خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند
[illegible] و جمیل گردد و خدا را خلق علم دوست دارند **الکریم** بزرگ و عزیز گفته اند چون کسی را وصف بکرم کردی ذکفته اند کریم ا
[illegible] قادر کرد و عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش می دهد هر که او بوی التجا آرد او را ضایع نکند از دو از جمیع
[illegible] و شفعا بی نیاز کرداند و کرم بمعنی کرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی جمال استه اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمام این معنی بر وجه
کمال خاصه ذات کریم متعال است نقلست که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله حساب
[illegible] قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسم کرد پرسید که چرا تبسم کردی
[illegible] کریم چون به بیند بپوشد چون قادر شود عفو کند و بنده باید که وظیفه شکر کرم و اکرام و وعده بجود و دو دستی انجمیش
[illegible] دل گیرد و تخلق آنست که سعی نماید در تحصیل آن و تکلیف کند اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن با بران دو
[illegible] بتخلق اوست و انبیا صلواة الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید انبیا علیه من
[illegible] افضلها و من التحیات اکملها از همه کامل تر و کریم تر و اوست اکرم الاکرمین بعد الله تعالی و تا بعان او
[illegible] اولیا و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم **الرقیب** فی الصراح رقیب نگهبان و چشم دارنده
[illegible] طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را او ملاحظه کند اینها را پس غایب نگردد از وی مقدار ذره
[illegible] زمین و نه در آسمان غزالی گفت رقیب علیم پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه
[illegible] دایم او را رقیب خوانند پس رجوع معنی رقابت بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام سابق
[illegible] که بهمین را تقسیم برقیب کرده اند لیکن نا فهم کرده اند در مفهوم آن مبالغه در رقابت و بانی وجه فرق
[illegible] میان هر دو وجه متعلق و تخلق ظاهر است آنکه نگهبان خود باشد و خود را از عوارض نفس و قطع از کر فقلب
[illegible] دارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایسته تا پرهیز بود و بدانکه حق تعالی رقیب و شاهد اوست
[illegible] در هر حال ظاهر و باطن با نفس که نفس و شیطان در کمین او بود و فرصت نگاه میدارند و باعث اند او را بر غفلت
[illegible] تا چون غافل گردد کار خود بکنند و کین خود بکشند پس همیشه بر حذر بود از ایشان و هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بند
[illegible] را هها را بر ایشان معنی مراقبه است **المجیب** اجابت جواب دادن و اجابت دادن او رسن ملا
[illegible] جواب دهنده بر که او را خوانند و اجابت کننده هر دعا و عطا کننده هر سوال اوست اجابت کننده
[illegible] مضطر بزبانی قال و حال آنکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کننده و داده است پیش از آنکه طلبند
[illegible] از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه
[illegible] پیدا کرد ایشان را و پیدا کرد اسباب ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را

اورست هم

دارم زنی و اجابت کند بندگان او را با الحاح و ابرام و بر آرد حاجات ایشان اگر قدرت داشته باشد و بلطف و نیکو تم
و با جابت دعوت ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه و سلم **الواسع** سعت فراخی
فراخ کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اما مضافه بعلم میکنند و میگویند علم وی واسع و محیط است بمعلومات و
با حسان میکنند و میگویند احسان وی واسع و محیط است بالنعم و نعمت او بسیط است و بقدرت و ملک و قضا میکنند
و واسع مطلق در جمیع صفات الله تعالی است و آنکه گویند بمعنی توانگر و توانایی و درس است بهمان علاقه است
و حق مرکسی را که شناخت خدا را و فهم فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را او باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و
احتیاج مستغنی گردد از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل علوم
و معارف و انطلاق وجوه سجایا نه و رزد سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ کرداند و را انچه او را دم در دنیا
از هواداشت و ابتدای جا بلان تنگدل نگردد هیچ چیز از وی دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع گشاده گشاده باشد
بند ها بردارد از خواهی گشاد دست و دل یکتا اگر خواهی مراد **الحکیم** حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل
و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم حکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد و از بادت احکام و نیز گویند حکیم مبالغه
حاکم است و حکیم میگویند کسی را که دقایق اشیا و نیک داند و دقایق صناعات را و متقن و محکم کند صنعت آن را
و کمال در این معنی غیر خدا و ند عز و جل را نباشد و وی تعالی امر نکند مقتضای حکمت و از رو درانش و نه کند و کارها وی
از دخل و عبث منزه و مبر است و دانا است بدقایق اسرار کمیت که شناخت که پروردگار تعالی حکیم است
بر وی باید که راضی گردد بحکم او و بداند که در او در آن حکمت مبالغه خواهد بود و اگر چه ظاهر نگردد بر وی پس اعتراض نکند و محنت
نگیرد در بر وی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه
بقیق اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت علمیه و نیک داند دقایق
علوم و صناعات را و انچه متعلق بتکمیل نفس بود باید که از سفاهت و لهو بر حذر بود و هیچ کار بی بافته حقایق و دقایق
ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد و نقل است از ذو النون مصری که گفت شنیدم که در قرب
زمین مردی بعلم حکمت معروف و مشهور است بزیارت شدم چهل روز بر در خانه او افتادم وقت نماز بمسجد
آمدی و همچنان و از جهان باز گشتی و هیچ التفاتی نکردی از این حال بتنگ آمدم گفتم ای جوانمرد چهل روز است
که اینجا استاده ام و هیچ التفات بمن نمیکنی و سخنی نمیگویی از خدا پند دهی و حکمتی بیاموزانی گفت ای کریم
گفت بان عمل خود هیچ کرد گفتم آری اگر آن تو صدیق ده گفت دنیا را دوست دار و فقر را غنا شمر و بلا را
نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خواری عمر را غرت پندار و حیات
را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز

بیا موزم

از سینه چو کس همه نام و نشان غیر الاکبر که میسر از وی نشان ترا **الودود** بضم و فتح و کسر و همچنین بکسر واو و وداد دوست
[illegible] دوست داشتن و بمعنی گفته اند دوست داشتن قوی تر و اکید تر وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند
[illegible] او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند
[illegible] و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را و هیبت
[illegible] و ذکر میکنند او را ذو مودة و الغفور الودود و اسم غفور را با اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناه کار که تو دهنبار
[illegible] اند نیز نا امید نباشند یعنی اول عیار معصیت را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک
[illegible] بعد از آن در دایره محبوبان معدود ان خود می دارم از مرکه اید و فرمائیم و از تو کرم اید و توانی و جه تخلق آنست که
[illegible] دوست دارد بر باشد و انچه خود را خواند از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این است
[illegible] کند و را از ایثار و احسان منع نسب و حقد و ایذا باز ندارد و پس بلکه بهتر دارد و عطا کند آنکه محرومش گرداند و از او عفو
[illegible] ظلم کند بر او و فرد اعلا این است که در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریقه محبان بذل مجهود نمود
[illegible] استقامت ورزد و دو کیست دوستان او را و سیله عظمی شناسد حضور محبوب ترین محبوبان و محب ترین
[illegible] بان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبت و طاعت وی عین محبت حق و طاعت اوست حکایت
[illegible] از دوستان آنحضرت هفتاد هزار دینار از میراث پدر او رسیده بود ناگاه مویی از حضرت رسول صلی الله
[illegible] علیه و سلم بدست افتاد از همه مال را داد و آن موی را بخرید **شعر** جان دنی چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب
ارزان خریدم **شعر** و گفته اند که علامت صحت محبت حق جل و علا سرایت محبت است بحضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم و نشان راستی محبت مصطفی محبت اهل بیت و متنسبان اوست دوستی را دوست دار
دوستی او را دوست دار دوست را بر دیده دارد و دیده را بر دوست دار سگی در سرا و فرا بر بی دوستان
[illegible] در صورت انسانی و مقیم جای دانی باشد آدمی چون ناامید باشد پیغمبر باید قدس الله سره العزیز
[illegible] سگی را بار است و سنگ را دیدار عبد الله را بانو امیدی چکار **المجید** بمعنی ماجد است فی الصراح مجد
بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجد نیل الشرف و الکرم و طیبی گفت مجد سعت کرم و امام غزالی فرمود که مجید کسی
[illegible] شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل
[illegible] و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجا آرد و شکر نعمت و عطای او فرو نگذارد و تخلق آنست
[illegible] شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و عطا و نوال او اضافه و افاده نماید
الباعث بعث برانگیختن یعنی برانگیزنده مرده گان از گور و مرسل پیغامبران نایم از خواب و فرستادن کسی را
[illegible] کار رواد و خدای تعالی برانگیزنده مرده گانست از قبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب

مسبّان هم

دار او را باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند برانگیزنده همتهاست بر نیکو کاری بعضی بنده باید که از خواب
غفلت بیدار شود و از بی فرمانی رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد دارد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق
و اهل مرده را از گور جهل که موت اکبر است برانگیزد و بعلم که سبب حیات ابدی است زنده گرداند و غافلان را از
خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم
و ارشاد و رسل و رسایل نماید و همت بر کار خیرات و مبرات بر گمارد **الشهید** از شهود است بمعنی حاضر است یا از
شهادت بمعنی گواهی دادن و حق سبحانه حاضر و مطلع است بظاهر و باطن و بر غیبت و شهادت و گواهی دهنده است
بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله
الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران با یمان بحضرت و انبیا رسول که بیاید بعد ایشان مصدق انچه با ایشان است
چنانچه قول وی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الایة دال است بران و بعضی گفته که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وی تعالی
بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام و شهید بمعنی مشهود نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما
و صلحا و ملایکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات وی اگر چه از ادراک کنه صفات عاجز و قاصر اند
خطبه بر نام تو خواندند این همه از تو خبر نامی ندانند این همه گر چه توحید تو میخوانیم ما تو همی دانی که ما دانیم ما
بنده باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و شهادت دهد بر حقیت رسول و صدق
وی مصدق بود احکام دین اسلام را و تتبع و کمال اقرارات و صفات در معترف و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم
و خبیر است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت گردد در دنیا و در روز قیامت و شهادت
بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا کرده تا از خواص عباد الله باشد **الحق** بمعنی ثابت است و در مقابل اوست باطل
بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت مطلق الله تعالی است و سایر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز
و نیست اند که در حد ذات ایشان را وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الا کل شیء ما خلا الله باطل و تفصیل کلام
آنست که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق حق بوجهی و باطل بوجهی پس ممتنع بالذات باطل مطلق است
و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او را از جهت ذات حق ش وجودی نیست اصلا پس باطل است
نیز ازانست مستفید است وجود را از غیر خود و از وجهی که مقابل جانب مفید وجود دارد موجود است پس در باطن و بعض
و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات
خود موجود است و هر چیز وجود از وی میگیرد و آن حق است عز و جل و تعالی و تقدس بمعنی صدق و راستی و درستی
که اقوال و اعتقادات و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی بوجود حق دارد و باعتبار ثبوت آن نسبت او را حق میگویند
و حقیقت بمعنی سز او ار تر می آید و دست تعالی سز اوار

البنین

وتقدس بمعنی سزاوار تر حقیت هم مراوراست تعالی سزاوار الوهیت واقوال وافعال وی از شایبهٔ بطلان وکذب منزه و مبراست آن
تخلق آنست که متحقق گردد بنده بمتابعت حق که شریعت محمد است صلی الله علیه وسلم تا از آن نور حضوری بر دل سعودی
گردد که بدان مستغرق گردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی و متصف گردد بمعنی حقانیت و امام غزالی گفت رحمة الله علیه
رحمة واسعة عبد اگرچه حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بحق او و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود
باطل است اگر موجود ساختن حق مر او را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق مگر یکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد که وی بحق است
و میگوید این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن و دیگر آنکه مخصوص بوی نیست بلکه هر چه ما سوای اوست
بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن بحسب شهود گنجایش غیر نماند و هر چه کلیت
غیر را از نام مراد از غیر گردد در وی مستغرق گردد [illegible] نه میکنند که او اوست و از اینجا گفته انا من اهوی ومن
اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است [illegible] کلام الانام الموجود تجلی را از نور مطلق [illegible]
و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شهود تو منور گردان [illegible] خود دل بنده خود را
تا چنانکه [illegible] عبد الحق است و بحقیقت و معنی نیز گردد [illegible] وجود او آنکه [illegible]
دار [illegible] در وجود [illegible] عبد الحق بجای آنکه دیگر را انا الحق گفته است [illegible]
الوکیل وکیل آنکه کارها [illegible] بوی [illegible] و هر [illegible] که کارهای بندگان را [illegible]
و قایم [illegible] با مور [illegible] و در [illegible] تحصیل [illegible] محتاج اند [illegible] کفایت میکند [illegible]
خود [illegible] همه را [illegible] تفویض کند [illegible] و تا میکند [illegible] قدرت [illegible] وکیل است در آن و وکیل
مطلق آنست که امور [illegible] باشد [illegible] بقیام آن [illegible] تمام آن [illegible]
باری تعالی است پس بنده باید که همه کارهای خود را [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] خود متوکل گردد بر [illegible] استعانت و استمداد از غیر وی [illegible] کار [illegible] خود را
[illegible] نمی بینم از وی بهتر کار و حقیقت توکل [illegible] استعمال
توکل در امر رزق است [illegible] و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان [illegible] کافی
[illegible] کفایت [illegible] آنست [illegible] و وکیل [illegible] بر نفس خود [illegible] در استیفای
حقوق الهی [illegible] **القوی المتین** قوی توانا متین استوار امام غزالی
گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تامهٔ کامله [illegible] متانت دلالت میکند [illegible]
قوت الله تعالی از آن جهت که قدرت بالغهٔ کامله دارد قوی است و از آن حیثیت که شدید القوت است

متین است در قرآن مجید وصف کرده است خود را به القوة المتین و جمیع این بمعنی قدرت است [illegible] آن باید [illegible]
تعالی از عجز و ماندگی منزه و مبراست و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعیل بمعنی مفعل
پس وی همه کارها قوت و قدرت از وی خواهد [illegible] همه کس را و همه چیز را مسخر و منقاد او [illegible]
از قوت و قدرت او هراسان باشد و تخلق آنست که بنده [illegible] قوی گرچه باشد در دین سخت بود در تحقیق
تورع متین باشد در ادای احکام شرع [illegible] نفس کافر کیش را [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بر هر چه فرماید [illegible] **المولی** محب و ناصر [illegible] مومنان است و نصرت میدهد ایشان را
و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا [illegible] متولی امور [illegible] متولی امور [illegible]
بلطف و اصلاح [illegible] و تفویض کرده اند امور خود را [illegible] متولی امور [illegible] محتاج اند
[illegible] از امور معاش و معاد [illegible] قریب است [illegible] و اذا سالک عبادی عنی
فانی قریب پس بنده باید که [illegible] شعب الایمان خود را [illegible] همه کارها [illegible]
[illegible] محبت وی [illegible] و تخلق آنست که دوست
دارد او را و کوشش کنند در نصرت دین او و نصرت دوستان کنند در قضای حوایج خلق [illegible] ایشان [illegible]
گردد بدین اسم نامیده شود [illegible] ولی الله [illegible] ولایت آنست که وی تعالی دائم توفیق [illegible]
[illegible] دارد [illegible] معصیت [illegible] نگاه دارد [illegible]
[illegible] اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] دوستان [illegible] محل نظر حق است [illegible] جای [illegible]
[illegible] دل [illegible] دار [illegible] اللهم ارزقنا **الحمید**
محمود [illegible] ستوده [illegible] ستاینده ذات و ستایش کننده صفات خود بکلام
خود در ازل [illegible] آیات [illegible] لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و
آنست [illegible] ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است به فضیلت ایمان و احسان [illegible] و ستوده [illegible]
بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود [illegible] جمیع [illegible]
که موصوف بکمال و عطا کننده هر نوال است هر حمد و ثنا را [illegible] و تخلق باین اسم آنست
که دایم حامد حق [illegible] در جمیع اوقات و احوال [illegible] در تحصیل کمال اعطای نوال [illegible]
ممدوح گردد [illegible] بندگان [illegible] ستوده است [illegible]
وی [illegible] اعمال [illegible] احوال [illegible] نقصان [illegible] سید رسل است [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] قریب [illegible] مرتبت و مقام او بر قدر تفاوت و مراتب [illegible] قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا
[illegible] حمید است بر قدر کمال [illegible] مطلق [illegible] **المحصی** احصاء شمردن [illegible]
بر سبیل استیفا و احاطت و امام غزالی [illegible] تفسیر کرده [illegible] علم [illegible] معلومات از حیثیت
عدد و احاطت [illegible] احصا [illegible] معلوم و عدد [illegible]
اگر [illegible] احصا [illegible] معلومات [illegible] عاجز است از احصا [illegible] معلومات [illegible]
[illegible] مطلق نیست مگر خدا [illegible] احاطه [illegible] اشیا و محیط است علم او [illegible]
و [illegible] کمال [illegible] احاطه [illegible] علما و احصی کل شیء عددا و بنده باید که [illegible]
[illegible] حساب روز آخرت غافل نبود [illegible] حساب [illegible]
[illegible] خواهد شد غافل [illegible] عمری [illegible] دادش [illegible]
و تخلق عبد باین اسم [illegible] احصا [illegible] اعمال [illegible]
احصا کرده شود [illegible] محاسبه [illegible] جهد [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] **المبدی المعید** ابتدا [illegible] آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از عدم
[illegible] و بار گردانیدن [illegible] العدم [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] از عدم [illegible] انکه [illegible] اول از خاک آفرید [illegible]
پاک آفرید [illegible] از قدرت [illegible] معید [illegible]
[illegible] الطاف [illegible] افاضه میکند [illegible] اعذار [illegible]
می [illegible] عفو و کرم و احسان خود باز اعاده می فرماید [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] معنی [illegible] از وجود
[illegible] شکر نعمت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] شکر نعمت معاش [illegible] حیات [illegible] حیات [illegible] و تخلق آنست
[illegible] **المحیی الممیت** [illegible]
پیدا [illegible] حیات [illegible] زنده گردانند [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] حیات [illegible]
[illegible] و تخلق آنست [illegible]

حیات القلب

[illegible] مومنان [illegible] زنده گردانیدن [illegible]
نفوس ایشان [illegible] ظلمات [illegible] محیی و ممیت [illegible]
[illegible] **الحی** [illegible]
زنده [illegible] حیات صفتی است [illegible] موجب علم [illegible]
[illegible] ادراک و فعل [illegible] جمیع مدرکات [illegible]
[illegible] موجودات [illegible]
پس اوست حی مطلق [illegible] حیات [illegible]
[illegible] توکل [illegible] الحی الذی لا یموت [illegible]
[illegible] و تخلق آنست [illegible] **القیوم**
[illegible] قائم [illegible]
[illegible] خود [illegible] موجودات
القیوم است [illegible] مبالغه [illegible]
صلاح [illegible] معاش [illegible] معاد [illegible]
[illegible] توکل [illegible]
اصلاح [illegible] القیوم اسم اعظم است [illegible]
[illegible] **الواجد** الوجود [illegible] واجب الوجود [illegible]
[illegible] علی الاطلاق [illegible] محتاج [illegible]
[illegible] واجد است [illegible]
[illegible] علم [illegible] موجودات [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible] علیم [illegible]
[illegible] کمالات [illegible]
[illegible] **الماجد** ماجد بمعنی مجید است [illegible]
[illegible] کامل است [illegible]
[illegible] **الواحد** [illegible]

یگانه است بکمال بساطت خود این ذات اعلا است که مبدا الاعداد واحد است [illegible]

او نیست و واحد در عرف [illegible]

[illegible]

دیگر وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق [illegible]

[illegible]

کمال [illegible]

[illegible] واحد [illegible]

[illegible] الواحد الاحد [illegible]

[illegible] **الصمد** [illegible]

[illegible]

[illegible] **القادر المقتدر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **المقدم والمؤخر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **الاول** [illegible]

[illegible]

[illegible] **الظاهر والباطن** [illegible]

[illegible]

[illegible] **الوالی** ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] **المتعالی** [illegible]

[illegible] **البر** [illegible]

[illegible] **التواب** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **المنتقم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **العفو** [illegible]

[illegible]

[illegible] **الرؤف** [illegible]

[illegible]

مالک الملک [illegible]

[illegible] **ذوالجلال والاکرام** [illegible]

دیگر صفت ماند است از جمال جلال او هم نوال پس جلال صفت ذات او است و اکرام صفت فعل او است که فایض است از او
بر بندگان او و انواع اکرام او بندگان را خارج از آن است که به حصر و شمار آید و مجمل آن در حضرت قول او و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت متذلل تمام گردد و هر که اکرام او را دید شکر
او را پس خدمت کند و سؤال نکند از غیر او و تخلق آنست که تحصیل کند در نفس خود جلال و استغراق و کمال و اکرام
بندگان حق را چنانکه لایق او است **المقسط** عادل کننده است و عدل او آنست که انصاف میکند مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را با یکدیگر خشنود گرداند
چنانکه در حدیث آمده است و شرح آن در اسم عدل گذشت **الجامع** جمع کننده و گرد آورنده خلق متماثلات
چون میان برادری زمین و بر انگیزد ایشان را در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمان ها و کوکب ها و هوا و زمین و دریاها
و حیوانات و نباتات و معادن مختلف و همه آنها مختلف در اشکال و الوان و طعوم و اوصاف و همه را در زمین جمع کرده
و همه را در عالم جمع کرده همچنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده
میان متضادات چنانکه مشاهده کیفیات است در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده در بهار
به تقدیر تا خلاص شده انداز اسباب متفرقه و ساقط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب
و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه
ذات و صفات حمیده و اخلاق گزیده و وظایف عبادات و اوراد و خیرات و مبرات
و فضایل و کمالات سعی کند در جمع همم و سکون قلب و جمعیت مع الله در جمعیت کوشش نماید
ذات نشود تا رسم که پراکنده نشود **الغني المغني** معنی غنا ظاهر است و بی نیاز گرداننده
تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال خود از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گرداننده است
دیگران را از بندگان خود و لیکن آنکه غنی کرد یا غنا و غیر غنی مطلق نخواهد بود
غنی خود محتاج است غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو
الغني الحميد و چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز بحضرت او برد و چون دانست که بی نیاز
گرداننده است طمع از همه قطع کند و سؤال نکند مگر از وی و از وی نیاز نیاز دارد و او را از خلق بی نیاز گرداند
و متعلق باسم غنی گردد باز چون نیاز مندان را دست گیرد و آنچه تواند رفع احتیاج ایشان و بر آید

از فضل نعمت

از فضل نعمت حق تعالی است بر فقرا و مساکین افاضه کند و از سؤال بی نیاز گرداند حظ از اسم المغني می یابد **المعطي المانع**
هر گاه هرچه خواهد ببرد و هرکه را خواهد بدهد لا مانع لما اعطى و لا معطي لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است
به عطای او امیدوار بود و از منع او ترسان و تخلق آنکه سائلان و مستحقان را عطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید
قلب و روح را از انوار حضور و عطاها و طاعات و نفس طبیعت را از هوا و شهوت مانع آید و در این روایت
ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را در این روایت تفسیر میکنند بر اسباب هلاک
و نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و منع شرع با این معنی راجع و این معنی الحفیظ می شود چه منع از اسباب
هلاک از ضروریات حفظ و لوازم او است و حاصل نیست حفظ بی او و لیکن منع را اضافه به سبب هلاک
میکنند و حفظ را اضافه بمجرد شی از هلاک مینماید و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هرچه در اسم الحفیظ
از معنی او و به تعلق مذکور شد در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول
از عطا است و معنی ثانی منع از بلا لطف ظاهر است از خدا و گاهی منع از عطا نیز لطف می باشد و لیکن
خفی و منع میکند حق سبحانه از ز دنیا و شهوتها را از نفس کسی که میخواهد مخصوص گرداند بفضل و کرامت خود
و از اهل خصوص گرداند و منع میکند ارادت و اختیارات را از قلب کسی که خواهد خالص گرداند او را برای خود و مقام
اهل خلوص و از مرتبه اهل خصوص برتر است و چون بنده دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان
از وی منع میکند در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را بر این نعمت و تخلق آنکه مانع آید از رباشد حرص دنیا و هلاک
بخود با اهل صلاح نگاه دارد دین را و اهل دین را از آفات و مخافات **الضار النافع** خالق شر و خیر
و نفع و ضر است تعالی و از بنده در دود و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری و او است و کسان بر بنده رساند و نفع
بذات خود زهر مهلک نفس خود و طعام بذات خود سیر میگرداند و آب بذات خود [illegible] سیر
میسازد این همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت برآن جاری شده که حق سبحانه آنها را اسباب ساخته
و به واسطه خلق میکند اگر خواهد بی اینها کند نیز میکند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کلام اجرای عالم از علویات
و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها به نسبت
بقدرت از پر مانند قلم در دست کاتب اند و قدرت صفتی است کامل اکثر صفات حضو و صفات
فعلیه و فرق بعموم و خصوص و جهات و حیثیات است و بنده باید که ضر و نفع همه از حق تعالی داند
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم و قضای الهی را تسلیم کند و نفع بعضی امور نکند خیر کاری
کند و از خلق دور راحت و خلق از وی در راحت **حکایت** آورده اند موسی علیه السلام از درد دندان بحکم حق
خواهان شد که فلان گیاه را بر دندان دار تا آرام گیرد گیاه برد دندان نهاد آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد

همه از آن گیاه باز بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب آمد که
آن کرت تو بحانب ما کردی شفا دادیم این نوبت بگیاه کردی درد زیاده کرد تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه
و تخلق آنست که باز الهی و احکام شریعت ضرر رساند و از بر کند دشمنان دین را و نفع رساند دوستان را تا به مقتضای
ارادت و امر او عمل کند جمع میان حقیقت و شریعت کرده **النور** نور بمعنی ظاهر و روشن است و نور
در اسم الهی تعالی روشن گرداننده آسمانها است بکواکب ثوابت و سیارات و روشن گرداننده زمین با نبیا و
اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و نباتین و ریاحین و روشن گرداننده دلهای مؤمنان عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق
و معارف و حقایق نور اعلی نور ربی الله نور السموات و الارض و خواص نور عبارتست از چیزی که ظاهر باشد بخود و ظاهر کننده غیر خود را
و چون مقابل کرده شود وجود را بعدم ظهور مر وجود را باشد و خفا مر عدم را و هیچ ظلمتی تاریکتر از عدم نیست پس هر که بری باشد
از عدم بلکه از مکان عدم و بیرون آورنده باشد ماهیات از ظلمت عدم سزاوار است از جهت نور که نامیده شود او را وجود
و نور کامل که فایض است بر جمله اشیا همه از نور ذات او است الله نور السموات و الارض و در این مقام رساله در تفسیر این آیه
بظهور آمده است که متکفل ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت
و از کدورات نفس برآمده و اقتباس انوار از مشکات هدایت و مصباح شریعت نموده بنور علم تکمیل اتباع نماید
و خواطر شیطانی و نفسانی از ملکات و روحانی جدا کند و بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگر چند آن
حال عظیم ضرر او بیشتر از نفع باشد و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت نور حقیقت در باطن او فرود
نیاید و تخلق آنست که مستور باشد بنور ایمان و اخلاق و مظهر باشد احکام دین را و بر ریاضت و مجاهدت
و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح بیفزاید نور الانوار و فنای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده
عین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا **الهادي** هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن
راه نمای همه راه روان او است هر گاه در دنیای رو در راه نمای او است و آنکه راه عقبای رود و سیر در راه برای او است و آنکه
راه وصول و نجات قرب وی میرود هادی تجلیات عنایت او است گر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم
قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را در نسبت الذی اعطى كل شیء
خلقه ثم هدى چنانکه طفل از بدو ولادت بیرون آمده از شکم تکمیل پستان هدایت کرد و چو زنبور را مرغ از مفسدین
بمحیط ذاته را که نمود و مکمس شهد بعد بنای خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی الهام
فرمود و شرح این دور و دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودن است بطریقه که موصل بجنات
نعیم و رویت وجه کریم او است و ابداع کردن در باطن خواص علما و از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب
هدایت است بلطایف معرفت و بهره مند ترین بندگان به تعلق و تخلق با این اسم انبیا و اولیا و علما اند

کو با دم خلاق البشر

کاوی خلایق اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا خاتم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة
طریق الحق و معنی علوم الدین اللهم وفقنا و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
ذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفانست که شکر ساخت در کان را بکشاد و بارا و رد ان و نغمه بهای
حق تعالی را انقلاب بیاد دادن و بزبان توحید مسلمانان را بحق راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا برین و از مخلوق
بمعاد آوردن **البديع** بی مثل و مانند او است بیرون کننده ذات و صفات و افعال بی مثل و مانند او است این بدیع
مطلق است و این نه برای حق تعالی اکثر نیست و مبدع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آورنده از نیست و بی ماده و بی ساختن
قول او سبحانه بدیع السموات و الارض و بنده را باید در هرچه از بدایع صنایع نظر کند دل از کمال بی مثل و مانندی که مبدع او
برد و از حدوث حوادث بر وجه قدیم استدلال نماید و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن
نوباوه و نهادن بر چشم اللهم ربی اثر آن موقوف است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت
یا علم و رمیه بی مثل و بی نظیر یا نو پدید آرنده است چیزی را از امور راجع بصفت کمال در جمیع اوقات
از او البدیع گویند و ابدع مخلوقات محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرد کامل او در اتصاف بصفات حق و تخلق
بنامها روی تعالی علی الاطلاق که هیچ کس او را مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علیه **سعد** منزه عن شریک فی
محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم **الباقي** دایم الوجود که هرگز
فنا نپذیرد و بنده را بمکر بر تو بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلق با سوای او نگاه دارد و تخلق آنست که
سعی کند در تحصیل کمال باقی مانند آنار آن درین جهان و در آن عالم فانی شود و در جلال حق تا باقی ماند بحیات
ابدی **الوارث** مراد بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامه املاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و دعوی ارشد
و این تذکر بظاهر است و الا او است مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بتبدیل ملک و تمام ملک و ملکوت مراد است
بی شریک و مساهم و ارباب بصایر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش می شنوند
تجلی جلاله و عظمت شانه بنده باید که در تبدیل و میراث بنا شده و داند که همیشه گذاشتنی و از وی باز داشتنی است
موقوف آن نمود تا شعار عارفان است **سعد** دل بر این منزل فانی چه نهی بار رحلت بر بند که آنان نهد و تخلق
آنست که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد **الرشيد** رشاد در لغت بیافتن و راه بر خلاف
بر خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر ظرف رالطفان
و احکام و خلق و زلل به هیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او بمنتهی غایات کرد و بر سنن سداد است شاد و بی
استرشاد و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را در مقاصد دین و دنیا و مبدا و معاد بکتاب
و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است **الصبور** بمعنی در لغت شکیبائی

کردن و صبور آنکه در گرفت گناه کاران شتابی نکند در عقوبت و انتقام ایشان تعجیل نورزد و صبور نیز نزدیک بمعنی
حلیم است و فرق آنست که صبور مشعر است بآنکه اگر چه اکنون صبر کرد ممکن در آخرت بگیرد و حلیم مطلق است
و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است
صبر دهنده مر بنده را بر بلا و معصیت و صبر دهنده بر تحمل بار امانت و صبر دهنده بر مخالفت هوا و شهوت
و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او است سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و زحمتها و فرقتها صبر از وی
خواهد و از بی فرمانی دور باشد حکایت آورده اند یکی از اکابر گفت در مکه معظمه بودم فقیری
دیدم که بمسجد حرام در آمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز
دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی در آمد و طواف کرد
در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم رقعه دیدم نوشته بود واصبر لحکم ربک فانک باعیننا و تخلق
آنست که هیچ کار در شکلی و کشتابی نکند و ادام و تمکین ورزد و در رنج فراق بنشاند با امید وصال [illegible] و
درد اشتیاق را بذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا
و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون
یکی از مشایخ گفته است جام بلا بشام اگر تشنه فقر شهیدا کر زنده باشی سعید باشی صبر کنیم تا
کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است آنکه نکرد بخشی او بکشی و آنکه نظاره کن که دم او
چه میکند تمام شرح شود نام آنکه در این حدیث درد یافته رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی در جامع خود و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است
و قال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسمائیست [illegible] الاحد
بالمنعم والرب والمعطی در بدل بعضی از این اسما یا زیاده بران و برین تقدیر زیاده از نود و نه میشود و حق آنست
که اسمای الهی در کتاب و سنت زیاده بران آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست
که باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانچه گفته شد والله اعلم عن بریده ان رسول
الله صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده اسلمی که آنحضرت شنید مردی را که میگفت
اللهم انی اسالک بانک انت الله الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خداوندا میطلبم از تو بوسیله
اینکه تو خدای یکانه که قصد کرده می شود بسوی وی در تمامه حوایج آنکسیکه نزاید و نزاییده شده و نیست
مر او را همتای هیچ یکی فقال پس گفت آنحضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند این مرد خدای را بنام وی که
بزرگترین است در همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نام که چون خواسته شود بان نام میدهد خدا

خواسته شده را

خواسته شده را و اذا دعی به اجاب و چون دعا کرده شود بان نام قبول میکند دعا را اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا
سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی و اعطا دادن و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله
اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک یا عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر نیز می آید رواه الترمذی و ابوداود و بدانکه
تحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی
بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای الهی همه اعظم است روایتست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت
کردن میشود این قول را به شیخ ابوالحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعه غیر ایشان و ایشان میگویند اعظم
اسم اعظم بمعنی عظیم است مراد با عظم عظیم است و طبری گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم
و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و اسمی دیگر
از وی اعظم نیست گویا که وی قایل است که همه اسما اسم اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن
حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بان مزید ثواب داعی بدان است و مثل این معنی
در آیات قرآنی نیز جاریست که قرات بعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات
همه عظیم اند که کلام خدا است و بعضی گفته اند چیزی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة جمعه گفته اند بعضی تعیین
کرده اند بعبارت احادیثی که وارد شده است و آن یکی از آن حیثیت بریده است که گفته شد
که اسم اعظم لا اله الا هو الاحد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی
گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هرچه وارد شده است که در این باب دیگر [illegible]
آن است که مولف گفته عن انس قال کنت جالسا مع النبی گفت انس بودم نشسته با پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فی المسجد در مسجد و رجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگذارد فقال پس گفت آن مرد اللهم انی اسالک
بان لک الحمد خداوندا سوال میکنم بوسیله آنکه ترا است همه ستایشها لا اله الا انت نیست
هیچ معبودی مگر تو الحنان المنان مهربان منت دهنده بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام
یا حی یا قیوم [illegible] اسالک سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه و سلم دعا الله
باسم الاعظم الذی اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی رواه الترمذی و ابوداود والنسائی و ابن ماجه دیگر
حدیث اسما که مولف گفت [illegible] صحابه جلیله الکبار به است از خداوند آن عقل
و دین تا کافر نشد [illegible] رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
قال اسم الله الاعظم فی هاتین الایتین گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیه است والهکم اله واحد لا اله
الا هو الرحمن الرحیم و فاتحة آل عمران و در اول سوره آل عمران که آن آیتست الم الله لا اله الا هو الحی القیوم

رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه والدارمی پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم باشد عن
سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوة ذی النون اذ دعا و هو فی بطن الحوت دعای یونس علیه السلام
وقتی که دعا کرد در حال آنکه در شکم ماهی بود این است لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لم یدع
بها رجل مسلم فی شیء دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب له مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی
دعای او رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین است
اگرچه صحیح در این حدیث لفظ مذکور که این اسم اعظم است با رعایت آداب و شرایط که قرار یافته است و در بعضی
روایات صحیح نیز آمده **الفصل الثالث** عن بریده رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله
گفت بریده در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم المسجد عشاء در مسجد در وقت عشا فاذا رجل یقرا و یرفع
صوته ناگاه مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله اتقول هذا مراء آیا میگویی تو که این
مرد ریایی است قال بل مؤمن منیب گفت آنحضرت بلکه مسلمان رجوع کننده بخدا و زارنده بسوی او است
قال گفت بریده و ابوموسی الاشعری یقرا و یرفع صوته و ابوموسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را [illegible]
که در صدر حدیث مذکور بود ابو موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یستمع قرائته
شنید قرائت او را و گوش می نهاد آن را ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری
در حالی که دعا میکند فقال پس گفت اللهم انی اشهدک انت الله خداوندا من ترا گواه میگیرم ترا که تویی خدا لا اله
الا انت نیست معبودی بحق مگر تو احدا الصمد [illegible] و در روایتی بر نهج آمده لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لقد سال الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی و
اذا دعی به اجاب قلت گفت بریده گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منک آیا خبر دهم من
ابوموسی را بخبری که شنیدم از تو قال نعم گفت آنحضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول رسول الله پس
خبر دادم او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت
ابوموسی مرا تو امروز برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث او را
در اشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد حدیث نبوی است صلی الله علیه و سلم رواه رزین
آنچه مولف آورده از احادیث اینست و در اینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم
گفته و بعضی الحی القیوم گفته و بعضی مالک الملک و بعضی کلمه توحید و بعضی الله الذی لا اله الا هو رب
العرش العظیم و فخر رازی نقل کرده از امام زین العابدین که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را

اسم اعظم

اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی و گویا
این قول را حدیث عایشه رضی الله عنها که وی چون دعا کرد به بعضی اسما و تسمی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسم اعظم در این
اسما است که دعا کردی بان و بعضی اللهم گفته زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعض سلف نقل کرده که گفته اند که هر کسی
که اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته نقل کرده شده است
از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از اسمای الهی که بخواند او را بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه
در باطن او در آن حالت غیر حق تعالی نباشد هر که این حالت دست دهد مستجاب شود دعای او البته و این قول از امام جعفر سلام الله
علیه و علی ابائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنه منقول است و ابن نعیم در حلیه از ابی یزید بسطامی آورده که شخصی
از وی اسم سوال کرد فرمود آن را حدی معین نیست ان فرغ قلبک [illegible] بوحدانیت حق و چون باین حال باشی
[illegible] بهر اسمی که باشد بوی بمشرق و مغرب و ابی سلیمان درانی آورده گفت شنیدم بعضی مشایخ را که نام
[illegible] دل خود را [illegible] گفتم گفت وقتی که تهی دل خود را و اقبال کرده بخدا در قبیل شده سوال کن
[illegible] اسم اعظم است و از ابی الربیع سایح آورده که بوی گفت سید از وی مردی که گفت تعلیم کن مرا اسم
اعظم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و اطاعت کن خدا را اطاعت کند ترا [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] است از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم **باب ثواب التسبیح والتحمید و**
التهلیل والتکبیر تسبیح بپاکی نسبت کردن بپاکی یاد نمودن و تحمید نیز گفتن و ستایش کردن و باین معنی است
[illegible] حق تعالی [illegible] نموده است تکبیر بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث
که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب
چون بسیار گرداند استعمال ایشان دو کلمه را ضم کرده بعضی حروف یک کلمه را به بعض حروف کلمه دیگر مثل بسمله و
[illegible] و میگویند حوقل و حیعل [illegible] لا اله الا الله و حیعل در حی علی الصلوة و حی علی الفلاح **الفصل الاول**
عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم افضل الکلام اربع فاضلترین و زیاده تر از روی ثواب چهار کلمه است سبحان الله والحمد
لله و لا اله الا الله والله اکبر و فی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر
[illegible] زبان نمیکند ترا [illegible] کدام از این کلمات [illegible] زیرا که هر کدام از این کلمات مستقل است
و افاده میکند جلال حق و کمال او است و تقدیم و تاخیر در آن تفاوت نمیکند و لیکن این ترتیب را معانی مناسب است
زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی [illegible] باشد بعد از آن مشتغل میگردد بروی توحید بعد از آن عاجز
می باید خود را از ثنا و توحید [illegible] میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی [illegible] است بعد از کلام خدا است [illegible]

نیز از قرائت سه ذکر کلمه رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر احب الی مما طلعت علیه الشمس هر اینه گفتن
منم این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی که بر آمده است بر وی آفتاب یعنی دنیا و
ما فیها گویا کنایتست از مخلوقات همه و مخصوص نیست بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب است
از همه عالم رواه مسلم وعنه از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسی که گوید سبحان الله
وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افکنده شود گناهان او و ان کانت مثل زبد البحر اگرچه
باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین
یصبح و حین یمسی کسی که گوید در هنگامی که صبح کند و شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة
صد بار لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عمل فاضلتر از آنچه آورده
وی الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی و یا زیاده
بر وی گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم می شود
که مانند آنچه وی گفت افضل آورده از آنچه وی آورده باشد و نه چنین است بلکه هر که گفت مثل
آنچه وی گفت مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیاده بر عدد
شرع در اعداد جایز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیاده آوردن چون
جایز باشد جواب از اول آنکه تقریر کلام و نتیجه وی آنست که نیارد مساوی آنچه وی آورده و نه افضل از آنچه
وی آورده کسی مگر کسی که گفت مثل آنچه وی گفت پس وی مساوی وی آورد یا کسی که زیاده گفت از آنچه وی گفت
پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی زیاده بر تقدیری جایز نیست که از شارع اجازت
و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح زیاده کرده جواز آن معلوم شد پس این مثل پنج
رکعة بجای چهار رکعة ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تهجد و ضحی هشت رکعت است و اگر کسی ده و دوازده
بگذارد جایز است بلکه افضل است و تواند که مراد نماز و اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فقط وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دوست داشته شده
بسوی رحمان دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال آن دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده
سبحان الله العظیم متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
روایتست از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم نزد آنحضرت پس گفت آنحضرت ایعجز احدکم ان یکسب
کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما آنکه کسب کند هر روز هزار نیکی فساله سائل من جلسائه کیف

یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آنحضرت را پرسنده از همنشینان وی چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی
یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آنحضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته
شود مر او را هزار نیکی زیرا که ده مثل است او یحط عنه الف خطیئة یا افکنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب
مسند دارد و از آنچه تقریر کرده شد فهمیده شد ضمیر جلسائه با آنحضرت است اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود
نیست و تواند که ضمیر به سعد بن ابی وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از همنشینان وی انحطاب
کرد پیش از اتمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم و فی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی الجهنی
او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی در همه روایات از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات است
او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابوبکر البرقانی گفت ابوبکر برقانی بفتح با و ضم و کسر آن
… برقانی که قریه است از خوارزم ورواه شعبة و ابوعوانة و یحیی بن سعید القطان عن موسی
روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور فقالوا ویحط بغیر الف پس گفته اند
ویحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنة میشود و هم حط الف خطیئة و ظاهر …
آنکه حسنات دور میکنند سیئات را کذا فی کتاب الحمیدی … بیان کرده است حمیدی
از تصحیح بین الصحیحین وعن ابی ذر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت
ابو ذر پرسیده شد آنحضرت که کدام کلام فاضلتر است قال ما اصطفی الله لملائکته
گفت آنحضرت تمام فاضلترین کلام کلامی است که برگزیده و اختیار کرده آنست خدای تعالی فرشتگان
خود را که تسبیح میکنند او را بدان کلام … آنست نقول و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک
زیرا که این تعلیم در تلقین است مر ایشان را بر سبیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است
سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة بضم جیم و فتح راء و سکون تحتانیه یکی از امهات المؤمنین ان
النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایتست از جویریه که آنحضرت بیرون آمد
از نزد وی در بامداد که حین صلی الصبح هنگامی که گزارد آنحضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها
بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جایی که نماز گزارده بود نشسته و ذکر تسبیح میکرد
شاید که مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گزاردن … مسجد بکسر جیم …
ثم رجع بعد ان اضحی باز گشت آنحضرت در سر وی آمد بعد ان اضحی بعد از آنکه چاشت …
آنحضرت یعنی در آمد در وقت چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود قال ما زلت علی الحال
التی فارقتک علیها گفت آنحضرت آیا همیشه هستی تو بر حالی که جدا شدم از تو بر آن حال

یعنی از وقت تا الآن که وقت چاشت است بر حال خود نشسته ذکر میگویی قالت نعم گفت جویریه آری بر حال
حال خودم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات هر اینه گفتم
بعد از تو یعنی بعد از بیرون آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم اگر این کلمات سنجیده
شوند در مقابل آنچه تو هر چیزی که گفته و خوانده از امروز لوزنتهن هر اینه برابری ایشان این کلمات با آنچه میگوئی
وزنتهن … معنی گفته اند بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه
وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه اینست که مفید مبالغه و کمال اند و تسبیح و تحمید مشترک است میان ایشان …
نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو که بی شمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای نفس تو شود
و بوزن عرش تو که عظیم است و بمقدار کلمات تو که مراد کلام اوست یا معلومات او یا علم او … رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی که گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب مر او را ثواب برابر آزاد کردن ده برده
وعدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایتست بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر
از جنس وی وکتبت له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة محو کرده شود از وی صد …
این حدیث موید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص ویحط بی واو بی الف است وکانت له حرزا من الشیطان
یومه ذلک و باشد این کلمات مر او را پناه از شیطان و نگهداری در آن روز که گفته است این کلمات را
حتی یمسی تا آنکه شب کند … ولم یأت احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر
من ذلک و نیارد هیچ یکی عمل فاضلتر از آنچه آورده است او مگر مردی که عمل کرده بیشتر از آنچه او کرده است
از جنس همین تسبیح یا غیر آن از اعمال و در این حدیث اشکال اول که در حدیث ابی هریره آمده سالم است
متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابی موسی
اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفر فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکردند
بتکبیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایها الناس اربعوا علی انفسکم
ای مردم نرمی کنید بر ذاتهای خود و تعب مکشید به بلند کردن آواز و در این اشارتست که منع از جهر
برای آسانی و نرمیست نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر حق آنست که ذکر جهر مشروع است …
… در رساله … اثبات نموده ایم پس از آن تاکید کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم
ولا غائبا بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غایب را انکم تدعون سمیعا بصیرا بدرستیکه شما میخوانید
شنوا و بینا را وهو معکم و او با شماست بعلم و حضور …

مناسب سمیعا است که هر دو اکثر مواضع معا مذکور می شوند و با وجود آن اشارتست بآنکه وی چنانکه شنوای آوازهاست
شما و صورت شما و بصیر گفته که ابصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع ابصر و درک کننده تر است از سمیع اعمی فافهم والذی
تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکه میخوانید شما او را نزدیک تر است بیکی از شما از گردن شتر وی
قال ابو موسی وانا خلفه گفت ابو موسی اشعری و من پس آنحضرت بودم بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله
فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت آنحضرت یا عبد الله بن قیس اسم ابو موسی اشعری است الا ادلک علی
کنز من کنوز الجنة آیا راه ننمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم من آری بنما یا رسول الله قال گفت
آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مر گوینده
… ثوابی می بخشد که گنجهای دنیاست بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لا شیء است و مشایخ گفته اند که هیچ
ذکری معاونت و مدد کار عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوت و عدم اعتماد بآن … است در دفع
که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب قدس سره میخواندم و از کیفیت و حقیقت این گنج …
تا دلالتی و ترجمانی که شرح حدیث گفته بیان کردند بعد از آن فرمودند بعد از انجام معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حالا
بحث نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کسی که گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای وی درخت خرما در بهشت رواه
الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه …
هیچ بامدادی که صبح کنند در وی بندگان الا منادی ندا میکند … سبحوا الملک القدوس
رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکر لا اله
الا الله است اگرچه ذکر بسیار است و هر چه بدان یاد خدا حاصل میشود از اقوال و افعال ذکر است ولیکن
این کلمه توحید است … و اشتغال مداومت این کلمه را اثر غریب است …
تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در وی و لهذا اختیار کرده اند مشایخ آن را در تربیت مریدان وافضل
الدعاء الحمد لله و فاضلترین دعا الحمد لله است تسمیه وی بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل
از جهت آن شد زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس و سر شکر است و شکر موجب
مزید نعمت است رواه الترمذی وابن ماجه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحمد راس الشکر
حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است یا محبت داشتن بدل یا ثنا کردن بزبان یا خدمت کردن با
جوارح و فعل لسان اظهر و دال است بر آن از فعل قلب که خفی است و در دلالت افعال جوارح قصور است
ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را در این کلام اشارتست بآنکه آدمی با وجود …

باطن ظاهر نیز کمیند و باشنو بر قلب کمیل ان باشغل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن بکمال و تمام بذکر پردازد ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء نخستین کسانی که
خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت آنکسانی اند که حمد و شکر گویند خدا را در خوشیها و ناخوشیها بجهت انرضی
احوال رواهما البیهقی فی شعب الایمان ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال موسی
علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آنحضرت که گفت موسی ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا
بدان چیز او دعوت یابخوانم ترا بدان چیز شک راوی است که اذکرک به گفت یا ادعوک به و در بعضی نسخ و ادعوک به
بواو بین مطلوب ذکر و دعا است هر دو فقال بس گفت پروردگار تعالی یا موسی قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت
موسی یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار هر بنده تو میگوید این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم چیزی
را که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعایی خاص فرمای که دیگران با من شریک در آن نباشند
قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لو ان السموات السبع و عامرهن غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان
و آبادانی کنندگان آنها غیر من یعنی تمام اهل آسمانها از ملائکه و استثناء حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز
و انقطاع است و عامر یعنی اصلاح دهنده و نگاه دارنده از خلل و اختلال نیز آمده بر این معنی استثنا ازوی بجای
برحقیقت است والارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها ذکر نکرد از قلت جهت یا اکتفا کرد بذکر
عامر سموات وضعن فی کفة نهاده شوند آسمانها و زمینها در یک پله ترازو و لا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا اله
الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن لا اله الا الله هر اینه میل بکند کفه لا اله الا الله و راجح می آید از آسمانها و اهل آنها رواه فی
شرح السنة ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسی که گوید لا اله
الا الله والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند او را است گو میدارد او را پروردگار او قال میگوید پروردگار لا اله
الا انا و انا اکبر نیست الهی مگر من و من بزرگترم و اذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله وحده لا شریک له
یقول الله میگوید خدا لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و اذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له الملک
وله الحمد قال میگوید خدا لا اله الا انا لی الملک ولی الحمد و اذا قال لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله قال لا اله
الا انا ولا حول ولا قوة الا بی یعنی مقرر میدارد پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید
بنده و قبول میکند از وی و در این فضیلت است مر این کلمات را و دلالت بقبول وجود آنحضرت که گفت
من قالهن فی مرضه کسی که گوید این کلمات را در بیماری خود ثم مات پس بمیرد در آن بیماری لم تطعمه النار یعنی نخورد
او را آتش دوزخ رواه الترمذی و ابن ماجه سعد ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم
علی امراة روایت است از سعد پسر ابی وقاص که درآمد با آنحضرت بر زنی و در بعضی روایات آمده است

که ان زن از

که ان زن از امهات المومنین بود جویریه یا صفیه و الله اعلم و بین یدیها نوی بیش ان زن خستهای خرما بود او حصی یا سنگریزهای
ریزه است تسبح به تسبیح میکرد ان زن بان خستها یا باین سنگریزها تسبیح باین وضع که الان متعارف است در زمان
شریف بنبوی خستها یا سنگریزها میداشتند و بان شمار میکردند و بعضی در رشته کرده با بستند و مانند آن
حقیقة السبحه فی رسالته فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا او افضل پس گفت آنحضرت آیا خبر ندهم ترا ای زن بچیزی
که آسان تر است بر تو از این تسبیح کردن بخستها بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از روی کیفیت و آن تسبیح
کدام است سبحان الله عدد ما خلق فی السماء یاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در آسمان و سبحان الله عدد ما خلق
فی الارض و پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در زمین و سبحان الله عدد ما هو خالق بشمار چیزی که پیدا کننده است و ی جای
تا ابد و الله اکبر مثل ذلک یعنی گفت ما خلق فی السماء الخ و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء
الی الاخره و الله اعلم والحمد لله مثل ذلک ولا اله الا الله مثل ذلک ولا حول ولا قوة الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی و ابو داود
وقال الترمذی هذا حدیث غریب عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله
مائة مرة بالغداة کسی که بپاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد و مائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن
حج مائة حجة باشد همچو کسی که گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میدارند از برای مبالغه در بیان
فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این عمل ثواب آن برسد و با وجود دلالت دارد بر فضل
ذکر خدا و کمال آن و فضل الله واسع و من حمد الله مائة بالغداة و مائة بالعشی و کسی که حمد گوید خدا را و بگوید الحمد لله
صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن حمل فرسا فی سبیل الله باشد همچو کسی که سوار کرده است مردم را
بر صد اسب در راه خدا و من هلل الله مائة بالغداة و مائة بالعشی و کسی که تهلیل کند و بگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار
در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسی که آزاد کرده است صد برده از اولاد اسمعیل
اختلاف است علما را در استرقاق عرب و بعضی میگویند در شرکان ایشان با فضل است یا ایمان و این حدیث
ثبت قول اول است یا تو اگر کسی تعلیم یا نادانسته استرقاق کرده باشد و بعضی گفته این مبالغه است من کبر الله
مائة بالغداة و مائة بالعشی و کسی که بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یأت
فی ذلک الیوم احد باکثر مما اتی به الا من قال مثل ذلک نیارد در آن روز هیچ کس عملی بیشتر از آن چه آورده است
آن کس آن را مگر کسی که گفته است مثل آن او زاد علی ذلک یا زیاده کرده است بر آن در این حدیث ابی هریره
سخن است رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال است یعنی تسبیح یک طرف و تمام اعمال دیگر طرف دیگر والحمد لله
یملؤه و الحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی چون حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکر الله

بر نعمتهای خدای تعالی و شکر استجلاب فریم است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد آن باشد که وی معادل
و مساوی سبحان الله است و نصف آن و نصف این و هر دو میزان پر می شود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها دون الله
نیست مر این کلمه را پرده فرود خدا حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی خدا در راه و محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که این
توحید و حق است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قال عبد نگفت بنده لا اله الا الله مخلصا بروجه اخلاص در توحید و اقرار
الا فتحت له ابواب السماء مگر آنکه گشاده شد مر آن بنده را درهای آسمان حتی یفضی الی العرش تا آنکه میرسد
بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت
ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان کبیره و یکسو شود از آن تقیید باجتناب کبایر بر آن سرعت قبول
و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل نفی بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی
و قال هذا حدیث غریب ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم
گفت آنحضرت پیش آمدم ابراهیم را علیه السلام لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد
اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرا امتک منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از
جانب من سلام اقرا بفتح همزه و کسر را امر است از قراة یعنی خواندن و در بعضی نسخ اقرا بکسر همزه و فتح را از قرأت
یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است و اخبرهم
ان الجنة طیبة التربة و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است و عذبة الماء و شیرین و خوش است
آب او و انها قیعان و خبر ده که بهشت یعنی زمینها را او در اصل هموار است خالی از درختان و بنت نبات
دروی و ان غراسها و خبر ده که درختان این کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی درختان
بجزا اعمال مردم در آن نشانده هر کلمه از کلمات که کسی میگوید درختی برای وی در بهشت می نشانند و چون درختان
جزای این کلمات است گویا عین کلمات اند قیعان جمع قاع زمین هموار و زمینی که رستنیهای در وی نباشد غرس
غرس نشاندن درخت و غراس بکسر نهال رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب اسنادا عن یسیرة بضم تحتانیه
اولی و سکون ثانیه و فتح مهمله بهمزه مضمومه بجای یا نیز میگویند زینت یاسر صحابیه است و گفته اند من المهاجرات
و بود این زن از زنانی که هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصاریات و قول اول صحیح تر است
قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت ما را رسول خدا علیکن بالتسبیح والتقدیس بر شما باد ای جماعه زنان که یاد کنید
خدا را بنزاهت و پاکی و بگفتن سبوح قدوس رب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملک القدوس
یا نحو در معنی است کذا قال والعقدن بالانامل و عقد کنید و گره بندید بر سر انگشتان یعنی بشمارید آن را و اهل حساب را

عقد با کنت

۱۲۱

عقد باست موضع از برای اعداد و مشهور میان ایشان فانهن مسئولات زیرا که هر یکی از انامل با اصابع پرسیده
می شوند روز قیامت از آنچه کسب میکنند مستنطقات و نطق طالب نطق کرده شده که گویا گردانیده شوند تا بیان کنند تمام
افعال جوارح که با ایشان کرده شده و گواهی میدهند بر ایشان ولا تغفلن فتنسین الرحمة و غافل مباشید ای زنان از ذکر خدا
الله پس هر سی پس فراموش کرده شوید و محروم کردانیده شوید از رحمت تنسین بلفظ معلوم نیز روایت شده یعنی فراموش کنید
رحمت را رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه قال جاء
اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت سعد بن ابی وقاص آمد بادیه نشینی نزد آنحضرت پس گفت علمنی
ای وقاص آمد بادیه نشینی نزد آنحضرت پس گفت علمنی کلاما اقوله بیاموز مرا کلامی دیگر از دعا که میگفته باشم مر آن را
فقال قل پس گفت آنحضرت بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین
ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم و در روایتی العلی العظیم قال فهؤلاء لربی فما لی گفت اعرابی این ذکرها برای خداست و حمد و
ثنای اوست پس چیست برای من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان فقال پس گفت آنحضرت بگو اللهم
اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی و عافنی شک الراوی فی عافنی شک کرده است راوی در عافنی که هست یا
نیست رواه مسلم انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی شجرة یابسة الورق آنحضرت
گذشت بر درختی خشک برگان فضربها بعصاه پس زد آن درخت را بچوبی که در دست آنحضرت بود فتناثر
الورق پس افتاد و بر هم پراکنده شد برگهای فقال ان الحمد لله و سبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر تساقط
ذنوب العبد پس گفت آنحضرت که گفتن این کلمه میریزاند گناهان بنده را پس میریزد گناهان او کما تساقط
ورق هذه الشجرة چنانکه میریزد برگهای این درخت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب مکحول عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله روایت کرد مکحول تابعی که از
مشاهیر اکابر تابعین است از ابی هریره که گفت مرا آنحضرت که بسیار گو لا حول ولا قوة الا بالله از برای آنکه در این
برات است از حیله نفس و توانائی وی که مانع است از سلوک طریق فناء و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن
شاذلی گفت صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کرد مرا و گفت بنشت در اقوال چیزی
معین تر و مدد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوة الا بالله و نیست در افعال کمک و معین تر از گریختن بسوی خدا و
اعتصام کمیل بفضل و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهی فانها من کنز من کنوز الجنة
پس هر آئینه این کلمه گنجی از گنجهای بهشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول کسی که گوید
لا حول ولا قوة الا بالله نیست حیلت و بازگشتن از معصیت و قدرت و توانایی بر طاعت مگر بتوفیق و
خدا و لا منجا من الله الا الیه نیست هیچ رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و در بعضی روایات و لا ملجا نیز زیاده کرده

و نبی مقصور است و ملجا مهموز کشف الله عنه سبعین بابا من الضر ادناها الفقر گشاده کند و دور کرد از خدای تعالی از آنکس هفتاد در از گزند که کمترین آن هفتاد در فقر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل و گفته است این حدیثی است که نیست اسناد وی متصل و مکحول لم یسمع من ابی هریره زیرا که مکحول نشنیده است از ابی هریره در کار وی گفت که مکحول روایت میکند از عایشه و ابی هریره بطریق ارسال ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا حول و لا قوة الا بالله دواء من تسعة و تسعین داء ایسرها الهم این کلمه را دوست از نود و نه درد که آسان ترین دردها اندوه است مراد دردها باطنی است [illegible] ظاهر و بهرانها [illegible] قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت [illegible] از زیر عرش که مقام خاص کبریای و عظمت و قدرت حق سبحانه است [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی [illegible] اسلم عبدی [illegible] اسلام آورد و انقیاد و طاعت کرد بنده [illegible] اخلاص و استسلام و تفویض کرد امر خود را [illegible] اسلم و استسلم یک معنی است و مقصود از تکریر تأکید و تقریر است رواهما البیهقی روایت کرد این هر دو حدیث را بیهقی فی الدعوات الکبیر ابن عمر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سبحان الله هی صلوة الخلائق این کلمه صلوة تمام خلق [illegible] زیرا که خلائق همه تسبیح و تنزیه باری تعالی [illegible] و ان من شی الا یسبح بحمده [illegible] و الحمد لله کلمة الشکر [illegible] و لا اله الا الله کلمة الاخلاص [illegible] و الله اکبر ملأ ما بین السماء و الارض [illegible] و اذا قال العبد [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله قال الله تعالی اسلم و استسلم [illegible] رواه رزین

باب الاستغفار و التوبة

استغفار در لغت طلب غفر یعنی ستر [illegible] طلب پوشیدن گناه [illegible] توبه در لغت رجوع از معصیت [illegible] پشیمانی [illegible] از آن با صدق عزم بر آنکه باز نگردد [illegible] و توفیق توبه [illegible] از سید الطایفه جنید بغدادی [illegible] که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه [illegible] گناه را از سهل تستری پرسیدند که توبه چیست گفت توبه آنست که فراموش نکنی گناه [illegible]

توفیق [illegible]

توبه گفته که سهل اشارت کرد با حوال مریدان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاهدت ایشان و جنید اشارت بتوبه محققین کرد [illegible] ذنوب [illegible] غلبه عظمت خدا بر دل ایشان مراد [illegible] ذکر جفا در حال وفا ستم است و بعضی گفته اند مراد [illegible] الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آنحضرت بخدا سوگند [illegible] استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی وی تعالی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری [illegible] الاغر بفتح همزه [illegible] المزنی بضم میم و فتح زای منسوب بمزینه که قبیله مشهور است از عرب صحابی است معدود در اهل کوفه و بعضی گفته در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انه لیغان علی قلبی [illegible] و غین غیم است یعنی ابر [illegible] و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة [illegible] استغفار میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم [illegible] علما در بیان معنی این حدیث [illegible] عارض میگردد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] استغفار [illegible] و انما اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت [illegible] طلب توبه و توفیق آن باشد [illegible] مصالح ایشان و دعوت و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب [illegible] می نمود [illegible] از کمال جمعیت حضور [illegible] سید الست [illegible] استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین [illegible] اشارت [illegible] انوار صفات حق [illegible] تجلیات [illegible] استغفار [illegible] قلب شریف وی [illegible] انوار صفات [illegible] بقول وی صلی الله علیه و سلم ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة [illegible]

[illegible] پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سایل اگر از قلب دیگری می پرسیدی [illegible] از حال قلب مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] شیخ نور الحق [illegible] مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] بشریت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] استغفار [illegible] خدای تعالی [illegible] ارشاد و هدایت [illegible] آنحضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس توبوا الی الله ای مردمان توبه کنید بسوی خدا فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة [illegible] در روز صد بار رواه مسلم ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیما یروی عن الله تعالی [illegible] یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی ای بندگان من [illegible] حرام کردانیدم ظلم را بر نفس خود [illegible] و جعلته بینکم محرما [illegible]

فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر [illegible] یا عبادی کلکم ضال الا من هدیته ای بندگان من همه شما گمراه هستید [illegible] فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من [illegible] یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته ای بندگان من [illegible] فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من [illegible] یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید [illegible] پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را [illegible] یا عبادی انکم تخطئون باللیل و النهار و انا اغفر الذنوب جمیعا ای بندگان من [illegible] فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من [illegible] یا عبادی انکم لن تبلغوا ضری فتضرونی [illegible] القاموس [illegible] و لن تبلغوا نفعی فتنفعونی [illegible] یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم [illegible] یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا [illegible] یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم قاموا فی صعید واحد فسألونی [illegible] ما نقص ذلک مما عندی الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر [illegible] یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من [illegible]

حکم بحید فنیه دبجد خیرا فلیحمد الله پس کسی که بیابد نیکی یا نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و شکر گوید خدا را که توفیق
آن داد و جزای خیر بر آن مرتب گردانید و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسی که بیابد غیر نیکی را در عملهای خود
پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که بشوم آن بجزای بد رسید رواه مسلم عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت
نود و نه آدمی را ثم خرج یسال پس بیرون آمد در حالی که می‌پرسید مردم را از قبول توبه خود یا پرسید اهل الله میکند مغفرت را
از خدا استغفار میکند و معنی اول انسب و الصق است بقول وی فاتی راهبا فسأله الی توبة پس آمد راهبی را
پس پرسید او را یا هست مراد او توبه بود میخواهی یافت را از توبه و در بعضی نسخ الی توبة ایا مرا هست توبه و این
اگرچه بجهت معنی ظاهر است اما اول از حیثیت روایت صحیح‌تر است قال لا گفت راهب نیست ترا
توبه فقتله پس کشت آن مرد راهب را و جعل یسال و در ایستاد که سوال کند مردم را فقال له رجل ائت قریة
کذا و کذا پس گفت مرد را مردی بیا قریه چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در ان
عالمی است یعنی در وی هست که حل اشکال تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات
و علامات مرگ یعنی مرگ او را در رسید فنأی بصدره نحوها پس میل کرد آن مرد سینه خود بجانب آن قریه
یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشید با آن جانب رفت فور میل گردان
و گرانی بر خاستن فاختصمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس پیکار کردند در نزاع نمودند در
شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بر آن شوند که وی مرحوم مرحوم
و مغفور است و فرشتگان عذاب بر آن آمدند که مغضوب و معذب است فاوحی الله الی
هذه ان تقربی پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی این قریه این که نزدیک شو الی ان تباعدی و دور شو فرستاد
بسوی این قریه ظالمه از ان هجرت کرده بود که دور از میت فقال قیسوا ما بینهما پس گفت
تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمایید مسافتی که میان دو قریه است نسبت بمیت
این دو نزدیک‌تر است فوجد الی هذه اقرب بشبر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت
نزدیکتر بیک بدست فغفر له پس آمرزیده شد مراد و درین حدیث کمال مبالغه است نسبت
رحمة الهی و امیدوار بمغفرت وی تعالی در آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار متفق
علیه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب
الله بکم سوگند بخدای که بقای من بدست قدرت اوست اگر گناه نکنید شما هر آینه ببرد خدا تعالی
شما را و لجاء بقوم یذنبون و هر آینه بیارد قومی را که گناه کنند فیستغفرون الله طلب آمرزش کنند از خدا فیغفر لهم

پس بیامرزد

پس بیامرزد ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه است که گناه را از برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفور
گر جرم زبندگان نیاید عفو تو بجمال کی گراید و تا رغبت کنند در توبه و استغفار نه حث بر ذنوب
و عدم مبالات بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده پیغمبران را تا باز دارند
از آن فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستی که خدای تعالی فراخ کرد دست رحمت خود را به شب
تا توبه کند بدی کننده روز و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود را به روز تا توبه کند
بدی کننده شب و بسط ید کنایه است از توسع در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه برآید
آفتاب از جانب مغرب وی که در آن وقت درهای توبه بسته گردد بیان این در اواخر کتاب در بیان
علامات ساعت خواهد آمد رواه مسلم عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد
اذا اعترف بدرستی بنده وقتی که اقرار میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پس توبه میکند و رجوع نماید بدرگاه حق تاب
الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند برحمت بر وی متفق علیه
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله
علیه کسی که توبه کند پیش از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بر وی و قبول توبه او
بفضل الهی و کرم وی رواه مسلم عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الله اشد فرحا بتوبة
عبده حین یتوب الیه هر آینه خدای تعالی سخت‌تر است از روی شادمانی بتوبه بنده خود رضای وی تعالی از بنده
هنگامی که توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کان راحلته بارض فلاة از یکی شما که بود شتر سواری
و بار کش وی بر زمین دشت فانفلتت منه پس بر مید و بگریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه
و بر آن راحله بود خورش و آب فایس منها پس نا امید شد آن کس از آن راحله فاتی شجرة پس آمد آن کس درختی را
فاضطجع فی ظلها پس پهلو نهاد در سایه آن درخت بسبب کوفت و ملالت وی قد ایس من راحلته
در حالی که بتحقیق نا امید شده است از راحله خود فبینما هو کذلک اذ هو بها قائمة عنده پس در اثنای آنکه
آن کس همچنین در پهلو افتاده بود ناگاه آن کس ملتبس و حاضر است بر راحله در حالتی که ایستاده است نزد
راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار را ثم قال من شدة الفرح پس گفت آن کس از سختی شادمانی اللهم
انت عبدی وانا ربک خداوندا تو بنده منی و منم خداوند تو اخطأ من شدة الفرح خطا کرد آن کس
از سختی فرح و گفت تو بنده منی و منم خداوند تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بنده تو
مقصود بیان شدت رضای حق و خشنودی اوست بتوبه شخصی که گم کرده شده را یافته چه او را یا بنده گناهکار

بنده گناهکار پروردگار است و توبه حکم باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم رواه مسلم عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستی بنده ای از بندگان گناه کرد فقال اذنبت فاغفره پس گفت
آن بنده ای پروردگار من گناه کرده‌ام پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی با ملائکه
اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به آیا دانست بنده که مر او را پروردگاری است که می‌آمرزد گناهان را
و میگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم ثم مکث ما شاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن هر قدری که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره پس
گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار گناه کرده‌ام پس بیامرز این گناه را فقال پس گفت پروردگار درین بار مغفرت
نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا قال
رب اذنبت ذنبا آخر فاغفر لی درین مرتبه لفظ آخر زیاده است و در بعضی نسخ در اول نیز و در دوم
اول نیز موجود است و در نسخ مصحح همان مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب و
یاخذ به غفرت لعبدی فلیعمل ما شاء پس گفت و گو بکند بنده آنچه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد
مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر وی در غفران تمام گناه متفق علیه عن جندب
بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر غفاری است که از اکابر صحابه و زهاد ایشان است و جندب
نام جماعتی از صحابه دیگر هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آنحضرت حکایت کرد مردی گفت
بخدا سوگند که نمی‌آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهر آن مرد فاسق مصر بوده و این مرد سخن فضول گفت و حکم کرد
خود که خدای تعالی او را نمی‌آمرزد وان الله تعالی قال و بدرستی که خدای تعالی گفت من ذا الذی
یتألی علی ان لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که من نمی‌آمرزم فلان را تألی بهمزه و کسر لام مشدده
والا سوگند خوردن فانی قد غفرت له پس بدرستی که بتحقیق بیامرزیدم مر فلان را و احبطت عملک
و باطل گردانیدم عمل ترا یا مراد آنست که گفت خدای تعالی نمی‌آمرزد فلان را یا مراد این است
که سوگند خورد یعنی دروغ گو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم حکم سوگند ترا و بیامرزیدم او را او کما قال
یا چنانکه گفت راوی یا آنحضرت این عبارت را در حالی که میگوید راوی لفظ حدیث بعینه
محفوظ نمانده است رواه مسلم درین حدیث زجر است کسی را که بقطع حکم کند بعدم
مغفرت اگرچه فاسق و بدکار باشد شاید که مولی تعالی او را ببخشد و این را بگیرد از پی گردن بکشت
نا امیدم مکن از سابقه روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوب است که زشت عن شداد ابن

بتشدید

بجزه و تشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و پدر او را
صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار
که بگویی اللهم انت ربی خداوندا تویی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبود بحق بجز تو خلقتنی پیدا کردی
مرا و انا عبدک و منم بنده تو و انا علی عهدک و وعدک و من ثابت و دایم بر عهد عبودیت که با تو بسته‌ام
روز عهد که با تو کردم اگرچه وفای آن از من نمی‌آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان و اطاعت
کرده پس من مقیم و معتقدم بر عهد و مصدق بوعده تو و دل بر بسته و بدرگاه امید نشسته‌ام اگرچه هیچ طاعتی ندارم که
با چه از من نمی‌آید ما استطعت آن قدر که استطاعت دارم و می‌توانم نه آنچنان که لایق درگاه تو باشد و ادای
حق تو توانم کرد که آن مقدور نیست و از طاقت بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از
بدی آنچه کرده‌ام از گناهان بلکه از طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و احسان خالی است و متضمن دعوی و
حول و قوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو
بر من و ابوء بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دایم است بی
انقطاع و وجود نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که اینقدر
تا خیر و نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفر از تو بسوی من صادر گردد من تحبب و تودد بتو با آنکه بی نیازم از تو دشمنی
میورزی بمن بمعصیت و بیفرمانی کردن با آنکه محتاج منی فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب الا انت
پس بدرستی که نمی‌آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو درین غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است
و برای همین سید الاستغفار نام کرد از جهت معانی در وی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که ملاذ در حوائج
و رجوع در امور بوی باشد و حاصل معنی این استغفار آنست که تفتیش بنده باید که همیشه مرد نظر بر گناهان و
تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را مغلوبیت عمل خود را
فهم نماید و نیکوست آنکه گفته است طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر همه علت عصیان نشود
و فعل ما در طاعت از ننگ خود نقش کنیم بر نانی و ان بنهم پیش سگی برخوانی و آن سگ سالی گرسنه
در زندانی و آن نان نخورد زندانی رحیم الله قایله که فرموده علی خالص گردد و حال صحیح شود و وقتی صافی گردد منت
و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نبیند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و مستحق آن نداند پس بنده را دوام در دید
عیوب نفس خود و عمل خود و رویت منت و فضل خدا است و این از اجل معارف و انفع و اسلم احوال است
برای بنده و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات در استقامت
بر وفای عهد عبودیت و ادای حقوق ربوبیت رزقنا الله تعالی نعید آن فضیلت این سید الاستغفار را بیان کند

١٧٠

میکوید قال گفت آنحضرت ومن قالها من النهار کسیکه بگوید این کلمات را فردی از روز موقنا بها در حالی که یقین دارنده
واعتقاد کننده است بان فمات من یومه پس بمیرد اندران روز قبل ان یمسی پیش از انکه شام کند فهو من اهل
الجنة پس آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة
وکسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب وحال انکه یقین دارنده است بان پس بمیرد پیش از انکه صبح کند پس وی از اهل بهشت
رواه البخاری الفصل الثانی وعن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال الله تعالی یا ابن ادم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی
ای فرزند ادم که تو مادام که دعا کنی تو مرا یا مرا بخوانی وامیدواری مرا بیامرزم ترا بر عملی که باشد در تو از گناهان ولا ابالی وباک
ندارم از این که گویند چرا گناه گناهکار را که سزاوار عقاب گناه کرد بخشید یا ابن ادم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم
استغفرتنی غفرت لک ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بر آسمان ونواحی ان پس طلب امرزش
کنی تو مرا بیامرزم ترا وباک ندارم وعنان بفتح عین ابر واضافت او بآسمان برای مبالغه در علو وارتفاع اوست
وعنان بکسر عین نیز روایت است بمعنی انچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را ونگری بجانب [illegible] واعنان
نواحی جمع عنان نیز روایت است یا ابن ادم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند ادم اگر بیایی
پیش من ای مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا پس پیش ایی مرا در حالی که شریک
نیاری چیزی را وکفر نورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة هر اینه می ایم من ترا نزدیک به پری زمین از روی امرزش
مقدار گناه حی کنی تو بیامرزم [illegible] وقراب بضم [illegible] دیگر چیزی که قریب مقدار چیزی باشد
قراب ارض قریب به پری زمین ودر مشارق گفته که قراب بکسر نیز لغتی است مثل [illegible] دراز که در وی
شمشیر با نیام وکارد وتازیانه ومانند آن نگاه دارد مرد توشه سوار که سبک باشد نیز دارد وضم بمعنی قریب ودر
[illegible] بضم است [illegible] نیز آمده انتهی رواه البخاری ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث
حسن غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم
انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آنحضرت که گفت خدای تعالی هر که
دانست که من خداوند قدرتم بر امرزیدن گناهان می امرزم مر انکس را وباک ندارم مالم یشرک بی شیئا مادام که
شریک نگرداند بمن چیزی را اگر چون میداند که حق تعالی قادر است بر امرزیدن گناهان امید میدارد اورا [illegible]
[illegible] کریم [illegible] دانسته اورا باشکه [illegible] ذکر قدرت ایمائی [illegible] تقریب نیز هست پس خوف
[illegible] قادر [illegible] میکند اورا نیز این شخص مؤمن است [illegible] وصفات [illegible] مغفور است
پس [illegible] در حکم تاکید است رواه فی شرح السنة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من لزم الاستغفار

١٢٦

من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر اورا از هر تنگی
بیرون شدنی یا جایی بیرون شدن ومن کل هم فرجا ومیگرداند مر اورا از هر اندوه کشادگی ورزقه من حیث لا یحتسب
وروزی میرساند اورا از آنجا که گمان ندارد وامید ندارد زیرا که کسیکه ملازمت میکند استغفار را امرزیده می شود واو را
گناهان پس وی در حکم متقی باشد که هیچ گناه ندارد وحال متقی انست که ذکر کرده رواه احمد وابو داود وابن ماجه وعن ابی بکر
الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسی که استغفار کرد وان عاد فی
الیوم سبعین مرة اگرچه بازگردد بر معصیت در روزی هفتاد بار اصرار دایم بودن ومقیم شدن بر چیزی واصرار
بر گناه مذموم است واصرار بر صغیره کبیره است پس مقرر باید که استغفار میکند اصرار نمی برآید ولی استغفار صورت
وبعضی گفته اند چه اصرار انکار ذنب است چنانکه در دل خود باکی نیابد پس استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابو داود
وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء واکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا
کننده اند وصیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت است فی اکثر یا برای مبالغه در خطا ضد ثواب واثم وگناه وبهر که خطاست
از او بیان فرز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد واکر مقدار اشامل صغایر
دارند بر قول کسیکه صدور صغیره را از ایشان جایز میدارد انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین
الخطائین التوابون وبهترین خطا کنندگان توبه کنندگان اند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی
قلبه بدرستیکه مؤمن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی نکته سوداء منصب نیز روایت است
یعنی میگردد آن [illegible] سبب پیدا شدن نقطه سیاه ونکته بمعنی نقطه [illegible] در اصل چوبی که بدان زمین نکاوند
فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه میکند واستغفار میکند زدوده می شود ومیرود آن سیاهی
وان زاد زادت واگر بیشتر میکند گناه بیشتری شود آن نقطه حتی تعلو قلبه تا انکه بالای ایرد آن دل را ودر میگیرد
تمام دل را او سیاه میگرداند دل فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس آن زنگی است که ذکر کرده است خدای
تعالی فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون [illegible] زنگ گرفته دلهای ایشان است بر دلهای
ایشان کارهای که میکردند رواه احمد والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول
میکند توبه بنده را تا دام که غرغره نکند یعنی نرسد روح در حلقوم وغرغره اندوه شدن آواز در گلو جان
در حلق وغرغره در اصل تردد آب در حلق [illegible] مثل غرغره پیدا شود ظاهر این حدیث انست
که توبه نزد حضور موت خواه کفر یا معصیت مقبول نمی افتد وظاهر کریمه الا التوبة نیز همین است ولیکن بتوفیق علما

وقت برآمدن آواز م

حضور

مقبول م

بران رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر اندر ایشان ایمان پس عذر توبه باس مقبول رواه الترمذی وابن ماجه
وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتک یا رب
لا ابرح اغوی عبادک بدرستیکه شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار همیشه دایم [illegible] از جای خود که گمراه
میکنم بندگان ترا مادامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب
پس گفت پروردگار وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند بعزت خود وبزرگی وبلندی مرتبه
خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام می امرزم بندگان را مادام که طلب امرزش کنند از من رواه احمد وعن صفوان
ابن عسال بفتح عین [illegible] سین [illegible] صحابی است ساکن کوفه واو دوازده غزوه است [illegible] خود
روایت دارد ازوی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین
عاما للتوبة بدرستیکه خدای تعالی گردانیده است در جانب مغرب دری را که پهنای وی مسافت هفتاد سال است
مر توبه را لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمی شود آن در مادام که بر نیاید آفتاب از جانب مغرب وذلک
قول الله تعالی [illegible] یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها
لم تکن امنت من قبل ولکن ظاهر نیست [illegible] قبول ایمان است که توبه را [illegible] در حدیث
دلالت دارد بر عدم قبول [illegible] رواه الترمذی وابن ماجه وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تنقطع الهجرة [illegible] حتی تنقطع التوبة [illegible]
ولا تنقطع التوبة حتی تطلع الشمس من مغربها [illegible] از جانب مغرب
[illegible] هجرت [illegible] متعارف [illegible] نیست زیرا که آن منقطع شد بلکه مراد هجرت
از ذنوب [illegible] چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هجر الذنوب والخطایا یا هجرت
از مقامی که [illegible] معروف ونهی منکر [illegible] منقطع میگردد بانقطاع حکم الهی [illegible] در
قبول توبه که در وقت مذکور رواه احمد وابو داود والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین [illegible] دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده
یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت والاخر یقول مذنب [illegible]
گفت آنحضرت [illegible] گناهکار است [illegible] فجعل یقول [illegible] ایستاده
[illegible] عبادت میکرد [illegible] گناه [illegible] گناه کردن [illegible]
پس [illegible] حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه [illegible]

اقصر م

[illegible]

١٢٧

که عظیم میداشت ان را فقال له اقصر پس گفت باز ای فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت علی رقیبا
ایا فرستاده شده است تو بر من نگاهبان وموکل گویا آن مرد استغفار میکرد واعتذار می نمود [illegible]
حدیث را در باب استغفار اورده [illegible] از سیاق حدیث آن است که محض فضل ورحمت خود در بهشت در آورد
وبعض مناسب ان بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله [illegible] اورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله
لک ابدا بخدا سوگند که نمی امرزد ترا خدای ترا همیشه ولا یدخلک الجنة ودر نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما
ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن دو کس [illegible] فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته آن
هر دو مرد را فاجتمعا عنده پس جمع شدند هر دو نزد خدای تعالی فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت
خدای تعالی مر گناهکار را در آی در بهشت برحمت وفضل من وقال للآخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی
رحمتی وگفت وی تعالی مر دیگری را که متعبد بود ایا می توانی که حرام گردانی بر بنده من رحمت مرا فقال لا یا رب
پس گفت نتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا به الی النار گفت پروردگار تعالی ملائکه برا [illegible] اورا بسوی آتش از جهت
واعتقاد وی بر نفس خود وحکم وی بر گناهگار بعدم مغفرت وی ان گناهکار را وشاید انها را نیز بخشیده ودر بهشت
در آورده باشند غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند یعنی سابقه
شقاوت ازلی رانده ودور انداخته اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده وقبول درگاه گشته اند پس هم امیدوار رحمت حق اند ورحمت او
عام است ووی قادر ومختار است ای سوخته سوخته سوختنی وی اتش دوزخ از تو افروختنی تا کی گویی
که بر عمر رحمت کن حق را تو کتاب رحمت اموختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید انصاریه صحابیه [illegible]
از خدا [illegible] عقل ودین وشجاعت [illegible] کشته [illegible]
سمعت رسول الله [illegible] شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرا میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی وباک ندارد [illegible] که این
قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدای امرزد گناهان را وباک ندارد [illegible]
واحتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را وباک نمیداشت [illegible]
بیان این در حدیث [illegible] رواه الترمذی وقال [illegible] هذا حدیث حسن غریب وفی شرح السنة
لفظ یقول است بجای یقرا وهمچنین روایت کرده است که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وعن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این است الذین یجتنبون
کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة [illegible]

[illegible] م

بزرگ و آنچه از بزرگ درگذرد مگر لمم را یعنی آنچه از گناه صغیر و قلیل باشد بدرستی که پروردگار تو فراخ مغفرت است و فی
العراح لمم گناه صغیره کردن قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در این آیه کلام را که ان تغفر اللهم تغفر جما و ای عبد لک لا الما
ای خدای اگر بیامرزی گناه بزرگ را جم بفتح جیم و تشدید میم یعنی کبیر یعنی علیم و ای بنده لک لاالما و کدام بنده است مر ترا
که گناه صغیره نکرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی می بخشی گناهان کبیره را و صغایر خود چه باشد
و کبیرات از بندگان تو که صغایر را می کنند دو می بخشی بلکه تکفیر میکردی بحسنات و این بیت از امیة ابن الصلت
که از شعرای جاهلیت بود و در آن زمن ترنی می نمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعر او را می شنید و میخواند
نیز میخواند و احوال او در باب البیان و الشعر بیاید ان شاء الله تعالی و صحیح آنست که منشع از آنحضرت انشاد
شعر است نه انشاء آن رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب عن ابی ذر قال رضی الله عنه قال قال ابیات انشاد
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان
من همه گمراهید مگر کسیکه راه نمایم من فاسئلونی الهدی اهدکم پس سوال کنید و در خواهید از من راه راست را بنمایم
شما را راه راست و کلکم فقیر الا من اغنیت و همه شما فقیر انید و نیازمند اید مگر کسیکه غنی کردم من او را فاسئلونی
ارزقکم پس سوال کنید و در خواهید از من رزق دهم شما را و غنی کردانم و کلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناه کننده اید
مگر کسی که عافیت بخشم و سلامت دادم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد با آنکه عافیت در ترک گناه کاری ست
دانم و اعمل افراد او ست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی مغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان
فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له ولا ابالی می آمرزم او را و باک ندارم و لو ان اولکم و آخرکم با شترم
و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم حسن اگر شایسته شود که اول شما و آخر شما و زنده شما و مرده شما و تر شما و خشک شما
گناه نیست از آن جمیع بندگان یعنی صفت آنکه باشند که چنانکه فرموده است لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
بعضی گفته اند که مراد از رطب نبات و شجرات و یابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هر چه از زمین است از سنگ
و درخت انسانی شوند می تواند گفت که مراد از رطب و یابس انس و جن باشند زیرا که خلق انس از آب وطین با شتر دم
نمو از الیبس و مو هر این معنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم و انسکم واقع شده
و میفرماید که تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی بر پرهیزکارترین دل بندگان ما زاد ذلک
فی ملکی جناح بعوضة زیاده نکردد آن در ملک من مقدار بال پشه و لو ان اولکم و آخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم اجتمعوا
علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح بعوضة و اگر همه بندگان جمع شوند بر بدترین
ترین قلب بنده از همه بندگان کم نکردد نقصان از ملک مقدار بال پشه و لو ان اولکم و آخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم
اجتمعوا فی صعید واحد و اگر همه بندگان جمع شوند در یک روی زمین فسال کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سوال کند

و انطلبد

والطلبد هر آدم از شما چیزی که نهایت رسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم هر سائل را هر چه خواهد مانقص
ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر بالبحر فغمس فیه ابرة ثم رفعها اگر بگذرد یکی از شما در دریا پس فرو برد در دریا سوزنی
ثم رفعها پس تر بردارد و ان سوزن را پس معلوم است که چه قدر از آب دریا در آن می آید هیچ در دریا نهایتی دارد انجا خود
بی نهایت است این مثالی است که برای تفهیم آورده ذلک بانی جواد ماجد این بجهت این است که من بخشنده
بخشایش کننده بزرگم و جود صفت ذاتی من است و تمام عالم پر است از آثار جود من هیچ غرضی و غایتی در عطا
و انانت ندارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت افعل ما ارید میکنم هر چه میخواهم یعنی
این همه جود و کرم با اراده ما و اختیار من است اراده بنده و خواهش او را دخل نیست عطائی کلام و عذابی کلام
دادن من سخن است و عذاب کردن من سخن است یعنی یک سخن این همه را میکنم محتاج و موقوف است اسبابی نیستم
و این تو طیه است مر قول را که گفت انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون نیست امر من مر چیزی را
وقتی که خواهم که آن را بگویم مر آن چیز را شو پس میشود آن چیز مستقبل است برای سرعت ایجاد و جود و توانی که سنت الهی
بر آن جاری شده باشد که در وقت ایجاد وجود خواهد آن لفظ میگوید و موجود میکرد و در اسد علم رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قرا روایت است از انس که آنحضرت خواند این آیت هو
اهل التقوی و اهل المغفرة و گفت جل جلاله اهل التقوی است و اهل مغفرت قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیه
قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوارم که بپرهیزند مرا ... رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی
ابن عمر رضی الله عنهما قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر تحقیق بودیم ما که شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
فی المجلس در یک مجلس که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب
مائة مرة صد بار رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه بلال بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله ابن زید مولی النبی
صلی الله علیه و سلم این صفت زید است و این صفت زید است و این غیر زید حارثه است
مولی زید بن بولا است بفتح موحده و سکون واو مقصور بنده مولی بود صحابه است و این بلال بیمار است بیمار
از مادر بینند بلال روایت میکند از پدرش از جدش قال گفت بلال حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که دیدار است
عن جدی از جدش که زید است انه سمع رسول الله که در شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یقول میگفت من قال
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه غفر له هر که بگوید این استغفار را آمرزیده شود مر او را
وان کان فر من الزحف اگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است رواه الترمذی و ... و در کتب ...
ابی داود و هلال بن یسار و در قاموس لغت نیز بن یسار گفته و مشهور بلال ابن یسار در اکثر کتب ... جامع الاصول
و الکاشف و غیر هم چنین است و قال الترمذی هذا حدیث غریب فصل الثالث ابی هریره

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز و جل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستیکه خدای تعالی
هر آینه بلند میکرداند پایه مر بنده صالح را در بهشت فیقول یا رب انی لی هذه پس میگوید آن بنده صالح ای
پروردگار من از کجاست مر این درجه فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار این درجه بسبب استغفار
فرزند تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و اعظم فوائد آنست و یکی از آن سه چیز است که لاحق می شود مومن را
از عمل او و حسنات وی بعد از موت وی چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند
کسیکه غرق شده در آب در آن فریاد کند و در گرد دعا ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام منتظر میدارد
دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر او اخ یا برادر او صدیق یا دوستی فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها
پس چون برسد مر میت را دعائی باشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و هر چه در دنیا است
از متاع دنیا و ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدای تعالی
هر آینه درمی آرد بر مرده از دعا اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب و ان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار
لهم و بدرستیکه تحفه زندگان بسوی مردهها طلب آمرزش کردن است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان
عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و مادر و برادر و خواهر او همه صحابی اند و آنحضرت بزیارت
ایشان آمده و طعام ایشان خورده و ایشان را دعا بخیر کرده بشام وفات یافت بحمص قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که بیابد در
صحیفه خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجه
و روی النسائی فی عمل یوم و لیلة و عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول روایت است از
عایشه که آنحضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا و اذا اساؤا
استغفروا خدایا بگردان مرا از کسانی که چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت ... و توفیق
الهی و رویت فضل و رحمت و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت تقصیر ...
عمل ایشان و گفته اند که این زنده دلی است که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و چون گناه ...
ساه کردد و غمگین شود رواه ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر الحارث بن سوید بضم سین و فتح ثقات
واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و از ثقات ایشان است امام احمد را از حال وی پرسیدند گفت دل
از انها نیست که از حال وی پرسند یعنی حال وی بزرگتر از طلب بیان است قال گفت حارث حدثنا
عبدالله بن مسعود حدیثین حدیث کرد ما را ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی از این دو حدیث

از پیغمبر خدا

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الاخر عن نفسه و حدیث دیگر از خود ش حدیثی که از خود ش است این است که
قال ان المومن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند و می پندارد گناهان خود را
خواه کبیره باشند یا صغیره مانند کوه هیا می بیند خود را که گویا نشسته است زیر کوهی یخاف ان یقع علیه
می ترسد که بیفتد بروی از جهت غایت خوف و استعظام و ان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی
انفه و بدرستیکه فاجر و فاسق بی مبالات نداریه بر نسب می بیند گناهان خود را مانند مگسی که گذشت بر بینی وی
فقال به هکذا پس اشارت کرد بدست خود فذب عنه پس براند او را از بینی خود یعنی سهل و آسان می پندارد گناه خود
و در هلاک بگرداند و آن حدیثی که از آنحضرت روایت کرد این است ثم قال سمعت رسول الله گفت ابن
مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول میگفت لله افرح بتوبة عبده المومن هر آینه خدای تعالی
خوش و شادمان تر است بتوبه بنده خود که مومن است من رجل نزل من رجل بفارس و به از مردی که فرود آید در زمین
بیابانی مهلکة که جای هلاکت است بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکه بضم میم و کسر لام نیز روایت است یعنی هلاک کننده دوبة
بفتح دال و کسر واو مشدد و تشدید یا یعنی بیابان در زمین خالی که در وی گیاه بروید و دویه تر باد است الف نیز روایت است
و اصل دو بتشدید واو یعنی بیابان ارض را بسوی نسبت کرده و الف در نسبت زیاده میکنند چنانچه ... معه
راحلته با آن مرد شتر سوار او بود علیها طعامه و شرابه بر شتر او بر بار خوراک و آب در ویده که با خود برداشته بود فوضع
راسه پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین فنام نومة پس خواب کرد خواب کردنی فاستیقظ و قد ذهبت
راحلته پس بیدار شد آن مرد و حال آنکه بتحقیق رفته و گریخته بود راحله وی فطلبها پس جست راحله را حتی اذا اشتد علیه
الحر و العطش تا آنکه وقتی که سخت شد بر وی گرمی و تشنگی او ما شاء الله یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته
بود خدای تعالی قال ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام گفت آن مرد که باز گردم بجای خود که بوده ام در آن
پس خواب کنم حتی اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه علی ساعده لیموت پس نهاد سر خود را بر بازو چنانکه عادت است
تا بمیرد ثم استیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او علیها زاده و
شرابه و بر آنست توشه و آب او و طعام او فالله اشد فرحا بتوبة العبد المومن بهذا براحلته و زاده پس خدا
سخت تر است از روی خوشی و شادمانی از این مرد که خوشنود شد و شادمان شد بیافتن راحله خود و توشه خود
که گم کرده بود و کم شده بود و همچنین بنده گناهکار گریزنده است از مولی حقانی و توبه باز یافتن است
روی مسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فحسب و روایت کرده مسلم از این دو حدیث آنچه مرفوع است
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که در آن قصه گریختن راحله است و باز یافتن او را و این حدیث موقوف
بحثی است بر ابن مسعود که دیدن مومن است گناه را مانند کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده

دروی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا روایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان الله یحب العبد المؤمن المفتن التواب بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد بنده
مسلمان ممتحن بمعاصی را که گو ... میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محبت از جهت آنست که تفضیل داده است او
که لذت شهوت و معصیت چشیده خود را از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول نشأ عفت و صلاح پیدا شده
عن ثوبان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما احب ان لی الدنیا بهذه الآیة گفت ثوبان که مولی آنحضرت
بود در سفر و حضر ملازم درگاه بود شنیدم آنحضرت را که میگفت که دوست ندارم مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل
این آیت که بشارت مغفرت نامه است یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل
پس گفت مردی او پرسید که هر که شرک آورد گو در زمره چه حال دارد او را هم آمرزند فسکت النبی
پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم قال الا و من اشرک گفت الا و من اشرک آگاه باشید و بشنوید می آمرزد
کسی را که شرک آورده نیز ولیکن بتوبه در زمن شرک یعنی بتوبه هم می آمرزد اگر خواهد بکند المذاهب ثلث مرات
سه بار گفت آنحضرت این کلمه را عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی
لیغفر لعبده بدرستی که خدای تعالی هر آینه می آمرزد مر بنده خود را مالم یقع الحجاب مادام که واقع نشود پرده میان بنده
و رحمت حق و قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ما الحجاب و چیست پرده قال ان تموت النفس وهی مشرکة گفت
آنحضرت پرده این است که بمیرد نفس و حال آنکه وی شرک آرنده است روی الاحادیث الثلثة احمد روایت
کرده است این احادیث را امام احمد و روی البیهقی الاخر فی کتاب البعث والنشور و روایت کرده
بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور که نام کتاب او است که گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ... الله تعالی لا ... بعبد بعمل ... شیاً فی الدنیا ... پیش ابد خدای تعالی ... در آخرت
... شریک میکرد ... تعالی ... در دنیا ثم کان علیه مثل جبال ذنوب ...
باشد بر او مانند کوههای گناهان غفر الله له می آمرزد خدای تعالی ... اگر میخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث
والنشور عن عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التائب من الذنب
کمن لا ذنب له توبه کننده از گناهان مثل کسی است که نیست گناه مر او را چنانچه ... گویا نکرده است آن گناه را
در نار ... زبان گناه و گفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم رواه ابن ماجه والبیهقی
فی شعب الایمان و قال تفرد به النهرانی وهو مجهول و گفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی
و نهرانی مجهول است و فی شرح روی عنه موقوفا در شرح السنة روایت کرده است از ابن مسعود بطریق
موقوف قال گفت ابن مسعود الندم توبة پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را او نیز

در مفهوم ندم داخل ساخته اند والتائب من الذنب کمن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را **باب**
در متمات و لواحق ابواب سابقه در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث
باب است **الفصل الاول** عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما قضی الله
الخلق کتب کتابا وقتی که بیافرید خدای تعالی را و تقدیر نمود و حکم کرد باحکام خود نوشت کتابی را فهو عنده
فوق عرشه پس کتاب نزد خدا است بالای عرش خدا تخصیص بالای عرش جهت آنست که تعظیم امر و جلالت
شان آن کتاب ان رحمتی سبقت غضبی ان الکتاب یعنی مکتوب این است یا در آن کتاب این است
که رحمت من پیشی کرده است غضب مرا و فی روایة غلبت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت
مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت و جود
و انعام اوست که تمامه مخلوقات را در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم
ظاهر است به بعضی وجوه چنانکه فرموده ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرمود عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت
کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در اداء شکر نعمای حق جل جلاله و هم نه از باده از حد عذر احسانست چنانکه
فرموده لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس از رحمت حق تعالی است که باقی میدارد
ایشان را و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند ایشان را در دنیا و ظهور رحمت وی در آخرت حدیث
آینده متکفل بیان اوست که فرموده و عنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی راست صد رحمت است ظاهر آنست که کنایت از کثرت اوست یا مراد انواع کلی نعمت
که در زیر هر نوعی از او نامتناهی است یا حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان الله تسعة و تسعین اسما کفته
والله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس فرو فرستاده است از آن صد رحمت یک رحمت را میان
پریان و آدمیان والبهائم و میان چارپایان والهوام و هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون و بها یتراحمون
مهربانی میکنند بر یکدیگر و بهما تعطف الوحش علی ولدها و بیان رحمت می بخشایند بر یکدیگر
رحمت مهربانی میورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر بجهت آنست که معنی الفت
و مهربانی از ایشان مستغرب و مستبعد است واخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة
و سپس گذاشته و نگاه داشته خدای تعالی نود و نه رحمت که رحم میکند و میبخشاید بآن بندگان
رحمت ها بندگان خود را روز قیامت رحمتی مقرر است که بخشش و رحمت در آخرت مخصوص مومنان الا
مراد بندگان مومن خواهند بود متفق علیه و فی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی
مانند این آمده است که در حدیث متفق علیه است و در لفظ اختلافی دارد و فی آخره و در آخر حدیثی که بر روایت

مسلم از سلمان آمده این عبارتست که فال گفته است آنحضرت بار او فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة بیاید
باشد روز قیامت تمام و کمال میکرداند خدای تعالی نود و نه رحمت را باین رحمت که فرو فرستاده بود بر حق واضح
در جزا ایشان و از این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم با شد و نود و نه دیگر برهم کنند تا مجموع صد
رحمت بهره کار خود کنند عن ... قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة
اگر بداند مومن چیزی را که نزد خداست از عذاب باقی نماند امید بهر فاطمع بجنته احد طمع نکند و امید ندارم در بهشت خدا
هیچ یک از مومنان ولو یعلم الکافر ما عند الله من رحمة الله ما قنط من جنته احد و اگر بداند کافر چیزی را که نزد خدای تعالی
از رحمت نا امید نگردد از بهشت او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و کسره نیز روایت است و در صحاح ادرا از نصر و کرم
و سمع گفته و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت
لطف و قهر و رحمت و غضب است که یکی بکنه آن نمی تواند رسید پس مومنان که مظاهر رحمت و لطف خدا اند
اگر قهر او را تصرف کنند هیچ یکی از ایشان بهشت ندارد کافران که مظاهر غضب و قهر اند اگر نظر بر حمت و لطف او دارند نومید
نمیشوند و این مقصود دیگر است که منافات بسبق و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم
گویا در این گفته است بتهدید اگر برگشتید شیخ حکم بیان کرد و بیان حکم دارد اگر در هر یک صلاحی که می غرازیل
گویند ... قدرت او همه را شامل است ولیکن بانچه اراده او رفته همان میشود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و ان الله علی کل شیء قدیر عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجنة اقرب الی احدکم
من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از شما از دوال نعل و النار مثل ذلک و آتش مانند آنست
یعنی نزدیک از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنت از مردم زیرا که سبب دخول جنت
و نار سعی بنده و حکم خدا است و این هر دو فعل موجود اند رواه البخاری عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت آنحضرت که گفت مردی که نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لاهله گرکسان خود را
و فی روایة قال اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود از اکثر ارتکاب گناهان را
فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامی که حاضر شد در رسید او را مرگ اندرز کرده پسران خود را اذا مات
فحرقوه و ثم ذروا نصفه فی البر و نصفه فی البحر ... بر باد دهید ... ادرا در
... فو الله لئن قدر الله علیه
... لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین ... عذاب میکند او را عذابی

گو کسندان عذاب هیچ یکی از جهانیان را فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنگامی که مرد آن مرد کردند کسان او و پسران آنچه امر کرده بود
ایشان را فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی که در وی بود از اجزای آن
و امر البر فجمع ما فیه ... گفت خدای تعالی ... زنده گردانید برای ...
بودی این وصف را قال من خشیتک یا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت اعلم و تو دانا تری بحال من
فغفر له پس بیامرزید خدای تعالی مر او را متفق علیه باید دانست که در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت
باری تعالی و آن کفر است و از این توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند و بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از
قدر است بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید دال و این صریح است در معنی تقدیر و این توجیه در قول یونس پیغمبر
علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی گفته اند که این مجاز است از کلام کسی که او را اینجا اهل العارف و فرح الشک
بالیقین میگویند در صورت شک است ولیکن مراد وی یقین است و بعضی گفته اند که این مردی است که جاهل است ببعض صفات
از صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعض از صفات کفر است یا نه باو را از زمان قرب نبوت بوده
که مجرد توحید در آن زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند کلامی است که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت
و خوف و خشیت که مرد در آن کلام مجنون و مغلوب العقل دارد و بدان ماخوذ نیست چنانکه قول آن کس که در وقت وجدان
راحله و غایت فرح و سرور از بیخودی گفت انت عبدی و انا ربک والله اعلم عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
قدم علی النبی صلی الله علیه و سلم سبی قدوم آورده آمد آنحضرت برده شد اسیران از بعضی غنائم فاذا امرأة من
السبی قد تحلب ثدیها ... زنی از آن بندیان بتحقیق پر شد پستان او بشیر چنانکه ... گردن گرفت
تسعی در حالی که میدوید ... فرزند خود را ... اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته
چون هر بار که کودکی را در بندیان میگرفت ... فالصقته ببطنها و ارضعته پس می چسبانید او را بشکم خود
و شیر میداد فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان می برید شما
و میدانید این زن را که اندازنده فرزند خود را در آتش و تروق بضم تا ست و بفتح نیز روایت است و قلنا لا گفتیم
گمان نمیبریم ... وهی تقدر علی ان لا تطرحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را فقال الله ارحم بعباده
من هذه بولدها پس گفت آنحضرت هر آینه خدای تعالی مهربانتر است به بندگان خود از این زن که مهربانی است بر فرزند
خود و وی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد او را در آتش پس اگر بیندازد پس چون می اندازد بندگان ... تعالی
کافران را و نومیدان و عاصیان را تا دانسته که خواهد بود آتش آنست که کافران بازگار و اسکبار و عاصیان بعدم القیاد و
ترک اطاعت از بندگان گی برامد و بندگی نمانده چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبد الله بن عمر بیاید متفق علیه

عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی احدا منکم عمله هرگز رستگار نمی‌سازد هیچ یکی را از شما
عمل او یعنی نجات نیست مگر بفضل و رحمت الهی است قالوا گفتند صحابه بر طریق استفهام ولا انت و نه تو رستگاری می‌یابی
بعمل تو با وجود عملی عظیم کامل که تو داری یا رسول الله قال ولا انا گفت آنحضرت و نه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمة مگر آنکه
بپوشد خدای تعالی از جانب خود در رحمت خود مأخوذ است از غمد بکسر غین معجمه غلاف شمشیر و چون این کلام مشعر بود بانتفاء
عمل در علیت نجات ذاتی نسبت سببیت عمل را و علیت او را در نجات پس بحکم حق تعالی او دفع آن
اشارت کرد باثبات آن و فرمود فسددوا پس راست و درست کنید عمل را چنانچه سزا است سدد فی الطرح
سداد بفتح درستی و راستی کردار و گفتار و قاربوا و میانه روی کنید در عمل یا افراط و تفریط این در معنی تفسیر و تاکید
سددوا است واغدوا وروحوا و سیر کنید در بامداد و شبانگاه و شیء من الدلجة بضم دال و سکون لام
و بکنید چیزی از سیر در شب کنایت از نماز تهجد است و شبگیر در رفع برد و در روایتیست والقصد القصد
و لازم گیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود این جواب امر است از سیر غدوه و روح و دلجه
یا متعلق است بالزام مقصد [illegible] بمقصد است متفق علیه عن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او بهشت را
ولا یجیره من النار و نه پناه دهد عمل او را از آتش دوزخ ولا انا و نه مرا الا برحمة الله مگر برحمت
خدا رواه مسلم عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه
وقتی که اسلام آرد مرد پس نیک اسلام او یعنی صحیح شود بیقین و اخلاص فی نمایه [illegible] شک و نفاق چنانکه باید
یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها می‌پوشد و محو کند خدای تعالی از وی هر بدی که بود آنکس کرده بود پیش
و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام است و تخفیف لام نیز روایت کرده شده است زلف و ازلف
ازلف بهم یک معنی است و اصل او از زلفی است بمعنی قرب وکان بعد القصاص و بعد از آن باشد قصاص
قصاص یعنی مجازات مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و باز گشتن قدر
بجای که از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل می‌آید آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل الحسنة
بعشر امثالها نیکی بده چند مانند و الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف
کثیرة تا امثال بسیار و بیشتر از هفتصد نیز بحسب شفقت و صدق و اخلاص والسیئة بمثلها و بدی بیک
مانند الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه بگذرد خدای تعالی از آن و یک بدی هم نیز [illegible] فضل و کرم
در رحمت آن است که جزای نیکی را با [illegible] میرساند و از بدی میگذرد و اگر خواهم بهر یکی [illegible] رواه البخاری
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات

نیکیها را

بدرستی خدای تعالی نیکیها را و بدیها را فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی فلم یعملها پس عمل نکند آن را
بفعل نیارد کتبها الله عنده حسنة کاملة می‌نویسد آن را خدای تعالی نزد خود نیکی کامله [illegible]
[illegible] نیز افاده تاکید اهتمام میکند فان هو هم بها فعملها اگر قصد کند بحسنه پس در عمل در آرد کتبها الله له عنده
عشر حسنات می‌نویسد از برای وی نزد خود ده نیکی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة
تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم یعملها کتبها الله له حسنة کاملة و کسی که قصد کرد بدی را پس نکرد آن را خدای
تعالی نیکی کامل فان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة پس اگر وی قصد کرد به بدی پس کرد آن را می‌نویسد
آن را یک بدی حقیر قلیل و درین حدیث مبالغه‌ها است در فضل خدا و کرم و عفو وی چنانکه ظاهر است
متفق علیه **الفصل الثانی** عن عقبة بن عامر رضی الله عنه صحابی مشهور است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدرستی که حال و قصه آنکس که میکند
بدیها را پس نیکیها کمثل رجل کانت علیه درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردی است که هست بر او
زره تنگ که خفه کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس عمل کرد نیکی را پس
جدا شود و گشاده شد حلقه ثم عمل اخری فانفکت اخری پس جدا شود حلقه دیگر پس نیکی دیگر را حتی تخرج
الی الارض تا آنکه بیرون آید درع از تن او و می‌افتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب گشاده شدن
و فرح است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگی دل است و تشبیه کرد آن را بپوشیدن زره
تنگ که سبب غصه [illegible] و گشوده شدن وی سبب فراخی و خوشدلی است رواه فی
شرح السنة عن ابی الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقص علی المنبر و هو یقول
روایت است از ابی الدرداء که وی شنید آنحضرت را که خطبه میکرد و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکه میگفت
ولمن خاف مقام ربه جنتان و هر کسی را که بترسد پروردگار خود را با ایستادن برای حساب نزد درگاه وی
دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق سوال و استفهام و اگر زنا و دزدی کند
یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آنحضرت بار دوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال الثالثة ولمن
خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم من بار سیوم وان زنی وان سرق یا رسول الله
قال گفت وان رغم انف ابی الدرداء و اگر چه بخاک مالیده شود بینی ابی الدرداء کنایت است از کراهت
و خواری چون ابو الدرداء درین حکم ایستادگی کرد و استبعاد نمود آنحضرت بر ضد و خلاف قول او
تکرار فرموده در بینی مالیدن خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند برغم او
چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس او باشد

چنانکه در عرف مردم این معنی متوهم میگردد رواه احمد عن عامر الرام صحابی است رام بتخفیف رای است بمعنی تیرانداز و بعضی عامر
بن الرام گفته اند و اول صحیح تر است قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای آنکه ما نزد وی بودیم یعنی نزد النبی یعنی نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل رجل علیه کساء ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آنحضرت مردی که بر وی گلیمی است و فی یده
شیء قد التف علیه و در دست او چیزی است که پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله
مررت بغیضة شجر گذشتم بر بیشه از درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در آن
باشند فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس شنیدم در بیشه آوازهای چوچه‌های مرغ که آن فراخ بکسر جمع فرخ
بفتح چوچه فاخذتهن پس گرفتم آن چوچه‌ها را فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن چوچه‌ها را در گلیم خود فجاءت
امهن پس آمد مادر این چوچه‌ها فاستدارت علی راسی پس گرد گشت بر سر من [illegible] فکشفت لها
عنهن پس کشادم و دور کردم برای مادر ایشان پرده از روی چوچه‌ها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر چوچه‌ها
فلففتهن بکسائی پس پیچیدم آن چوچه‌ها را [illegible] پس اینها با مااند فقال ضعهن پس گفت آنحضرت
بنه این چوچه‌ها را فوضعتهن پس نهادم آنها را وابت امهن الا لزومهن و ابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان
مگر لازم بودن و همراه بودن ایشان را و مردم از مشاهده این حال تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها آیا شگفت دارید مهر کردن مادر چوچه‌ها را بر چوچه‌ها و در بعضی نسخ
بفراخها [illegible] و رحم بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند
بآن کس که فرستاده است مرا براستی لله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدای تعالی مهربان
تر است به بندگان خود از مادر چوچه‌ها بچوچه‌ها [illegible]
و توبه کنند [illegible] ارجع بهن باز گردان این چوچه‌ها را حتی تضعهن من حیث
اخذتهن تا آنکه بنهی ایشان را از آنجا که گرفته ایشان را وامهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس باز
گردانید آن مرد ایشان را رواه ابو داود **الفصل الثالث** عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله
علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگها با کافران فمر بقوم پس گذشت آنحضرت بر قومی
فقال پس گفت آنحضرت من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما هستیم مسلمانان وامراة
تحضب بقدرها و زنی آتش می‌افروخت زیر دیگ خود تحضب بحا مهمله و ضاد معجمه [illegible]
[illegible] حصب جهنم ابن عباس حصب جهنم بجیم خوانده ومعها ابن لها
و بود با آن زن پسری مر آن زن را فاذا ارتفع وهج پس چون بالا می‌شد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن
آن پسر را تا از گرمی آتش از او بر نرسد فی الفراح وهج بفتحتین سوزانی آتش فاتت النبی صلی الله علیه وسلم

پس آمد آن زن

پس آمد آن زن نزد آنحضرت فقالت انت رسول الله پس پرسید تویی پیغمبر خدا قال نعم گفت آنحضرت آری منم پیغمبر خدا
فقالت بابی انت وامی پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا
مهربان ترین مهربانان قال بلی گفت آنحضرت بلی خدا مهربان ترین مهربانان است قالت الیس الله ارحم بعباده من الام
بولدها آیا نیست خدا مهربان تر به بندگان خود از مادری که مهربان تر است بفرزند خود قال بلی گفت آنحضرت
بلی مهربان تر است خدا به بندگان خود از مادر بفرزند خود قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر
نمی‌اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا چون می‌اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه
وسلم یبکی پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بر روی افتادن است و اینجا بمعنی لزوم و
اقبال است و باین معنی نیز استعمال می‌یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده و بعضی گویند
بمعنی سر فرود افکندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها پس برداشت آنحضرت سر خود را بسوی آن زن
فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد المتمرد پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدای تعالی
عذاب نمیکند از بندگان خود مگر مارد و متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه سرکشی میکند بر خدا وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی
میکند از اقرار توحید الهی مارد و متمرد از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاری است از خیرات و بیرون آمده است
از حکمی که واجب است [illegible] و متمرد مبالغه در آن و اصل ماده مرد برای تجرد و تعری است امرد میگویند
جوان بی ریش را و شجره امرد درختی را که برگ ندارد رواه ابن ماجه عن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد
لیلتمس مرضات الله گفت آنحضرت بدرستی بنده هر آینه طلب میکند رضای حق را [illegible] مرضات را
بسکون را بمعنی رضا است [illegible] تلبس و متعلق باز معنی پی طلب
رضای حق فیقول الله عز وجل لجبرئیل پس میگوید خدا مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستی که فلان
بنده من طلب میکند و میخواهد که راضی گرداند مرا الا وان رحمتی علیه دانا و آگاه باش بدرستی که رحمت من بروست فیقول
جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان ویقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را
یا رحمت را بردارندگان عرش ویقولها من حولهم و میگویند این را کسانی که گرداگرد ایشان اند از فرشتگان حتی
یقولها اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آن را کسان هفت آسمان ثم تهبط الی الارض پس فرود آورده
می‌شود رحمت برای وی بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوط فرود آمدن اهباط فرود آوردن
رواه احمد مثل این حدیث است انچه وارد است در تفسیر قول حق سبحانه ان الذین امنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا آنکسانی که ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را سرانجام است که پیدا کند ایشان را خدای تعالی
خدای مهربان محبت را در تفسیر این آیه است که چون دوست میدارد خدای تعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد

بجهت آنکه من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن ملائکه که دوست دارند او را پس دوست میدارند او را اهل آسمان پس می اندازند محبت او را
در دلهای آدمیان تا همه دوست میدارند او را نتیجه اینست سبب قبول و شهرت در دنیا و دوستان حق که همه دوست
میدارند ایشان را دانکه بحیله و اسباب دیگر تلبیس جلب قلوب عوام میکنند در کردی اند خارج از دایره اعتبار
اعاذنا الله العباد و قیس عن ذلک عن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قول الله عز و جل اسامة ابن
زید بن حارثه که محبوب و مقرب درگاه نبوت او را حب رسول الله خوانندی و زید بن [illegible] حارثه پدر اوست
آنحضرت بعد روایت میکند از آنحضرت در قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت اینست که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیة تفسیر اینست که میفرماید پس میراث دادیم ما کتاب را
را آنکسانی را که برگزیده ایم ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان که برگزیده کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر
در عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات اما ان حدود
اجتهاد کوتاهی میکند و منهم سابق بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رو است بخیرات در
غایت جد و جهد اجتهاد در عمل دارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم و جاهل
و مقتصد متعلم و سابق عالم و بعضی قیاس در انواع خیرات و مبرات مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میان قرار داد — مقتصد
و این هر سه قسم از بندگانی اند قال گفت آنحضرت کلهم فی الجنة ایشان در بهشت اند بحسب تفاوت
مراتب و درجات و ازینجا سعت رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور

باب ما یقول عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح فجر و جزو اول نهار تا بر آمدن آفتاب نیز
اطلاق کنند و مسا شام صباح و مسا شامل است آن را که خوانده شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از آن و منام یعنی نوم
و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است و شامل قیلوله نیست دلالت میکند برین قول وی در حدیث ثانی
اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا امسی قال بود آنحضرت چون شام میکرد میگفت امسینا و امسی الملک لله شب کردیم و شب
کرد ملک مر خدا را والحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر هذه اللیلة
خداوندا من سوال میکنم از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کاینات و حوادث که درین شب است و اعوذ بک من شرها و شر ما فیها
و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزی که درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خدایا پناه میجویم بتو از کاهلی
والهرم یعنی [illegible] و پناه میجویم از نهایت کلان سالی و سوء الکبر یعنی کلافت [illegible] بابری [illegible]
و بکر کلافت [illegible] و فتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنه های دنیا [illegible] و از عذاب
ان و عذاب القبر و از عذاب قبر [illegible] عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آن را در صبح

لفظا ایضا نیز هست و میگفت اصبحنا و اصبح الملک لله بجای امسینا و امسی الملک لله فی روایة و در روایتی آمده است
که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و عن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آنحضرت که چون میگرفت خوابگاه یعنی میخواست پهلو نهادن بر زمین و مضجع بفتح جیم جای پهلو
نهادن و مصلی [illegible] تیز میگویند وضع یده تحت خده مینهاد آنحضرت دست خود را زیر رخساره خود و مراد دست راست است
چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن ثم یقول پس میگفت اللهم باسمک اموت و احیی خداوندا بنام تو
میمیرم و زنده میشوم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد و اذا استیقظ قال و چون بیدار
میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا حمد مر خدای را که زنده کرد ما را بعد از آن که میرانید ما را ظاهر این عبارت
مرجح [illegible] اول است والیه النشور و بسوی اوست بر انگیخته شدن بعد از مردن یا در روز رستخیز رواه البخاری روایت کرد این
حدیث را از حذیفه بخاری و رواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آنست که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است که از یک
صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود کذا قال الشیخ عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد یعنی قصد کند یکی از شما بسوی بستر خوابگاه که
افکنده است برای خواب وی [illegible] یعنی پناه آرد [illegible]
پس اینجا [illegible] باشد [illegible] روایتست واو آوردن در حدیث انس [illegible] میفرماید چون [illegible] یکی از شما
بجامه خواب خود فلینفض فراشه بداخل ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بجانب [illegible] لنگ خود
و آن طرف ازار که متصل بتن است فانه لا یدری ما خلفه علیه زیرا که وی نمیداند که بعد وی چه چیز پس آمده است و
افتاده است بر فراش یعنی نخست باید که بیفشاند جامه فراش را پس از آن بخسبد شاید که گردی و خسی و
خاشاکی و جانوری افتاده باشد ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام
ای پروردگار نهادم پهلوی خود را و بک ارفعه و بنام تو بر میدارم آن را ان امسکت نفسی فارحمها اگر بازداری و قبض
کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن او را وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک و اگر فرستی نفس مرا پس نگاهدار آن را
الصالحین بچیزی که نگاه میداری بان چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی ارواح را
می ستاند پس از آن نگاه میدارد روح او را و وی میراند یا باز میفرستد و میزیاند پس دعا میکند که خداوندا اگر نگاه داشتی
و میرانیدی پس رحم کن و اگر باز فرستادی و زنده داشتی نگاه دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری و فی روایة و در روایتی
همچنین آمده است که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم لیضطجع علی شقه الایمن پس بستر باید که پهلو نهد بجانب
راست [illegible] ثم لیقل پس باید که بگوید باسمک الخ متفق علیه و فی روایة و در روایتی باین لفظ آمده فلینفضه بصنفة ثوبه

مضطجع

ثلث مرات پس باید که بیفشاند فراش خود را سه بار بجامه خود که ازار باشد سه بار و صنفة بفتح صاد و کسر نون و الفا طرف ازار
بجانب که طره او نیست و درین روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها و گفته اند که حکمت
در خواب بر پهلو راست آنست که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلو راست متعلق میماند و غافل
نمیشود و زیادت استراحت و گران نمی آید خواب و آسان میکرد و بیدار برای نماز تهجد و بخواب گران [illegible]
حال قرار میابد در راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران می شود و در شرح کتاب سفر السعادت این معنی را بیان
زیاده برین است اینجا باید نگریست و عن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اوی
الی فراشه نام علی شقه الایمن بود آنحضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب میکرد بجانب راست خود ثم قال
پس میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو و وجهت وجهی الیک و آوردم روی خود را
بسوی تو و فوضت امری الیک و سپردم کار خود را بتو و الجأت ظهری الیک و تکیه دادم پشت خود بسوی تو
یعنی اعتماد کردم بر تو و پناه آوردم بتو رغبة و رهبة الیک از جهت میل و خواهش نمودن بسوی تو و جهت ترسیدن
از تو لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک نیست جای تکیه و جای رستگاری از تو مگر بسوی تو یعنی ازین صفات الهیه
تو ملجاء بهتر است و منجا بالف آمنت بکتابک الذی انزلت آوردم بکتاب تو که فرو فرستاده و نبیک الذی ارسلت
پیغمبر تو که فرستاده یعنی بکتاب و پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود اراده نموده و برای حضرت واجب [illegible] ایمان
آوردن بخود و قرآن و خود اول مؤمنان است و همچنین هر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من قالهن کسی که بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر شب خود یعنی
همان شب که در وی کلمات گفته است مات علی الفطرة بمیرد بر دین اسلام و فی روایة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لرجل گفت آنحضرت مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة ای فلان
وقتی که پناه آری و باز گردی بسوی فراش خود پس وضو کن وضو که برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن
بستر پهلو نه از جانب راست خود ثم قل پس بگو اللهم اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول او ارسلت
یعنی تمام آن ذکر که گذشت و قال و گفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری در همین شب
می میری بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا و اگر صبح کنی یابی خیر کثیر را و در روایتی ان اصبحت اصبت خیرا
متفق علیه و عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اوی الی فراشه بود آنحضرت چون آرام میگرفت
آوردن میگفت الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا حمد مر خدای را که خورانید ما را و پوشانید ما را و کفایت کرد
تمامتر مهمات را و دفع کرد شر موذیات ما را و آوانا و پناه داد و جای باش داد ما را و آوانا اینجا بمد است و بقصر نیز
روایتست فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی پس بسا مردم از آنکس که نیست هیچ کفایت کننده مهمات مر ایشان را بلکه

[illegible]

[illegible] است ایشان را با شتران و نه جای و مسکن و ایشان را بلکه گذاشته است ایشان را با هم و حایران [illegible] ما را و کفایت
[illegible] مخصوص بمومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم
رواه مسلم و عن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه و سلم روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا آمد
آنحضرت تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا کردن
[illegible] جاریه و رسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آنحضرت را بنده ها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمه آنحضرت را
تا بحضور کشف این حال کند فذکرت ذلک لعائشة پس ذکر کرد حال را بعائشه که چون آنحضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته
عایشه پس هنگامی که آمد آنحضرت خبر کرد عایشه آنحضرت را [illegible] ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت علی رضی الله عنه فجاءنا
پس چون شنید آنحضرت این خبر را از عایشه آمد نزد ما و قد اخذنا مضاجعنا و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاهای خود را فذهبنا
لنقوم پس برخاستیم و قصد کردیم تا بایستیم برای آنحضرت در برخاستن از خوابگاه فقال پس گفت آنحضرت علی مکانکما بر جای خود
[illegible] باشید فجاء فقعد بینی و بینها پس آمد آنحضرت و نشست میان ما و فاطمه و این غایت تواضع و شفقت و دلداری
آنحضرت است با ایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی تا آنکه یافتم
سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و خوانده والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
بباطن شریف مرتفع است کرد فقال الا ادلکما علی خیر مما سألتما پس گفت آنحضرت آیا راه نمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال
کردید و خواستید که خدمتگار باشد و آن این است اذا اخذتما مضاجعکما وقتی که بگیرید شما هر دو خوابگاه خود را فسبحا ثلاثا و ثلثین
پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار و احمدا ثلاثا و ثلثین و الحمد لله بگوئید سی و سه بار و کبرا اربعا و ثلثین و الله اکبر گوئید سی و چهار بار فهو خیر لکما من
خادم پس این ورد بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید و خادم واحد و جمع است واقع میشود بر ذکر و انثی فی القاموس الخادم
جاکر و ظاهر آنست که سوال فاطمه جاریه بود متفق علیه و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها
الی النبی صلی الله علیه و سلم تسأله خادما گفت ابو هریره آمد فاطمه نزد آنحضرت در حالی که سوال میکند و میطلبید خادم را
فقال الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آنچه بهتر است از خادم تسبحین الله ثلاثا و
ثلثین و تحمدین الله ثلاثا و ثلثین و تکبرین الله اربعا و ثلثین عند کل صلوة و عند منامک و نزد هر نماز و نزد خواب خود این حدیث
بعد از نماز و نزد خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از نماز
مقرر و مشهور است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین
نیز رواه مسلم

الفصل الثانی

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصبح قال
بود آنحضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی و بک نموت خداوندا بتو یعنی بقدرت تو
و بحفظ تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو زنده میشویم و بتو میمیریم و الیک المصیر و بسوی تست بازگشت و اذا امسی قال

و چون شب بیامد نگاه میکرد میگفت اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و الیک النشور در این حدیث در صبح و مسا هر دو ذکر اصبحنا و امسینا
هر دو است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در مسا تقدیم امسینا بر اصبحنا و در صبح و الیک المصیر و در مسا
و مشهور روایت اصبحنا است فقط و الیک النشور در صبح و مسا امسینا و الیک المصیر همه صحیح است فافهم و یک
نمیست در صبح مذکور شده نه در مسا رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ابو بکر خلت و هم از ابی هریره است گفت امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت
و اذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم و بخوانم آن را چون صبح کنم و چون شام کنم قال قل گفت آنحضرت که
اللهم عالم الغیب و الشهادة ای خدا و ای دانای هر پنهان و آشکارا فاطر السموات و الارض ای آفریننده
آسمانها و زمین رب کل شیء و ملیکه ای پروردگار هر چیز و ملک و پادشاه وی اشهد ان لا اله الا انت گواهی میدهم که
نیست معبودی بحق تو اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس خود و من شر الشیطان و شرکه و پناه میجویم از شر
شیطان و از شر شرک وی که میخواند مردمان را بشرک و در نسخه‌ای بفتح شین و را نیز روایت است یعنی دام
و مراد آنچه بدان فتنه و ابتلای اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل زنان و اموال و اولاد که از یاد خدا
و از خود دور سازد قله اذا اصبحت و اذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و چون شام کنی و اذا اخذت مضجعک و چون
بگیری جای خوابگاه خود را بخواب روی رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی و عن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین
در حرب جمل با عایشه بود و نخست کسی که در تخت ... احوال ... در آخر بفالج در مانده شد روایت
دارد از خود و غیر وی از صحابه قال سمعت ابی یقول قال النبی صلعم گفت شنیدم پدر خود را میگفت که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ما من عبد یقول فی صباح کل یوم و مساء کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مساء هر شب
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خدای که زیان نمیکند با نام وی
هیچ چیز در زمین و آسمان و هو السمیع العلیم و اوست شنوا و دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شیء پس زیان
نکند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان قد اصابه طرف فالج پس بود ابان بتحقیق رسیده او را بعضی از فالج بفتح لام زحمتی
مشهور است که بر جای باند کی ... سست شود ... بسبب انجماد خلط بلغم که سد
مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد مردی که راوی است حدیث میکند از وی که میدید
ابان را یعنی شمار ... میکرد که هر گاه این دعا ... هیچ آفتی بوی نرسد و میخواند پس ابان ... اکنون
فالج رسید فقال له ما تنظر الی پس گفت ابان مرا ... میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتک آگاه باش
بدرستی حدیث همچنان است که حدیث کردم ترا یعنی صحیح است و لکنی لم اقله یومئذ و لیکن من نگفتم آن را
آن روز و توفیق نداد خدای تعالی مرا لیمضی الله علی قدره تا بگذارد و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را

رواه الترمذی و ابن ماجه و ابوداود و فی روایة و در روایتی ابوداود و اینچنین آمده است هر که بگوید این را هر مسا سه بار لم یصبه فجاءة
بلاء حتی یصبح نرسد ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند و فجاءة بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و بالمد هر دو جایز است و من
قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی یمسی و کسی که بگوید آن را در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلا ناگهانی تا وقتی که شام کند و عن
عبد الله عن النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول اذا امسی روایت است از عبد الله بن مسعود که آنحضرت بود که میگفت
چون شب میکرد امسینا و امسی الملک لله شب کردیم و شب آنگاه کرد تمامه ملک خدای را و الحمد لله و لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رب اسالک خیر ما فی هذه اللیلة و خیر ما بعدها
ای پروردگار من سوال میکنم ترا نیک آنچه در این شب واقع شود و بعد از این شب و اعوذ بک من شر ما فی هذه اللیلة
و شر ما بعدها رب اعوذ بک من الکسل و من سوء الکبر او الکفر بجای الکبر یعنی کفر نعمت و فی روایة من سوء الکبر
بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت اول نیز هر دو وجه روایت است رب اعوذ بک
من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آن را و میگفت اصبحنا
و اصبح الملک لله رواه ابوداود و الترمذی و فی روایته لم یذکر من سوء الکفر و عن بعض بنات النبی روایت است
از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه و سلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد او را فیقول پس میگفت آنحضرت قولی حین
تصبحین بگو هنگامی که صبح کنی سبحان الله و بحمده و لا قوة الا بالله و در روایتی و لا حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله
کان و ما لم یشا لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما فانه من قالها حین یصبح
پس بدرستی که کسی که بگوید این کلمات را هنگامی که صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاه داشته شود از آفات و بلیات
و آفاق تا آنکه شب کند و من قالها حین یمسی حفظ حتی یصبح و کسی که بگوید آن را هنگامی که شب کند نگاه داشته شود
تا آنکه صبح کند رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حین یصبح
کسی که بگوید هنگامی که صبح کند این آیه را فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامی که
شام میکنید و هنگامی که صبح میکنید و له الحمد فی السموات و الارض مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین و عشیا و
حین تظهرون و وقت شبانگاه در وقت مغرب تا عشا و هنگام پیشین از زوال الی ... تا قول وی تعالی و کذلک
تخرجون و در این آیه اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در محل بیان کرده شده است و کسی که بخواند
آیه را در وقت صبح ادرک ما فاته فی یومه دریابد هر خیری را که در گذشته است او را در آن روز و من قالهن حین
یمسی ادرک ما فاته فی لیلته و کسی که بگوید این را هنگامی که شام کند یابد هر خیری را که فوت شده است در آن شب
رواه ابوداود و عن ابن عیاش بتحتانیه و شین معجمه صحابی است نام وی زید بن صامت انصاری و ابو عیاش
تابعی نیز هست و وی زید بن عیاش مخزومی است روایة میکند ابو عیاش صحابی ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

ابن ماجه

من قال اذا اصبح کسی که گوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر کان له
عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن برده از اولاد اسمعیل بیان این در فصل
ثانی از باب تسبیح و تحمید از حدیث عمرو بن شعیب گذشته است و کتب له عشر حسنات و نوشته
شود برای او ده نیکی و حط عنه عشر سیئات و دور افکنده شود از وی ده بدی و رفع له عشر درجات و بلند گردانیده
شود برای او ده درجه و کان فی حرز من الشیطان و باشد در پناه و حصار استوار از شیطان حتی یمسی تا آنکه شب
کند و من قالها اذا امسی له مثل ذلک حتی یصبح و کسی که گوید این کلمه را چون شب کند باشد مر او را مانند
مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند وعن ابی عیاش میگوید که رای رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث
عنک کذا و کذا بدرستی ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت است از [illegible] مذکور یعنی این حدیث
که مذکور شد قال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه ابو داود و ابن ماجه وعن
الحارث بن مسلم التمیمی روایت از حارث بن مسلم که تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله پس رسول از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم انه اسر الیه که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از اسرار که [illegible] از کفتش
فقال پس گفت آنحضرت اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا وقتی که برگردی از نماز مغرب
و سلام دهی پس بگو پیش از آنکه سخن گویی کسی را اللهم اجرنی من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار
فانک اذا قلت ذلک پس بدرستیکه تو چون بگویی آن را ثم مت فی لیلتک پس بمیری در آن شب
کتب لک جوار منها نوشته شود مر ترا امان گذشتن از آتش و اذا صلیت الصبح فقل ذلک و چون
بگذاری نماز صبح را پس بگو همچنین این کلمه را هفت بار فانک اذا مت فی یومک پس بدرستیکه تو چون بمیری در آن
روز کتب لک جوار منها رواه ابو داود وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یدع هولاء الکلمات
حین یمسی و یصبح نبود آنحضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامی که شب میکرد و هنگامی که صبح میکرد
اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والاخرة خدایا من سوال میکنم و میخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا
و آخرت اللهم انی اسالک العفو والعافیة خدایا من سوال میکنم عفو و عافیة و سلامت را فی دینی و دنیای
در دین من و در دنیای من و اهلی و مالی و در کسان من و مال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای من [illegible]
عورت اندامی که شرم مردم و هر چه از دیدن و نمودن آن شرم می آید و عورات جمع و امن روعاتی و ایمن گردان ز بیمهای
مرا اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی خدایا نگاه دار مرا از پیش من و از پس من و عن یمینی و عن شمالی و از جانب
راست من و از جانب چپ من و من فوقی و نگاه دار مرا از بالای من که عذابی و آفتی از آسمان نازل نشود و اعوذ بعظمتک

بعظمتک [illegible]

ان اغتال

ان اغتال من تحتی و پناه میجویم ببزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک کرده شوم من زیر خود از آنجا که شعور ندارم و معنی الاغتیال
یعنی الخسف و میخواهم از اغتیال خسف یعنی بزمین فرو بردن رواه ابو داود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که گوید هنگامی که صبح کند اللهم اصبحنا نشهدک و نشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم در حالی که گواه
میگیریم ترا و گواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان دو هزار ساله
راه است و ملائکتک و گواه میگیریم فرشتگان ترا و جمیع خلقک و گواه میگیریم همه
خلق ترا انک انت الله بدرستیکه توئی خدای لا اله الا انت نیست خدا مگر تو وحدک تنها لا شریک لک نیست انباز
مر ترا در خدایی و در آفرینش و در معبودیت و ان محمدا عبدک و رسولک و بدرستیکه محمد بنده تو و فرستاده تو است
الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلک من ذنب که بگوید کسی این کلمات را در وقت صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را
هر چیزی که رسیده است او را در آن روز از گناه و ان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصاب فی تلک اللیلة من ذنب
و اگر بگوید این کلمات را هنگامی که شب کند می آمرزد خدای تعالی مر او را هر چیزی که رسیده است او را در آن شب از گناه
و در شب اللهم امسینا بگوید رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ثوبان قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا امسی و اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که میگوید چون شام کند
و چون صبح کند سه بار این کلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا با آنکه پروردگار است و بالاسلام دینا و راضی
شدم باسلام با آنکه دین است و بمحمد نبیا و راضی شدم بآنکه محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر است شرح این کلمات
در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد
حق واجب بر خدا و فضل و کرم وی ثواب چندانکه راضی گرداند رواه احمد و الترمذی وعن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان اذا اراد ان ینام وضع یده تحت راسه بود آنحضرت وقتی که میخواست که خواب کند مینهاد دست مبارک خود را
از زیر سر خود سابق در فصل هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث حفصه بیاید که دست مبارک می نهاد زیر رخساره
پس احتمال دارد که بجهت قرب سر در یکدیگر باشد یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت
در آن مبنی برای تیقظ است چنانکه حکمت بر نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی عذابک
خدایا نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادک در روزی که فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز حشر او تبعث عبادک
شک راوی است یعنی بجای تجمع تبعث گفت یعنی می انگیزی بندگان خود را رواه الترمذی و رواه احمد عن البراء
وعن حفصة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم
قنی عذابک یوم تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر خد و زیادت ثلث مرات
یعنی سه بار رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بک

علی الله

مر نهاد

بوجهک الکریم و کلماتک التامات خداوندا میگیرم و پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمهای تو که تمام و کامل است
مراد اسما و صفات است یا کلام الله و قرآن من شر ما انت آخذ بناصیته از بدی هر چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آنی یعنی بر همه
بر زمین الحکم قوی [illegible] ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والماثم خدایا تو کشایی [illegible]
آن را [illegible] اللهم لا یهزم جندک خدایا شکسته نمی شود لشکر تو و لا یخلف
وعدک و خلاف وعده کرده نمیشود وعده تو در بعضی نسخ و لا تخلف وعدک بضم تا و کسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف
نمیکنی وعده خود را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی
جد نیز اراده نموده اند یعنی سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است
در جاول اسبح و اشهر و اظهر است سبحانک و بحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تست و بحمد تو تسبیح
میکنم رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یاوی الی فراشه کسی که
بگوید هنگامی که پناه آرد و قصد بالش کند بسوی جامه خواب خود این کلمه را استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه ثلث مرات سه بار غفر الله ذنوبه می آمرزد خدای تعالی گناهان او را و ان کانت
مثل زبد البحر و اگر چه باشند گناهان او مانند کف دریا در بسیاری او عدد رمل عالج یا باشند گناهان وی بشمار ریگ
عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی است در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار
بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفة رمل است او عدد ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان او عدد ایام
الدنیا یا بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی از اینها بیشتر است رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث غریب وعن شداد بن اوس صحابی است برادرزاده حسان بن ثابت قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه یقرأ سورة من کتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را
بخواند سوره از کتاب خدا الا وکل الله به ملکا مگر آنکه وکیل بگرداند خدای تعالی بروی فرشته را او نگاهبان [illegible]
[illegible] فلا یقربه شیء یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را حتی یهب تا آنکه بیدار
شود هر گاه بیدار شود رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلتان لا یحصیهما
رجل الا دخل الجنة دو خصلت اند که محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مردی مگر آنکه در آید به بهشت الا وهما یسیر
دانا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک و آسانند و من یعمل بهما قلیل و کسی که عمل کند باین دو خصلت
اندک است یکی خصلت این است که یسبح الله فی دبر کل صلوة تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله
گوید در پس هر نماز ده بار و یحمده عشرا و حمد گوید او را یعنی الحمد لله گوید ده بار و یکبره عشرا و تکبیر گوید او را یعنی الله اکبر گوید ده بار قال
گفت عبد الله بن عمرو فرایت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده می شمرد این کلمات را

یعقد میکرد آنها را

العقد میکرد آنها را بدست خود قال گفت آنحضرت فتلک خمسون و مائة باللسان پس آن صد و پنجاه است
در شب و روز بزبان و الف و خمسمائة فی المیزان و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب که هر حسنه ده مثل است
دوم اینست که اذا اخذ مضجعه یسبحه و یحمده و یکبره مائة و دوم آنکه چون بگیرد و باید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و حمد گوید
و تکبیر گوید او را صد بار سی و سه بار تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة فی اللسان
و الف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد باشد
فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین و خمسمائة سیئة پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد
بدی تا محو کرده شود بدان پس لا بد باقی ماند بعد از محو رفع درجات شود قالوا و کیف لا نحصیها گفتند چگونه
احصا نکنیم این کلمات را با این مذکورات یعنی هر گاه که احصای این کلمات را چنین ثواب است چرا
نکنیم این را و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین قال گفت آنحضرت یاتی احدکم الشیطان
وهو فی صلوته می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه در نماز خود است فیقول اذکر کذا و اذکر کذا پس میگوید
شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را که آن چیست از خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد
حتی ینفتل فلعله لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر شاید که نکند [illegible] از اذکار و کلمات را یعنی
چون در نماز شعور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نکند آن را که میسر نگردد این بیان عدم احصا و اتیان
خصلت اول است که ذکر این کلمات است بعد از نماز و بیان عدم احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت خواب
اینست که فرمود و یاتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه است شیطان
که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند و ذکر نمی آرد رواه ابو داود و النسائی و فی روایة ابی داود و در روایت ابی داود
خصلتان او خلتان بشک راوی در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است که لا یحافظ علیهما عبد مسلم بدل لا یحصیهما
رجل مسلم و کذا فی روایته بعد قوله و همچنین در روایت ابی داود بعد قول او که گفته و الف و خمس مائة فی المیزان واقع شده
که قال و یکبر اربعا و ثلثین اذا اخذ مضجعه و یحمد ثلثا و ثلثین و یسبح ثلثا و ثلثین [illegible]
اذا اخذ مضجعه و بر ذکر تحمید مقدم است بر ذکر تکبیر [illegible] نیست فافهم و فی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله
بن عمر [illegible] این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله
بن عمر بن الخطاب کرده وعن عبد الله بن غنام [illegible] صحابی است انصاری معدود است در اهل حجاز قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامی که صبح کند اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک
وحدک خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو نعمت پس از تست تنها لا شریک لک
نیست انباز مر ترا در دادن نعمت اگر چه سبب و واسطه [illegible] سبب و واسطه باشد [illegible]

تحصیهما

مفقود

فلک الحمد و لک الشکر یعنی مر تراست ستایش و مر تراست سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد [illegible]
که در وقت صباح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه یعنی بتحقیق ادا کرده شکر روز خود را و من قال مثل ذلک حین یمسی فقد ادی
شکر لیلته و کسی که گوید مانند این هنگامی که شب کند پس تحقیق ادا کرده شکر شب خود را اخرجه ابو داود [illegible] داود علیه السلام
گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داود چون دانستی که آنچه نزد تست
از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی توان را رواه ابو داود عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یقول
اذا اوی الی فراشه روایت میکند ابو هریره از آنحضرت که میگفت چون می آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات
و رب الارض ای خدای پروردگار آسمان و زمین اشارت است باصول اسباب بقای عالم و رب کل شیء و
پروردگار همه چیز تعمیم ربوبیت است نسبت بهر چیز از آنچه در میان آسمان و زمین از عناصر و موالید و افراد و جزئیات
فالق الحب والنوی شکافنده دانه و هسته اشارت است بارزاق جسمانیه که باقی بقای اجسام است [illegible]
در طعام استعمال باید [illegible] منزل التوراة والانجیل والقرآن فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل
الشان اشارت است بارزاق روحانیه متعلق بتدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام شرایع
چه اکثر آنچه در وی مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و بتحقیق در وی [illegible] کذا قالوا
اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم بتو از بدی هر [illegible] که تو گیرنده موی پیشانی او را مسخر داری او را بقدرت
خود انت الاول فلیس قبلک شیء توی اول پس نیست پیش از تو چیزی و انت الآخر فلیس بعدک شیء و توی آخر نیست
بعد از تو چیزی و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و توی ظاهر [illegible] پس نیست بالای تو چیزی و انت الباطن
فلیس دونک شیء و توی باطن پس نهان نیست زیر تو چیزی چون ظاهر بالا است [illegible] هر چه باطن است
باطن است [illegible] مناسب ظهور باشد [illegible] مناسب بطون [illegible]
[illegible] اقض عنا الدین [illegible] وام را [illegible] از [illegible] که [illegible] اسباب [illegible] وام
[illegible] در رسانیدن و روان کردن حاجت و اغننا من الفقر [illegible] رواه ابو داود
و الترمذی و ابن ماجه و رواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کردن آن را مسلم با تغییر [illegible] الفاظ ابی الازهر الانماری
بفتح همزه و سکون نون صحابی است [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل
[illegible] آنحضرت چون خوابگاه میرفت در شب [illegible] میگفت بسم الله وضعت جنبی نهادم پهلوی خود را اللهم اغفر لی
ذنبی و اخسأ شیطانی [illegible] شیطان [illegible] است [illegible]
[illegible] فک رهانی [illegible] عمل [illegible]
[illegible] ره [illegible] کل نفس [illegible]

و رحیم م

بینهما [illegible]

فی الندی الاعلی [illegible] ملائکه کرام [illegible] بفتح نون و کسر دال [illegible] یعنی مجلس است و اهل مجلس
و آنحضرت اگر چه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملائکه است اما شوق [illegible] مقام
ملکوت [illegible] میدارد که همیشه [illegible] بشریت و مخالطت و حکمت [illegible] ناسوت [illegible] بشریت
[illegible] ملا باشد [illegible] و بالله التوفیق رواه ابو داود عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و آوانی و اطعمنی و سقانی شکر مر خدای را که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا
[illegible] و الذی من علی فافضل و الذی اعطانی فاجزل
[illegible] الحمد لله علی کل حال
حمد خدا را بر هر حال [illegible] شامل حال بنده است اللهم رب کل
شیء و ملیکه و اله کل شیء اعوذ بک من النار رواه ابو داود عن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی خالد بن الولید الی
النبی صلی الله علیه و سلم فقال [illegible] خالد بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم
که شب [illegible] بیداری و ارق [illegible] فقال نبی الله [illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
اذا اویت الی فراشک فقل [illegible] بگوی این کلمات را اللهم رب السموات السبع و ما اظلت
ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار چیزی که سایه افکنده [illegible] و رب الارضین و ما اقلت و پروردگار
زمینها و بارهای که برداشته [illegible]
[illegible] و رب الشیاطین و ما اضلت
و پروردگار شیاطین [illegible] کن لی جارا من شر خلقک
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لا اله غیرک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن [illegible] ابی حاتم [illegible]
[illegible] الحکیم [illegible]
الفصل الثالث عن ابی مالک روایت است از ابی مالک اشعری [illegible] صحابی است

رب م

[illegible] اختلاف است [illegible] کعب بن مالک است ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اصبح
احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسئلک خیر هذا الیوم [illegible] سوال میکنم [illegible]
[illegible] فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اعوذ بک من شر ما فیه
و [illegible] پناه میجویم بتو از بدی [illegible] و شر ما بعده [illegible]
[illegible] ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک
[illegible] رواه ابو داود عن عبد الرحمن بن ابی بکرة [illegible] صحابی مشهور است
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن ابی بکرة [illegible] قال قلت لابی یا ابت [illegible]
[illegible] اسمعک تقول کل غداة [illegible]
[illegible] اللهم عافنی فی بدنی [illegible] اللهم عافنی فی سمعی [illegible]
[illegible] اللهم عافنی فی بصری [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا انت [illegible]
این کلمات را [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رواه ابو داود [illegible]
بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصبح قال [illegible]
میگفت اصبحنا و اصبح الملک لله و الحمد لله و الکبریاء و العظمة لله و الخلق و الامر و اللیل و النهار و ما سکن فیهما لله
[illegible] اللهم اجعل اول هذا النهار
صلاحا [illegible]
یا ارحم الراحمین [illegible] ذکره النووی فی کتاب الاذکار

اصبحنا و اصبح م

صبح م

بر داشت

برایت ابن السنی [illegible] عبد الرحمن بن ابزی [illegible] اسلم [illegible]
[illegible] علیه و سلم [illegible] امیر المومنین علی [illegible] رضی الله عنه [illegible]
[illegible] بن کعب است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا اصبح میگفت آنحضرت
چون صبح میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام [illegible] کلمة الاخلاص که لا اله الا الله است و علی
دین نبینا محمد [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] علیه السلام حنیفا [illegible]
[illegible] من المشرکین [illegible] رواه احمد و الدارمی باب الدعوات فی الاوقات
باب [illegible] دعاهای که [illegible] اوقات مخصوص آمده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو ان احدکم اذا اراد
ان یاتی اهله قال [illegible] بسم الله اللهم جنبنا
الشیطان [illegible] و جنب الشیطان ما رزقتنا [illegible]
[illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] ان رسول الله [illegible]
[illegible] کان یقول عند الکرب [illegible]
[illegible] لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب
السموات و رب الارض رب العرش الکریم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان بن صرد [illegible]
[illegible]
[illegible]

کیفیت م

علیه وسلم و نحن عنده جلوس و ما بجانبه ترد آنحضرت نشسته بودیم و ما در جانب آنحضرت معاویه مغضبا قد احمر وجهه
دیگری از آن دو مرد که دشنام میداد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است تحقیق سرخ شده است روی او
فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستی که هر آینه میدانم کلمه را که اگر گوید آن کلمه را
لذهب عنه ما یجد هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند مردم آن مرد را الا تسمع ما یقول النبی آیا نمی شنوی چیزی را که میگوید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال گفت انی لست بمجنون بدرستی که نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این
کلام کسی است که راست نیست با نوار شریعت و تفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون است
یا نداند که غضب از نزغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که این مرد منافق باشد
والله اعلم متفق علیه عن ابی هریره قال قال رسول الله اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیک
بکسر دال و فتح تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون فسئلوا الله من فضله پس سوال کنید خدا را از فضل او فانها رأت ملکا
پس هر آینه که خروس دیده است فرشته را و بانگ کرده است بدیدن فرشته میکند پس دعا کنید تا بشنود آمین
فرشته بر آنکه احادیث در فضایل خروس بسیار آمده است و مخرج آن را در اکثر آنها سخن است و در حدیث
خروس سفید که دوست من است و در بعضی آواز کند همه خروسان آواز کنند ... این حدیث در شرح
سفر السعاده مذکور و مسطور است و اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر را
پس پناه جویید بخدا از شیطان و دیگر بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رای الشیطان پس بدرستی که دیده است
شیطانی را از شیاطین عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره
خارجا الی سفر ... بر پشت شتر خود خارج الی سفر ... تکبیر میکرد
سه بار ثم قال پس میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدای را که فرمان بردار کرد برای ما این را یعنی شتر و ما کنا
له مقرنین و نبودیم ما او را طاقت دارنده ... مثل اسپ و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نمیشد
او میان ما طاقت سوار شدن ... و انا الی ربنا لمنقلبون و بدرستی
ما بسوی پروردگار خود هر آینه بازگردندگانیم ... این کلام ...
... انقلاب ... سفر ...
...
اللهم انا نسئلک فی سفرنا هذا البر والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و پرهیزگاری و من العمل

ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه میخواهی ... اللهم هون علینا سفرنا هذا خداوندا آسان گردان بر ما این سفر ما را و اطو لنا
بعده و در نورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا توئی همراه در سفر و الخلیفة فی الاهل
... اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر ... پناه می جویم
... و کآبة المنظر ...
... و سوء المنقلب بفتح لام فی المال و الاهل ...
...
مقصود ...
این کلمات را ... آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون ...
کننده گانیم لربنا حامدون برای پروردگار خود حمد گوینده گانیم ... آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون
نیز آمده رواه مسلم عن عبدالله بن سرجس بفتح سین مهمله و سکون را و کسر جیم صحابی ... قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سافر یتعوذ من وعثاء السفر و کآبة المنقلب والحور بعد الکور پناه میجست از
نقصان بعد از زیادت ... بعد از جماعت
...
... و دعوة المظلوم و پناه میجست از
از دعای مظلوم ... پناه جستن از ظلم است که ظلم نکند ... مظلوم
دعای بکند ... و سوء المنظر فی الاهل و المال رواه مسلم عن خوله بفتح خاء معجمه و سکون واو بنت حکیم صحابیه
از صحابیات ... قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا ثم قال
گفت ... آنحضرت را میگفت کسی که فرود آید منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات
من شر ما خلق پناه میجویم بکلمات خدا ...
...
... رواه مسلم عن ابی هریره قال جاء رجل الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ... فقال یا رسول الله ما لقیت من عقرب لدغتنی
البارحة ... قال ... اما لو قلت حین
امسیت ... اعوذ بکلمات الله التامات من شر
ما خلق لم تضرک ... رواه مسلم عن ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر

و اسحر یقول ... از ابی هریره است که آنحضرت ... بود در سفر ... چون وقت سحری شد میگفت سمع
سامع بحمد الله و حسن بلائه علینا سمع را ... روایت کرده اند ... بتشدید میم ... شنیدن
...
...
...
باعتبار ...
...
...
...
... فیه ...
...
عائذا بالله من النار میگویم این را در حالی که پناه جوینده ام بخدا از آتش ...
این قول ... رواه مسلم
ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل ...
... یکبر علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات ...
بلند ... صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال ... بلند می برآمد
...
... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
...
...
...
...
...
... لا اله الا الله وحده

لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده ...
... دین اسلام ...
و هزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کفر را ...
...
...
...
... متفق علیه و عن عبدالله بن ابی اوفی ...
رضی الله عنه قال ... دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال ...
... اللهم منزل الکتاب ...
...
... اللهم اهزمهم و زلزلهم ...
... متفق علیه و عن عبدالله بن بسر
بضم موحده و سکون ... مشهور است ...
... رسول الله صلی الله علیه وسلم
...
...
...
...
...
...
...
...
...

مر ایشان را و جبری که رزق داده ایشان را فاغفرلهم وارحمهم و بیامرز ایشان را و رحمت کن ایشان را رواه مسلم الترمذی
علی بن عبید الله روایتست از طلحه رضی الله عنه که از عشره مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا رای
الهلال قال بود آنحضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله
یا ماه از آفات نفس و مخلوقات و بهره و ثبات و ایمان و سلامت و اسلام و سلامت قلب و احوال و
استسلام و احکام الهی یعنی متوارد گردان رویت آن را برای ما با امن اشیا المول و عظام است بلکه تمامی
نام مقتضیات را و هلال مشهور آنست که تا سه شب از اول ماه است وعده میدارد و بعضی گفته اند و در قاموس گفته که
هلال غره قمر یا تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت شب ربی و ربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خدا است
فرق تنزیه است مر خالق را در راست بر دهر و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا در ظهور آیات و تقلب
احوال و عبور مشاهده صانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب عمر بن الخطاب
و ابی هریره رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل رای مبتلی فقال نیست هیچ مرد
که دید شخصی که بلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر خدای را که عافیت
داد مرا از آنچه مبتلا کرد امید است ترا بدان و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید
مرا بر بسیاری از کسان که بیدا کرده است فضیلت دادنی الا لم یصبه ذلک البلاء مگر آنکه نرسید او را آن بلا کائنا ما کان
هر بلای که باشد و لیکن گفتن او خطاب کردن بدین کسی است که مبتلاست بفسق و معصیت مجاهرست
بانی اگر بیمار را و ناقص الخلقه را بیند یا فاسق مستور الحال را به بیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بیند
متکبر نکرد رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب و عمرو بن دینار الراوی لیس بالقوی
عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسیکه در آید در بازار پس بگوید لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدای تعالی از برای او هزار هزار نیکی و محی عنه الف الف سیئة و بسترد و پاک
کند از وی هزار هزار بدی و رفع له الف الف درجة و بلند گرداند برای وی هزار هزار پایه و بنی له بیتا فی الجنة
و برارد برای وی خانه در بهشت طیبی گفت بر این صدر حدیث اطناب و بیان را دانی کرده تا مبالغه
این همه ثواب از جهت آنست که دفع میکند از اهل بازار که غافل شده اند و مشغول گشته اند از زرع است و ظلمت
غفلت را و چون ظلمت غفلت و شدت است از درازان نیز گیر و عظیم شد بکثرت وجود امتداد بهمان
که اعلی مرتبه الکمال است رواه الترمذی و ابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب و فی شرح السنة ابن عمار و

ترفانع

ارکان فی سوق جامع یباع فیه که ترغیب کند که بگوید در بازار که جمع کننده است مردم را و خرید و فروخت کرده می شود در وی میان خلق
اهل السوق این عبارت که در روایت ادنی مذکور است معاذ بن جبل قال سمع النبی گفت معاذ شنید پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رجلا یدعو یقول مردی را که دعا میکرد میگوید اللهم انی اسالک تمام النعمة خداوندا من میطلبم از تو تمامی نعمت
فقال ای شیء تمام النعمة پس گفت آنحضرت چه چیز است تمامی نعمت ... که ترا میدانی
قال دعوة ادعو بها گفت آنمرد این دعایی است که امید میدارم بدان نیکی را و جمله امید دارم که نزد خدا نعمت تمام نعمت
وارم مینماییم آن را و حقیقت آن را تفصیل نمیدانم پس آنحضرت تفصیل کرد آن را فقال پس گفت آنحضرت ان من
تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جمله تمام نعمت در آمدن بهشت است و رستگاری یافتن
از آتش دوزخ که در دنیا نعمتهای حق تعالی محفوظ و برقرار شده و در آخرت از آتش دوزخ امان یابد و در بهشت در آید
اگر در هر عبادت و حال و علم شرف کرد در زیادتی نعمت باشد و سمع رجلا یقول و شنید آنحضرت مردی را که میگفت
یا ذا الجلال والاکرام فقال پس گفت آنحضرت قد استجیب لک بتحقیق قبول کرده شد و اماده کرده شد
الاجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هر چه خواهی و سمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول و شنید
آنحضرت مردی و حال آنکه او میگوید اللهم انی اسالک الصبر خداوندا من میطلبم از تو صبر را مطلب صبر از خدا میطلبی
چون صبر بر بلای باشد فسله العافیة پس طلب از خدا عافیت را که از جمیع آفات و بلایا نگاه دارد
که عمل بلا سمت است بلا آنکه باید طلبید و اگر نازل کرد صبر باید کرد طریقه اینست و صلاح حال هم این است
رواه الترمذی ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه
کسیکه بنشیند در مجلسی پس بسیار شود در آن مجلس بانگ و خروش او در قاموس گفته لغط بفتحین بمعنی
معنی است و در سکون آن بر آورده آواز بهمله آواز او که نه فهمیده نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لغو را باطل لایعنی است
فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه بر خیزد سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک الا غفر له ما کان فی مجلسه بگوید این کلمات را در مجلس مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هر چه گفته
در آن مجلس رواه الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها رد ابن شان
امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده شد نزد وی چاروای تا سوار شود بروی فلما وضع رجله فی الرکاب قال
پس هنگامی که نهاد در رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هرگاه که
بر آمده و نشست بر پشت داد به گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمه این در فصل اول گذشت ثم قال پس گفت الحمد لله ثلثا سه بار و الله اکبر
ثلثا سه مرتبه و گفت سبحانک انی ظلمت نفسی پاکی یاد میکنم خدا را مر ترا ستم کرده ام نفس خود را

هست

ابتداء به غلط خواست ... ...

فاغفرلی پس بیامرز مرا انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بدرستیکه شان اینست که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو
ثم ضحک پس خندید رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خندیدی یا امیر
قال ان ربک یعجب من عبده گفت آنحضرت از بهر آنست خندیدم که پروردگار تو عجب
برای می کند از بنده خود اذا قال وقتیکه میگوید بنده رب اغفرلی ذنوبی بیامرز گناهان مرا یقول الله تعالی یعلم انه لا یغفر
الذنوب غیری میگوید خدای تعالی میداند این بنده که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر من پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از قول حضرت رب العزت تعجب کنان خندید و آنحضرت امیر مقصود ایشان متابعت با آنحضرت قول رواه احمد و الترمذی
و ابو داود ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده لا یدعها حتی
بدرود میکرد مردی را میگرفت دست او را و نمی گذاشت پس نمیگذاشت آنحضرت دست او را و این از غایت تواضع
آنحضرت دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفق اوست با امت یکون الرجل هو یدع ید النبی
تا آنکه میبود آنمرد که میگذارد دست آنحضرت بعد از آنکه دست داده باشد خوش خوی و لطف و احسان
داده است و یقول استودع الله دینک و دیعت می نهیم و نگاه میداریم نزد خدای تعالی دین ترا و امانتک
و امانت ترا یعنی اموال که متعلق آن را بر مردم دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرموده از دین و دنیا
وی سبب آنکه مسافر ... که سبب اهمال طاعات و اوراد و معامله و معاشرت
با مردم می شود و بعضی گفته اند که مراد بامانت اهل و اولاد و آخر عملک و آخر عمل ترا رواه احمد
روایتی بجای آخر عملک و خواتیم عملک واقع شده و تخصیص باخر عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه راست
رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و فی روایتهما در روایت ابی داود و ابن ماجه لم یذکر و آخر عملک
و آخر عملک و خواتیم عملک که در میان است نیز گذاشته بود عبد الله الخطمی بفتح خا معجمه و سکون طا مهمله
صحابی است هفده ساله بود که در غزوه حدیبیه حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آنحضرت چون میخواست که بخدا سپارد لشکر را وقت وداع لشکر
را میگفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابو داود انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی
جار رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم آمد مردی نزد آنحضرت گفت یا رسول الله انی
ارید سفرا فزودنی میخواهم سفر را پس توشه ده مرا بتوشه دعا کن که برکت آن با من در سفر باشد قال زودک الله التقوی
اتمام ۳ و احتمال دارد که مراد از توشه متعارف باشد فقال پس گفت آنحضرت زودک الله التقوی توشه
دهد ترا خدای تعالی تقوی را که توشه راه آخرت است قال زدنی گفت مرا زیاده دعا کن قال گفت
آنحضرت وغفر ذنبک و بیامرزد خدای تعالی گناهان ترا قال زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن فدای تو شوند

خدا تو

خدا را تو باد یا رسول الله قال یسر لک الخیر حیثما کنت آسان گرداند خدای تعالی برای تو خیر را هر جا که باشی
هر جا که باشی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب ابی هریره رضی الله عنه ان رجلا قال
ابی هریره گفت مردی گفت یا رسول الله انی ارید ان اسافر فاوصنی میخواهم که سفر کنم پس وصیت کن مرا قال
علیک بتقوی الله لازم گیر تقوی خدا را والتکبیر علی کل شرف و لازم گیر تکبیر گفتن را بر هر جای بلند
فلما ولی الرجل پس هنگامیکه پشت داد آنمرد قال گفت آنحضرت در دعای او اللهم اطو له البعد خداوندا بپیچان
برای وی دوری راه و هون علیه السفر و آسان کن بر وی سفر را رواه الترمذی ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آنحضرت چون سفر میکرد پس روی می آورد
بر وی شب قال میگفت یا ارض ربی وربک الله ای زمین پروردگار تو خدا است اعوذ بالله من شرک
پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شر که در ذات تو نهاده است که وی مثل خسف و سرگردانی در بیابان با نهایت
و شر ما فیک و از شر هر چه که در تو است ... و سایر مهالک و حشرات جن و انس در تو
و شر ما خلق فیک و از شر چیزی که بیدا کرده شده است در تو از گزندگانی که میکشد
و در ورا تو در غارها و مغاکها و شر ما یدب علیک و از شر چیزی که می جنبد و میرود بر تو از سباع
و حیوانات که بر زمین میروند و اعوذ بالله من اسد و اسود پناه میگیرم بخدا از شیر و مار سیاه
که بزرگ مارها است و من الحیة والعقرب و از هر جنس مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیة بی واو است
و من شر ساکن البلد و از شر ساکن آن شهر مراد بیابان اند و بعضی گفته مراد جنیان اند که در هر شهری
و در هر زمینی می باشند و اکثر مراد از والد و ما ولد مراد از والد ابلیس است و با ولد
ابلیس است شیاطین و بر حمل بر عموم اولی است تا هر را شامل باشد والله اعلم رواه ابو داود انس
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا غزا قال بود آنحضرت چون جنگ میکرد با کافران
میگفت اللهم انت عضدی و نصیری خداوندا تو بازوی منی و یاری دهنده منی عضد بفتح عین و ضم ضاد
بمعنی اسم عضو مشهور است و در عرف بمعنی ناصر و معین امر بیش قول در تفسیر بیان
اوست بک احول و بک اصول بقدرت تو حیله میکنم در دفع کید اعدا یا متوجه میشوم از حالی بحالی و بک اصول
و بقدرت تو حمله میکنم بر دشمنان دین و بک اقاتل و بک قتال میکنم و کارزار میکنم رواه
الترمذی و ابو داود ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما
قال بود آنحضرت چون می ترسید از گروهی میگفت اللهم انا نجعلک فی نحورهم خداوندا ما میکنیم

ابلیس است

تا در نحرها الشاق نحر نام لاسینه است که محل ذبح است و معنی قربان جای ضرب میکویند جعلته فی نحر العدو
کرد انیدیم او را در نحر عدو یعنی که او را مقابله عدو بر کمال نا فتال کند از جانب تو حایل کرد میان تو و میان عدو
و تخصیص نحر بذکر زیرا که بر عدو استقبال میکنند نزد الستادن و القتال با انکه درین اختیار بتیز بدیح و قتل او نیز هست
و نعوذ بک من شرورهم و پناه میجویم بتو از شرهای ایشان رواه احمد و ابو داود ام سلمه رضی الله عنها ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیته قال بود انحضرت وقتی که بیرون امدی از خانه خود میگفت
بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بک من ان نزل خداوندا پناه میجویم بتو از انکه بلغزیم زلت
لغزیدن پا است در راه رفتن مقصود یا لغزیدن کنا [illegible] از وقوع ذنب بی قصد او نفضل
یا کمراه شویم از راه است بکذاریم در راه و کج رویم کنایت از مقصود در ذنب باقصد او نظلم یعنی نون
و کسر لام و نظلم یا نظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی با ما ظلم کند و این نیز مکروه و مذموم است که سبب ذل
اهانت و زبونی است اگرچه اجر باشد و در وی افتیم دیگر است که مباد دعای بد کند بر ظالم و از حد
تجاوز نماید بر مکافات و مجازات آن زیاده کند و ظلم بوی عود کند سلامت درین است که ظالم باشد و نه
مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی و فعل کارهای جاهلان کنیم از ایذا و اضرار او یجهل علینا او یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را
ایذا کنند رواه الترمذی و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و فی روایة ابو داود و ابن ماجه در روایت ابی
داود کس انجنین آمده است که قالت ام سلمه گفت ام سلمه ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
من بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع طرفه الی السماء مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون را
چشم و نکریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بک ان اضل پناه میجویم بتو از آن که گمراه شوم او اضل
یا گمراه کردانم کسی را یا گمراه کردانیده شوم و کر اکرر دانند کسی او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی درین روایت
بلفظ مفرد است و اصل الصیغه مجهول زیاده است و دعا بلفظ مفرد است النبی رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله
توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله یقال له گفته می شود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت
هدیت راه راست نموده شدی یعنی بعد از براندن که راه روی و کار رکنی بر وفق صواب و بهداد کنی با مراد آن
که این نام خدا را گرفتی و توکل بروی و از حول و قوت خود بیزاری بهدایت یافتی براه راست و راه را
آن است که مجرد در یاد خدا باشد و کارهای خود را بوی بسپارد کار خود را بخدا باز کذار که کفت ایمنم
ازین بهتر کار و کفیت و وقیت و کفایت کرده شدی در جمیع مهمات و نگاه داشته شدی

از جمیع شرور و فتنه شد از شیطان انحود میکوید شیطان دیگر با ین شیطان که یکسو شد و خایب شد و از اغوا و اضلال
آن ابلیس محروم کشت از برای تسلیه وی کیف لک بر جل قد هدی و کفی و وقی چگونه میسر کردد تر التعرض و تسلط بر مردی که بتحقیق
هدایت و کفایت و وقایت کرده شد و قدر [illegible] است و میتوان گفت که شیاطین از شیطان بعد از خیبه
حرمان باز خیال اغوا و اضلال میکرده باشد و در فکر کمی دیگر و حیله دیگر باشد که بر انکیزد و کار خود بکند ازین شیطان
بکوید که ازین خیال بکرد و از شیاطین مباش که بی فایده است رواه ابو داود و روی الترمذی الی قوله له الشیطان و در روایت
ترمذی تا قول الشیطان دیگر باد در روایت نکرده ابی مالک الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتی که در آید مرد بخانه خود را پس باید که بکوید اللهم انی اسالک خیر المولج و خیر المخرج خداوندا سوال
از تنگی و [illegible] هر سه نیک باشد [illegible] نیکی کرده [illegible] بسم الله و بنام خدا
در آمدیم و علی الله ربنا توکلنا و بر خدا که پروردگار ما است کار را سپاریم اعتماد کردیم ثم یسلم علی اهله پس سلام کوید
بر کسان خود خانه و گفته اند که اگر در خانه کس نباشد نیز سلام کوید باین عبارت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
تحیت ملائکه در آنجا است رواه ابو داود ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفا الانسان اذا تزوج
قال بود انحضرت چون دعا کردی مردی را وقتی که تزوج کردی زنی خواستی آنحضرت میگفت بارک الله برکت دهد
خدای تعالی مر ترا و خطاب بمرد میکرد یا خطاب بمرد و زن هر دو میکرد و میفرمود و [illegible] علیکما و برکت کند بر
شما و برکت در بعث که اولاد و افزونی نعمت و بنیز دیک دعا کردن ببرکت و جمع بینکما فی خیر و جمع کند و التیام
اتفاق دهد میان شما در خیر و وفا [illegible] در فاتحه [illegible] نعمت [illegible] کردن [illegible]
در بر کی جامه [illegible] دعای تزوج [illegible] و البنین [illegible] الاتفاق و الالتیام
[illegible] در میان شما [illegible] دعای تزوج [illegible]
از جهت اشعار [illegible] سنات انحضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارک الله [illegible]
و ابو داود و ابن ماجه عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا تزوج احدکم امراة و
اشتری خادما فلیقل چون نکاح کند [illegible] بکوید اللهم انی اسالک
خیرها و خیر ما جبلتها علیه [illegible] خادم [illegible]
[illegible] اعوذ بک من شرها و شر ما جبلتها علیه [illegible] و پناه میجویم بتو از بدی آن [illegible]
[illegible] پس باید که بکیرد و بلندی [illegible] و اذا اشتری بعیرا فلیاخذ بذروة سنامه [illegible]
[illegible] که در تزویج [illegible] المراة و الخادم [illegible]

این آمده که چشم اینا فی خیر نیا صبها [illegible] بالکر ترا بستر باید که بکیرد موی پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند رواه ابو داود
و ابن ماجه ابی بکره بفتح با و سکون کاف نام از صحابی مشهور چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
دعوات المکروب دعاهای کسی که اندوهگین است [illegible] دعای تو میخوانم هیچ اندوه خانه [illegible] این دعا مشتمل
بر معانی کثیره دعاهای متعدده بود لفظ جمع آورد دعوات گفت دعا این است اللهم رحمتک ارجو خداوندا رحمت
ترا امیدوارم فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس مکذار مرا بنفس من یک چشم زدن و اصلح لی شانی کله و نیک گردان
مر مرا کار مرا و حال مرا همه لا اله الا انت رواه ابو داود ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رجل گفت ابو سعید
که گفت مردی هموم لزمتنی و دیون اندوهها چسپیده است مرا و امها بار سول الله [illegible] کرفتن بیمار
تن را قال گفت انحضرت افلا اعلمک کلاما اذا قلته اذهب الله همک ایا پس بیاموزانم ترا کلامی که چون بکوئی
توانی را برد خدای تعالی اندوه ترا [illegible] و بکذارد خدا از تو وام ترا [illegible] سازد که وام تو گذارده شود
قال گفت امرد قلت بلی گفتم بلی بیاموزان مرا آن کلام را قال قل گفت انحضرت بکو اذا اصبحت و اذا امسیت
چون صبح کنی و چون شب کنی اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن خداوندا پناه میجویم بتو از هم [illegible] هر دو بمعنی
اندوه است [illegible] و اعوذ بک من العجز و الکسل و پناه میجویم بتو از ناتوانی
و کاهلی و اعوذ بک من البخل و الجبن و پناه میجویم بتو از تنگی [illegible] و اعوذ بک من غلبة
الدین و قهر الرجال و پناه میجویم بتو از [illegible] قال فقعلت ذلک
گفت ابو دیس کردم [illegible] انحضرت [illegible] فاذهب الله همی یس برد
خدای تعالی اندوه مرا و [illegible] رواه ابو داود علی رضی الله عنه ان جاءه
مکاتب [illegible] امیر المومنین علی [illegible] و مکاتب بنده که [illegible]
آزاد شود فقال انی عجزت عن کتابتی پس گفت ان مکاتب [illegible] عاجز مانده ام از ادای کتابت خود فاعنی
پس یاری کن مرا [illegible] از مصارف زکوة مکاتب است [illegible] در کتابت اداء امانت
کنند [illegible] قال الا اعلمک کلمات علمنیهن رسول الله
گفت علی رضی الله عنه آیا بیاموزانم ترا [illegible] که آموزانیده است مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لو کان علیک مثل جبل کبیر دینا اداه الله عنک اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بکذارد وام خدای تعالی از تو
بل بکو اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود [illegible] حلال خود
[illegible] حرام خود [illegible] رزق حلال برسانی که [illegible] از حرام بی نیاز [illegible] و اغننی بفضلک عمن سواک و بی نیاز گردان و

بی نیاز گردان مرا بفضل و کرم خود از هر کسی که غیر تست رواه الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و سند گر حدیث جابر و ترکنا
که ما ترک کردیم حدیث جابر را که در آن اینست اذا سمعتم نباح الکلاب فی باب تغطیة الاوانی در باب پوشیدن اوانی
در شب انشاء الله تعالی الفصل الاول عن عایشه رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا
جلس مجلسا او صلی تکلم بکلمات گفت عایشه که انحضرت بود چون می نشست در نشستگاه یا جوی [illegible] میکرد و تکلم میکرد بکلمات
فسالته عن الکلمات پس پرسیدم از انحضرت از آن کلمات که کدام اند و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت
انحضرت نخست در فضیلت ان ان تکلم بخیر کان طابعا علیهن الی یوم القیمة و ان تکلم بشر کان کفارة [illegible] در وقت
[illegible] کافی باشد از کلمات [illegible] بر فرد لیل بر صحت و حقایقت ان [illegible]
کلمات که تکلم کرده شده است یا تا الی یوم القیامة و ان تکلم بشر [illegible] کرده شده است [illegible]
کفارت [illegible] سبب [illegible] کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت انیها است سبحانک اللهم
و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک رواه النسائی قتاده که از مشاهیر علمای تابعین و مشاهیر ایشان است
و اکثر روایت از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلغه او رسیده است قتاده را ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا رای الهلال قال بود چون میدید هر ماه نو را میگفت هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد هلال
خیر و رشد سه بار [illegible] در شد [illegible] معنی [illegible] خلاف غی بعد از آن خطاب
بهلال میکرد و میگفت امنت بالذی خلقک ایمان آوردم بآنکه ترا [illegible] مراد این عبارت [illegible]
هم سه بار میگفت ثم یقول پس میگفت الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا و جاء بشهر کذا شکر مر خدای را که برد ماه [illegible] را
و ماه [illegible] گذشته [illegible] و آورد ماه [illegible] را [illegible] شکر [illegible]
یا برای [illegible] در سلامت رواه ابو داود ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما قال
[illegible] ابن مسعود که انحضرت گفت [illegible] انی عبدک
و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک [illegible] و قدرت تو [illegible] میکویند فلانی
در قبض تست [illegible] ماض فی حکمک [illegible]
[illegible] عدل فی قضاءک [illegible] اسالک
بکل اسم هو لک [illegible] سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام مر تراست [illegible]
[illegible] او علمته احدا من خلقک [illegible] او استاثرت به فی علم الغیب عندک [illegible]
[illegible] فی کتابک [illegible] او استاثرت به فی مکنون الغیب عندک [illegible]

تعوذ باللہ است یا استعیذ باللہ اکثر بر قول ثانی که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ
باللہ من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار بر اول نیز وارد شده اند و این دولت در قرائت قرآن است و در ادعیه ماثور
بلفظ اعوذ واقع شده است و معنی هر دو یکی است اعوذ لفظ است الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن

[illegible]

[illegible]

سنتیر بضم شین معجمه و فتح مثناة و سکون تحتانیه و را در آخر بن شکل بفتح شین معجمه و کاف بن حمید بضم حا و فتح میم نام صحابی کوفی است
و میر روی شکل بن حمید صحابی کوفی است غیر ابنه روایت میکند شتیر از پدر خود شکل و غیر پسر او هیچکس از وی روایت نکرده
قال قلت یا نبی الله علمنی تعوذا گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا تعوذی که بپناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة قال قل
گفت آنحضرت بگو اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی من که سخنی بد بشنوم
و شر بصری و از بدی بینائی من که چیز بد را ببینم و شر لسانی و از بدی زبان من که سخنی بد را بگویم و شر قلبی و از بدی دل [illegible]
که خاطر بد را [illegible] و شر منیی و پناه میجویم از بدی آب منی خود که در هیچ [illegible] و نظر بمحارم بشهوت
نکند که آن نیز از نشاه منی است رواه ابو داود والترمذی والنسائی و عن ابی الیسر بفتح تحتانیه و فتح مهمله و مد ا
صحابی مشهور است از انصار حاضر شده عقبه را و بدر را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو یقول آنحضرت
دعا میکرد باین اللهم انی اعوذ بک من الهدم بفتح ها و سکون دال مهمله ویران کردن بنا یعنی افتادن زیر دیوار
کافت و هدم بفتح دال نام آن خانه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که بمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث
بسکون دال است چنانکه در زیر این است بفتح نیز روا است والتردی و پناه میجویم از افتادن از جای بلند
واعوذ بک من الغرق والحرق والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب
و سوختن در آتش [illegible]
واعوذ بک ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و پناه میجویم از آنکه وسواس کند مرا شیطان نزد موت مردن
یعنی در وسواس افکند [illegible] الصراح تخبط [illegible]
یتخبطه الشیطان من المس ای بعده اعوذ بک ان اموت فی سبیلک مدبرا و پناه میجویم بتو از آنکه
بمیرم در راه تو پشت دهنده [illegible] از جنگ کافران است [illegible]
[illegible] شیطان و ترک طلب حق و سلوک طریق [illegible]
[illegible] واعوذ بک ان اموت لدیغا پناه میجویم بتو از آنکه بمیرم گزیده مار و کژدم
و غیر آن رواه ابو داود والنسائی و زاد فی روایة اخری و زیاده کرده است نسائی در روایت دیگر
والغم و پناه میجویم بتو از غم و اندوه و عن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
[illegible] استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع [illegible]
و نقصانی در مروت [illegible] امید داشتن مال از مردم و طبع [illegible] در اصل
زنگ گرفتن شمشیر [illegible]

[illegible]

ناشد

که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت داغ [illegible] شیخ رحمة الله علیه میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک باشد [illegible] و
[illegible] چنانکه [illegible] طمع ندارد [illegible] میفرمود [illegible]
[illegible] در کسوت صوفیه [illegible] امید پیدا
[illegible] ارباب طمع و اشراف [illegible]
در جواب ایشان گفتیم [illegible] موسم باران [illegible]
بنات رواه احمد [illegible] فی الدعوات الکبیر عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال
عائشه روایت میکند آنحضرت نگاه کرد [illegible] پس گفت یا عائشه استعیذی بالله من شر هذا ای عائشه پناه جو بخدا از
شر این اشاره بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستیکه این غاسق [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] سوره فلق واقع شده است
[illegible] غاسق اذا وقب را تفسیر کرده اند بشب تاریک [illegible]
تفسیر کرده [illegible] آفتاب [illegible]
کسوف [illegible] از آیات خداوند [illegible] حوادث [illegible] چنانکه در حدیث
آمده است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] احکام خسوف [illegible] اسلامیان [illegible] آیات خدا [illegible]
[illegible] آیات خدا [illegible]
[illegible] عبرت [illegible]
[illegible] رواه الترمذی و عن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد رضی الله عنه صحابی مشهور است [illegible] قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم لابی کم تعبد عمران بن حصین گفت آنحضرت پدر مرا [illegible] اسلام آورد [illegible] الیوم الها
چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من هفت خدا را [illegible] ستة فی الارض
وواحدا فی السماء [illegible] و غیر آن [illegible]
[illegible] قال گفت آنحضرت فایهم [illegible]
[illegible] قال الذی فی السماء گفت حصین آن را که
در آسمان است قال گفت آنحضرت یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین تنفعانک
ای حصین [illegible] مسلمان [illegible] قال گفت
عمران فلما اسلم حصین [illegible] قال گفت یا رسول الله علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی

[illegible] گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خداوندا در دل افکن مرا
[illegible] واعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من رواه الترمذی و عن عمرو بن شعیب
عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آنحضرت چون بترسد یکی از شما در
خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل [illegible] من غضبه و عقابه [illegible]
[illegible] و من شر عباده [illegible] و من همزات الشیاطین و پناه میجویم [illegible]
شیاطین و خطرات ایشان [illegible] و ان یحضرون [illegible] پس بدرستیکه [illegible]
زیان نمی رسانند گوینده این کلمات را [illegible] و کان عبد الله بن عمرو
یعلمها من بلغ من ولده [illegible] عبد الله بن عمرو [illegible] شعیب [illegible] راوی این حدیث است [illegible]
کلمات را کسی را که بالغ [illegible] و من لم یبلغ منهم [illegible]
ثم علقها فی عنقه [illegible] این کلمات را [illegible] کاغذ پاره [illegible]
[illegible] علما را در این خلاف است [illegible] تعلیق تعویذات
[illegible] حرام و مکروه است [illegible] قرآن [illegible] چنانکه [illegible] رواه ابو داود
والترمذی وهذا لفظه [illegible] انس رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الله الجنة ثلث مرات [illegible] سه بار
سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت الجنة [illegible] و من استجار من النار ثلث مرات
[illegible] آتش دوزخ [illegible] اللهم اجرنی من النار سه بار قالت النار [illegible] اللهم اجره
من النار [illegible] رواه الترمذی والنسائی

الفصل الثالث عن

القعقاع بفتح قاف و سکون عین مهمله تابعی است ان کعب الاحبار قال [illegible] تابعی است [illegible] دانشمندان
یهود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلمات [illegible] اعوذ بوجه الله
العظیم [illegible] و بکلمات الله التامات التی
لا یجاوزهن بر و لا فاجر [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]

[illegible] الشیاطین هم

سه بار

بخواب

[illegible] و باسماء الله الحسنی و پناه میجویم باسمای خدا [illegible]
ما علمت منها و ما لم اعلم [illegible]
[illegible] رواه مسلم مالک و عن مسلم بن ابی بکرة
[illegible] قال کان ابی یقول فی دبر الصلوة [illegible] اللهم انی اعوذ بک
من الکفر والفقر و عذاب القبر [illegible]
[illegible]
[illegible] قال ان رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم کان یقولهن فی
دبر الصلوة [illegible] رواه النسائی والترمذی [illegible]
[illegible] فی دبر الصلوة [illegible] احمد [illegible] الحدیث [illegible]
[illegible]
ابی سعید رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول [illegible] ابو سعید [illegible]
[illegible] اعوذ بالله من الکفر والدین [illegible] فقال رجل [illegible] یا رسول الله اتعدل الکفر
بالدین [illegible] قال نعم [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر [illegible]
[illegible] فقال رجل [illegible] قال نعم [illegible]
[illegible] رواه النسائی

باب جامع الدعاء

[illegible]
[illegible]

الفصل الاول عن ابی موسی الاشعری رضی الله

[illegible] جوامع الکلم
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء [illegible]
اللهم اغفر لی خطیئتی [illegible]
و جهلی و اسرافی [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم اغفر لی [illegible]

و نادانسته کاری کردن و عمدا سهوا و همه این اقسام نزد من است این نوع است از آنحضرت بجنابت
دیگر بای حق و در حقیقت این تعلیم است که اینچنین استغفار کنند و جهات دیگر ... لیغفر لک گفته اند
کار است اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا آنچه پیش کرده ام از گناهان و آنچه پس کرده ام

[illegible]

نیز شکر است بملاحظه لطف خفی و تحمل آن جزاء و ثواب آخرت را و حصول معرفت بصفات قهریه جلالیه و لیکن از نظر ضعیف طبیعت
بشریت انتصار بیسر کرده اند اعوذ بالله من حال اهل النار پناه میجوییم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست اینکه شکر نعمت
ایمان که نعمت تمامه نعم است و اگر همه تمام مدت دنیا باشد نجات از آتش دوزخ بس است و مستوجب شکر رواه الترمذی
و ابن ماجه و قال هذا حدیث غریب اسناده (مز) عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
اذا انزل علیه الوحی بود آنحضرت که فرو فرستاده میشد بر وی وحی سمع عند وجهه کدوی النحل شنیده میشد
از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز دوی الریح میگویند و آواز شب یا دو آواز رعد و همچنین
دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که میشنیدند آن را صحابه و منکشف میشد بر ایشان انکشاف تام و تفهیم میشد
آنچه میشنیدند از آنحضرت از شخص و تنفس وی صلی الله علیه و سلم از ثقل وحی و اول ظاهرتر است زیرا که وصف کرده شد [illegible]
وی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بر وی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم
باساعتی فسری عنه و در اینجا کشاده شد و دور کرده شد از وی حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه کشادن غیبت
اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آنحضرت قبله را و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را و قال و گفت اللهم
زدنا و لا تنقصنا خداوندا زیادت گردان ما را نعمتهای دنیا و آخرت دیگر گردان و اکرمنا و لا تهنا و گرامی دار ما را و هوان
و مهابت خوار و سبک مگردان [illegible] ننگ داشتن و سهل از کاشتن و اعطنا و لا تحرمنا و بده ما را
خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم دو مصدر گردانیدن کسی را از چیزی و آثرنا و لا تؤثر علینا و برگزین
ما را بر اعدای دین و برمگزین بر ما ایشان را و ارضنا و ارض عنا و راضی گردان ما را از خود بقضای خود [illegible] در آنچه
شود از ما بعنی توفیق کارها دیگر سبب رضای تو باشد و از ما خشنود شو [illegible] ثم قال پس گفت
آنحضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شد بر من ده آیت هرکه بر پا دارد آنها را و عمل کند بدان
در آید بهشت را ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیات را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرد ده
آیه را از اول این سوره رواه احمد و الترمذی الفصل الثالث عثمان بن حنیف بضم حاء مهمله و فتح نون
و سکون تحتانیه صحابی است از اشراف انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی فقال
مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و نجات
مرا بعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت و ان شئت صبرت پس گفت آنحضرت اگر خواهم دعا کنم و اگر میخواهی
صبر کنی فهو خیر لک پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است
در حدیث آمده است که حق سبحانه تعالی چون مبتلا کردم بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم بوی

قال فادعه

قال فادعه گفت آنمرد دعا عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را این از جهت اضطرار و عدم صبر اختیار او ولا مر ثواب را
وابدا آنحضرت را ان شاء از وی بنفس شریف مفید دعا شدند و تعلیم او فرمود که دعا کند ولیکن چون معد مضطر دید
دعای تلقین کرد او را و خود را شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن
حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آنحضرت آنمرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت
شرایط و آداب و اسباغ و اکمال و یدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسالک و اتوجه الیک
خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و رو میارم بسوی تو بنبیک محمد بوسیله پیغمبر تو که نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر
رحمت است و او را رحمة للعالمین فرستاده اند و نبی الرحمة یکی از نامهای آنحضرت ولی توجهت بک الی ربی
بدرستیکه من روی آوردم بوسیله تو بسوی پروردگار خود و خطاب بآنحضرت است و در بعضی روایات صریح
نیز آمده است که یا محمد انی توجهت بک الی ربی لیقضی لی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من که این است
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است و اصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا پس قبول کن شفاعت او را
در حق من رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب (مز) ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام این میگفت اللهم انی اسالک حبک و حب
من یحبک و میخواهم کاری را که برساند مرا بدوستی ترا اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و اهلی خداوندا بگردان دوستی ترا دوستتر
بسوی من از دوستی نفس من و از مال و کسان من و من الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات آمده العطشان
زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال رسول الله گفت ابوالدرداء بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا
ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود علیه السلام را در جای حکایت میکرد از وی میگفت
کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب
(مز) عطاء بن السایب عن ابیه قال عطا که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود و سایب
صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار بن یاسر نمازی را یعنی امامت کرد ما را
فاوجز فیها پس کوتاه کرد در آن نماز یعنی قرائت دراز نخواند و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قرائت باشد
بآن معنی است که گفت اگرچه ایجاز [illegible] یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث [illegible] است
فقال له بعض القوم پس گفتند عمار را بعضی از گروه که با وی نماز گزارده بودند لقد خففت و اوجزت الصلوة
بتحقیق سبک گزاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلک پس گفت عمار ای فلانی نیست بر من خوف
زیان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات بتحقیق دعا کردم در این نماز بدعاها که شنیدهم من رسول الله
شنیدم این دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشند

واحتمال دارد که در استفتاح خوانده باشند و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز قرائت باشد بآن معنی است که گفت اگرچه ایجاز
فلما قام تبعه رجل من القوم پس هنگامی که برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او در رفت [illegible] میگوید عطا
آنمرد پدر من بود سایب غیر انه کنی عن نفسه مگر آنکه کنایت کرد از نفس خود صریح نگفت که من در پی او رفتم فساله عن الدعاء
پس پرسید آنمرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد آنمرد پس خبر داد بآن دعا قوم را
اللهم بعلمک الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر خلق و قدرتک
علی الخلق و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی بکنی و هر حکمی که خواهی برانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا
تا آنکه واقف بر کارهای [illegible] و لایق تر برای من و توفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا در وقتی که دانی مردن را بهتر و مصلحت
بر تر برای من اللهم و اسالک خشیتک فی الغیب و الشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس را در نهان و آشکار
و اسالک کلمة الحق فی الرضا و الغضب و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق
و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق راضی باشند یا ناراضی چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرا [illegible] آنست که در
حالتی که راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان چنانکه ثنا گویم و بستایم ایشان را اگر راضی باشم چنانکه عادت
عوام خلق است و اسالک القصد فی الفقر و الغنی و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر
باشم و نه [illegible] در زیادت توانگری اسراف و اطراف کنم و گفته اند که کفاف امر فضل است از فقر
و غنا و اسالک نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که سپری نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا
که آثار بر او تا ابد باقی ماند و اسالک قرة عین لا تنقطع و سوال میکنم ترا قرة عینی که گسسته و فانی نگردد مراد [illegible]
اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید رب هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین یا نماز [illegible]
ثواب آن چنانکه فرموده است و جعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین [illegible] خنکی چشم [illegible] دیده [illegible]
محسوب [illegible] قرار [illegible] است و اسالک الرضا بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد
وقوع قضا و اسالک برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا [illegible] که مراد [illegible]
فواید بعده [illegible] است هم در دنیاست و الشوق الی لقائک و سوال میکنم [illegible] بسوی لقای تو
فی غیر ضراء مضرة در غیر حالت سخت که زیان کننده [illegible] باشد [illegible]
شوق میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من در استقامت [illegible] ادب در رعایت احکام زیرا که
کاهی شوق بدان میکشد که زبان [illegible] غلبه حال [illegible]
از مالش و ابتلا گمراه کننده یا متعلق است [illegible]
باین نعمتها [illegible] اللهم زینا بزینة الایمان خداوندا [illegible]

گردان ما را

گردان ما را بآرایش ایمان و اجعلنا هداة مهتدین و بگردان ما را راه راست نماینده گان راه راست روندگان [illegible]
دیگران را راه نماییم خود نیز براه راست رویم [illegible] رواه النسائی عن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله
علیه و سلم یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ در صلوة الفجر بود آنحضرت میگفت در پس نماز بامداد اللهم انی اسالک علما نافعا
من سوال میکنم ترا علم سود کننده و عملا متقبلا و عمل قبول کرده شده و رزقا طیبا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر اتفاقی است
یا او وی در این وقت شنیده که میخوانده یا بتخصیص بصلوة فجر جهت آنست که ابتدا روز است و وقت ظهور آثار علم و عمل و حصول
رزق است والله اعلم رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر (مز) ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء حفظته من رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا ادعه گفت ابو هریره دعائی است که یاد گرفتم او را از آنحضرت ترک نمیکنم آن را اللهم اجعلنی اعظم شکرک خداوندا
بگردان مرا که بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا [illegible] و اکثر ذکرک و بسیار گویم ذکر ترا [illegible]
الصحیح نموده اند و اتبع نصحک و پیروی کنم نصیحت ترا و احفظ وصیتک و نگاه دارم [illegible]
تا صحیح میگویند [illegible] خالص [illegible]
در حقوق [illegible] رواه الترمذی (مز) عبدالله بن عمرو قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول اللهم انی اسالک الصحة [illegible] ظاهر آنست که مراد صحت [illegible]
حرام و سوال [illegible] و الامانة [illegible] و حسن الخلق [illegible] و الرضا بالقدر و خشنودی
بتقدیر (مز) ام معبد نام دو زن است هر دو صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرمود دوم بنت
کعب بن مالک و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم یقول میگفت اللهم طهر قلبی من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن
و عملی من الریاء و پاک گردان عمل مرا از ریا [illegible] و لسانی من الکذب و پاک گردان زبان
مرا از دروغ و عینی من الخیانة [illegible] فانک تعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور پس بدرستیکه تو میدانی
نظر را که خیانت کننده چشمها است در نظر حرام [illegible]
تفسیر خائنة الاعین [illegible]
یکدیگر [illegible]
هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر (مز) انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عاد رجلا من المسلمین
قد خفت روایت است از انس که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود [illegible]
[illegible] آواز [illegible] المیت [illegible]
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل کنت تدعو الله [illegible]

حاجتی بخیری که از خدا دعا و سوال میکرد و نخواسته است از خدا خیری را و کلمه را احتمال شک تسبیح بر دو دارد قال نعم کنت اقول گفت
آنمرد آری میدهم من که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی الآخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هست
تو سزا دهنده مرا عذاب های عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله
لا تطیقه یعنی طاقت نمی آری تو عذاب خدا را و لا تستطیعه و نمی توانی برداشتن آن را افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را
اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار قال فدعا الله به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فشفاه الله یعنی
تندرستی داد او را خدای تعالی از برکت این دعا رواه مسلم حذیفه رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمی باید و نمی سزد مسلمان را که خوار و زبون کرداند نفس خود را قالوا و کیف یذل نفسه
گفتند صحابه چگونه خوار میکرداند مسلمان نفس خود را قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آنحضرت خوار کردن
مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت آن ندارد رواه الترمذی و ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان
و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب ؏ عمر رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن الخطاب
تعلیم کرد آنحضرت گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای مرا و ظاهر را
نیکو از باطن واجعل علانیتی صالحة و بگردان آشکارای مرا نیک این را از آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیت باشد
و سریرت بهتر از آن اللهم انی اسألک من صالح ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه میدهی
تو مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این اهل و ولد و مال گمراه کننده نباشند رواه الترمذی تمام شد کتاب الدعوات
بتوفیق و اعانت و همراه و تمامی است او را کتاب المناسک جمع منسک بفتح سین و کسر آن
بمعنی مصدر و زمان و مکان مشتق از نسک مثلثة النون و بضمتین بمعنی عبادت و منسک بمعنی مذبح نیز آمده و نسک
ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال او در موضع حج و صحیح آنست که فرضیت حج از جمهور است و احکام حج گذاردن یا کم
بنی از هجرت مردیست بنابر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند و جمهور بر آنند که در سال ششم
از هجرت است و طایفه میگویند که در سال نهم است و هم درین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بجهت اسباب
سفر حج مشغول شد و لیکن بسبب اشتغال بامر غزوات و ارشاد احکام شریعت و تعلیم آن خود میسر نشد
پس ابابکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج بمردم بگذارد و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد
چون علی الحاق رسید ابوبکر گفت امیر آمد یا مامور علی گفت بل مامور و علی مرتضی را برای مصلحت دیگر
فرستاده بود که خواندن سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن با اهل بیت نزد
عرب مفوض می باشد الفصل الاول ؏ ابی هریرة رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج فحجوا پس بکنید

بلی حج را افضل

حج را فقال رجل اکل عام یعنی پس گفت مردی که مسمی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد قیاس بر فرایض دیگر کرده
فسکت حتی قالها ثلاثا پس خاموش شد آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلام را سه بار فقال پس گفت آنحضرت لو قلت نعم لوجبت
اگر میگفتم آری هر اینه واجب میشد هر سال و لما استطعتم و هر اینه نمی توانستید گزاردن ظاهر این حدیث آن است که احکام
مفوض اند بآنحضرت چنانکه مذهب بعضی است و لهذا در بعضی روایات آمده است که باین مرد فرمود که اگر دو بار در جواب
میگفتم که قول عام است که لو نعم گفتم اگر چه باشد بار از پیش خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آنحضرت بگذارید مرا
که چند است و چون است که مادام که ترک دهم شما را و بیان نکنم که چند است و چون است یعنی هر چه نمیگویم بگذارید اگر مطلق حکم
کنم قید معتبر در عمل باطلاق آن کنید و اگر بیان کنم که چند بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرایع و سایر
احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد حاجت سوال شما ندارد فانما هلک من کان قبلکم بکثرة سؤالهم
پس هلاک شدند کسانی که پیش از شما بودند بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلافهم علی انبیائهم و بسبب اختلاف
کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از اهل قوم بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم
پس چون امر میکنم شما را بچیزی پس بیارید از آن در جمله آنچه میتوانید در طاعت شما است و این بتاکید و مبالغه است
در بیان مامور و بذل طاقت و مجهود در آن با اشارت است بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز دارد که اگر بشرایط در وزان
چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آن را که تواند و این تمام است اما از نهی پس آنچه حیا میکرده شود در ترک
او و بذل مجهود نماید چند آنکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه و چون نهی کنم و باز دارم
شما را از چیزی بگذارید آن را بتمام و کمال رواه مسلم قال سئل رسول الله پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ای العمل افضل کدام کار افزون تر است از عمل در ثواب قال ایمان بالله و رسوله گفت آنحضرت فاضلترین اعمال
ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قیل ثم ما ذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فاضلتر کار زار کردن است در راه خدا قیل ثم ما ذا گفته شد پس کدام قال حج
مبرور در حج مقبول متفق علیه تا آنکه حج مبرور که است بدانکه در وی ارتکاب منهیات نکند و سمعه و ریا نباشد
و این صحیح است واضح آنست که مراد بدان حج است که درگاه حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همان است
که گفته اند و لیکن فضل خدا واسع است که کار قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات در و عفو میکند و گفته اند
نشان حج مبرور آن است که بعد از آنکه رفته است برگردد و بیابد راغب در آخرت زاهد در دنیا و معاودت بمعاصی نکند
احادیث مختلف در بیان افضل اعمال آمده در وجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال
سائلین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بیان کرده ایم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج
لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه هر که حج کند برای خدا در وی رفث و اعراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد

و باز گردد پاک از گناهان همچو پاک بود از گناهان در روزی که زاییده است او را مادر او و مراد برفث فحش و جماع
و فحش و سخن گفتن زنان در جماع است که در نهایه گفته رفث جماع اینست که خطاب کرده شود بدان زن او را
و اکثر شنیده و مراد بفسوق خروج از حدود شرع است یا ارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال
نیز کرده است و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خادمان و دعوی و دشنام کردن بیکدیگر است و در حدیث
ذکر آن نکرد گویا آن را داخل فسوق داشت متفق علیه ؏ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة
الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارت است گناهان را که واقع شوند میان هر دو عمره چنانکه در وضو و
نماز و رمضان وارد شده است و علما در اینجا خصوص صغایر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همان
مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج است فقط والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مزد او را
غیر از بهشت متفق علیه ؏ ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عمرة فی
رمضان تعدل حجة بدرستی که عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و در بعضی روایات
آمده برابر حج که همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارند و این مبالغه بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در
امثال این واقع شده است متفق علیه ؏ ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبا بالروحاء و هم از ابن عباس است
که آنحضرت پیش آمد سواران چند را در روحاء بفتح را و سکون واو و حاء مهمله بلفظ نام جایی است بر سی و چهل میل از مدینه
مطهره فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستید این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت
پس گفتند تو کیستی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیه امرأة صبیا
پس برداشت بسوی آنحضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا حج پس گفت آن زن
مر این کودک را اگر حج کند ثوابی حج هست او را با وجود آنکه بالغ نیست و حج بر وی فرض نه قال
نعم ولک اجر گفت آنحضرت آری مر او را ثوابی هست و مر ترا هم که او را برمیداری و میبری و حج او را میگذاری اجر
و ثوابی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند واجب است بروی حج چون بالغ گردد و همچنین بنده آزاد
گردد اما فقیر اگر حج کرد از وی افتاد واقع خود و بعد از غنا اعاده واجب نبود رواه مسلم ؏ قال ان امرأة
من خثعم و هم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثعم بفتح خا و سکون مثلثه و فتح مهمله گفت
یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج یا رسول الله بدرستی که فرض خدا که بر بندگان اوست در حج
گذاردن ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافته است و رسیده است پدر مرا در حالی که وی پیر کبیر است و
ضعیف است بحدی که لا یثبت علی الراحلة نمی تواند بر جای ماند بر شتر افاحج عنه آیا پس حج کنم

حج از جانب وی

حج از جانب وی قال نعم گفت آنحضرت آری بکن حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جایز است تبرعا اگر و
گیر دعاجز تا وقت مرگ و امر کند بر او و قضا کند بعد از موت و اگر وصیت کند بعد از موت و اگر نفل است جایز است
با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر بی وصیت و تفصیل این در کتب
فقه است و ذلک فی حجة الوداع و این گفتن زن و پرسیدن او و جواب دادن آنحضرت او را در حج الوداع بود و اینجا قصه
دیگر است که فضل بن عباس ردیف آنحضرت بود در غایت حسن و جمال و جوانی بود پس آن زن خثعمیه را نظر بوی و او و الی
نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن می باشند هر دو چشم در یکدیگر دوختند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را بر تافت
عباس گفت یا رسول الله چرا بر تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است بر بنی آدم و دوانده است
در رگ و پوست ایشان او کما قال متفق علیه ؏ و عنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی
نذرت ان تحج و انها ماتت و هم از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت بدرستی خواهر من
نذر کرده بود که حج کند و وی مرده است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لو کان علیها دین
اکنت قاضیه اگر می بود بر خواهر تو وامی آیا می بودی تو که میگذاردی وام وی قال نعم گفت آن مرد آری میگذاردم
قال فاقض دین الله گفت آنحضرت پس بگذار وام خدا را فهو احق بالقضاء زیرا که وام خدا سزاوارتر است
بگذاردن و درین صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و اتفاق در این مذهب مالک است و نزد شافعی بر گذاردن
کردن در حق وی واجب است حج باشد یا غیر حج و قضا آن از راس مال مقدم بر وصایا و میراث متفق علیه
؏ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی با زن بیگانه
خلوت نهانی نسازد و لا تسافرن امرأة الا و معها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه همراه وی باشد
یا پدر یا برادر محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جایز نیست و در بعضی روایات نفقه آمده است که اگر زنی با زنان
که بروی اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته زنان باشند ثقات و بایک روا نیست
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب بی محرم سفر جایز است زیرا که اقامت در دار حرام است فقال
رجل یا رسول الله اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تا اولی و کسر تا ثانیه کرده شده است نام من
فی غزوة کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعت که بجنگ کافران در فلان نوشته اند که همراه
ایشان بروم و خرجت امراتی حاجة و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را پس چکار کنم
بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه زن خود روم قال اذهب فاحجج مع امراتک
گفت آنحضرت برو در حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و یاران تو غیر تو کسی نیست که برد

متفق علیه عایشه قالت استاذنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد گفت عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را
در جهاد گفت جهادکن الحج پس گفت آنحضرت جهاد شما ای طایفه زنان فقط حج است یعنی بس است زنان را که برای حج بیرون
آیند حاجت نیست که بجهاد روند متفق علیه ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر
امراة مسیرة یوم ولیلة الا ومعها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر یک شبانه روز مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ
و زوج آمده است و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شده و گفته اند که مسیر در بر هر تقدیر مراد تقدیر مسافت
بلکه مطلق سفر است ... باید ... در سفر و احکام ... از شارع ثابت نشده است و تحقیق
این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه ابن عباس قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم
لاهل المدینة ذا الحلیفة میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذا الحلیفه را که نام جایی است
قریب مدینه بپنج و شش میل و میقات هنگام میقات بهنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای
احرام بستن که از آنجا احرام بگذارند و مردم آفاقی را از مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام بندند پس اهل مدینه را
ذا الحلیفه میقات ساختند ... و لاهل الشام الجحفة و اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حا مهمله و فا ...
نام موضعی است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است
و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ... که بمعنی زمین پست است و الان نام بلاد عرب است
که از تهامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم گویند نام
موضعی است ... طایف و قرن ... رضی الله عنه ... بفتح تحتانیه
و فتح لام و سکون میم ... موضع است ... پس این مواضع
میقات است ... این مواضع که مذکور شد ... بر آن مواضع
دیگر ... چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام ... جحفه احرام ... و اهل هند ... برده
یعنی ... احرام ... که ...
حج و عمره ... از این حدیث معلوم می شود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه
نزد ... همین است و نزد ما ... احرام ... اراده حج و عمره ... قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... المیقات ... مقید باراده حج و عمره نه وجوب احرام
برای تعظیم این ... است ... پس ... میقات است او را
جایز است ... احرام ... احرام ...
پس حکم او حکم اهل مکه است ... الهدایة ... بفتح میم ... لام ... بلد ...

مواضع ... بجانب مکه ... دخل از ... احرام ... او ست که در آنجا ساکن است ... در اصل ... آواز بلند کردن و
اینجا احرام مراد است که در وی ... آواز بلند میکند ... الحرم ... موضع احرام
وی همانجا ساکن است ... حتی اهل مکه ... احرام می بندند ... و این مخصوص بحج است
و از برای عمره اهل مکه از حل رفتن احرام می بندند ... متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع
قریب ترین مواضع حل است بمکه و عایشه صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست بامر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در این موضعی است ... مسجد عایشه میگویند ... موضعی که از آنجا ... احرام
بست چنانچه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة
من ذی الحلیفة والطریق الاخر الجحفة ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم
... این حدیث از حدیث سابق مفهوم شد ... والطریق الاخر الجحفة آنست که گفته شد که اهل مدینه چون
بر سر راه شام ... جحفه اهل میقات اهل عراق ... در آن حدیث مذکور نیست و عراق بلاد معروف است
... و عرض ... و تسمیه او بعراق ... آنست که ... دجله و فرات است
و عراق ساحل بحر ... ذات عرق نام موضعی است ... مکه ... مرحله ... قرن ...
انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت ... عمره ... آنحضرت چهار عمره ...
فی ذی القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده ... الا التی کانت مع حجته ... عمره ... آنحضرت
کرده از حدیبیه است ... و فتح دال ... و تخفیف تحتانیه ... و تحقیق آنست که ...
... نام ... است ... از مکه ... حل ... نام ...
... نام ... که ... نام کرده ... الرضوان ... مجره ... در قران ...
در شان آن میگوید لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا ... رسول الله صلی الله علیه وسلم
از مدینه روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت عمره ... در مکه ... رسید ... مشرکان ...
... و ... صلح کرده بازگشت ... سال آینده ...
و عمره بگذارد ... حقیقت آنجا عمره نبود ولیکن آن را از عمره شمرده اند ... از اینجا ...
و این را فتح ... گفته اند ... فتوحات ... و بعد از آن فتح خیبر بود ... در کتاب ...
مذکور است ... در کتاب الجهاد ... مذکور شد و عمرة من العام المقبل فی ذی القعدة
دوم عمره ... سال آینده ... ذی القعده که در وقت صلح قرار یافته بود آنحضرت ... در آمد و عمره
بگذارد ... سه روز در آنجا ... روز چهارم ... این عمره را عمره قضا گویند ... این اسم ...

ان یموت یهودیا او نصرانیا پس تفاوت نیست ... یهودی ... دین یهود یا دین نصاری ... تغلیظ ...
... ترک حج ... یهود و نصاری ... صاحب کتاب ... مشرکان ...
... محروم و مهجور ... ان الله تبارک و تعالی یقول ولله ... آنست ...
... علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ... بر مردم ...
... فان الله غنی عن العالمین ... کفران نعمت ...
... سود و زیان ایشان است ...
حدیث ... رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و فی اسناده مقال و
هلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث ... مجهول است
... ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام ...
... ترک نکاح و حج ...
... رواه ابوداود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل ... حج ...
استطاعت پس ... فرصت ... تاخیر ... را
زیان دارد رواه ابوداود والدارمی ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا بین الحج
والعمرة ... حج و عمره ... فانهما ینفیان الفقر والذنوب ...
که حج و عمره ... کما ینفی الکیر خبث الحدید والذهب والفضة ...
... کاف و سکون تحتانیه ...
... القاموس ...
... روایت کرده ...
ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة ... رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد
وابن ماجه عن عمر الی قوله خبث الحدید ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال
... یا رسول الله ما یوجب الحج ... واجب ...
قال الزاد والراحلة گفت آنحضرت ... زاد و ... راحله ...
... امام مالک ... قال
... رسول الله ... صلی الله علیه وسلم فقال ... الحاج ...

در حدیث واقع شده ... مذهب حنیفه است ... قضا ... واجب ... قضا ...
... قضا ... در حدیث واقع شده ... صلح است و قضا ...
صلح ... عمره قضا ... قریش ...
و عمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین وفی ذی القعدة سیوم عمره آنست که از جعرانه بمکه رفته ...
قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین و جعرانه بکسر جیم و عین مهمله ... موضعی است
... مکه ... بعد از فتح مکه غزوه حنین ... غنایم ...
... جعرانه ... روز اقامت ... غنایم را آنجا قسمت کرده ...
که آنحضرت ... شب بعد از گذاردن نماز عشا سوار شد ... بمکه آمد و عمره گذارد ... بازگشت
... نماز صبح بجعرانه گذارد و عمرة مع حجته و عمره چهارم که با حج ذی الحجه بعد از فرضیت حج کرده ...
چهار عمره است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده اما حج اسلام ... ایام جاهلیت قریش حج
میکردند و آنحضرت نیز میکرد ... والله اعلم متفق علیه البراء
بن عازب قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین گفت ... عمره کرد آنحضرت
در ذی القعده ... از حج ... عمره ... آنحضرت ... از حج ... عمره
دیگر ... جعرانه ... حج الوداع ... کیفیت حج و عمره ...
... احرام ... حج فرض ... عمره ...

الفصل الثانی ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ...
... یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ... خدای ... یعنی فرض
گردانید ... فقام الاقرع بن حابس ... الاقرع بن حابس ... فتح مکه ... تمیم ... الاسلام ... مولفة
القلوب ... فقال افی کل عام یا رسول الله ...
... لو قلتها نعم لوجبت ... آنحضرت ... هر سال فرض ...
... هر سال ... ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطیعوا ... هر سال ...
... اهل و اولاد ... اوطان ... اهل بلاد بعیده را
... پس حج ... فرض است ... نفل است رواه احمد والنسائی
علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملک زادا وراحلة تبلغه الی بیت الله ... و لم یحج فلا علیه
... زاد ... عیال ...

حج نکنند و چیست منفعت او قال الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده موی گرد آلوده و التفل بفتح فوقیه و کسر فا
بوی ناک از عرق و چرک گیند و چون این دو صفت ابلغ بودند در سمعت محرم در ریاضت و مشقت
وی تخصیص کرده شد بذکر فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از
اعمال حج فاضلتر و از روی زیادت در حصول ثواب قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید جیم
آواز برداشتن و الثج بفتح ثا مثلثه و تشدید جیم روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت
یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال الزاد و الراحلة
گفت توشه و سواری رواه فی شرح السنة و روی ابن ماجه فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الاخیر که در وی بیان سبیل است
ابی رزین بفتح را و کسر زای العقیلی بضم عین و فتح کاف نام او لقیط است صحابی مشهور [illegible] از اهل طائف است انه
اتی النبی روایتست از وی که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع
الحج و العمرة [illegible] که پدر من پیر کلان سال است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را بسبب عدم اسباب سفر زاد
و راحله و لا الظعن و نه طاقت سوار شدن دارد و الظعن بفتح ظا معجمه و سکون عین مهمله فتح [illegible] سیر و سفر قال الخرج
ظعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج عن ابیک و اعتمر گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن
اگر حج فرض است چنانچه ظاهر است بامر و را بفعله او خواهد و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و این درست
با [illegible] در عبادت بدنی است و در دیگر از اعمال [illegible] مطلق و این حدیث [illegible]
حجت است مر او را و الله اعلم رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول گفت آنحضرت شنید مردی را
که تلبیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین و سکون موحده نام مردی که این مرد تلبیه از جانب او میگفت و
میخواست که حج بگذارد از وی قال گفت آنحضرت من شبرمة کیست شبرمة قال اخ لی گفت برادر من است او قریب لی
یا گفت خویش است مرا شک راوی است قال احججت عن نفسک گفت آنحضرت آیا حج کرده تو از
ذات خود قال لا گفت نه گفت مرد قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از خود بعد از آن حج
کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جایز نیست مگر بعد از ادای فرض حج و باین رفته اند
جماعه از ائمه و شافعی و احمد و از ایشان است و جماعه دیگر میگویند جایز است و مذهب مالک این است رواه الشافعی
و ابو داود و ابن ماجه قال وقت رسول الله گفت وقت کرده یعنی میقات گردانیده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را العقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی است
قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است و لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید که یلملم ازعقیق

احرام بسته

احرام بسته احتیاط او جمعا بین الحدیثین و عقیق نام وادی بمدینه است بر سه میل از وی و ظاهر آنست که امر و
نیست که مگر آنکه از عالی باین موضع رسیده باشد و الله اعلم و طیبی گفته که اصح آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حدیث کرده و قتی که فتح کردند عراق را رواه
الترمذی و ابو داود عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقت لاهل العراق ذات
عرق که منزل مشرق و اهل عراق بکار آید و ذات عرق و عقیق نزدیکی اند یا باعتبار قرب از دیگری چنانچه گذشت
رواه ابو داود و النسائی ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول میگفت من اهل
بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسیکه احرام بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد
حرام که نام کعبه است [illegible] غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان او و آنچه
که پس می آید یعنی همه گناهان او اول و آخر و جهت آنکه چون از مسجد ملک بپا میشد در رهگذر مطهره دیگر
پس مشرف می شود بافضل بقامات در اول و اوسط و آخر لاجرم این ثواب عظیم آورد گردد فافهم
رواه ابو داود و ابن ماجه

الفصل الثالث

ابن عباس رضی الله عنهما قال کان
اهل الیمن یحجون گفت ابن عباس بوده اند اهل یمن که بر می آمدند بحج فلا یتزودون پس توشه بر نمی داشتند و یقولون
نحن المتوکلون و میگفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس چون در آمدند مکه را قدم می آوردند و می پرسیدند
یعنی سوال میکردند از مردم و گرانی میکردند فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای
تعالی این آیه را و تزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید و پرهیز کنید از سوال زیرا که بهترین
توشه است برای سفر آخرت و گویا که ایشان را توشه خیال کرده پس فرمود تقوی بهتر از آن است که [illegible]
او را توشه خیال کنید مرد آن حقیقت توکل هم نبود فافهم رواه البخاری عائشه رضی الله عنها
قالت قلت روایتست از عائشه گفت گفتم یا رسول الله علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست
قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آنحضرت آری بر زنان جهاد هست که نیست قتال در وی کدام است
الحج و العمرة حج و عمره از زنان بمنزل جهاد است از مردان رواه ابن ماجه ابی امامة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لم یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز نداشت او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحلت
او سلطان جائر یا قهر [illegible] استعمال [illegible] صاحب سلطنت او مرض حابس
بیماری باز دارنده یعنی چاه و بیمار که نتواند باین سفر کرد فمات و لم یحج پس بمیرد و حج نکرد [illegible] نداشت
فلیمت ان شاء یهودیا او ان شاء نصرانیا پس بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی رواه الدارمی
شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مولف از ترمذی در بعضی روایات این حدیث ذکر کرد

اما درین کتاب حدیث دارمی نیست مذکور نیست و الله اعلم ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال [illegible]
از ابی هریره از آنحضرت که گفت الحاج و العمار حج کنندگان و عمره برآورندگان [illegible] حج و عمره [illegible]
که حج و عمره کرده اند و در اشامل است حج را [illegible] اطلاق وقد اسم ابو القدوم [illegible]
وی و فادت بالکسر به رسولی بر امرای و قد برسولی برآیند وفد بفتح واو و سکون فا و وفود بضم واو و فا [illegible]
ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند ایشان او را و ان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش کنند او میکند از
خدای آمرزد ایشان را رواه ابن ماجه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم یقول وفد الله ثلثة الغازی و الحاج و المعتمر رواه النسائی
و البیهقی فی شعب الایمان ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لقیت
الحاج فسلم علیه و صافحه چون بینی حاج را پس سلام کن بروی و دست او را بگیر مصافحه
و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند و مره ان یستغفر لک و بفرمای او را که طلب
آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید بخانه خود زیرا که او آمرزیده شده است
و او را استغفار مغفور و دعای او مستجاب است و قد قیل ان یدخل بیته برای آنکه در حضور
در راه خدا است و باهل و عیال مشغول نشده پس این وقت خاص و حالت مخصوص است که دعای
در وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او [illegible] ثابت است
از آنجا تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا کسیکه بیرون آید بحج یا عمره یا بجهاد [illegible] فی طریقه
پس بمیرد در راه کتب الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر می نویسد خدای تعالی او را اجر غازی کننده
و حج گزارنده و عمره گزارنده و در حکم است هر که بتعلیم علم و احکام دین برآمده رواه البیهقی فی شعب الایمان

باب الاحرام و التلبیة

احرام و تحریم حرام کردانیدن چیزی را و در حج و عمره چیزی را در حج و عمره
چیزی چند حرام میگردد که بیان آن خواهد و تحریمه نماز نیز ازین باب است باحرام [illegible] است
و چون احرام سبب استباحت دخول حرام است نام او شد و مر بر این رکن تلبیه لبیک گفتن [illegible]

الفصل الاول

عائشه رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه و سلم
لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم رسول خدا را بعطر طیب آنحضرت را برای احرام او
پیش از آنکه احرام بندد و لحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل او یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه
طواف کند بکعبه معلوم خواهد شد روز عید که از فرد حلق بعضی می آید بعد از رمی جمره عقبه از احرام

بر آیند

بر آیند و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بکعبه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال
می شوند بطیب فیه مسک تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک می بود و نسبت است که در احرام مشک
و گلاب استعمال کنند کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا می بینم درخشیدن طیب
را در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گمبر [illegible] تارک سر مفارق بلفظ جمع نیز میگوید گویا هر موضع از تارک
را مفرق نام نهاد و هو محرم در حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند
و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بر بدن بعد از احرام نیست منع استعمال طیب است بعد از
احرام و انکار از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی ماند زیان ندارد و مشهور در مذهب ما و احمد این است
مستند باین صورت حدیث و نزد مالک و شافعی در روایتی از محمد مکروه است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن
بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و اصحاب مذهب قول ابی حنیفه و آنچه ما ذکر کردیم
مذکور است در هدایه و شروح آن و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله
بن عمر رسید نماز مردی که است احرام بست و تطیب کرد و در خاست صباح که بوی طیب می آید از وی
گفت آزمن [illegible] بقطران دوستر دارم که آن را کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد
این حدیث را عبد الله بن از بهر آن دید که احرام بسته بود و در سر او وی طیب بود و الله اعلم ابن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یهل ملبدا گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلال میکرد
در حالتی که ملبد است مر اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و تلبید کردانیدن در سر خود چیزی را از جنس ارخمی و خطمی تا بهم
چسپید موی و ژولیده و غبار آلود نکردد از هوام [illegible] یقول میگفت آنحضرت لبیک اللهم لبیک لا شریک
لک لبیک می ایستم برای خدمت و طاعت ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایت است و النعمة لک و الملک لا شریک
لک ستایش ترا و منت مر تراست و الملک بضم میم یعنی پادشاهی لا شریک لک لا یزید علی هولاء الکلمات
زیاده نمیکرد آنحضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده و ابن عمر میگوید آنچه شنیدم
همین کلمات است زیاده بران نه و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا ادخل رجله فی الغرز گفت بود آنحضرت چون می آورد پای مبارک خود را در رکاب
غرز بفتح معجمه و سکون را و زای در اخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب یا آهن باشد آن را رکاب خوانند
و استوت به ناقته قائمة و برابر شد پشت آنحضرت را بر پشت خود ناقه در حالی ایستاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفه
بانگ برآورد آنحضرت بتلبیه از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است المسجد را بعد از
زمان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود راوی سخن موافق این زمان کرده آنحضرت نماز گزارده از مدینه روان

ونماز ظهر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذرانید و صبح احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه
ازین حدیث معلوم میشود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت و استوا بر پشت تلبیه گفت و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما
تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در هدایه میگوید که تلبیه کند عقب صلوة که مروی از آنحضرت
اینست و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب
امام احمد نیز بعد از نماز است و مختار نزد بعضی اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن
جبیر گفت با ابن عباس عجب است از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم
که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستی که من داناترم بحقیقت حال اهلال کرد
صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ از رکعتین احرام پس شنیدند آن قومی پس یاد کردند پس از آن سوار شد آنحضرت
و اهلال کرد پس شنیدند قومی و گفتند آنحضرت هم درین حال بود بعد از آن روان شد در بیدا که موضعی است
باز اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که اول ابتدای اهلال کرد [illegible] ابتدا اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مصلای او بود و از ینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دحام و اجتماع صحابه در صحابه در حج بسیار بود
تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از [illegible] از پیشتر و از هر طرف تا آنجا که چشم کار میکرد آدمی بود عن ابی سعید الخدری
قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا [illegible] رفتیم با آنحضرت در حالیکه فریاد میزدیم بآواز بحج
فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده مبین گردد
[illegible] و نماز و [illegible] از فریاد رواه مسلم عن انس قال گفت در ردیف ابی طلحه گفت انس [illegible]
ابی طلحه [illegible] که [illegible] سوار شد [illegible] لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة [illegible] بآواز بلند صحابه
بر آوردن آواز بر [illegible] بر در حج و عمره رواه البخاری عن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم با آنحضرت در سال حج که آنحضرت بحج برآمده بود و آنرا حجة
الوداع معلوم خواهم گشت فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ماکسانی بودند که تلبیه کردند بعمره و بعضی
اهل بحج و عمرة و بعضی از ماکسانی بودند که تلبیه کردند بحج تنها و اهل رسول الله و اهلال کرد [illegible] صلی الله علیه وسلم
بحج بحج [illegible] منها فاما من اهل بعمرة فحل [illegible] اهلال کرد بعمره حلال شد یعنی برآمد از احرام بعد از ادای عمره
پیش از ایام حج واما من اهل بالحج او جمع الحج والعمرة فلم یحل و اما کسیکه اهلال کرد بحج یا جمع کرد بحج و عمره
پس حلال نشد و برنیامد از احرام و در بعضی فلم یحلوا حتی کان یوم النحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن
حج و برآمدن از احرام است اگرچه طواف باقی است متفق علیه عن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج تمتع کرد آنحضرت در حجة الوداع بعمره ثم اهل بالحج

پستر او اهل کرد بحج متفق علیه بدانکه مسلک حج بر سه قسم است یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کننده
که احرام برای حج تنها بست یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج و عمره هر دو بست
سیوم ممتتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند در اشهر حج و بعد از آن احرام میکند برای حج و از احرام [illegible]
احرام میکند برای حج بعد از آن در مکه میباشند و چون ایام حج می آید احرام حج می بندد و حج میکنند چنانکه بیان این احکام
بیاید و در فضیلت تمتع آنست که این هر دو نسک در یکسال بدست آید و احادیث اینجا مختلف آمده که صحابه
مفرد بحج بودند یا قارن یا ممتتع و جمعیتی در فعل آنحضرت اکثر احادیث صحیحه در آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قارن بود و در مفرد بودن صحابه آن را روایت کرده اند و در افراد بحج نیز احادیث بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده
و در توفیق و تطبیق این احادیث در روایات علما کلام کرده قران را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت آنرا
ذکر کرده شده است انجا باید نگریست و بعضی از علما حدة را از اهل اسلام در ینجا تعلل کشاده شده و گفته اند
که چه شد شمار ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستند کرد حال پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد
با وجود این همه کثرت و اجتماع که شمار او در آن موطن بود و نمیدانستید این کردم نا دان که همین کثرت و اجتماع و از دحام
مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود شما شنید کرد تشخیص
زبان باحق میگشایید فور بیرا [illegible] بسیار است الفصل الثانی عن زید بن ثابت
رضی الله عنه انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله واغتسل روایت است از زید بن ثابت که از فقهای
صحابه کبار است و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بعوارض بود که دید آنحضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل
کرد الهلال یعنی آواز بلند کردن است برای تلبیه و در اینجا احرام است که سبب اهلال است و در فتح مصابیح
احرام واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کنند نیز کفایت است رواه الترمذی
والدارمی عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالغسل در روایتیست از ابن عمر که آنحضرت چسبانید
موی سر خود را بالغسل بکسر غین معجمه و سکون سین چیزیکه خطمی و گل خیر و جز آن و تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد موی
و ریزه نشود چنانچه در فصل اول گذشت و ضعیف غسل خوانده اند یعنی مهمله و این ضعیف است و خطا است
رواه ابو داود عن خلاد بن السائب عن ابیه از ثقات تابعین است
عن ابیه روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبریل
آمد مرا جبریل فامرنی ان آمر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبریل که امر کنم یاران
خود را که بلند کنند آواز خود را باهلال او التلبیة یا فرمود تلبیه یکی گفت بجای اهلال مراد یکی است اگرچه در احقا
و در ذکر افضل است الا ما اینجا افضل رفع صوت است رواه مالک والترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه والدارمی

عن سهل بن سعد روایتست از سهل بن ساعدی که از کبار صحابه است و آخر کسی است که مرد در مدینه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه و شماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسی که از جانب
دست راست اوست و دست چپ اوست من حجر او شجر او مدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایت ما عن
یمینه و عن شماله حتی تنقطع الارض من ههنا و ههنا تا منقطع و منتهی میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است
از منتهای ارض در جانب یمین و شمال رواه الترمذی و ابن ماجه عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یرکع بذی الحلیفة رکعتین بود آنحضرت که میکرد ادا برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة
قائمة عند مسجد ذی الحلیفة پس از فتح که مبدا هیئت او را ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که در جای نزول
آنحضرت بنا کرده اند اهل بهولاء الکلمات و بقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک اللهم لبیک
و سعدیک معنی لبیک معلوم شد و سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی بعد یاری دادن و در مرضات تو اقویت
تر بین و امثال امر تو ام والخیر بیدیک و نیکی در دست تو و قدرت و تصرف تست والرغباء الیک والعمل
رغبت و طلب خیر بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون معجمه و مد و بضم را و القصر
هر دو روایت است والعمل و عمل نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق
علیه و لفظ لمسلم عن عمارة بن خزیمة بن ثابت عن ابیه روایت
از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت است که او را ذو الشهادتین گویند
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة روایت میکند که آنحضرت
بود چون فارغ میشد از تلبیه خود سوال میکرد از خدای تعالی رضا او را که این حج و عمره مرضی و مقبول او گردد
و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة واستعفاه
برحمته من النار و طلب عفو میکرد برحمت خدای تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه کنند
باین دعا بکنند رواه الشافعی الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن
فی الناس روایتست از جابر که آنحضرت هنگامیکه خواست که حج برآید نداداد در مردم و خبر کرد که برآید
فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء احرم پس هنگامیکه رسید آنحضرت به بیدا که نام موضعیست و مشعر
پایان تر آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود در مسجد ذی الحلیفه بسته بود تلبیه اینجا کرد در دایره تلبیه هم در مسجد
کرد و بروایتی بعد از برآمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد
رواه البخاری عن ابن عباس قال کان المشرکون یقولون لبیک لا شریک لک بودند مشرکان در وقتیکه تلبیه میکردند میگفتند
لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم ویلکم پس میفرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وای بر شما قد قد پس بفتح قاف و سکون دال

و سکون دال و تنوین آن هر دو روایتست الا شریکا هو لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را و چیزی را
که مالک اوست آن شریک آنچه گفته اند این بود اینها بطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف
میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و طواف و اسلام جز میکردند و این خانه را همیشه تعظیم میکردند ولیکن تلبیه
باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک یعنی شریک حق تعالی برکردند و بتان را که استثنا میکردند
که آنها شریک خدا اند ولیکن مملوک وی اند و او مالک هم باشند آنچه را که مالک باشند آن نیز مملوک خداست و چون
تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود پس همین مقدار بگویید که نیست شریک
مر خدای را و زیاده بر آن نگویید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد و مملوک شریک
مالک نمی باشند رواه مسلم باب قصة حجة الوداع وداع بفتح واو برگردانیدن و تودیع برگردانیدن و حج آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرایع نمود و وداع کرد و خبر داد برحلت خود و اشعار
کرد که حضرت برادر رسالت و تبلیغ احکام و این درس تمام شده بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم
و حدیث جابر جامع تر احادیث است درین باب و دی مردی است از امام جعفر صادق از پدرش امام
محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و بود در سماع حدیث از وی دارند و گویند که آنحضرت بشارت داده
بودند جابر را که یکی از اولاد من باز خواهد علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بود از احوال رضی الله عنهم
الفصل الاول عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة
تسع سنین لم یحج روایتست از جابر که آنحضرت درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگذارد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم حاج پستر ندا در داد و ندا در داده شد در سالی که دهم آنحضرت حج گذارنده است یعنی اراده دارد که بحج برون آید
فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تخمین کرده
که عدد ایشان را در غزوه تبوک که آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و باید
زیاده شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده هزار بوده اند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار و الله اعلم فخرجنا معه
پس برون آمدیم با وی با آنحضرت اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنگه چون آمدیم ذا الحلیفه را و رسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت
عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس بزاد اسماء دختر عمیس بضم عین مهمله و فتح میم که زوجه ابوبکر صدیق بود محمد بن ابوبکر را و اسماء بنت
عمیس زنی بود جمیله عاقله همه کس او را می خواهد پس نخست در حبالۀ جعفر بن ابی طالب بود و بعد از وی ابی بکر صدیق بود و بعد از وی علی مرتضی خواست بعد از ابی بکر
بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت حج برآمد نزد ابی بکر بود محمد بن ابی بکر را زاد فارسلت الی رسول الله
پس فرستاد تا اجازت دهد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چکار کنم جهت احرام بر بندم یا نه و چگونه به بندم قال گفت
آنحضرت اغتسلی غسل کن واستثفری بثوب و بر بند جای خون را بجامه و احرمی و احرام بند و صورت استثفار

وآن آنست که خبر می‌داد که مرد خود برسید در خرقه پهن در گرفته بر جای خون بنهد و هر دو طرف آن را محکم از پس و پیش آن کمر بند
محکم کنند تشبیه داده‌اند این را بثفر بفتح تا و فا یعنی بار دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجموع
علی سبیل تفصیل رسول الله قدس بیان گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد ذی الحلیفه ثم
رکب القصواء پس سوار شد ناقه خود را که نام وی قصواست بفتح قاف و سکون صاد مهمله و تسمیه بقصوا
بجهت آنست که سابق بود در سیر و دراز سیر و غایت جری او بود و بعضی گفته‌اند که تسمیه او بقصوا بجهت آن بود
که جانب گوش وی بریده بود و قصوا آن را گویند که اطراف گوش وی بریده باشند و شاه قصوی و ناقه قصوا
و جمل اقصی گویند و گفته‌اند که قصوا و عضبا بفتح عین و سکون ضاد معجمه و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک ناقه است
که آنحضرت را بوده صلی الله علیه و سلم و گفته‌اند که اگر کمتر از ربع بریده‌اند جدعاست و اگر بربع رسیده قصواست
و اگر زیاده بر ربع عضباست و اگر از هیچ بریده صلا است بصاد مهمله و بعضی این الفاظ در روایات واقع شده است
و گفته‌اند که طرف گوش ناقه آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده است و گفته‌اند که
طرف گوش ناقه آنحضرت حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء اهل بالتوحید تا آنکه چون راست شد
آنحضرت از ناقه و بر بیدا آواز بلند کرد و بتوحید مراد تلبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک
لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک قال جابر لسنا ننوی الا الحج
گفت نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج لسنا نعرف العمرة نبودیم ما که می‌شناختیم عمره در ایام حج
حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت حجر اسود را آن را
رکن اسود و حجر گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و مراد باستلام بوسه دادن
اوست یا سودن بدست افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام بر او همین است که او را بوس کنند
و بهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و فتح یا یعنی ما او را تحیت میکنند یعنی سلام میگویند و بعضی
گویند ساز سلام است بمعنی حجاره واحد وی سلمه بکسر لام پس استلام از دست چنانکه اکتحال از کحل
استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آن را ذکر کردیم فرمل ثلاثا و مشی اربعا پس رمل کرد
آنحضرت در طواف در سه شوط و مشی کرد در چهار دیگر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی
نسخ نوشته‌اند فطاف سبعا فرمل الخ و رمل بفتحتین جنبیدن در رفتن بسرعت نبود یا جنبانیدن
دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و با برکه در رمل کاهها نیز دیگر هم
زنند و اصل در تشریع این عمل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا بمکه رسید مشرکان گفتند که ایشان
را تب یثرب و الاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی

و درکان اظهار

و درکان اظهار طاقت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند در حجة الوداع نیز کرد و خدا که چه کاهی نیز زوال علت حکم
نیز زایل میکرد در چنانکه نصیب مولفة القلوب اما اینجا باقی ماند و در رمل مسنون است در هر طواف که بعد از آن
سعی است چنانکه طواف افاضه نه طواف وداع معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده‌اند شاء الله
تعالی و درین حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست با آنکه مسنون است و در احادیث دیگر
ذکر آن بیاید کیفیت اضطباع درین نیز صورت جمله است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم از
زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازوست و بعضی زیر بغل نیز آمده پس بعد از طواف
پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پاهای ابراهیم است علیه السلام و در پیش
خانه در حجره نهاده اند و قرا پس خواند آنحضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بکسر خا مقام
ابراهیم جای نماز اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قراءت هر دو قراءت است و در روایت در حدیث بکسر آمده و قیل
رکعتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف کعبه
و در وی امر برای و نزد شافعی سنت است فجعل المقام بینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را
میان خود و میان خانه کعبه خلف مقام استاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این
دو رکعت و جایز است هر جا که گزارند و فی روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که
آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله بر قل یا
ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم در یک روایت و در شرح السنه و توجیه میکنند آن را که قل هو الله
احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم اراده شد
بجهت اهتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده
چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جایز است
و این را شواهد بسیار است در احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پس برگشت آنحضرت
بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آن را ثم خرج من الباب الی الصفا پس بیرون آمد
از در مسجد بسوی کوه صفا و بر آمد بر هم از دری که مشهور است و در لغت سنگ سطح صلب املس
و الان نام کوهی است متصل با بوقبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامی که نزدیک شد آنحضرت
بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله میان صفا و مروه از نشانهای دین که
ساخته است خدای تعالی برای حج و قرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم بچیزی که آغاز
کرده خدای تعالی بآن فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانکه خدای تعالی در آیه کریمه
آغاز کرده فرقی علیه پس بر آمد آنحضرت بصفا حتی رای البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه

از مسجد نمودار می‌شد و حجابی میان نبود و الان بناها مرتفع پوشیده است آن را و باوجود آن نظر بر حجر اسود
از بعضی درهای حرم که محاذی صفا و مروه است می‌افتد فاستقبل القبلة پس روی آورد آنحضرت قبله را فوحد الله و کبره پس
بیگانگی یاد کرد خدا را و ببزرگی یاد کرد او را قال و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی
کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده روا کرد وعده و راست کرد آنچه وعده نموده بود از فتح مکه و حصول الفتوحات
و نظیم کرده بود بهم بوجود او در دو انصره عبده و یاری داد بنده خود را که ذات شریف و او باشد و هزم الاحزاب وحده
و شکست داد گروههای کافران و دشمنان دین را تنها و لا غیر ذلک پیش تر دعا کرد میان این ذکار قال مثل هذا ثلاث
مرات گفت مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل الی المروة فرود آمد از صفا
و مشی الی المروة و رفت بسوی مروه مروه کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی سعی
تا آنکه پست فرود آمد هر دو پای آنحضرت در مغاک وادی یعنی بلندی وادی پست و در دو نشان رفت انصباب
در اصل ریخته شدن آنست و صبیب بمعنی نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می‌آید تعبیر بانصباب
کرد ... و بطن ... و مغاک زمین حتی اذا صعدنا مشی بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو
قدم آنحضرت یعنی پستی وادی و بلندی آمد مشی کرد و آهسته رفت و سعی یک انداخت و انصباب در اصل و در رفتن
در زمین خواه در بلندی‌ها باشد یا پستی‌ها انحدار تقابل مراد است که اقبل و قابل صبا که در هشیار رفتن صعود و
یک مغاک است و اصل درین باب آنست که هاجره اسماعیل در وقتیکه اسماعیل طفل بود در روزی در طلب آب رفت و در
درون وادی در ام اسماعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بصفا و مروه می‌برآمد تا بر روی نگاه کند پس این سنت
از وی ماند پس آنحضرت نیز کرد و الان چون زمین بلند از خاک برکرده و مغاک بکدا انشت ... از نزول از آن اخدار
و انصباب نمانده اگلف باید کرد در سعی بجهت اداء سنت حتی اتی علی المروة تا آنکه آمد آنحضرت بر مروه که کوه دیگر است
مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سپید براق را گویند که از وی آتش جهد ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس
کرد بر مروه آنچه مانند آنچه کرد بر صفا از تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا والمروة واجب است هفت بار است
از مشاعر و یکی از مروه بصفا و بس ابتدا از صفاست و ختم بمروه چنانکه فرمود حتی اذا کان آخر طوافه علی المروة تا آنکه
چون بانته رسید آخر طواف بر مروه فقال پس گفت آنحضرت لو انی استقبلت من امری ما استدبرت اگر
که من پیش آمد آن را از کار خود و حال خود چیزی که پس داشتم لم اسق الهدی نمی‌راندم هدی را و نمی‌آوردم هدی بالفتح و بکسر
بفتح حا و سکون دال قربانی که بحرم از بهر ستردن و جعلتها عمرة و گردانیدم حج را عمره و بیرون می‌آوردم از احرام فمن کان منکم
لیس معه هدی فلیحل پس کسی که هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام و لیجعلها عمرة
و بگرداند آن را عمره شرح این کلمات ببسطی میطلبید حاصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیت ادا و سعی
بکه متوجه داده بی عمره امر کرد اصحاب را که هر سوق هدی نموده و با خود قربانی که آن را در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کنند

و از احرام

و از احرام بر آیند و این بمعنی بر وجوه بر صحابه گران آمد بجهت آنکه از احرام بر نیامد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ترک متابعت او کنند
دوم آنکه گفتند در میان و عرفه تا بر حج ... پس ملامت که از احرام بر آییم و پیش زنان برویم و هنوز از ذکر با ما
می‌چکیده باشد و بمر فرود آییم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنایع بود پس آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در غضب آمد و فرمود چکار کنم حکم الهی چنین است اگر پیش ازین دانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق
خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می‌برآمدم و فسخ حج بعمره میکردم و می‌دانستم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام
پس بایستاد سراقة بن مالک بن جعشم بضم جیم و سکون عین و ضم شین معجمه فقال پس گفت سراقه الخاصة هذا ام لابد ابابد
انسال یا رسول الله پس در هم در آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اصابعه
انگشتان خود را واحدة فی الاخری یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل و قال دخلت العمرة فی الحج و گفت
عمره در حج مرتین دو بار گفت این کلام را و گفت لا بل لابد ابد چنین نیست که تو گفتی که این حکم با مثال مخصوص بما باشد بل لابد ابد
الملیکه برای همیشه مقصود ابطال آنست در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج و قدم علی رضی الله عنه من الیمن
امیر المومنین علی رضی الله عنه از یمن فرستاده در عین ایام حج قدوم آورد ببدن النبی ... پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بدن بضم با و سکون دال جمع بدنه بفتح دال شتر و گاو قربانی که بحرم قربان کنند و نزد شافعی مخصوص بشتر است یعنی علی از
شتر ... بسیار برای آنحضرت اورد فوجد فاطمة ممن حل پس آنحضرت یعنی ... گفتی ... و نیت
کردی تو هنگامی که فرض کردی حج را و احرام بستی قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفتم و نیت حج کردم اللهم انی
اهل بما اهل به رسولک ... احرام بستم بچیزی که احرام بسته باشد بآن پیغمبر تو قال گفت
آنحضرت قال فان معی الهدی پس بدرستیکه با من هدی است ... از احرام ... پس حلال نشو از احرام و بیرون
میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است و کان جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن پس بود مجموع
شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن والذی اتی به النبی و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
از مدینه همراه خود مائة صد قال گفت جابر فحل الناس کلهم پس حلال شدند و بر آمدند از احرام بر مردم همه و قصر کردند
کردند مردم همه کوتاه موی با وجود افضلیت حلق چنانکه در حدیث است برای آن بود تا بقیه از موی باشد در حج
حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان شکی بود از بر آمدن از احرام پس تقصیر کردند در القای حکم آن تمام باشد حلق است
و اصرار کردند بر آن بالعاینة والله اعلم الا النبی مگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از احرام بر نیامد و کسانی که با ایشان هدی بود که
هدی با ایشان بود فلما کان یوم الترویة توجهوا الی منی روی آوردند بسوی منی و منا را منی از آن گویند که در آن
ریختن شود خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیه السلام گفت تمن گفت
به فوام گفت بهشت میخواهم و اهلوا بالحج و احرام بستند برای حج یوم الترویه روز هشتم از ذی حجه است

زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای میزد و فکر میکرد در رؤیا که در ذبح دیده بود

کذا فی القاموس و در وقتی بمعنی در نوبت نزد ما واجب نیست بلکه سنت است [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم

فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر و سوار شد آنحضرت بسوی منی پس بگذارد این پنج نماز و رفت در

منی [illegible] ثم مکث قلیلا [illegible]

[illegible]

رسول الله پس رفت [illegible] صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات [illegible] الا انه واقف

عند المشعر الحرام [illegible] آنحضرت [illegible] مشعر حرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاستقبل القبلة پس روی آورد آنحضرت بقبله فدعاه وکبره وهلله ووحده پس دعا کرد حق سبحانه را و تکبیر و تهلیل و توحید
یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا همیشه آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جدا و شیخ
در کار این وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فدفع قبل ان تطلع الشمس پس راند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه بر آید آفتاب
واردف الفضل بن عباس و ردیف کرد فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامة بن زید را ردیف ساخته بود حتی
اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و منا است و [illegible] میان
هر دو پاره از آن است و پاره ازین مشتق است از حسور یعنی مانده شدن و تحیر مانده کردن و این وادی مانده میگرداند گذرندگان را
یا مانده گردانیده است اصحاب فیل چنانکه در بیان حکمت معلوم کرده فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند و بعضی از
احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی است و مستحب است
شتاب رفتن ازین وادی اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار است تیز راند مقصود در یافتن شرف اتباع و اختلاف
کرده اند در سبب و حکمت براندن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناقه را درین وادی و مشهور آنست که این مکان
نزول عذاب بوده بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعظیما و تکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب
رفتن و گذشتن از آن و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط
و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن و همچنین بعادت شریف در مواضعی که نازل
شده عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علماء شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری
می ایستادند در وادی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شد به مخالفت ایشان — گفته
ایشان و امام شافعی در املا گفته که جایز است که این تیز گذشتن از جهت فراخی موضع باشد و نیز گفته اند از جهت آنکه
این جای بودن شیاطین است و شاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متمسکی که متوهم گردد که چون تیز گذشتن
از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر
حضرت گذرندگان را به تیز گذشتن بجهت خوف حق شهود قدر جلال او است تعالی و گریز از شهر از موضع است اگر
عذابی نازل شده یا اگر ایستد نازل میگردد و این باب اختلاف نمی ماند و یا از بودن چون صریح نهی و منع و وعید
در گریختن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فایده نمی دارد و گریختن در بعضی مواضع دیگر آمده چنانکه در خانه
شکسته و زلزله آمده چنانکه غالب ظن یا افتادن خانه است یا خانه را آتش گرفته است اگر ایستد میسوزد اینجا اینها
بیاید اگر این را بر آن قیاس کنند صورت صحت دارد چه آنجا غالب ظن است و اینجا توهم محض است و گذشتن
منافی اثبات علیه و همیشه [illegible] منافی توکل است و در وجه منافی است و نه اینجا نیز منع [illegible] واقع
شده در بار ارتکاب آن وعید و زجر که مواعید واقع شده دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه

والسباب عذابه

والسباب عذابه ثم سلک الطریق الوسطی پس رفت آنحضرت راه میانه را و این غیر راه است که از آن راه رفته بود آن
نخست را طریق ضب گویند بفتح ضاد معجمه و [illegible] و این را طریق مازمین که نام [illegible] کوه است بکسر زاء و فتح میم
التی تخرج علی الجمرة الکبری آن راهی که بر می آید بر جمره کبری [illegible] جمره اول که جانب مزدلفه
قریب مسجد خیف است مقصود یقین طریق است و امام در آن جمره سنگریزه [illegible] آید که در جانب مکه است
و او را جمره عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته او است [illegible]
باو ست و احکام رمی جمار تفصیل در باب خود بیاید حتی اتی الجمرة التی عند الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که نزد درخت
بود همان جمره عقبه است که مذکور شد فرماها بسبع حصیات پس انداخت هفت سنگریزه یکبر مع کل حصاة منها در حالی که تکبیر
میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزها مثل حصی الخذف مانند سنگریزها که خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین سنگریزه
انداختن با انگشتان [illegible] و سکون [illegible] آنست که سنگریزه یا خسته در دو
انگشت شهادت [illegible] و میان دو انگشت [illegible] از چوب [illegible] و در حدیث
از خذف نهی واقع شده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزها است [illegible] خذف را
بمقدار دانه باقلا [illegible] گفته اند [illegible] از نخود [illegible]
آنحضرت سنگریزها را از میان وادی جمره [illegible] ثم انصرف الی المنحر پس باز گشت آنحضرت بسوی
قربانگاه [illegible] پس نحر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک
خود [illegible]
گذشت ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحر ما غبر پس داد آنحضرت یعنی شتران را [illegible]
که باقی مانده بود [illegible]
باشد [illegible] علی رضی الله عنه [illegible]
پس امر کرد آنحضرت [illegible] گوشت پاره از هر شتر [illegible]
فی قدر پس گردانیده شد این گوشت پارها در دیگی فطبخت پس پخته شد [illegible] فاکلا من لحمها
پس خوردند هر دو [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه گوشت [illegible]
گوشت [illegible]
بجهت آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند [illegible]
گردند هر که خواهد [illegible] ثم رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] سوار شد [illegible] صلی الله علیه وسلم
فافاض الی البیت پس شتابی راند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن [illegible]

از حج مبادا از وقوف عرفه و باقی تمام میشود حج و این افضل است از نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بمکة الظهر پس
گذارد نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز بهمین جانب است و در روایت ابن عمر
آمده که گذارد پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و نحو در انجاب بیان است در شرح
مبین شده والله اعلم فاتی بنی عبد المطلب پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی
بودند و عبد المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه زمزم بایشان [illegible] یسقون علی زمزم
در حالی که آب میدادند مردم را از زمزم فقال پس گفت آنحضرت انزعوا بنی عبد المطلب بکشید آب
زمزم ای پسران عبد المطلب فلولا ان یغلبکم الناس علی سقایتکم اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم
در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان بر آن جهت اتباع فعل من [illegible] منصب از دست
شما لنزعت معکم [illegible] از آب زمزم [illegible] فضل و شرف این فعل فناولوه دلوا فشرب منه پس — از زمزم آب
دادند آنحضرت را دلوی [illegible] احکام در حدیث جابر واقع شده احکام دیگر بعد از طواف جمعیت
که در ایام منی [illegible] رواه مسلم و عن عایشة رضی الله عنها قالت
خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حج الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم با آنحضرت در حج الوداع
فمنا من اهل بعمرة [illegible] و منا من اهل بحج [illegible] فلما قدمنا مکة پس قدوم آوردیم
فقال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اهل بعمرة فلم یهد فلیحلل [illegible] حلال گردد
[illegible]
[illegible]
حج [illegible] حلال [illegible]
[illegible]
الطواف بالبیت [illegible] الصفا والمروة [illegible]
[illegible]
[illegible] حتی کان یوم عرفة تا آنکه روز عرفه شد [illegible] — عرفه
النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] پس امر کرد مرا آنحضرت [illegible]
[illegible]
واترکی العمرة [illegible] ففعلت [illegible] تا آنکه تمام کردم

حج [illegible]

حج فطوا البیت مع عبد الرحمن بن ابی بکر [illegible] عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر
عایشه بود از یک مادر و امرنی ان اعتمر مکان عمرتی [illegible]
حیض و بر آمده بودم از احرام آن فبعث التنعیم [illegible] تنعیم که جایی است [illegible] مسجد عایشه میگویند
یعنی جای احرام بستن وی از آنجا و عوام الناس این تنعیم را عمره [illegible] چون از برای عمره احرام از آنجا بندند
قالت گفت عایشه فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت پس طواف کردند کسانی که احرام بسته بودند
برای عمره بخانه کعبه و بین الصفا والمروة و سعی کردند میان صفا و مروه ثم حلوا پس حلال شدند و بر آمدند از احرام
ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی بعد از آن طواف کردند [illegible]
واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا اما کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قران کردند پس طواف نکردند
مگر یک طواف روز نحر برای حج و عمره متفق علیه و عن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم
بالعمرة الی الحج [illegible] فساق معه الهدی من ذی الحلیفة پس راند و برد با خود هدی را
از ذی الحلیفة [illegible] احرام بست و بدا فاهل بالعمرة [illegible] ثم اهل بالحج [illegible]
فتمتع الناس پس تمتع کردند مردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج [illegible] چنانکه صورت
تمتع است فکان من الناس من اهدی ومنهم من لم یهد [illegible] از مردم که هدی [illegible] بعض از
ایشان کسی بود که هدی نبرد فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة قال للناس پس هنگامی که قدوم
آورد آنحضرت بمکه گفت مردم را من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم منه [illegible]
از شما که هدی کرده پس بدرستی که حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده [illegible] از احرام [illegible]
حال که بوده باشد حتی یقضی حجه تا آنکه بگذارد حج خود را ومن لم یکن منکم اهدی فلیطف بالبیت
و بالصفا والمروة [illegible]
موی خود [illegible] والاطلاق افضل است ولیحلل [illegible] حلال شود [illegible]
آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت [illegible]
آنست که مراد [illegible] تمتع [illegible] قران [illegible]
از جهت اکتفا [illegible]
بحضرت وی [illegible]
یا مراد [illegible]
که نخست احرام حج بست پس [illegible]

تمتع را از حج احرام بست و افراد کرد و این تاویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند و کلام درین
مقام بسیار است در شرح سفر السعادة ذکر کرده است والله اعلم بالصواب بعد از ان حال متمتع را که
هدی نکرد بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف و سعی نمود و عمره تمام کرد ثم لیهل بالحج پس تر باید که چون ایام
حج برسد احرام حج ببندد و باید که هدی کردن و اراقت دم نمودن واجب است مر متمتع را برای شکر گزاردن
این نعمت و توفیق ادای هر دو نسک یافت فمن لم یجد هدیا پس کسی که نیابد هدی فلیصم ثلثة ایام فی الحج
پس باید که روزه دارد سه روز در حج هر سه روز که باشد و افضل آنست که در سابع و هشتم و نهم ذی الحجه دارد
و بعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد و سبعة اذا رجع الی اهله و روزه دارد هفت روز دیگر که برگردد بسوی خانه خود
که مجموع ده روز باشد و در قران مجید مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده و سبعة اذا رجعتم
پس بعضی تفسیر کرده اند برجوع باهل و بعضی بفراغ از اعمال حج و مراد از منا در رجوع بمکه بقضاء گفته و کلمه
ابی حنیفة است و طیبی نیز موافق ان گفته اما در هدایه گفته که اذا رجع الی اهله و ظاهر این حدیث موید
این مذهب است و چون آنحضرت قدوم آورد بمکه و امر کرده اصحاب را بانچه کرد فطاف حین قدم
مکة یعنی طواف کرد هنگامی که رسید بمکه واستلم الرکن اول شیء و بوسه داد حجر اسود را نخست از همه ثم خبب
ثلثة اطواف پس تر بوسه کرد و رمل کرد چنانکه گذشت در سه طواف گردان را شوط میگویند که یکبار گردد
کعبه گشتن است و مشی اربعا بطریق معتاد آهسته در مجموع هفت طوف و شوط گردان را طواف
گویند فرکع حین قضی طوافه بالبیت عند المقام رکعتین پس تر گزارد دو رکعت تمام کرد طواف بیت
را نزد مقام ابراهیم در دو رکعت نماز را ثم سلم پس تر سلام داد فانصرف پس بسوی کوه صفا انصرف
بالصفا والمروة سبعة اطواف فطاف پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طوف مراد بطواف اینجا
گشتن است میان این کوه هفت بار که آن را سعی بین الصفا والمروة گویند ثم لم یحلل من
شیء حرم منه پس تر حلال نشد آنحضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی و از احرام بر نیامد زیرا که
قارن بود و اگر متمتع بود هدی با خود داشت حتی قضی حجه و نحر هدیه یوم النحر تا آنکه گزارد حج خود را و نحر کرد
هدی خود را روز نحر و افاض و رکعت بسوی مکه فطاف بالبیت پس طواف
کرد بخانه کعبه زیارت ثم حل من کل شیء حرم منه پس تر حلال شد از هر چیزی که حرام شده بود از
... پیش از طواف بعد از نحر هم حلال شده بود ... حج تمام شد و مطلق از
احرام برآمد و فعل مثل ما فعل رسول الله ... صلی الله علیه وسلم من ساق الهدی
من الناس کسی که سوق هدی کرده از مردم متفق علیه ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

هذه عمرة

هذه عمرة استمتعنا بها این عمره ایست که منفعت گرفتیم با وی ان فمن لم یکن عنده الهدی فلیحل الحل کله پس کسی که نباشد
نزد وی هدی پس باید که حلال شود حلال شدنی همه فان العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم القیمة زیرا که عمره تحقیق
در آمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب نیز است
از فصل ثانی الفصل الثالث عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس معی روایتست از عطاء
گفت شنیدم جابر را در میان مردمی که با من بودند میشنیدند قال گفت جابر اهللنا اصحاب محمد
احرام بستیم ما که اصحاب محمد ایم صلی الله علیه وسلم بالحج خالصا وحده بحج ساده و خالص بی آمیزش عمره قال عطاء قال جابر
گفت عطا گفت جابر فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة در صبح
شب چهارم که گذشته بود از ماه ذی حجه فامرنا ان نحل پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از حرام بر آییم قال عطاء
گفت عطا در تفسیر قال جابر گفت جابر که امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم قال گفت آنحضرت حلوا و اصیبوا النساء از احرام
بر آیید و برسید زنان را قال عطاء و لم یعزم علیهم و واجب نکرد این امر بر ایشان در رسیدن زنان و لکن احلهن
لیکن حلال کرد زنان را برای ایشان و مباح کرد اتیان زنان را فقلنا لما لم یکن بیننا و بین عرفة الا خمس
پس گفتیم ما هنگامی که نباشد میان ما و میان عرفه مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را که برسیم
بسوی زنان خود و مباشرت کنیم ایشان را فناتی عرفة تقطر مذاکیرنا المنی پس بیاییم عرفه را در حالتیکه میچکد
انتهار مردی ما آب منی را قطر چکیدن و مذاکیر جمع ذکر است بفتحتین بر خلاف قیاس قال گفت عطا
یقول جابر بیده در حالی که اشارت میکند جابر بدست خود از برای تمثیل و نشان دادن که مذاکیر منی را کان
انظر الی یده یحرکها عطا میگوید که گوئیا من نگاه میکنم الان بسوی اشارت جابر بدست خود که میجنبانید دست
دست خود را برای نمودن صورت ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستاد در خطبه فقال قد علمتم انی اتقاکم لله
... در میان ما فقد علمتم انی اتقاکم لله تحقیق دانسته اید شما که بدرستی من پرهیزگارترین شما ام مر خدای را
و در ... صادق ترین شما ام ... گوینده ترین شما ام ... نیکوکارترین شما ام ولو لا هدیی لحللت
کما تحلون و اگر نمی بود هدی با من هر آینه حلال میشدم چنانچه شما حلال میشوید و لو استقبلت من امری ما استدبرت
لم اسق الهدی و اگر پیش می داشتم از کار خود چیزی را که پس داشتم یعنی اگر میدانستم که بر آمدن از احرام بجهت تطیب
بر شما شاق خواهد آمد نمی راندم هدی را و پس تر از احرام بر می آمدم فحلوا پس حلال شوید و از احرام بر آیید حکم الهی چنانکه
چنین است فحللنا و سمعنا و اطعنا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت بسمع رضا و اطاعت فرمان
بردار گردیدیم قال عطاء قال جابر گفت عطا که گفت جابر فقدم علی رضی الله عنه من سعایته پس قدوم آورد علی
از یمن که برای کار گرفتن صدقات رفته بود و سعایة خراج و باج گرفتن سای باج ستان قال فهلت

گفت آنحضرت علی را که بچه چیز بچه قصد احرام بستی قال اهللت بما اهل به النبی گفت علی رضی الله عنه احرام بستم بچیزی که احرام
بان بسته پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال له رسول الله پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاهد و امکث حراما پس اهدا
کن بفرست برای هدی را با خود در مکث کن و بایست در حالی که محرمی چنانچه من کردم قال و اهدی له علی گفت جابر پس کرد
هدی برای وی علی رضی الله عنه فقال سراقة بن مالک بن جعشم پس گفت یا رسول الله العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال است این
حکم یا برای همیشه است قال گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت رواه مسلم عایشة رضی الله عنها
قالت قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم لاربع مضین من ذی الحجة گفت عایشه قدوم آورد آنحضرت یعنی بمکه هنگام
چار شب که گذشته بود از ذی الحجه او خمس یا پنج شب فدخل علی و هو غضبان پس در آمد آنحضرت بر من در حالی که
وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من که در غضب آورد ترا یا رسول الله ادخله الله النار در آرد او را خدای تعالی
در آتش فقال گفت آنحضرت را او شعرت انی امرت الناس بامر ایا نمیدانی و خبر نداری که من امر کردم مردم را بامری فاذا هم
یترددون پس ناگاه مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن و تراخی است قبلیت مر امری استدبرت ما سقت الهدی
معی و اگر پیش می داشتم از کار خود چیزی را که پس داشتم نمی راندم و نمی آوردم هدی را همراه خود حتی اشتریه تا آنکه می خریدم
هدی را اکنون بعد از ان ثم احل کما حلوا پس تر حلال می شدم چنانچه حلال شدند مردم رواه مسلم باب دخول مکة
والطواف ذکر و درین باب کیفیت دخول مکه و از کدام سو در آمد و از کدام جانب بیرون رفت در آنجا
ذکر کرده کیفیت طواف را و آنچه لازم است او را از استلام حجر و غیران یک بعضی ملوک و اقصای شرق و کرد و اعلاق
بلدی شریف را که مکه گویند هم از ان گویند که وی هلاک میکند و ناقص و فانی میگرداند گناهان را و هلاک میکند کسی را
که ظلم میکند و الحاد میورزد در آن دیگر نیز گویند دیگر بعضی گفتن است از جهت که فتح و اعتاق جباران را یا از جهت
ازدحام خلایق نزد وی که موجب فتح و اعتاق است یا از جهت آنکه دعی میگوید ... میکنند قوت و تجبر ایشان را
بر یاضت و مجاهدت که طواف گشتن کرد خیری اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبه را زادها الله تعالی تشریفا
و تشریفا الفصل الاول نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی
گفت نافع که ابن عمر رضی الله عنه قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طاء مهمله و الف مقصور آمده و فتح اصح و
اشهر است ... تنوین و بی تنوین نام موضعی قریب بمکه داخل حرم در طرف ... راه عمره حتی یصبح و یغتسل و یصلی
تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل میکرد و نماز میگزارد و ظاهر آنست که مراد نماز نفل باشد از جهت مقام ... فیدخل مکة نهارا پس در می آمد مکه را روز و اذا نفر منها مر بذی طوی و ذکر میکرد ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کان یفعل ذلک بود که میکرد آن را که ابن عمر کرد از بیتوتت بذی طوی و اغتسال و صلاة و درین حدیث
استحباب ... است در روز و ... که دعا کنند والان عادت جاری شده ...

انفی حالی

بخشند

فوقی و حالی دیگر بخشید و لیکن ظهور سلطان عرب و ابهت و جلالت بیت الله زادها الله تعظیما و تشریفا اثر دوام است
عرف ذلک بالمولوی والحمد لله متفق علیه عایشة رضی الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة
دخلها من اعلاها گفت عایشه که آنحضرت هنگامی که آمد بمکه در آمد او را از بالای او که جانب ... کوی است
و معلا که مقبره مکه است بان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم
و تشدید لام و خرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است متفق علیه عروة بن الزبیر ... ابو بکر
و ثقات ایشان است و خواهرزاده عایشه صدیقه است و پسر اسما بنت ابی بکر روایت میکند از عایشه که گفت
ان النبی حج و بر روز قیمت اول آورد بمکه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عایشة ان اول شیء بدء به حین قدم
مکة انه توضا ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عایشه که نخست چیزی آغاز کرد بآن آنحضرت چیزی بود که آنحضرت وضو
کرد پس تر طواف کرد بخانه و این را طواف قدوم گویند ثم لم یکن عمرة پس تر نبود عمره ثم حج ابو بکر پس تر حج کرد ابو بکر و کان
اول شیء بدء به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خلفا و خلفه ثم ...
عنهم بمکه آمدند نخست کاری که کردند طواف کردند و عمره بجای نیاوردند و در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر
طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است و لیکن معنی صحیح است و پوشیده نماند که در احادیث سابق
معلوم شد که آنحضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه از نمر و لیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق
هدی نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد نفی عمره بفسخ حج بوده و برآمدن از احرام است و عروه این کلام را در ... گفت که
زعم کرد که آنحضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آنحضرت بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را
فرمود که از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کنند و بعد از عمره احرام دیگر بحج ببندند متفق علیه ابن عمر قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج والعمرة اول ما یقدم ... آنحضرت که چون طواف میکرد در حج یا
در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه طواف مراد رمل است که بیانش
گذشت و مشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار شوط گویند یعنی تنگ و در رسایل مناسک ...
همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته جماعه از فقها اطلاق این لفظ مکروه داشته اند و بجای آن
طواف را اطلاق میگویند ... پیان نکرده مگر آنکه گویند طوف و دلالت بر تعظیم دارد و در شوط
لفظ جاهلیت است چنانکه در کراهیت اطلاق یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ثم سجد سجدتین پس تر
میگزارد دو رکعت بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پس تر طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان
صفا و مروه پس رمل در طواف می بود که بعد از وی سعی است متفق علیه قال و عنه قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا از حجر اسود

تا حجر اسود ثلثا سه بار و مشی اربعا و مشی کرد چهار بار و کان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آنحضرت سعی میکرد
در مغاک جای سیلاب آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این حدیث گذشت، جابر قال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما قدم مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامی که قدوم آورد آنحضرت بمکه آمد بحجر اسود یعنی ابتدا کرد طواف از حجر اسود
کرد ثم مضی علی یمینه پس رفت و مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف فرمل ثلثا و مشی اربعا پس رمل کرد در سه طوف و مشی کرد
در چهار رواه مسلم، الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت کرده است از وی یک حدیث
در استلام حجر قال سأل رجل ابن عمر عن استلام الحجر سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال ای گفت
ابن عمر رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یستلمه و یقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را سیاق معلوم شد
که استلام شامل لمس بید و تقبیل بدهان هر دو است گویا مراد باستلام اینجا مس است بقرینه مقابلت
یقبل رواه البخاری، ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین
گفت ابن عمر ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی که حجر اسود است و رکن یمانی محاذی است رکن
یمانی نام همین رکن است و یکی هر دو رکن را یمانی خوانند بطریق تغلیب و جهت را هر دو رکن دیگر است یکی رکن
عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و رکن یمانی را افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل
علیه السلام از این جهت تخصیص کرده شد نه باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل
کرده می شود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشد و جمهور بر این اند
در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر آن را در سفر السعادة اقتضا نقل باقی در شرح کرده شده است متفق علیه
ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در
حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن بمحجن در حالی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست داشت چوب اشارت بحجر میکرد در حجر
را میداد [illegible] محجن بکسر میم و سکون حاء مهمله و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق علیه، ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
طاف بالبیت علی بعیر و هم از ابن عباس است که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء
فی یده هرگاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشاره میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود و تکبیر
می برآورد در این حدیث بوسه دادن مذکور نیست رواه البخاری، ابی الطفیل صحابی است از صحابه مولانا و تا
خواص یاران و تابعان امیر المؤمنین علی بود رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یطوف
بالبیت بمحجن طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بچوبی و بوسه میداد محجن را مجملا در این حدیث ذکر کرده است
بچوب و تقبیل آن در حدیث سابق اشارت بمحجن [illegible] با آنکه بید هم استطاعت دارد بکند یا استلام
باشارت بدست یا بچوب و مانند آن رواه مسلم، عائشه رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه

بیرون آمدیم

بیرون آمدیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در عهد تلبیه مگر حج را فلما کنا بسرف طمثت
پس هنگامی که بودیم بسرف حیض کردم سرف بفتح سین و کسر را و فا در آن موضعی است بر یک منزل از مکه در آنجا
مرقد ام المؤمنین میمونه است و نکاح وی رضی الله عنها و زفاف هم در این موضع اتفاق افتاده فدخل النبی
صلی الله علیه وسلم و انا ابکی پس درآمد آنحضرت در حالی که من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع شود از گزاردن
حج فقال لعلک نفست بلفظ معلوم پس گفت آنحضرت شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت
نفست مجهول میگویند قلت نعم گفتم آری قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم گفت آنحضرت
بکن زیرا که حیض چیزی است که نوشته است یعنی تقدیر کرده است بر دختران آدم یعنی بر زنان یا دختران آدم بی واسطه
و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از بنات بنی اسرائیل و کلام در این باب الحیض گذشت فافعلی ما یفعل
الحاج پس بکن آنچه میکنند حاجیان غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری جز آنکه طواف مکنی بخانه تا آنکه پاک شوی
متفق علیه، ابی هریرة قال بعثنی ابو بکر رضی الله عنه فی الحجة التی امره النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره فرستاد
مرا ابو بکر در حجی که امیر کرده بود او را آنحضرت بر آن حج یعنی بر اهل حج قبل حجة الوداع که آنحضرت بنفس شریف خود کرد
سابق معلوم شد که حج فرض شد [illegible] آنحضرت [illegible] و ابو بکر رضی الله عنه را امیر حاج
ساخت یوم النحر فی رهط [illegible] امره ان یؤذن فی الناس امر کرد ابو بکر [illegible] گروهی که ندا کنند
و اعلام کنند در مردم [illegible] الا لا یحج بعد العام مشرک آگاه باشید حج نکند بعد از این سال
هیچ مشرکی [illegible] و لا یطوف بالبیت عریان و باید که طواف نکند بخانه کعبه هیچ برهنه
و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند بجامه که در آن گناه کرده ایم طواف نمیکنیم در آن
متفق علیه

الفصل الثانی

المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یری البیت یرفع یدیه گفت
مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را فقال قد حججنا مع النبی
گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم نکن نفعله بنون یعنی پس نبودیم که بکنیم آن را [illegible] روایت
یعنی نبود آنحضرت که میکرد و در مذهب ابو حنیفه [illegible] و امام احمد گفته دست بر دارد و دعا کند و در شرح کتاب توفیق
کرده در مذهب امام [illegible] احادیث در این باب روایت کرده است که آنحضرت چون بیت را میدید دست بر میداشت
و میگفت اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة [illegible] رواه الشافعی فی مسنده
و در بعضی رسایل که در مذهب حنفی است ذکر کرده که در اول نظر بر بیت [illegible] دعا کند و لابد رفع یدین مستحب و عادت
رواه الترمذی و ابو داود، ابی هریرة قال اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل مکة رو آورد آنحضرت پس درآمد در مکه فاقبل
الی الحجر پس رو آورد بسوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر اسود را ثم طاف بالبیت پس طواف کرد بخانه

ثم اتی الصفا پس آمد بکوه صفا فعلاه پس بالا رفت او را حتی ینظر الی البیت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع یدیه پس برداشت
هر دو دست را فجعل یذکر الله ما شاء و یدعو پس گشت ذکر میکند خدا را و دعا میکند پس از این معلوم می شود
که منظر بسوی خانه [illegible] و دعا [illegible] دعا میکرد مراد از حدیث سابق [illegible] که مقصود دعا کار بیت
والله اعلم رواه ابو داود، ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطواف حول البیت مثل الصلوة طواف گرد
خانه مانند نماز است در ثواب الا انکم تتکلمون فیه لیکن فرق این است که شما سخن میکنید در آن [illegible]
آن را چنانکه نماز [illegible] ایمان هست که اگر سخن [illegible] فمن تکلم فیه فلا یتکلمن الا بخیر پس هر کس سخن کند
در طواف پس باید که تکلم نکند مگر بنیکی یعنی سخن نیک کند گر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث استدلال
کرده است بر اشتراط طهارت طواف چنانکه در نماز شرط است و مذهب ائمه همین است و لیکن پوشیده
نماند که حقیقت [illegible] مراد نیست زیرا که طهارت ثوب و استقبال قبله و قرائت و سایر ارکان
معتبر نیست [illegible] طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی گویند
که برای غربا طواف افضل است که غنیمت است چه دیگر نخواهد یافت رواه الترمذی والنسائی والدارمی و ذکر الترمذی
جماعة وقفوه علی ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعه از ارادت که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس
و گفته اند که این قول ابن عباس است و لیکن مخفی [illegible] آنست که این موقوف در حکم مرفوع [illegible] والله اعلم
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت و هو اشد
بیاضا من اللبن و وی در حال نزول سفیدتر بود [illegible] از شیر فسودته خطایا بنی آدم پس سیاه گردانید
او را گناهان اولاد آدم [illegible] رواه احمد والترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و گفته اند
که در این حدیث امتحان ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آن را بی تردد و اگر ناقص
الایمان متردد میگردد و کافر می شود [illegible] در این حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم باستحاله
آن کند باشد تا تاویل کند و صرف از ظاهر نماید [illegible] که ما دانسته ایم بخصوص بهشت [illegible]
از جواهر [illegible] مخالف است بحقیقت چیزی که مخلوق است در این دار فانیه در خواص و لوازم [illegible] در زوال و فنا و
احاطه آفات [illegible] رسید تا از دست قرامطه و ملاحده شکست یافت که
هنوز آثار آن در وی باقیست و جواب اینست که تواند که بعد از نزول در دار دنیا آن احوال بر وی متبدل شده
باشد چنانکه در آدم علیه السلام شد [illegible] و بعضی میگویند که مراد بودن او
از جنت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت [illegible] گویا چیزی است که از بهشت آمده است و سفید بودن او
پس از آن سیاه گشتن او بگناهان آدمیان [illegible] مراد بیان آن است که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند

چه جای دلهای انسان

چه جای دلهای ایشان و این همه تردد و شک و تاویل از ظلمات طبع و حیله نفس است و راست بر است آنست
که ارباب ایمان [illegible] باز زنند و حقیقت آن را بعلم الهی تفویض نمایند بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاده
بر این تبیین و تفصیل و ربط و تطویل کرده شده است و بالله التوفیق فایده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر
سفیدی [illegible] نزدیک می شود قیامت [illegible] این حجر که آن را اصلی باشد باقی ماند پس در
تاریخ مکه [illegible] تصنیف کرده گفته که این خبر دار است که در حجر اسود نقطه سفید [illegible]
[illegible] فقیه سلیمان [illegible] در منسک [illegible] گفته که دیدم من در حجر اسود [illegible] سفید [illegible]
دیدم [illegible] نقصان [illegible] والله اعلم، قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحجر
و هم از ابن عباس است که گفت آنحضرت در شان حجر اسود والله لیبعثنه الله یوم القیمة بخدا سوگند برانگیزد حجر
اسود را خدا [illegible] روز قیامت له عینان یبصر بهما در حالی که مر او را دو چشم است که می بیند بآن دو چشم و می شناسد
کسی را که استلام کرده است او را و لسان ینطق به و زبانی است که سخن میگوید بآن یشهد علی من استلمه
بحق گواهی میدهد [illegible] و محافظت میکرد بر کسی که استلام کرده است او را بحق یعنی با ایمان و صدق و یقین
[illegible] و راستی این حدیث نیز محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد علم و نطق
در جمادات و تاویل میکنند [illegible] که در دل ایشان [illegible] میگویند که این کنایت است از تحقیق ثواب مستلم
و عدم ضایع [illegible] عجب است از [illegible] که میگویند [illegible] غالب [illegible] آنست که مراد همین است [illegible] ممتنع نیست
حمل بر ظاهر [illegible] نیست از [illegible] زیرا که [illegible] محمول است [illegible] در تفسیر قرآن [illegible] احادیث
[illegible] رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی، ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الرکن
والمقام یاقوتتان من یاقوت الجنة گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه
رکن یعنی حجر اسود و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی است که در آن اثر پای مبارک اوست علیه السلام هر دو یاقوت
از [illegible] یاقوت بهشت [illegible] مشهور طمس الله نورهما محو و ناپدید کرده است خدای تعالی
نور این هر دو را و لو لم یطمس نورهما لاضاءتا ما بین المشرق والمغرب اگر ناپدید نمیکرد نور این هر دو را هر آینه روشن میکند
هر چه میان مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آنست که تا ایمان بغیب باشد و
[illegible] ایمان در این صورت است رواه الترمذی و امام احمد حنبل در مسند خود [illegible] در صحیح خود نیز روایت
کرده اند، عبید بن عمیر [illegible] بلفظ تصغیر از کبار تابعین است ثقه است و در زمان نبوت ولادت او و بعضی
گفته اند که آنحضرت را [illegible] والله اعلم روایت میکند از ابن عمر ان ابن عمر کان یزاحم علی الرکنین که ابن عمر بود که انبوهی میکرد بر دو
رکن اسود و رکن یمانی را [illegible] ما رأیت احدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یزاحم علیه

انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ انبوه کسی را از یاران آنحضرت را که انبوهی میکرد بر هیچ یکی این دو رکن قال ان افعل
فانی سمعت رسول الله گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی مسکن نشوید برین که بجهت آن ارم یمانی را بر آنکه من شنیدم ام
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان مسحهما کفارة للخطایا باید سودن تا ابد آن این دو رکن کفارت
پوشیده است مر گناهان را و سمعته یقول شنیدم آنحضرت را میگفت من طاف بهذا البیت اسبوعا
کسی که بگرداگرد این خانه هفت طوف فاحصاه پس محافظت کند بر رعایت واجبات و سنن و آداب
آن کان کعتق رقبة باشد ثواب آن مانند ثواب آزاد کردن بنده را و سمعته یقول و شنیده آنحضرت را
میگفت لا یضع قدما ولا یرفع اخری ننهد کسی قدمی را در طواف و بر ندارد بار دیگر الا حط الله عنه بها خطیئة
مگر آنکه فرود می آرد و کم میکند خدای تعالی از آنکس بسبب قدم نهادن و برداشتن گناهی را
و کتب له بها حسنة و می نویسد برای او بجای نیکی را یعنی در هر قدم گناه کم میکند و حسنه می نویسد
رواه الترمذی و عن عبد الله بن السائب صحابی است اهل مکه قرائت آموزانید و مجاهد بر روی خوانده قال سمعت
رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما بین الرکنین میگفت آنحضرت میان رکن
یمانی و رکن اسود این دعا ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار گفته اند که صحیح نرسیده از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم دعای در طواف مگر این دعا و دعاهای دیگر که منقول شده از صحابه سلف کرام آمده و الله اعلم
رواه ابو داود و عن صفیة بنت شیبة تابعیه گفته اند که در آن حضرت را دیده و بعضی گفته اند رسیده و ابن حبان
او را در تابعیه از کتاب ثقات نوشته و در صفیه بنت ابی تجراة بضم تای فوقانیه و سکون جیم و فتح
را پیش از الف و در بعضی نسخ بهمزه قالت دخلت مع نسوة من قریش دار آل ابی حسین گفت صفیه
بنت ابی تجراة در آمدم با زنانی چند از قریش سرای آل ابی حسین را ننظر الی رسول الله در حالی که نگاه میکنیم
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یسعی بین الصفا والمروة و آنحضرت میدوید یعنی میان صفا و مروه
فرایته یسعی وان مئزره لیدور من شدة السعی پس دیدم آنحضرت را که سعی میکرد و ازار مبارک میگردید و مئزر
مئزر بکسر میم و سکون تحتانیه یعنی ازار آنکه زیر تن میبندد یعنی لحاف و ملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالا بهم
بها سها باشد تنزی می آید در اینجا این مراد است و سمعته یقول اسعوا فان الله کتب علیکم
السعی شنیدم آنحضرت را که میگفت سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است واجب گردانیده
بر شما سعی را و سعی فرض است نزد مالک و شافعی و احمد و نزد ما واجب است و بعضی قطع گفته اند
بظاهر کریمه فلا جناح علیه ان یطوف بهما رواه فی شرح السنة و رواه احمد مع اختلاف روایت
کرده است این حدیث را در شرح السنة با این لفظ که گذشت و روایت کرده آن را احمد با اختلاف

در لفظ قدامه بضم قاف و تخفیف دال مهمله بن عبد الله بن عمار صحابی است قدیم الاسلام ساکن شد مکه را و هجرت نکرد از آنجا
قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسعی بین الصفا والمروة علی بعیر گفت دیدم آنحضرت را که سعی میکرد میان صفا
و مروه بر شتر سوار لا ضرب ولا طرد نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند
ولا الیک الیک نه گفتن دور شو دور شو رواه فی شرح السنة و عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله بن امیه بضم همزه و فتح میم
و تشدید یا صحابی است حلیف قریش اسلام آورد روز فتح حاضر شد حنین و طایف و تبوک را عامل عمر بن الخطاب
بود بر نجران قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت مضطبعا گفت که پیغمبر خدا طواف کرد خانه
کعبه را حالی که مضطبع و اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن زیر آنحضرت بجامه سبز رواه الترمذی
و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابه اعتمروا من الجعرانة روایت
از ابن عباس که آنحضرت و اصحاب وی عمره کردند از جعرانه نام موضعی است چنانکه در بیان عمرهای آنحضرت سابق معلوم شد
فرملوا بالبیت ثلاثا پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط و جعلوا اردیتهم تحت آباطهم و گردانیدند ردای
خود را از زیر بغلهای خود ثم قذفوها علی عواتقهم الیسری باز انداختند رداها را بر دوشهای چپ خود که معنی اضطباع است
مشهور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شب احرام بست که پس ایشان خبر نکرد و ظاهر اوقات دیگر کرده
باشد آن را روایت میکنند والله اعلم رواه ابو داود

الفصل الثالث

عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین
الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است
در سختی و نرمی یعنی در ازدحام و در خلوت منذ رایت رسول الله از آن بار که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یستلمهما که بوسه میداد آن دو رکن را متفق علیه و فی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را چنین آمده است که قال نافع
رایت ابن عمر یستلم الحجر بیده ثم قبل یده گفت نافع دیدم ابن عمر را که بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل یده
پس بوسید دست خود را و قال ما ترکته منذ رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله و گفت ابن عمر ترک نکردم
این را از آن بار که دیدم آنحضرت را که میکرد این را و عن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آنحضرت که من بیمار دارم پیاده طواف نمیتوانم کرد شکوه و گله
بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن تا تیری می آید از حال خود فقال طوفی من وراء الناس
وانت راکبة پس گفت آنحضرت طواف کن و حال آنکه تو سواره فطفت و رسول الله پس طواف کردم و حال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت نماز میکند در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور و کتاب مسطور در حالی که
میخواند سورة والطور و کتاب مسطور را متفق علیه و عن عابس بکسر موحده و فتح مهمله و کسر موحده در آخر سین مهمله بن ربیعة معروف است از
از صحابه شمرده اند و بعضی از تابعین ذکر کرده و اکثر بر این اند قال رایت عمر یقبل الحجر و یقول گفت دیدم عمر بن الخطاب را

رضی الله عنه که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت انی لاعلم انک حجر لا تنفع ولا تضر بدرستی که من هر آینه میدانم که تو سنگی
و باعتبار صورت ظاهر نه سود میکنی و نه زیان میرسانی و لولا انی رایت رسول الله و اگر نه بودی که من دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقبلک بوسه میداد ما قبلتک بوسه نمیدادم ترا میگویند که ابن عمر این قول از جهت آن گفت که
تا بعضی قریب العهد با سلام در فتنه نیفتند بعبادت سنگ آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رضی الله عنه
گفت ما رفاقی از این سخن یا امیر المؤمنین که وی شفاعت میکند باذن خدای عز و جل متفق علیه و عن ابی هریرة ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال وکل به سبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی روایت میکند ابو هریره که گفت آنحضرت موکل گردانیده
شده اند بوی یعنی برکن یمانی هفتاد فرشته فمن قال اللهم انی اسئلک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
قالوا آمین میگویند آن هفتاد فرشته هر گاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت باشد زیاده بر آن و توان گفت
که این فضیلت و خاصیت مخصوص برکن یمانی بود و رکن اسود را فضایل دیگر باشد اجل و اعظم از آن رواه ابن ماجه
و عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا بسبحان الله که طواف کند خانه کعبه را و سخن نگوید
مگر بسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محیت عنه عشر سیئات محو کرده شود از وی ده بدی
وکتبت له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی و رفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی
ده پایه و من طاف فتکلم و کسی که طواف کند پس سخن گوید یعنی بآن کلمات مذکوره و مکرر در آنجا طاف را حکم دیگر گوید
منظور بوده کرد اند و هو فی تلک الحال و حال آنکه در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحال خاض فی الرحمة
برجلیه در آمد در رحمت بدو پای خود کما یخوض الماء برجلیه همچو در آینده آب بدو پای خود این تقریر بعضی کرده
این حدیث را گفت بنده ضعیف عصمه الله که در خاطر چنان میگذرد که معنی حدیث این باشد و اگر چه تکلم بکلام
ناس کنند آنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او لا یتکلم الا بسبحان الله آنچه با وجود آن او را
ثواب است کسی باشد خایض در یای رحمت بدو پای خود و اسفل بدن خویش از جهت آنکه او عامل و عابد
باسفل و نمی رسید رحمت تا اعلا او والله اعلم فافهم و بالله التوفیق رواه ابن ماجه

باب الوقوف بعرفة

وقوف بعرفه یکی از دو رکن عظیم است چنانکه وارد شده است الحج عرفة نام مکانی مخصوص است و بمعنی زمان که
روز عرفه است نیز آمده و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آمده فقط و شاید که جمع باعتبار نواح و اطراف و تعدد
محال وقوف است و در تسمیه عرفات بجهت تعارف آدم و حوا است در این مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور است
یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد در این مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت عرفت
شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این موضع گویا معروف است پیش از
تعریف او و بعضی گفته اند که از جهت تعرف عباد در آن بسوی خدا بعبادات و ادعیه این معنی اگر چه مشترک است

میان وی و امکنه دیگر ولیکن این مکان عظیم ترین مکانها است که معادل و معادل نیست او را هیچ مکانی از امکنه ارض پس
تسمیه کرده شد لکن اول بیان و بربن وجه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند مشتق از عرف است بفتح
عین و سکون را و آن نیز استعمال کرده میشود این را در بوی خوش و چون که بوی ها بد جهت کنند بعرفات قربانی پیدا
میکردند در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن از آن و وقوف بوده عبادت است که از استادن آن
وادی اگر چه ساعتی باشد و اگر چه خواب باشد یکساعت در این موضع استادن حج حاجی شد بعد از آن طواف است
چنانکه گذشت

الفصل الاول

محمد بن ابی بکر الثقفی تابعی ثقة است از سال انس بن مالک روایت
میکند که پرسید انس را و هما غادیان من منی الی عرفة و حال آنکه از منی بعرفه کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله
پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید در این روز یعنی روز عرفه با رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه که تلبیه میکرد از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار نمیشود بروی و یکبر المکبر فلا ینکر
علیه و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشود بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند
روا نیست و اگر تکبیر گویند نیز روا نیست و لیکن گفته اند تکبیر گفتن از حضرت است و سنت آنست که تلبیه گویند
و تکبیر روز عرفه مر حاج سنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبه تلبیه میکرده باشند و اما تکبیر سنت است
در پس نمازها غیر حاج را و غیر حاج را متفق علیه و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت
از جابر که گفت آنحضرت نحر کردم من اینجا اشارت بموضع معین میکنند از منا که آنحضرت در آنجا نحر کرده و الآن بر آن
موضع مداوم و معروف است که آن منحر النبی نامیده و بر آن عمارتی کرده اند و منی کلها منحر منا همه محل نحر است در هر موضع
از منا که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جاها و رخت خود همچنین این را در منا گفت و در عرفات
گفت و وقفت ههنا وعرفة کلها موقف وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در مزدلفه که او را جمع نیز گویند
بفتح نه بجهت اجتماع آدم و حوا در وی نیز بمعنی ازدلاف که قرب و اجتماع است گفت وقفت ههنا و جمع کلها موقف
وقوف کردم من اینجا و جمع همه وقوف است و شک نیست که مکان آنحضرت افضل است و اولی و شرف خواهد بود اما جواز
سایل است همه را رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان
یعتق الله فیه عبدا من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از آنکه آزاد کند خدای تعالی
در آن روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه و انه لیدنو و بدرستی که حق تعالی نزدیک میشود برحمت و مغفرت
ثم یباهی بهم الملائکة پس مفاخرت میکند و نازش میکند به بندگان که حاضر شده در آن موقف با ملائکه
فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید با ملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند
بفضل بنی آدم و منافی شوند از طعن که در ایشان میکردند رواه مسلم

الفصل الثانی

عن عمرو بن عبد الله بن صفوان

تابعی است قرشی ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات عن خال له یزید بن شیبان روایت از خالی که مراد او ست
گفته می‌شود او را نیز یزید بن شیبان صحابی است قال کنا فی موقف لنا بعرفة یزید بن شیبان گوید بودیم ما در جایی که بود ما را در عرفه
در قدیم الزمان در روزگار عهد جاهلیت بمیراث از آبا و اجداد قوم ما آنجا وقوف کرده‌اند بعد از آنکه عمرو موقف
الامام جدا کرد درمی‌انداخت یعنی و حذف میکرد بسبب آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار
و الینه فاتانا پس آمد ما را ابن مربع الانصاری بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید است یا یزید بن عمیر ا عقد
فقال انی رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر ام صلی الله علیه و سلم الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا
علی مشاعرکم میگوید آنحضرت وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث من ارث ابیکم ابراهیم پس هر آینه شما بر اید
از میراث پدر کلان شما که ابراهیم علیه السلام حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله از عرب
پیش از زمان اسلام موضعی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیله ابن مربع و قوم ایشان که
در جایی که بسیار دور بود از موقف آنحضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینها خواستند که
همراه تا آیند که نزدیک تر باشند با حضرت خود نفرس ملول که درخواست بعث او را اصحابی که این مربع میگفتند
برایشان فرستاد که بکار خود باشید و از موقف قدیم که از پدران آمده است انتقال مکنید
که عرفات همه موقف است دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع تخالف نیفتد
رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کل عرفة یعنی همه عرفه مگر
جز وادی موقف است هر جا که وقوف کنید صحیح است و کل منی منحر یعنی همه منا منحر است در هر جای وی نحر کنند
جایز است و کل المزدلفة موقف و همه مزدلفه موقف است فکل فجاج مکة طریق و منحر و فجاج مکه راه است
فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی [illegible] هر راهی که بمکه رایت ار سنت
و در هر جا که در مکه نحر کنید رواست نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شریفه است
در روز نحر که هم قربانی آنجاست در منی باشد آنجا قربانی میکنند و نهادن دیگر مثل هدی و دم شکر تمتع
و نذر و جزا اینها اگر در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تشریه مواضع مذکوره اصل جواز و خروج از عهده است
و الا فضیلت موقف آنحضرت و منحر او طریق او باقی است کما لا یخفی رواه ابو داود و الدارمی و خالد بن
هوذه بفتح ها و سکون واو و دال مهمله قال رأیت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یخطب الناس
یوم عرفه خطبه میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین شتر سوار ایستاده
در هر دو رکاب گویا که این بقصد ارتفاع و حصول قوت در کلام بود از دور و نزدیک همه بشنوند
رواه ابو داود و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفه

بهترین دعاها دعای روز عرفه است که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر اقوال حج و دعا حیات است
و خیر ما قلت انا و النبیون من قبلی و بهترین دعای و ذکر که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده‌اند اینست که
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و عن طلحة بن عبید الله کریز بفتح کاف
و کسر را و سکون تحتانیه و در آخر زای و عبید الله بلفظ تصغیر همچنین واقع شده است در نسخ مصابیح موافق آنچه در نسخ
شده است در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی دیگر و صواب عبید الله بدون تا موافق آنچه اکثر در کتب
اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و غیر ایشان و حدیث او
مرسل است و طلحة بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است
والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما رای الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت
آنحضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در آن خوار تر باشد الا او خوب بر اول دعا و طلحه و مهملتین و نون
دور تر رانده شده و لا احقر نه خوار تر و خورد تر و لا اغیظ منه و نه خشمناک تر و غصه خورنده تر منه فی یوم عرفه از خود وی که در
روز عرفه می‌باشد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر و خوبی از او میان غصه میخورد و خوار میکرد در روز عرفه
از همه روزها بیشتر و زیاده تر خواری و غصه است و ما ذاک الا لما یری من تنزل الرحمة و علیست آن را از کی در
خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر از جهت چیزی می‌بیند از نزول آمدن رحمت برای مسلمانان و تجاوز الله
عن الذنوب العظام و در گذشتن خدا تعالی از گناهان بزرگ ایشان الا ما ارای یوم بدر مگر آنچه دیده شد
از خواری و زاری شیطان در روز بدر که فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود در آن روز خوار
ای ما شد در روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکة پس هر آینه دیده است شیطانی
جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میدهد ملائکه را و صفها راست میکند برای جنگ مشرکان وزع و برای
دعینی مهمله باز داشتن و منع کردن لشکر را و فراهم آوردن و وزع یعنی واو سرهنگ و سالار لشکر و باز دارنده
رواه مالک مرسلا و فی شرح السنة بلفظ المصابیح که مذکور است و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون می‌باشد روز عرفه هر آینه که خدای تعالی فرود
می‌آید با سمای دنیا یعنی نزدیک است قریب می‌شود برحمت و احسان و کرم فیباهی بهم الملائکة پس مینازد
با ایشان فرشتگان را فیقول انظروا الی عبادی پس میگوید بر ایشان سبحانه و تعالی بنگرید بسوی بندگان من اتونی
شعثا غبرا ضاحین آمده‌اند بدرگاه رحمت من ژولیده موی غبار آلوده بر آرنده آواز ها را به تلبیه و ذکر و شعث
بضم شین جمع اشعث بضم عین جمع اغبر ضحی بضح عباد بجمع ادای با بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق
از هر راه کشاده و دور اشهدکم انی قد غفرت لهم گواه میکنم شما را ای فرشتگان که هر آینه من آمرزیدم ایشان را فیقول

فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران
می‌بود که نسبت برهق کرده میشد و رهق بدکردن و ارتکاب محارم کردن و فلان و فلانة و فلان مرد و فلان زن یعنی
و چنان امر قال گفت آنحضرت یقول الله میگوید خدای تعالی عز و جل قد غفرت لهم بتحقیق آمرزیدم
مر ایشان را قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فما من یوم عرفه گفت آنحضرت پس نیست
روزی بیشتر آزاد شده از دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عایشة رضی الله
عنها قالت کان قریش و من دان دینها گفت عایشه بود قریش یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهت
ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکن حرم اویم بیرون نمی‌آییم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل
و کانوا یسمون الحمس و نامیده میشدند قریش که نام کرده می‌شدند حمس بضم حا و سکون میم مهمله جمع
احمس بمعنی شدت و شجاعت از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجاء ایشان
بحمساء که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مایل بسفیدی و آن سخت می‌باشد و کان سایر
العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه
پس هنگامی که اسلام آمد فرمود خدا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم ان یاتی عرفات که بیاید بعرفات ثم یقف
بها پس وقوف در آن کند ثم یفیض منها پس بر اندو سیر کند بشتابی از وی بفیض بضم یا از افاضت
ریختن آب یا اشک بر آب بکثرت و یکبارگی روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست
معنی قول خدا تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پس تر روان شوید و بر آیند از آنجا که روان
می‌شدند و بر آمدند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می‌آید ازین امر مسلمانان را نیز متفق علیه
عن عباس بن مرداس صحابی از مؤلفة القلوب اسلام آورد پیش از بلندی زمانی و نیکو شد اسلام
وی شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با نهصد کس از قوم خود و وی از جماعه است که اوام
کردانیده بود خمر را بر نفس خود در جاهلیت ان رسول الله روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مر امت خود را شبانگاه روز عرفه با مرزیده شدن گناهان
مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق امت اول ظاهر تر است فاجیب
انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد دعای آنحضرت با این طریق که هر آینه من
بتحقیق آمرزیدم ایشان را گناهان را جز مظالم که مراد بدان حقوق عباد است جمع مظلمه بکسر لام و فتح
آن و بعضی فتح را منکر اند معنی ظلم را نیز بجز آن بکرده اند و مظالم عام است از آنکه در مال باشند یا در غیر حق
فانی آخذ منه پس هر آینه که بگیرنده ام البته از برای مظلوم حق او را از ظالم و این ضم از گناهان را نخواهند

انی قد غفرت لهم روایت قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة بعنت آنحضرت ای
پروردگار من اگر بخواهی بدهی مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت
للظالم و می‌آمرزی ظالم را فلم یجب عشیته پس اجابت کرده نشد و قبول کرده نشد دعای آنحضرت فرد لفه
اعاد الدعاء در شبانگاه عرفه فاصبح بالمزدلفة پس هنگامی که صبح کرد آنحضرت بمزدلفه اعاد الدعاء بار گردانید دعا
فاجیب الی ما سال پس اجابت کرده شد آنحضرت در آنچه درخواسته بود که تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند
قال فضحک رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم او قال تبسم یا گفت راوی که
تبسم کرد فقال له ابو بکر و عمر پس گفت مر آنحضرت را ابو بکر و عمر هر یک بابی انت و امی ان هذه الساعة ما کنت تضحک
فیها بدر و ما در من فدای تو باد هر آینه این ساعتی است که نبودی تو خنده میکردی در وی یعنی شأن مقتضای این
ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این تاکید بر ای آن میکنیم که آنحضرت را ابر کر
پیش ازین در رو آمده بود تا گفت که نبودی تو که خنده میکرد در مثل این ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله
سنک پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایه است از شادی و خوشحالی
قال گفت آنحضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز و جل قد استجاب دعای و غفر لامتی بر ستیکه
دشمن خدا که ابلیس است هنگامی که دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامرزید امت مرا
اخذ التراب فجعل یحثوه علی راسه گرفت خاک را که اندازد و بر داشت خاک را و بر سر خود و یدعو بالویل
و الثبور و دعا میکند بویل و ثبور را و میگوید یا ویلاه یا ثبوراه و ویل بمعنی هلاک در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است
و ثبور بمعنی هلاک فاضحکنی ما رایت من جزعه پس خنداند مرا آنچه دیدم از جزع او پس خنده آورد
بی صبری او رواه ابن ماجه و روی البیهقی فی کتاب البعث و النشور بیدانکه این خبر
معلوم میکرد که حج مکفر مظالم نیز می‌شود و طایفه کرده‌اند این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق
گفته که مراد این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه و یغفر ما دون
ذلک کافی است و ظلم داخل است در ما دون و یک دو یک حدیث گفته است که
صحیح آمده است که کسی که حج گذارد و رفث نکند و فسق نورزد از گناهان همچو روزی که زاییده است او را مادر
مخصوص است بمعاصی متعلق بحقوق الله نه بحقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط میکرد در نفس حقوق
پس کسی که بر ذمه او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکرد زیرا که آن حقوق است نه
ذنوب و ذنب نیست که تاخیر در وی ساقط میکرد نه آن حقوق فالفقها پس شیخ مرد و ساقط میکرداند اثم
مخالفت را نه حقوق و این همه که از علمای محدثین است گفته کسی که اشتغال کند که حج مظالم را ساقط میکرداند خبر را

ب است بر وی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمه اوست مثلا توبه داده شود او را ازین قول و ذکر توبه بکثرت نقل کرده شود
ط نشود و حق آدمی هیچ اجماعا [illegible] و درین کلام از شرح تفصیل هر حدیث و کمی تحقیق حسنه مشهور است
حقوق الله مغفور است هیچ و از حقوق عباد خلاف است و جمهور بر آنند که مغفور نیست و ظاهر حدیث عموم
والله اعلم [illegible] و بیان دفع برگشتن از بیرون آمدن از شتاب [illegible]
آنست که بجای وقوف [illegible] وسعت [illegible] دفع [illegible] باب [illegible]
[illegible]
[illegible] احادیث و فصول سابقه معلوم شد [illegible] کیفیت آن [illegible] هشام بن عروه
[illegible] اسامه بن زید [illegible] رسول الله
[illegible] اسامه بن زید [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] فی حجة الوداع [illegible]
[illegible]

ومراد بمقیم کسیست که اقامت بمکه کرده است و عمره بجای آرد پس مراد بمعتمر و بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده
و عمره بجای می آرد پس مراد معتمر و مقیم یکی می باشد و مقصود آنست که در عمره قطع تلبیه باستلام حجر میکند چنانکه در
حج برمی الجمرة العقبة می نماید رواه ابو داود و روایت کرده است این حدیث را ابو داود مرفوعا
بحضرت و قال و گفته است و روی موقوفا علی ابن عباس و روایت کرده شده است موقوف بر ابن عباس
ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود **الفصل الثالث** یعقوب بن عاصم بن عروة [illegible] انه
سمع الشرید را بشنید از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که [illegible]
شرید بفتح شین معجمه و کسر را و سکون تحتانیه و دال مهمله [illegible] صحابه است از بنی ثقیف است [illegible]
گفته اند از حضرموت است یقول میگفت شرید افضت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
کردم از عرفات همراه آنحضرت فما مست قدماه الارض حتی اتی جمعا پس نسود پاهای آنحضرت زمین را
تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سواره رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد
والا در صحیح بخاری از حدیث اسامه آمده است که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد [illegible] ساخت
پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است رواه ابو داود ابن شهاب
از مشاهیر تابعین است زهری گویند او را قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر گفت
ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بمکه بجنگ عبد الله
بن الزبیر از جانب عبد الملک و حج گذارد سال عبد الله کیف تصنع فی الموقف یوم عرفة پرسید
از عبد الله بن عمر که چگونه کنیم نماز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبد الله بن عمر است بحجاج ان کنت
ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو که میخواهی سنت را پس تعجیل کن بنماز در نیم روز در عرفه روز
هجر و هاجره سختی گرمی در نیم روز و تهجیر و اهجار سیر کردن در نیم روز فقال عبد الله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر
راست گفت سالم انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة بدرستیکه ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند
که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در کتب روایتی آمده است که گفت ابن عمر راست
گفت [illegible] حق گفت و سلامت ماند از مداهنت در پیش حجاج
ظالم فقلت لسالم زهری میگوید که پس گفتم مر سالم را [illegible] افعل ذلک رسول الله
آیا کردند این پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال سالم پس گفت و هل تتبعون فی ذلک الا سنته آیا هست
که پیروی میکنند در آن یعنی در تهجیر و کذا کردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رواه البخاری
باب رمی الجمار جمار در اصل بمعنی سنگهای خرد آید و مراد جمار در حج نام سنگریزهها است [illegible] کرده

رم شود و آن موضع را آنجا میکنند و جمرات گویند بجهت رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصاست و جمر بمعنی جمع آمده
و بعضی گویند که جمار بمعنی [illegible] است یعنی شتابی کردن و آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را بجمع
پس گریخت ابلیس از پیش وی بشتابی **الفصل الاول** جابر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
یرمی علی راحلته یوم النحر گفت دیدم من آنحضرت را که رمی میکرد سوار بر شتر خود روز نحر لتاخذوا مناسککم
و میگوید بامر که بگیرید و یاد گیرید مناسک خود را مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق در افعال و عبادات
حج است و درین کلام اشارتی است [illegible] فانی لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی
هذه زیرا که نمیدانم شاید من [illegible] حج نکنم بعد از حج [illegible] رواه مسلم [illegible] و دلیل است
بر اولویت [illegible] چنانکه در رمی جمرات [illegible] العقبة افضل آنست
که پیاده کنند [illegible] و حالت تضرع [illegible]
و بیان افضلیت [illegible] حکایت کرده شده است از ابراهیم بن جراح که گفت در آمدم
برای یوسف [illegible] پس گشاد چشم خود را گفت رمی سواره [illegible] یا پیاده گفتم
پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت [illegible]
بعد از وی ایستادن است پیاده فاضلتر است [illegible]
پس برخاستم از وی تا در خانه رسیده بودم [illegible] پس تعجب کردم [illegible]
از حرص وی بر علم در مثل حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
عقبه را در روز نحر سواره و از روزهای دیگر رمی کرد پیاده در کل و عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم رمی الجمرة
بمثل حصی الخذف و هم از جابر است گفت دیدم آنحضرت را که رمی جمره کرد مانند ریگ خذف شرح آن
گذشت در باب حجة الوداع رواه مسلم و عنه قال رمی رسول الله صلی الله علیه و سلم الجمرة یوم النحر ضحی و هم از جابر است
که رمی کرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد ذلک فاذا زالت الشمس و اما بعد از روز نحر در سه روز
دیگر وقتی که برگشت آفتاب [illegible] متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه انه انتهی الی الجمرة
الکبری و روایت است از ابن مسعود که وی رسید بجمره کبری که در جانب مسجد خیف است فجعل البیت عن یساره و منی عن یمینه
پس گردانید خانه کعبه را جانب دست چپ خود و گردانید منی را از جانب دست راست خود و رمی بسبع حصیات
و انداخت بهفت سنگریزه و یکبر مع کل حصاة و تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود
هکذا رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة چنین رمی کرد آنکسیکه فرود آورده شده است بروی سوره بقره عبارت از ذات شریف
حضرت رسول الله است صلی الله علیه و سلم و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است

یا مقصود انزال قرآنست و سوره بقره اطول اقسام شده است سوره قرآنی است چنانکه در حدیث واقع
شده است لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
الاستجمار تو بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن بجای [illegible] استنجا
از غایت یعنی سنت در پاک کردن موضع استنجا آنست که سه کلوخ و سنگ کنند و شرح این در
کتاب الطهارت در باب ادب الخلا گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در مجمر سوزند یعنی [illegible]
[illegible] از عود مثلا بگیرند یا سه بار یکبار دانند و رمی الجمار تو و انداختن سنگریزهها است در حج
نیز طاق است که بهفت سنگریزه می اندازند در بعضی روایات رمی الجمار مذکور نیست و مراد به
استجمار [illegible] و السعی بین الصفا والمروة تو و سعی در میان صفا و مروه نیز بهفت بار است
والطواف تو و گشتن گرد کعبه نیز بهفت بار واذا استجمر احدکم فلیستجمر بتو و چون استنجا کند طاق
تکریر تاکید است مر حکم سابق را بجهت اهتمام و مبالغه در رعایت سنت رواه مسلم **الفصل الثانی**
قدامة بضم قاف و تخفیف دال بن عبد الله بن عمار بفتح عین و تشدید میم صحابی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و هجرت نکرد بمدینه قال رایت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یرمی الجمرة علی ناقة صهباء گفت که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده [illegible]
که سرهای موهای وی سرخ باشد فی القاموس الصهباء شتر که سفیدی با سرخی آمیخته باشد [illegible]
که بالای پشمش سرخ باشد و درون آن سفید لیس ضرب و لا طرد و نبود زدنی و راندنی یعنی مردم را که از پیش رانده
باشند و [illegible] باشند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند و لیس قیل الیک الیک و نبود گفتن یکسو شو و دور شو
مثل بعضی قول است رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم
قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین الصفا والمروة لاقامة ذکر الله فرمود آنحضرت که مشروع کرده نشده
انداختن سنگریزها و دویدن میان صفا و مروه مگر از برای یاد کردن خدای عز و جل چون افعال حج اکثر
از آن قبیل بود که عقل در معنی آن بسر آن راه نمی برد [illegible] معنی عبادت در آن خصوصا سنگریزها
بکیفیت مخصوص انداختن و از اینجا تا آنجا دویدن این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود که
تشریع این امور از برای اقامت ذکر خدا یاد کردن اوست تعالی در هر حرکات و سکنات و آنچه
مقارن آنها است از ادعیه و اذکار اگرچه ظاهرتر [illegible] عقل اگر تفکر کند در سر [illegible]
مثلا متحیر میشود و فهم نمیکند از آن مگر تعبد محض می باید و عقل خود را معزول [illegible] بیند
مگر شارع را و پیدا نمی آرد ماسوای حق را و این نتیجه است که از اخص انواع ذکر حقیقی است و این
باعتبار اصل است

باعتبار اصل است اما الان تصور فعل آنحضرت و وجود وقوف آنحضرت در آن اماکن و موافق اتباع و متابعت صلی الله
علیه و سلم [illegible] زبان و دست و پای در آنجا که وی نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت [illegible]
[illegible] می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است [illegible] ذاق [illegible] ذوق این [illegible]
[illegible] اللهم ارزقنا [illegible] قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح قالت قلنا و هم از عایشه است
که گفت گفتیم ما اهل بیت یا رسول الله الا نبنی لک بناء یظلک بمعنی [illegible] برای تو بنا و خانه که سایه کند ترا بمنا
قال لا گفت آنحضرت بنا مکنید در منا انما منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن شتر کسی است که پیشی
گیرد و آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی منی جای نیست
که مخصوص بکسی باشد زیرا جای عبادت است که در آنجا بنا کنند و جا بر بندگان خدا [illegible] تنگ شود
و هم آنست که زمین منا حرم وقف است زیرا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فتح کرد مکه را وقف
گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آن را هیچ یکی و الان عربان جاها ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتهای عالی بنا نموده
که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایت از حضرت شیخ اجل و اکرم عبد الوهاب متقی
بیاد می آید که خادمان ایشان جای [illegible] را در منا گرفته [illegible] ساخته بودند چنانکه الان عادت است قاضی صالح سندی
مدنی که مرد عالم و فاضل بود [illegible] آمده نشست خادمان بحضرت شیخ آمده گفتند که قاضی صالح آمده [illegible]
بر در آنجا گرفته نشسته اند فرمودند تعرض نکنید و بگذارید [illegible] و طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح
فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنند که ملازمان خوب کردند که اینجا آمده نشستند جای شما است [illegible]
الخ مقتضای حسن خلق و [illegible] است کار فرمودند رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی **الفصل**
الثالث نافع قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین گفت نافع که بود ابن عمر که می ایستاد در نزد
دو جمره اولی یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد و یکبر الله تکبیر میگفت
خدا و یسبح و تسبیح میکرد [illegible] و یدعو الله
و دعا میکرد خدا را [illegible] ایستادن در این دو مقام دعا کردن و تضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند
بقدر قرأت سوره بقره می ایستاد و بعضی [illegible]
اما [illegible] ولا یقف عند جمرة العقبة و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه [illegible] در روز نحر
و در ایام دیگر [illegible] گفت ابن عمر همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] و این جمره در [illegible] کوه واقع شده [illegible] وقوف نزد جمره عقبه **باب الهدی**
بفتح ها و سکون دال [illegible] لغت اهل حجاز [illegible]

وهر زوج قرانست ... حلال هدیه و هدیه است و وی نام چیزی است که فرستاده میشود بکعبه و مطلق البلغ
نیز اطلاق می یابد بر و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده بهدیه میفرستد بجانب حق و تقرب میجوید و در بیان
بعضی از این دو چیز جایز است باتفاق و در غنم خلاف است و نزد ما جایز است و جایز نیست در بدنه یا بگاو که
جایز است در نجات یا الفصل الاول عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر بذی
گفت ابن عباس گزارد آنحضرت نماز پیشین ... در ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است
ثم دعا بناقته ... خواند و طلبید ناقه خود را که میخواست آن را هدی کرد فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن
نیزه زد ناقه را که در کرانه کوهان وی فی الصراح ... کنار کوهان وی و سلت الدم عنها و بستر
دو پاک کرد خون را از آن و قلدها نعلین و آویخت در گردن ناقه دو نعل را تقلید در گردن ستور ...
بجهت علامت هدی و این از عادت جاهلیت بود که راست میکردند تا معلوم گردد که هدی است ...
در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت مصلحت غرض ثم رکب راحلته بعد از آن سوار شد آنحضرت
بر شتر سوار خود ... فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامی که برد ناقه آنحضرت را
بر بیدا که نام موضعی است تلبیه کرد بحج رواه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن یکجانب کوهان است تا آنکه روان شود
از وی خون مشتق از شعور است بمعنی علم ... [illegible]
شود ... [illegible] ... اتفاق ... ترک اشعار در غنم
بسبب ... در غنم تقلید بس است و اشعار سنت است
نزد جمهور ائمه و روایت کرده شده است از امام ابی حنیفه که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که
این مثله است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم که کرده بود از جهت
آن کرده که مشرکان باز نمی ایستادند از تعرض آن مگر بآن ... این سخن ... و گفته اند که این
مخالف احادیث صحیحه است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت
و ختان و داغ است که برای مصلحت میکنند و ... تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت
اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب ... این کلام مشهور است مبالغه
قوم و گفته اند که کراهت ... اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت
جراحت و فساد عضو بود پس ... تقلید بس است ... حصول غرض و باشعار حاجت
نیست نه آنکه اصل اشعار را مکروه میدانند ... که اشعار کنند و تقلید کنند و نیز در زمان وی مردم
اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند ... علامت احرام نمانده بود پس مکروه ...

بهتر است

بهتر است که اشعار کنند و تقلید کنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند ...
و اشعار علامت احرام نمانده بود پس مکروه ... از جهت آن والله اعلم و تورپشتی در توجیه این سخن
زیاده تفصیل کرده در شرح آن را نقل کرده ایم والله الموفق عائشة رضی الله عنها قالت اهدی النبی
صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما گفت عائشه هدی فرستاد آنحضرت یکبار بخانه کعبه گوسفندان
فقلدها پس تقلید کرد آن را و اشعار نکرد جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد آنحضرت از جانب عائشه گاوی از جهت وی روز نحر و
گفته اند شاید که این باذن وی بود زیرا که ... از غیر اذن روا نیست رواه مسلم نحر النبی صلی الله علیه وسلم
عن نسائه بقرة فی حجته ... از جابر است که نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود نحر اینجا بمعنی
ذبح است زیرا که نحر نیزه زدن است مخصوص شتر است تمام کفایت میکند ... از زن ...
... اصحاب مالک دارد و اگر زیاده هفت کس گرد ... رواه مسلم عائشه رضی الله
عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه تافتم من قلادهای شتران پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم بیدی بدست خود ... جمع ... ثم قلدها و اشعرها ...
تقلید کرد ... و آویخت آنها را در گردن ... اشعار کرد آنها را و ... فرستاد آنها را ...
همراه ابی بکر که در سال ... حج ... فما حرم علیه شیء کان احل له
پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی که بود حلال کرده شده ...
این ابطال آن ... گفت ... ابن عباس ... فرستد ...
حرام میگردد ... آنچه حرام میشود بر محرم ...
عباس این قول ... متفق علیه قالت فتلت قلائدها ...
گفت ... آنحضرت را از صوفی ...
مع ابی بکر فرستاد آنحضرت بدن را همراه ... ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما متفق علیه
ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا یسوق بدنة آنحضرت دید مردی را
که میراند شتری ... فقال ارکبها پس گفت آنحضرت سوار شو آن را فقال انها بدنة پس گفت
این بدنه است چون سوار شوم قال ارکبها باز فرمود سوار شو آن را وای تو من پیغمبرم که سوار شو
قال ارکبها ویلک فی الثانیة او الثالثة ...
... دوم گفت آنحضرت این را باز ... سوم ...

... سیوم ... در روایت آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن
بر هدی ... [illegible] ... اضطرار کرده ...
... قول امام ابی حنیفه این است و حال این رجل معلوم نیست ... والله اعلم متفق علیه ابی الزبیر
محمد بن مسلم مکی است ... سمع العلم قال جابر بن عبد الله سئل الهدی گفت شنیدم
... سوار شدن ... فقال سمعت النبی ... گفت جابر شنیدم
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال ... الی
از حد اعتدال ... الیها ... که ضرورت افتد ...
... [illegible] ... رواه مسلم ابن عباس
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ست عشرة بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آنحضرت
شانزده بدنه ... [illegible] ... اسلمی است و امره فیها ...
... گفت ... یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها
چگونه ... هلاک گردد ... [illegible] ... تحقیق این عبارت
... قال گفت آنحضرت انحرها
... [illegible] ... تقلید کرده شده است ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... رواه مسلم جابر قال نحرنا مع رسول الله
گفت جابر نحر کردیم ... صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة ...
... [illegible] ...

... [illegible] ...
قال النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... یوم النحر با طواف ...
... [illegible] ... گفت آنحضرت ...
... متفق علیه عمر بن الخطاب ...
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا گفت شنیدم
آنحضرت را ... در حجة الوداع ... این روز قالوا یوم الحج الاکبر ...
اکبر است ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
این حدیث موضوع و باطل است ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... [illegible] ... قال فان دماءکم واموالکم ...
... [illegible] ... الا لا یجنی جان الا علی نفسه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
علی والده ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی بلدکم هذا ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... فیما تحقرون من اعمالکم

و لکن سرانجام است که باشد در شیطان را فرمان برداری در ضرری که بعضی مردم شمار میرفتند از علمای موحدین که کارها میکنند و گناهها میآرند بر دل ایشان را خورد و حقیر می پندارند بر دعالها طاعت شیطان است که راضی میگردد و شیطان از ایشان و آن علما مودی تعیین و بهجان حرب و شر در میگیرد رواه ابن ماجه و البیهقی و صححه الحاکم بتصحیح کرده است ترمذی این حدیث را رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و نون المزنیست
نمیر نیز صحابی است که روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم این حدیث قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آنحضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنی هنگامی که بلند شد آفتاب چاشت گاه و علی یعبر عنه سوار بر استر سهبا و صهبا نام استر بالای پیشوی سرخی بود در درون سفیدی چنانکه در القاموس مهمله و فا و علی یعبر عنه و علی میرساند از الله تعبیر و تبلیغ میکرد کلمات آنحضرت را بر مردم می شنوانید و آنها بدانکه حضرت میفرمود و الناس بین قاعد و قائم در دم بعضی ایستاده و بعضی نشسته و در حج سه خطبه مسنون است یکی در روز هفتم و یکی روز دوم روز عرفه سیوم در منا و بر جا انجام که بعد از شیر گردد تعلیم و تلقین میفرمود رواه ابو داود عائشه و ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل آنحضرت تأخیر کرد طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحدیث عایشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر بمکه گذارد و این
احتمال است که در حدیث عایشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر که در صحیحین واقع شده که آنحضرت ظهر بمنا گذارده چنانکه گذشت و الله اعلم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم لم یرمل فی السبع الذی افاض فیه روایت از ابن عباس که آنحضرت رمل نکرد در طواف افاضت از ینجا معلوم میشود که رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم رواه ابو داود و ابن ماجه عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آنحضرت وقتیکه رمی کرد یکی از شما جمره عقبه را پس بتحقیق از احرام برآمد و حلال شد همه چیز مگر زنان و بعد از طواف نیز حلال خواهد رواه فی شرح السنة و قال اسناده ضعیف و فی روایة احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل له کل شیء الا النساء عائشه قالت افاض رسول الله صلی الله علیه و سلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت عایشه افاضه کرد و در رجوع کرد بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتیکه گذارد ظهر را و بنا بر این حدیث نیز همین است که ظهر بمکه گذارد ثم رجع الی منی پس باز گشت بسوی منا که مکث بها لیالی ایام التشریق پس درنگ کرد بمنا در شبهای روزهای تشریق یرمی الجمرة

سلمه گفت آنحضرت
نزول نمود قال فقال النبی صلی الله علیه و سلم من ضحی منکم فلا یصبحن بعد ثالثة گفت هر کس قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سیوم و فی بیته شیء در حالیکه در خانه وی باشد از گوشت قربانی چیزی فلما کان العام المقبل قالوا یا رسول الله نفعل کما فعلنا العام الماضی یعنی هنگامیکه گذشت سال آینده گفتند یاران یا رسول الله بکنیم چنانکه کرده بودیم سال گذشته بعینه آنکه ذخیره نکنیم گوشت اضحیه را بعد از سه روز فقال گفت آنحضرت کلوا و اطعموا و ادخروا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فان ذلک العام کان بالناس جهد پس بدرستی که آن سال بود بمردم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فاردت ان تعینوا فیهم پس خواستم من که شما در آن سال اعانت کنید مردم را و بخورانید چون امثال احتیاج بر طرف شده نهی نیز بر طرف گشت و اکثر از ایشان را و بخورانید چون امثال احتیاج بر طرف شد نهی نیز بر طرف گشت و از انیشه بهمید فرصت است متفق علیه نبیشة الهذلی بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و سین مهمله صحابی است او ابن ثبیت گفت آنحضرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تأکلوها فوق ثلاث گفت آنحضرت منع کرده بودیم شما را از گوشت های قربانی باینکه بخورید آن را بالای سه روز لکی تسعکم برای آنکه وسعت دهیم شما را جاء الله بالسعة اورد خدای تعالی فراخی برای شما پس آنچنان کنید شما را و فراخ شد میان شما و همه کس پس ببرید و بخورید و بخوانید الا و ان هذه الایام ایام اکل و شرب و ذکر الله آگاه باشید بدرستی که این روزها روز های خوردن و نوشیدن و ذکر خدا است چنانکه حدیث فرمود الا و ان هذه الایام در خوردن نیز اجر مخلوقی است باشد کایام منیافه القدر است روزهای عید روزهای قربانی روزها خوردن و دانا و الحکام باشید مردمان که این روزها یعنی روزهای عید و روزهای تشریق چون تمام سال ریاضت کشید و محنت دیگر چند روز پیچ کرده مغفور شدند بخورند و بنوشند چنانکه قرموده و ذکر کنید و در اسلامش ببینید یاد خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل نباشید چنانکه فرموده و اذکروا الله فی ایام معدودات

باب الحلق

این روزها ذکر خدا است رواه ابو داود استرداد موی و آنکه حلق و از شریعت آنکه حلق اکمل و افضل است که مقربانی و از غیر حاج او معتمر را ما کز زنان را که حلق حرام است بر ایشان و درین تخصیص و آرنده است بر نفس خود را از زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبدیل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرد از موی سر خود سر انگشت و کفایت میکند در حلق نیز ما حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب بسنت است چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر حج و عمره و در حلق سایر مشروع است کلام است مذکور در موضع خود و ثبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست

فصل اول

ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق راسه فی حجة الوداع و اناس من اصحابه و حلق کرد نیز جماعة از اصحاب وی نیز از جهت

التماس

در یافتن شرف متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد و اما عام محلقین را خبر دار و ظاهر بعضهم و تقصیر کردند بعضی از ایشان از جهت آنکه رخصت بعد از دعای آنحضرت مقصران را نیز در دعا اخراج کرده از ایشان چنانکه در حدیث پا آید متفق علیه ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة بن مرده گفت مرا معاویه که من تقصیر کردم از راس آنحضرت نزد مروه بمشقص و مشقص بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا تیر که این پیکان در وی نیست و الوضع گفته اند که مشقص نام حلم است بضم جیم و لام و قراضه که بوی موی خود و نوک بکند و دست در آن نیز این معنی آنست و آنرا تفسیر کرده اند بر اهمیت اکثر و مذاهب و این حدیث اشکال و آن اینست که در یافته نمیشود که بعضی از موی سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که خبر داده است بان معاویه در حج بود یا در عمره و صحیح نیست بر اول زیرا که حلق باکمل از حاج در منام بالفعل نزد مروه و نیز ثابت شده است حلق راس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج پس متعین است که در عمره باشد پس گدام عمره از عمرات آنحضرت بوده جایز نیست که در عمره حکمت بوده باشد زیرا که آنحضرت در آن روز حلق کرد در منام که رایسی در مروه کجا باشد و معاویه در آن وقت اسلام نیاورده بود صحیح نیست که در عمره قضا باشد زیرا که بتحقیق ثابت شده از اهل علم بسیر که معاویه اسلام در سال فتح آورد اگرچه نقل میکنند از خود وی که گفت من در عام القضیه اسلام آورده ام لیکن صحیح آنست که در عام فتح اسلام آورده و درین نقل سستی است یا حمل کرده شود بر عمره جعرانه و آن در ذی القعده بود از عام الفتح و این هم صحیح نیست زیرا که در بعضی الفاظ این صحیح آمده است که آن در حج آنحضرت بود و در روایت نسائی باسناد صحیح آمده که در ایام عشر بوده و این عبارت خواهیم آورد در عمره آنحضرت در وی از احرام بر آمده بجهت باوی هدی بود چنانکه سابقا گذشت و گفته اند که صحابه منکر شدند بعضی قول را از معاویه و تغلیط کرده چنانکه انکار کردند برای عمره در قول وی که یک عمره حضرت در رجب بود و گفته عایشه که هیچ عمره نبود که این عمره همراه آنحضرت شود گویا سهو نسبت کرد معاویه را و خطا کرد در قول گفته اند که این در حج الوداع چندان مستبعد نیست سهو از کسی که ناقل شده و مثار حکایت کرده او را از در موده و مصادر رسیع و ادراک زمین دی و تجاوز کرده از هشتاد سال و زیر کافی از وی بعد حجة الوداع پنجاه سال است پس بر بنا تقدیر حمل باید کرد این حکایت بر عمره جعرانه و ذکر حج و ایام عشر که در روایات آمده سهو باشد از معاویه یا از رواة والله اعلم ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت گفت در حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین باز دعا کرد آنحضرت خداوند ا رحمت کن حلقین را قالوا و المقصرین

تقلید مرام

میگوید

یا رسول الله باز اصحاب التماس دعا برای مقصرین نیز کردند در مرتبه ثالث گفت و المقصرین مقصران را رحمت کن درین روایت دو بار از محلقین گرده و در بار سیوم مقصران جمع کرده است که در روایتی دیگر سه بار گفت چارم بار گفت و المقصرین متفق علیه از حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را التماس دعا مقصرین را در حجه الوداع بود و این در احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد و باور نداشتند نحر بود کو از احرام حج بر آمدند و بعضی گفته اند در حدیبیه که بعلت احصار از احرام بر آمدند و امر کرد صحابه را تا در حلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید و الله اعلم یحیی بن الحصین بضم حاء و فتح صاد صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است انها سمعت النبی صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلاثا و للمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آنحضرت را سه بار و مقصرین را یک بار ظاهر حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چارم بار و المقصرین احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او و المقصرین منضم است یعنی یا مقصرین فانهم و به عجب است موقع لفظ مقصرین درین مقام بجهت تقصیر ایشان در امتثال امر محروم شد از دعای آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه مسلم انس ان النبی صلی الله علیه و سلم اتی منی فاتی الجمرة فرماها روایت است از انس که آنحضرت آمد بمنا پس آمد جمرة العقبه پس رمی کرد آن را و این در روز نحر است که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنی و نحر نسکه پس آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق بستره طلبید سر را جانب است که نام او معمر بن عبدالله است قریشی عدوی قدیم الاسلام در روایت آمد که چون معمر آمد استره در دست گرفته بر سر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایستاد آنحضرت گفت یا معمر امکنک گردانید ترا پیغمبر خدا بر نرمه گوش خود و در دست تو استره است گفت هشیار باش که در این نعمت گفت بیان مینم گفت و الله یا رسول الله بر کسی است این از نعمتهای خداست و منت اوست بر من آنحضرت گفت آری من هم چنین است و ناول الحلاق شقه الایمن فحلقه و داد سر تراش را جانب راست خود ازین حدیث معلوم شد که معتبر است راست حالق است و بعضی بر حالق اعتبار کنند فحلقه پس حلق کرد جانب راست آنحضرت ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس خواند آنحضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است از زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و ازین جهت در بعضی روایات آمده که نام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر فقال احلق پس داد جانب چپ خود را و گفت بتراش فحلق پس تراشید فاعطاه ابا طلحه پس داد موی را بابی طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بار یک یک تار و موی و دو تار موی نصیب رسید که بالتمام تا قیامت اسیر گرده است و مرا از زلف آن موی بسند است فضولی میکنم موی بسند است و بهمین نیز تسلیم کرد

محلقین

مرنکار

آنحضرت را

ام سلیم

وبر حاضران قسمت فرمود این برکات در میان امت ما تا بوم هنرا باقی ماند که باعث تذکره و یاد داشتن بود از انوار
وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم گویا بوی بسته است که گفته است این معنی واداست متفق علیه
عائشه رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله گفت عائشه ای بوی من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر قبل ان یطوف بالبیت بطیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند
خانه کعبه حبیب از حلق و المیت ثبات بطیب فیه مسک چه خوشبوی که در وی مشک میبود گفته اند که افضل وادی در طیب
احرام مشک و کلام است که بوی دارد و رنگ ندارد و رنگ از احرام باید رد [illegible] حلال می شود [illegible] بعد از طواف
نساء نیز حلال می شود متفق علیه ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنی
روایت است از ابن عمر که آنحضرت اندر روز نحر بمکه طواف کرد و دیگر باز گشت بمنی پس بگذارد نماز پیشین رواه مسلم و در حدیث
جابر و عائشه آمده که گذارد نماز بمکه در این دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عائشه
از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه اگرچه اینجا از مسلم آورده **الفصل الثانی**
علی و عائشه رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المراة راسها از حلق کردن
سر خویش را رواه الترمذی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق
انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر رواه ابوداود والدارمی و هذا الباب خال عن الفصل الثالث **باب** التقصیر
در لواحق و متممات مناسک **فصل اول** عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله وقف فی حجة الوداع بمنی
للناس یسالونه آنحضرت توقف کرد برای مردم در حجة الوداع بمنا برای آنکه مردم سوال میکردند و می خواستند تعلیم
احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آنحضرت را
مردی پس گفت آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال حلق بعد از ذبح است فقال اذبح ولا حرج پس گفت آنحضرت
ذبح کن هیچ گناهی نیست فجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آنحضرت را مردی دیگر پس
گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آنحضرت
بینداز و نیست هیچ بزه فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج
پس پرسیده نشد آنحضرت از هیچ چیز که تقدیم کرده شده یا تاخیر مگر گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه و فی روایة
لمسلم و در روایتی مر مسلم را [illegible] آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آنحضرت را مردی پس گفت حلق کردم
پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آنحضرت رمی کن هیچ باکی نیست و اتاه آخر فقال افضت الی البیت
قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج تقدیم و تاخیر درین صورت بر و واسطه است ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یسال یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس که آنحضرت که پرسیده می شد روز نحر بمنی پس میگفت نیست گناهی

فساله رجل

فساله رجل فقال پس پرسید آنحضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی کردم جمره را بعد از آنکه شام کردم
و حال آنکه وقت باید آورد است فقال پس گفت آنحضرت لا حرج و نزد ایمه اگر تاخیر کند تا [illegible] لازم میکرد دم و مراد از
نزد ایشان بعد العصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و اگر تا فجر است یا فردا لازم می شود دم رواه البخاری
بدانکه افعال روز نحر یا سه است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند در این ترتیب سنت است یا واجب شافعی
متمسک باین حدیث و جماعه که امام ابوحنیفه از ایشان است و مالک نیز میگویند واجب است و میگویند مراد از نفی
حرج رفع اثم است از جهت [illegible] و نسیان [illegible] دم واجب است [illegible] گفته که ابن عباس روایت کرده مثل
این حدیث و واجب کردانیده دم را [illegible] والله اعلم **الفصل الثانی**
علی رضی الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آنحضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل
ان احلق حین طواف افاضه کردم پیش از حلق قال احلق او قصر ولا حرج گفت آنحضرت [illegible] حلق یا الکسر کن
و نیست هیچ [illegible] در ترتیب [illegible] حلق [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] آخر فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم ولا حرج این دو صورت
در احادیث سابق مذکور شده بود رواه الترمذی **الفصل الثالث** اسامه بن شریک
بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس یاتونه گفت بر آمدم همراه آنحضرت [illegible] کننده پس آمدند مردم که
می آمدند نزد آنحضرت فمن قائل یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف [illegible] یا رسول الله سعی کردم پیش از آنکه طواف
[illegible] کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم او اخرت شیئا او قدمت شیئا یا [illegible] یا تاخیر کردم
از وقتش یا پیشتر کردم از آن فکان یقول لا حرج پس بود که میگفت آنحضرت هیچ باکی نیست و هیچ بزه نه
الا علی رجل اقترض عرض مسلم و هو ظالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible] معصیت و حرج [illegible] رواه ابوداود
باب خطبة یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع [illegible]
[illegible] کلام منثور مسجع کذا فی القاموس [illegible]

خطبه بکسر خا [illegible] و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز نحر [illegible] خشک کردن گوشت
قربانی [illegible] ایام [illegible] ایام تشریق کنند و از جهت آن [illegible] که قربانها را ذبح در وقت طلوع
آفتاب میکنند [illegible] شمس باشد و در حدیث آمده است [illegible] قبل [illegible]
بتودیع [illegible] کعبه است بطواف [illegible] آنحضرت است [illegible] آنحضرت را حجة الوداع
نام کردند **فصل اول** ابی بکره بفتح با و سکون کاف نام [illegible] مشهور است قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم
یوم النحر خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق السموات والارض گفت
آنحضرت که زمان [illegible] بازگشت [illegible] که [illegible] خدای تعالی
آسمانها و زمین را [illegible] دوازده ماه گشت [illegible]
[illegible] یوم خلق السموات والارض [illegible] کلام است [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حج را [illegible] ذی الحجه [illegible] دوازده ماه چهار ماه حرام است [illegible]
[illegible] ذوالقعده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محافظت تحریم [illegible] جمادی و شعبان [illegible]
[illegible] آنحضرت ای شهر هذا
کدام ماه است این [illegible] ازین سوال [illegible] مقصود است [illegible]
قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم خدا و رسول خدا [illegible] سوال [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] فسکت
پس خاموش ماند آنحضرت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه تا آنکه گمان بردیم ما که آنحضرت [illegible]
[illegible] فقال الیس ذی الحجه پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه قلنا بلی گفتیم

از این ماه

از این ماه ذی الحجه است قال گفت آنحضرت ای بلد هذا کدام شهر است این شهر قلنا الله اعلم فسکت
حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلده گفت آیا نیست این بلده قلنا بلی گفتیم آری این شهر بلده است بلده
[illegible] شهر است هر شهری که باشد [illegible] شهر این است که بلده جامع خیرات
و برکات و فضایل و کمالات است [illegible]
و بلده [illegible] است قال فای یوم هذا گفت آنحضرت پس کدام روز است این روز قلنا الله و رسوله
اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه [illegible] قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام
گفت آنحضرت پس بدرستی که خونهای شما و مالهای شما و [illegible] شما حرام است [illegible]
[illegible] حرام [illegible] در شهر شما [illegible]
[illegible] این ماه است [illegible] حرمت [illegible]
[illegible] پروردگار خود را [illegible]
حضرت [illegible] اعمالکم [illegible] الا فلا ترجعوا
بعدی ضلالا [illegible] بعضکم رقاب بعض [illegible]
بعضی از شما [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] کافر [illegible]
[illegible]
[illegible]
قال اللهم اشهد گفت آنحضرت خداوندا گواه باش [illegible]
[illegible] فلیبلغ الشاهد الغایب [illegible] احکام [illegible]
[illegible] فرب مبلغ اوعی من سامع [illegible]
[illegible] متفق علیه [illegible]
[illegible] ابن عمر [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]

تفسیر کرده است این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که انکس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید [illegible] فاعلمت الیوم
علی المسئله پس باز عرض کردم بر وی مسئله را فقال احتبس و پس گفت ابن عمر بودیم که انتظار می بردیم وقت را
و طلب میکردیم علت وقت رمی را فاذا زالت الشمس رمینا و تسبیح که میگفت افتاب بر گشت
میکردیم رواه البخاری سالم عن ابن عمر انه کان رمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر
که وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیکتر است از منازل در جانب مسجد خیف بهفت سنگریزه تکبیر میگفت علی اثر
کل حصاة در حالی که تکبیر میگفت [illegible] بر سنگریزه ثم یتقدم بیشتر میرفت حتی یسهل [illegible] و می آمد بزمین
نرم السهل [illegible] فیقوم مستقبل القبلة طویلا پس می ایستاد
مقابل قبله ایستادنی دراز گفته اند که ان مقدار می ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت و میخواند
دعا میکرد و یرفع یدیه و بر میداشت هر دو دست خود را ثم یرمی الوسطی بسترمی میکرد جمره میانه را بسبع
حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت سنگریزه را ثم یاخذ بذات الشمال
بسترمی میکرد راه میرفت بجانب دست چپ فیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم
طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة العقبة من بطن الوادی بسترمی میکرد جمره عقبه را از [illegible] وادی بسبع
حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمره العقبه ثم ینصرف [illegible]
فیقول هکذا رایت رسول الله پس میگفت [illegible] صلی الله علیه و سلم یفعله میکرد این را
رواه البخاری [illegible] سنت [illegible] بعد از رمی دو جمره اولی [illegible] ایستاد و [illegible]
و دعا [illegible] جمره [illegible] میکنند [illegible] و دعا [illegible] نرانده [illegible] کان
حج و افعال ان [illegible] که عقل را در یافت کنند [illegible] از اینجا نیست و نیز [illegible] است و بعدا
گفت ابن عمر رضی الله عنهما [illegible] است و بعضی علما گفته اند که [illegible] ایستادن در اینجا [illegible] منازل
بسیار [illegible] و اما [illegible] مقصود [illegible] بود
جمره العقبه در راه [illegible] پس وقوف نزد ان [illegible] و [illegible] است و [illegible]
[illegible] که [illegible] بخلاف دو جمره دیگر [illegible] را اند در [illegible] گفته اند که دعا در
مطلب عبادت و وسط [illegible] باشد [illegible] و دعا در مطلب عبادت افضل است
و اکثر دعای انحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلام در نماز [illegible] بعد [illegible] سلام [illegible]
از نماز و دو جمره اولی و [illegible] پس دعا کرد [illegible] گشت عبادت [illegible]
کرده است در [illegible] گفته در سفر السعاده نیز ذکر کرده [illegible] از [illegible] نیست چه دعا

بعد از فراغ نیز مشروع است در جمله ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از انتظار موسم نیز آمده
و تحقیق کرده نیز شده است یکی از احوال اجابت دعا عقب نمازهای فرض و عقب تلاوت قران
[illegible] ضعیف [illegible] دعا [illegible] شد باین عبادت [illegible] شد در
دل [illegible] تامل [illegible] ترک [illegible] وقوف نزد این جمره العقبه [illegible] است که جواب
[illegible] است [illegible] وقوف نزد این [illegible] رحیم و رسول کریم [illegible] جمره اول
[illegible] کرده [illegible] رحمت [illegible] سوال [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] منزه است [illegible] ملک [illegible] در عرفات تمام
[illegible] گفت پروردگار تعالی [illegible] بسیار [illegible] دعا [illegible]
[illegible] رحمت کردم [illegible] علما [illegible]
وقت [illegible] الحرام [illegible]
[illegible] علم ابن عمر
قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یبیت بمکة لیالی منی
روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم انحضرت از انحضرت که شب باشد [illegible]
من اجل سقایته از [illegible] منصب سقایه زمزم [illegible] بنی عبد المطلب بود و عباس [illegible] در وقت
و سقایه [illegible] آب دادن فاذن له پس اذن کرد انحضرت مر عباس را [illegible] به آنکه بیتوت
یعنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابی حنیفه [illegible] از شافعی [illegible]
[illegible] است و همچنین است حکم [illegible] در اینجا [illegible] گفته اند که [illegible]
کفایت است [illegible] سنت ان [illegible] است [illegible] واجب [illegible] اذن [illegible]
به [illegible] جواب [illegible] روایات [illegible]
واقع شده بجای اذن [illegible] سنت [illegible]
[illegible] است [illegible] سنت [illegible] در [illegible]
مقام از جهت استلزام ان مخالفت و مخالفت تمام مردم در ترک [illegible] حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم [illegible] سنت [illegible] است [illegible]

اشارت بود در [illegible] گفته است که [illegible] از مناسک حج مقصود [illegible] نیست بلکه [illegible]
و اگر [illegible] کند در غیر [illegible] دعا [illegible] کرده در وقت رمی لازم [illegible] هر [illegible] ترک متابعت
رسول الله است صلی الله علیه و سلم و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک ان [illegible] ابن عباس
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جاء الی السقایة روایت است از ابن عباس که انحضرت
آمد بسوی سقایه زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از ابن عباس که سقایه [illegible] فقال العباس
یا فضل اذهب الی امک پس گفت عباس [illegible] که فضل نام [illegible] ای فضل برو بسوی
مادر خود فلتأت رسول الله صلی الله علیه و سلم بشراب من عندها پس بیار انحضرت را
[illegible] فقال اسقنی پس گفت عباس یا رسول الله انهم یجعلون ایدیهم فیه می اندازند مردم
[illegible] در آب زمزم قال اسقنی باز گفت انحضرت آب زمزم [illegible]
و یعملون فیها [illegible] مطلب آب میدادند [illegible] فقال
گفت انحضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح [illegible]
این آب دادن و خدمت سقایه کردن عملی صالح است ثم قال لولا ان تغلبوا [illegible] گفت انحضرت
[illegible] سنت حج
[illegible]
[illegible] ریحان را
[illegible] و اشارت کرد انحضرت [illegible] رواه البخاری [illegible] انس عن
النبی صلی الله علیه و سلم صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایت
از انس که انحضرت بگذارد نماز [illegible] و دیگر [illegible] المحصب [illegible]
محصب [illegible] صاد مشدد [illegible] سنگ ریزه [illegible]
[illegible] بطحا [illegible]
[illegible] یوم [illegible]
سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف [illegible] رواه البخاری عن عبد العزیز بن رفیع [illegible]
تابعین و ثقات [illegible] قال سالت انس بن مالک [illegible] عقلته عن رسول الله
گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بخبری که دانسته [illegible] صلی الله علیه و سلم این صلی الظهر
یوم الترویة [illegible] انحضرت نماز [illegible] روز ترویه که روز هشتم ذی حجه است [illegible]

در باب حج الوداع [illegible] حدیث جابر گذشت قال [illegible] نماز ظهر [illegible] العصر
یوم النفر گفت [illegible] نماز عصر را
[illegible] نون و سکون فاو [illegible] روز [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] عائشه رضی الله عنها قالت
[illegible] سنت [illegible] مناسک
حج [illegible] سنت [illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه و سلم
[illegible] انحضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible] سنت [illegible]
حج [illegible] انحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] الله
[illegible] مخالفت
کنند [illegible] انحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] شعائر اسلام را
[illegible]
[illegible] سنت [illegible]
[illegible] انحضرت صلی الله علیه و سلم
[illegible] سنت [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible]
[illegible] رسول را صلی الله علیه و سلم [illegible]
انحضرت [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] انحضرت صلی الله
علیه و سلم [illegible] واجب [illegible]
[illegible]

واین قول ابی حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله احواله و احسن مبداه و معاده
چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج گذارده و نفر نمود
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زعفران و نپوشید از جامها چیزی را که سوده است آن را زعفران و لا ورس و نه جامه که سوده است آن را
ورس بفتح واو و سکون را گیاهی زرد رنگی است که رنگ کرده می شود بدان و آن را اسپرک گویند متفق علیه
شیخ و زاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنتقب المرأة المحرمة
و نقاب نبندد زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنقب بنا فی و تشدید قاف و نقاب بمعنی
روی بند و لا تلبس القفازین و نپوشد قفازین را قفاز را بضم قاف و تشدید فا و در آخر زای که در
آخر شش پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها می پوشند که انگشتان
و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده و بعضی گفته اند که نوعی از زیور است
که زنان در دستهای پوشند ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه و سلم یخطب و هو یقول گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را خطبه میخواند و حال آنکه او
میگفت اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین و در فتنه که نیابد محرم نعلین بپوشد موزه ها را و اذا لم یجد
ازارا لبس سراویل و چون نیابد ازار بپوشد ... قطع میکند موزه را لازم زیر
تا چنانچه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور بر آنست و اگر همان طور در دست بپوشد فدیه دهد
و امام احمد میگوید قطع نکند که در آن ازاله مال است و حکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست
در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابی حنیفه پاره کند ازار سازد متفق علیه و عن یعلی بفتح تحتانیه
و سکون ... بن امیه بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین
و طایف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی گفت بودیم ما
نزد آنحضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آنحضرت از آنجا عمره بر آورده بود ناگاه آمد او را مردی
عليه جبة و هو متضمخ بالخلوق بر او جبه بود و حال آنکه آن جبه آلوده بود بخلوق بفتح خا معجمه
در آخر نام طیبی است که عرب آن را می سازد و در آن زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان
بعضا دخا و لطخ ... خوشبو چنانکه گویا میچکد از وی فقال پس گفت آنحضرت یا رسول الله
انی احرمت بالعمرة و هذه علی بدرستیکه احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جبه بر من است فقال پس
گفت آنحضرت اما الطیب الذی بک فاغسله ثلاث مرات اما خوشبوی که با تست و آلوده است
بدن تو بدان پس بشوی آن را سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان از جهت
که نقار از اثر طیب بعد از احرام مستدام احرام است فافهم و اما الجبة فانزعها و اما جبه
که پوشیده پس برکش از او را و بر آر از بدن ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک بکن در عمره تو
چنانکه میکنی

چنانکه میکنی در حج نمود گویا آن مرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را بحج و فرمود هر چه
احکام و ارکان حج است از احرام و شرایط آن احکام عمره نیز همان است در فرقی نیست میان
حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا ینکح المحرم و لا ینکح و لا یخطب بضم یا و فتح کاف برفع و هر دو حرف است نکاح نکند دیگری را
بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن بدان ابن دقیق
شافعیه و جمهور علماست لیکن تهی از ثکاح حج و انکاح تحریمی است و از خطبه نیز نفی و نهی
جایز است همه و دلیل ما تزوج میمونه است رواه مسلم و عن عبد الله بن عباس ان النبی صلی الله
علیه و سلم تزوج میمونة و هو محرم روایت است از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله
عنها و حال آنکه محرم بود را عمره متفق علیه و عن یزید بن الاصم ابن اخت میمونة خواهر زاده میمونه
روایت بعضا گویند که ... و صحیح آنست که نام وی ... الحدیث
عن میمونة روایت میکند از خاله خود میمونه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوجها و هو حلال که
آنحضرت تزوج کرد او را و حال آنکه حلال بود رواه مسلم قال الشیخ الامام محیی السنة رحمة الله و الا
کثرون علی انه تزوجها حلالا گفت محیی السنه اکثر بر آنند که آنحضرت تزوج کرد میمونه را
در حالی که حلال بود و ظاهر امر تزوجها و هو محرم و ظاهر شد امر تزوج بهم وی در حالی که آنحضرت محرم بود
ثم بنی بها و هو حلال پس زفاف کرد و دخول کرد بمیمونه در حالی که حلال بود بسرف ابا آن مکه نکاح
میمونه و بنا بوی در سرف بود بفتح سین مهمله و کسر را و لفا نام موضعی است در راه مکه برده میل از
مکه و از عجایب آنکه فوت میمونه نیز همدر آن میمونه اتفاق افتاد و الان در آنجا در مرقد وی عمارتی کنند
ام ساخته اند بر آنکه حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم در متعارض آمد حدیث
ابن عباس ظاهر است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن اصم دلالت دارد و
اصحاب ما نیز صحیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که افضل و اکمل است
در حفظ و اتقان و فقه و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المومنین عثمان
که دال است نیز بهر دلیل است بآنکه نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست
که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است و آنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث ابن عباس را
بر آنکه ظاهر شد امر تزوج وی در احرام بنا بر اعتبار گفته است تزوج و هو محرم ... است
و معنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه از رواة ثابت است ... که در حل ...

که بعد از احرام می باشد در بن تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حمل می توان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزوج وی و حال آنکه
حلال بود کلام در اینجا در کتب اصول زیاده بر این است جمله از آن در شرح ذکر کردیم فیتدبر و عن ابی ایوب ان النبی
صلی الله علیه و سلم کان یغتسل راسه و هو محرم روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آنحضرت که می شست
سر مبارک خود را و حال آنکه محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم را شستن بخطمی با تشدید نیز خلاف است
و در هدایه گفته است لا باس است در غسل کردن و حمام در آمدن و در شرح گفته است بخطمی شستن نزد ابو حنیفه
موی بلکه زیاده میکند بلند شعر و نرم وی را نشوید سر و ریش بخطمی زیرا که وی نوعی از طیب است و دور میکند
هوام سر را و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه و سلم و هو محرم گفت ابن عباس
حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود و اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی کنده نشود متفق علیه
و عن عثمان حدث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه و هو محرم در حق مرد چون شکایت کنند مرد بدرد چشم خود را بعینی بچشم
چشمان او بدرد آید ضمدهما بالصبر تضمید کند هر دو چشم را بالصبر و قید عینیه اتفاقی است اگر یک چشم نیز
بدرد آید نیز همین است ... اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جایز است مگر در ضرورت
شعر از وی تلخ مشهور است که در چشم را باق دوا کنند و در چشم بکشند و تضمید و تقضید مراد ... بستن
او است بضماد یعنی بعصابه و نهادن دارو بر جراحت نیز گویند اگر چه در ... نشود و ظاهر آنست
که مراد اینجا بستن عصابه باشد زیرا که وی می پوشد قدری از روی او محتاج است بیان کرد که اگر حکم
حکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم و عن ام الحصین صحابیه است حاضر شده
حج الوداع را قالت رایت اسامة و بلالا و احدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله گفت دیدم بلال را
رضی الله عنهما دیگری از آن دو کسی که زده بود مهار ناقه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الاخر رافع ثوبه یستره من الحر و
دیگری بر دارنده بود جامه خود را می پوشید آنحضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی رمی
جمرة العقبة تا آنکه رمی کرد آنحضرت جمرة العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده باشد تا بچیزی بر سر او
و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال مر محرم را و طیبی گفته که این قول اکثر علماست و مالک
و احمد مکروه میدارند آن را رواه مسلم و عن کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و در آخر را صحابی انصاری
از اصحاب بیعت شجره گویند او را ابتی بود که بت پرستید آن را عباده بن صامت یار وی بود روزی بیرون در آمد بکعب
بت پرستیده از خانه بیرون آمده عباده بن صامت در خانه در آمد و بت را بشکست و چون
کعب در آمد بت را دید شکسته بشد بخشم آمد و خواست که دشنام دهد عباده بن صامت کند باز تفکر رفت
و گفت اگر ...

و گفت اگر در بت چیزی می بود نگاه میداشت خود را مسلمان شد ان رسول الله مر به و هو بالحدیبیة قبل
ان یدخل مکة روایت میکند که آنحضرت گذشت بر وی و وی با آنحضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه در آید بمکه
و هو محرم و هو یوقد تحت قدر و حال آنکه کعب محرم بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی و القمل تتهافت
علی وجهه و شپش سر ساقط می افتاد بر روی وی فقال اتوذیک هوامک پس گفت آنحضرت ایا آزار
میکند ترا شپش های تو قال نعم گفت آری آزار میکند قال فاحلق راسک گفت آنحضرت پس بتراش سر را
تراشیدن سر خود را و اطعم فرقا بین ستة مساکین و فرق ثلاثة آصع ... فرق را میان شش مسکین
و الفرق بفتح فا ثلاثة آصع و فرق سه صاع است پس هر مسکینی را نیم صاع از گندم بده و آصع جمع صاع ...
صاع و جمع صاع و اصل وی آصوع است قلب کردند ... بود ... در جمع
داد میکنند و صم ثلاثة ایام یا روزه دار سه روز او انسک نسیکة بضم سین یعنی قربانی کن ذبیحه را
متفق علیه و عن ابن عمر رضی الله عنهما انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم ینهی النساء
فی احرامهن عن القفازین و النقاب و ما مس الورس و الزعفران من الثیاب و لتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب
ابنادر فصل اول ظاهر شد و نعلین بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب بپوشد
بپوشد بعد از بر آمدن از احرام هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد آن را بقول
معصفرا او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا معصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خز
مهجم ... نوعی از جامه و در قاموس گفته است معروف و حلی زیور ... لباس ...
و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا بتشدید یا ... مع رسول الله
و ما بعضی زوجات آنحضرت با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محرمات محرم بودیم فاذا جاءوا بنا سدلت
احدانا جلبابها پس نزدیک می آمدند بما ... پیش از ما ... یکی
از ما چادر خود را ... از سر خود بر روی خود لفظ چادر ... واقع شده است
سنن ابی داود و در مصابیح ... و در بعضی الفاظ ... آمده فاذا
جاوزنا پس چون بگذشتند از پیش ما کشف ما ... روی را برهنه میکردیم
روی را رواه ابو داود و لابن ماجه معناه و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یدهن بالزیت
... و هو محرم بود آنحضرت ... غیر المقتت ... در حالی که محرم بود
غیر المقتت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبو کرده نشده ... بفتح
میم و تشدید یا ... شده در روغنها خوشبو ... و تقتیت

رونق در کل بر وردن و نزد امام ابوحنیفه زیت مطلق از طیب است زیرا که اصل او رست که قالوا رواه الترمذی

فصل الثالث

نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع که مولی ابن عمر است که ابن عمر یافت سرما می خورد فقال پس گفت القی علی ثوبا یا نافع چند از مرا کافی جامه را که نافع که سرما می خورم نافع میکوید فالقیت علیه برنسا پس انداختم بر بالای ابن عمر برنس را فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله پس گفت ابن عمر با ما انداختی بر من این را که سر پوش دار و حال آنکه تحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بلبسه المحرم از پوشیدن محرم این جامه برنس را محرم ظاهرا مذهب ابن عمر اجتناب کردن بود مطلق بهر نوع که پوشیده شود و سابقا معلوم شد که ممنوع آنست که بپوشند بر وجهی که متعارف در آن باشد بناء بر ان از جهت احتیاط کرده باشد والله اعلم رواه ابوداود

عبدالله بن مالک ابن بحینه مالک ستو بحینه و ابن سو ناسره عبدالله فقد و بحینه بضم باء و فتح حاء مهمله و سکون یا نام مادر عبدالله است و مالک نام پدر او است و اکر این تنوین بحینه لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه مادر عبدالله است و این را نیز در موضع دیگر ذکر کرده ایم قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم

گویند اباحت اکل است و نزد که حرام است قتل وی محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری صید است از جمله شکار است
فقلت ایوکل پس گفتم مر او را خورده می‌شود و حلال است خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده
می‌شود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم مر جابر را شنیدی تو آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
قال گفت آری شنیدم از آنحضرت رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
بدانکه اختلاف کرده اند در ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد و از ابن عباس نیز اباحت آن مرویست
و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابوحنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند بر آنکه رسول خدا نهی کرده
از هر ذی ناب از سباع و حدیث در کراهت عام است و علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که
این حدیث ضعیف است و شافعیه میگویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر سباع نقل رحمه
جابر رضی الله عنه قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع فقال هو صید گفت جابر پرسیدم
آنحضرت را از ضبع که آیا آن صید است و کشتن آن بر محرم جزای ثابت می‌شود گفت آنحضرت
ضبع صید است و یجعل فیه اذا اصابه المحرم و میگرداند در وی جزا در محرم [illegible]
رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی جریمه بفتح حاء مهمله و فتح زای بن جزی بفتح جیم و کسر زای و بیای نیز میگویند
و بعضی بتشدید زای میخوانند و قال سالت رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم عن الضبع قال او یاکل الضبع احد گفت آنحضرت آیا میخورد ضبع را هیچ یکی یعنی هیچ کس
نیست که بخورد او را و سالته عن اکل الذئب و پرسیدم آنحضرت را از خوردن گرگ قال او
یاکل الذئب احد فیه خیر آیا میخورد ذئب را کسی که در وی نیکی است رواه الترمذی و قال لیس اسناده
بالقوی عبد الرحمن بن عثمان التیمی عبد الرحمن بن عثمان بن عبید الله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبید الله
رضی الله عنه اسلام آورد بعد از بیعت رضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز قال
کنا مع طلحه بن عبید الله و نحن حرم گفت بودیم با طلحه و حال آنکه محرم بودیم فاهدی له طیر پس هدیه آورده شد
برای طلحه پرندگان پخته و طلحه راقد و طلحه خواب بوده بود فمنا من اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع
و بعضی از ما کسی بود که پرهیزگاری نمود و نخورد فلما استیقظ طلحه وافق من اکله پس چون بیدار شد طلحه موافقت
کرد با آنها که خورده بودند بقول و موافقت با خبر آنان باقی مانده بود بخورد و قال اکلناه مع رسول الله گفت
طلحه پس خورده ایم ما آن را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی برای آنحضرت نیز اهدا کرده بودند و خورد
زیرا که برای ایشان صید نکرده بودند تا دلیل کسی است که میخورد محرم از آنچه برای وی صید کرده باشند
این

میگویند بخوردم

و ظاهر این

و ظاهر این مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت
و اعانت والله اعلم **باب الاحصار و فوت الحج** احصار حصر منع و حبس باز داشتن کسی را
از سفر کاری چون قتال دشمن و تنگ گرفتن بکسی احصره المرض او السلطان میگویند یعنی منع نمود وی را چون ممنوع شد محرم
نتوانست بمقصد رسید جایز است او را که از احرام بر آید لیکن ائمه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد
مگر بعدو چنانکه در واقعه حدیبیه شد و در مرض نزد ایشان باقی میماند بر احرام و اگر عذر زایل گشت
و حج فوت شد برآید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که هر کسی که
لنگ شد یا شکست پای او برآید از احرام و درست در سال آینده و در این باب خلافی است و آن
این است که هدی میفرستند نزد ما بحرم زیرا که محل آن شده است ریختن خون مشتق از قربت و عبادت
بوجه در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بحرم و ذبح کنند همانجا که محصر شده چنانکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم همه در حدیبیه ذبح کردند و از زمین حل است و جواب آنست که ممکن نبود فرستادن
ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همین جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل و پاره از حرم است
پس شاید که ذبح در حرم کرده باشد و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثر وی از حرم است
و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کنند و نزد شافعیه قضا واجب نیست و تسمیه عمره القضا موید مذهب ما است
و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است **الفصل الاول** از ابن عباس قال قد احصر رسول الله صلی الله علیه وسلم
فحلق راسه و جامع نساءه و نحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه که منع کردند
مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه و عمره گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد موی مبارک سر خود را و جماع کرد
زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد در سال آینده
بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده بود رواه البخاری **ع** عبد الله بن عمر قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آنحضرت یعنی بعمره پس نزول کرد آنحضرت بحدیبیه فحال کفار
قریش دون البیت پس حایل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی
پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم هدایا هدیهای خود را که همراه داشت و حلق و حلق کرد آنحضرت و قصر اصحابه
و قصر کردند اصحاب آنحضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق کردند بعد از توقف و بسیار
در برآمدن از احرام بجهت وانده یا لیت از منع و آرزومندی بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برآی
از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آنحضرت از احرام برآمد و حلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب
پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی دیگر و معلوم است که بیان کرد آنحضرت فضل حلق را و جواز التقصیر کردند

رواه البخاری **ع** المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو بن مخرمه بفتح میم و سکون خا معجمه قال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابه بذلک نحر کرد آنحضرت پیش از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفته
که نیست معلق تا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف میگوید باید کرد و اگر نکند چیزی نیست
زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق و عبادات
بر تقدیر سنت مترتب گردد بر افعال حج و عمره [illegible] و آنحضرت و صحابه بجا آوردند
که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام و عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری **ع** ابن عمر انه قال
الیس حسبکم سنه رسول الله گفت ابن عمر آیا کافی نیست سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سنت
اینست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا والمروه اگر منع کرده شد و باز داشته شد
یکی از شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شیء پس حلال شود
و برآید از هر چه حرام شده بود حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی پس قربانی کند هدی او یصوم
ان لم یجد هدیا روزه دارد اگر نیابد هدی را در این حدیث بیان احکام اوست احصار کرده یعنی مردم جاهل
بودند یا خلافی میکردند در آن پس گفت ابن عمر که سنت آنحضرت اینست که اگر حصر و حبس
کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید رواه البخاری **ع** عائشه رضی الله عنها قالت دخل رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی ضباعه بنت الزبیر گفت عائشه در آمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف
موحده و بعین مهمله بنت عم آنحضرت است و زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام است که بشرف اسلام مشرف
نشده صحابیه است از بنات اعمام آنحضرت بر وی در آمد فقال لعلک اردت الحج پس گفت آنحضرت
شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف قالت والله لا اجدنی الا وجعه گفت ضباعه از
اراده حج دارم و لیکن والله یا نمی یابم خود را بخدا سوگند نمی یابم خود را مگر بیمار و درد ناک
یعنی در نفس ضعف می یابم از و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم وجعه بفتح واو و کسر جیم درد دارنده
درد ناک ذو وجع فقال لها حجی پس گفت آنحضرت مر ضباعه را حج کن یعنی احرام حج ببند
و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی حیث حبستنی جای حلال شدن من مکانی است که باز داری مرا از احرام هم
همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا از آنجا محل بفتح میم و کسر حا مکان یا زمان [illegible] علیه رای الحدیث
دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر اشتراط او و جماعه که میگویند احصار
نیست مگر بعدو میگویند که اگر مرض مبیح تحلل بودی احتیاج باشتراط چه بودی جواب میگویند
و اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبودی متوقف شدی تحلل تا رسیدن هدی در محل او

که حرام

که حرام است و بر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتوان کرد و همچنین است مذهب احمد و بعضی که موافق است
بقوی در تحقق احصار بمرض و بعضی گفته اند که جایز نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضباعه والله اعلم
و بصحت رسیده است از ابن عمر که وی انکار میکرد اشتراط را در حج و قول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنه
رسول الله بجهت این است از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قایل است باحصار از جهت مرض فافهم **الفصل الثانی**
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی الذی نحروا عام
الحدیبیه فی عمره القضاء روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی که نحر کرده اند در سال
حدیبیه در عمره قضا یعنی سابقا در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمره قضا بجای آرند هدی دیگر نحر کنند
تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است و این بر تقدیری است
که نحر در حدیبیه بغیر حرم بوده ظاهر است و اگر گوییم در حدیبیه نیز در حرم بوده زیرا که حدیبیه اکثر وی در حرم است چنانچه در شرح ترجمه
اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط و ادراک فضیلت است تا بجا آرم برای احتیاط است رواه
ابوداود و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که و فیه ضعف و نیز سند وی محمد بن اسحاق **ع** الحجاج بن عمرو
الانصاری صحابی است معدود در اهل مدینه حدیث وی نزد حجاج بن زید است روایت کرده از وی عکرمه و غیر وی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر شکسته شود بلفظ مجهول بتخفیف یا او عرج بکسر را بلفظ مجهول
یا لنگ شود فقد حل و علیه الحج پس حلال شد یعنی باید که از احرام برآید و علیه الحج من قابل درست حج
از سال آینده این حدیث نیز دلالت دارد بآنکه احصار بغیر عدو می باشد چنانکه مذهب ابی حنیفه است
و تقیید باشتراط تکلف است رواه الترمذی و ابوداود والنسائی و ابن ماجه والدارمی و زاد ابوداود فی روایه اخری
و زیاده کرده است ابوداود در روایت دیگر او مرض یا بیمار شود قال الترمذی هذا حدیث حسن و در نسخ حسن
صحیح و فی المصابیح ضعیف و در مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است و نور پشتی گفته که حکم
نه کرده بضعف این حدیث باطل است و گفته که مراد این حدیث [illegible] از قول عکرمه در یکی
از رواة او از حجاج بن عمرو است و آن قول این است که گفت فقد ذکرت ذلک لابی هریره و ابن عباس
عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آن مر ابی هریره و ابن عباس را که حجاج بن عمرو اینچنین میگوید فقالا صدق
پس گفت ابو هریره و ابن عباس راست گفته است **ع** عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله و فتح
میم الدیلی بکسر دال مهمله و سکون صحابی که نزول کرد بکوفه و وفات یافت بخراسان قال سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقول الحج عرفه گفت شنیدم آنحضرت را میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
و معظم ارکان وی وقوف بعرفه است اگرچه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه فوت حج

اصلا صورت نپذیر نیست پس ادراک عرفه لیلة جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرک الحج یعنی کسی که دریابد وقوف عرفه را
در شب مزدلفه که شب دهم از ذی حجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را و اول وقت
وقوف بعرفه بعد از زوال عرفه است و آخر وی طلوع فجر عید است و معنی وقوف ایستادن در آن وادی است
اگر چه یکساعت بود اگر چه در خواب بود اینجا مسئله ایست که یکی در فجر آخر شب در آنجا رسید و نماز عشا نگزارده
بعضی گفته اند که اگر وقوف کند نماز از دست رود و اگر مقید بنماز شود حج میرود پس چه بکار کند نماز کند یا حج گزارد و بعضی
گفته اند که نماز کند افضل عبادات است و بعضی گفته اند که حج گزارد از فضل ادا شرع علم مستغنی عظیم است و طریق مختار
ایام منی ثلثه روزهای تشریق سه روز است یازده و دوازده و سیزده که ایام التشریق گویند این سه روز در
منا باید بود و رمی کرد پس تعجیل نمی بود پس فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند و در دو روز در آنجا باشد در آخر روز دوم
برابر پیش نیست هیچ بزه بروی و کسی که تاخیر کند پس فلا اثم علیه و کسی که پس ماند تا روز سیزدهم بلم باشد
پس نیست هیچ بزه بروی و نیست درو ای از نکات میرعنه و فی درت از حد یعنی بر دو برابر اند در جواز اگر چه
تاخیر افضل است از جهت کثرت عبادات و حصول زیادت مسلی و اورده اند که اهل جاهلیت در فرقه بوده
بعضی تعجیل را گناه می دانستند و بعضی تاخیر را پس وارد شد ردی که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در حج اثم و بزه
نیست رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
حرم مکه در بیان حرم مکه زمینی است که حاظره کرده باشد گرد او عدد آنست و اوراد اضافی از حکم
در وی بسیار از آنچه حرام نیست در غیر وی و سبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم را عزم
بر زمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستادند اسنجا ملایکه را تا نگاه بانی
و پاسبانی وی کنند پس آن موضع که حدود حرم است از هر جانب ایستاده اند و هر چه از زمین میان مکه
و موقف ملایکه بود حرم گشت و بعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن علیه السلام در وقت بنا
کعبه نهاد روشن گشت در یمین و شمال و شرق و غرب وی پس هر چه از زمین روشن شد بنور حجر
حرم شد و حدود حرم را علامات است و آن مناره است که بنا کرده شده اند در جانب جده و جعرانه
که در این دو جانب اتفاق افتاده و اول کسی که نصب کرد ابراهیم خلیل است عرم برلالت جبرئیل بعد
بعد از وی قصی بن کلاب و بعضی گفته اند اسمعیل عزم کرد بعد از پدر خویش بعد از وی قصی و بعضی گفته اند عدنان
بن اد اول کسیست که نصب کرد انصاب را در دنیا که برسید مندرس شد حرم بعد از وی قریش
کرد بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در سال فتح پس عمر بن الخطاب پس عثمان
بعد از وی معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است

دز نارحج

۱۹۸

روز آمد فتح مکه همه را تفصیل بیان کرده است و الله اعلم بالصواب الفصل الاول عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم فتح مکة لا هجرة و لکن جهاد و نیة گفت آنحضرت در روز
فتح مکه نیست هجرت و لکن باقی است جهاد و نیت یا نیت آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود
بر کسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت او و اتباع رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه و چون فتح شد دار
کفر نبود زیرا که دار الحرب نماند و لیکن باقی هجرات از دار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین
و عهد و اقامت احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده شود و ادای
از فضیلت و ثواب آنچه فوت شد بر رفته از هجرت و باقی ماند تصحیح نیت و شک کردن آن در هر عمل
و در این نیز معنی هجرت است یعنی ترک هوای نفس و هجران آنچه از موطن و ترک کردن آنچه منع کرده است
شارع از آن و اذا استنفرتم فانفروا و چون خوانده شوید و برآورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند که امام برآیید جنگ
با کافران و غزوات بیرون آیید مسلمانان را فانفروا پس برآیید و اجابت نمایید و امتثال کنید امر او را و قال
یوم فتح مکة نیز گفت آنحضرت روز فتح مکه ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات و الارض بدرستی
که این شهر یعنی مکه را حرام گردانیده است او را خدای تعالی و نهی کرده است ازار کتاب هر چند در آن
روزی که پیدا کرده است آسمان ها را و زمین را یعنی تحریم وی امری قدیم است شریعت سابق نیست
از آن قبیل که حادث بود و مخصوص باشد بشریعت یعنی در آن کشر یعنی با مر از آنست که این زمین را
در روز قیامت که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت از روز نهاده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینه آمده که ابراهیم حرام گردانیده است مکه و ساحرا است ان الله و عند حرام گردانیده ام مدینه را
و ساحرا او را حرم و اگر حرام ساختن وی قدیم باشد در چه اسناد آن با ابراهیم علیه السلام چه باشد
جواب آنکه اسناد تحریم با ابراهیم از جهت آن باشد که در رسانید و اعلام کرد حکم قدیم
الهی را زیرا که حاکم بشرایع و احکام خدای تعالی است و حکم در قدیم است تا جایگاه صلوات الله
و سلامه رسانیده آن احکام اندر یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور بآسمان در وقت
طوفان و مندرس و منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام بر طرف شد و حرمت
او گشت شریعت بنزد که مدتی تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة
پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت و انه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی
نشان آنحضرت که هرگز حلال نکرده کارزار کردن در این بلد مرهیچ کس را پیش از من و لم یحل الا ساعة
من نهار و حلال نشد مرا مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن الولید

و لا بد ان با مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشان است میگویند که فتح مکه
بقهر و غلبه است که آن را در کتب فقه فتح عنوه میگویند و مذهب شافعی و روایتی از احمد آنست
که فتح او بصلح است زیرا که ایشان منتفی نبودند برای حرب و مرفوع آن اتفاق بود بعد از وجود خول خالد
رضی الله عنه و غرض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی
در وقوع قتال و فتح عنوه و ثمره خلاف آنست که کسی میگوید که فتح عنوه بوده جایز نمیدارد بیع
خانه و اجاره زمین و خانه آن ها را زیرا که آنحضرت کرده است آن را از کفار و وقف کرد آن را بر
مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند بیع و اجاره را زیرا که بر این تقدیر آن مملوک صاحبان اوست
و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة مکرر برای تاکید و تقریر است لا یعضد
شوکه بریده نشود خار او و هر جای اشجار در هدایه گفته که رعی حشیش حرم یا از جهت آن بود که مملوک
نیست و خود رسته است بر دست قیمت آن برآنچه خشک شده حمایت نیست زیرا که نامی
نیست و در اندراج نشود و حشیش حرم و بریده نشود مگر از خود امام ابو یوسف گفته که باکی نیست
بچرانیدن از جهت وجود ضرورت و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد
این حدیث است و نیز بر داشتن آن حیل ممکن است پس ضرورتی نباشد و داد خونش است
و جایز است قطع اذخر و کمات نیز منفی است زیرا که از جمله نباتات نیست و تردد
امام شافعی و هر که موافق او است جایز است رعی بهایم در کلا حرم و مذهب امام احمد همچو مذهب
مالک شیخ امام اجل عارف از تابع تابع سید الوهاب رح از عارف عمر خود که در آن وقت عارض شده
بود حکایت میکرد که از اصحاب با فردی بود کردند امام ثقات گفتند روزی گل از حرم آورده بودیم
تا میدا و نقفد برای آنچه خشک شده بود آن را بو کردیم بحجر دیوی کردن الم در بینی ما و دید چنانچه حواس رفته و در دماغ
رسید و از نجاد دماغ بود و چشم آمد در روز بر روز و زیاده شد تا رسید بجایی که رسید ما شاء الله
و نفقه در دلا بفر صیده و در ما بیاید و در تخانیده نشود و شکار او و چون بنفر حرام شد قتل
و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر بنفر کرد و هم در جا رسیدن از سکون تلف شد ضامن
گردد و لا یلتقط لقطته الا من عرفها و برنداشته و بر زمین افتاده مر حرم را مگر کسیکه تعریف کند و تشاید ان را
یعنی در لقطه حرم نیست مگر تعریف تا آنکه بیابد مالک آن را آن لیس خرج نمیکند آن را و مالک میگردد
و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف کند اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آن که
صاحب او را جابر ندارد اما اینجانب یعنی در لقطه حرم و غیر او از مالکی و مذهب ما نیز همین است

دیل برآن

۱۹۹

و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید انشاء الله تعالی و میگویند که مراد
قول وی الا من عرفها در این حدیث آنست که تعریف کند تا امثال او است چنانکه همه جا میکنند و مخصوص باشد بتمام
موسم نیست و آن خلاف ظاهر عبارت نیست و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصایص اوست و اگر حکم
لقطه سایر بقاع باشد ذکر آن را فایده نمی باشد بتقدیر و لا یختلی خلاها و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور علف
و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز درست نیست زیرا که حکم سوکه دارد و بعضی خلا را حمله
روایت کرده است و آن خطاست کذا قال التوربشتی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر
ذخر مگر از حرکات را استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی است مشهور
فانه لقینهم خوشبوی زیرا که اذخر برای آهنگران بر درست و در بعضی روایات لقینهم و لبیوتهم جمع
قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر بعضی محتاجند باذخر که آتش
آهنگر و زرگر و هم در برای خانه های مردم بکار می آید که بر آن سقف خانه می سازند و در روایت
صحیحین آمده فانه نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میکنیم اذخر را در قبرهای و خانه های ما اذخر را عرب در میان
گورها بر ای انداز خشتند فقال و چون التماس کرد عباس استثنا را اذخر از آنحضرت وحی آشنا کرد و
فرمود الا الاذخر مگر اذخر که روا است قطع کردن و مذهب بعضی گفته آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله
علیه و سلم هر چه خواهد حلال گرداند و بعضی گویند باجتهاد و گفت و اول اصح و اظهر است و الله اعلم و فی روایة
ابی هریره لا یعضد شجرها و لا یلتقط ساقطها الا لمنشد و بر ندارد بر زمین افتاده مکه را مگر مسند و نشاید تعریف
کم گردانند جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یحل لاحد ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر
شنیدم آنحضرت را میگفت روا نیست مر یکی در شهر آنکه بردارد بمکه سلاح را بی ضرورت و حاجت
و بعضی گفته اند مکروه است مطلق و قول اول صحیح است و جمهور علماست زیرا که آنحضرت در عمره قضا
بسلاح در آمد و لیکن کافران قصد کرد اظهار آن در قراب دارد روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم انس رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح و علی راسه المغفر آنحضرت در آمد بمکه روز فتح و بر سر مبارک
وی مغفر بود بکسر میم و سکون عین و فتح فا زره خود که در زیر کلاه پوشند کذا قال فی الصراح فلما نزعه جاءه
ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة پس هرگاه کشید آنحضرت مغفر را از سر آمد مردی نزد آنحضرت مر او گفت
که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله و تحتیه است یه برده کعبه فقال اقتلوه پس گفت آنحضرت بکشید او را و ابن خطل
نام او عبد است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته که بخدمت بود آنحضرت مسلمانان را فرا
میکرد و گفته اند که دو دادند متعصبه که بهجو مسلمانان یعنی میکرد و نیز خودی گفته که در این حدیث دلیل است مر کسی را که

بلکه دنیا خراب گردد بقای این عالم و آبادانی این منوط بر بود و بوجود این خانه است متفق علیه
ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانی به [illegible] آنحضرت گویا من ملتبسم بخراب کننده را
گویا می بینم او را در حالی که [illegible] اسود [illegible] سیاه است افحج [illegible]
[illegible] فرجه گشاده است و پاهای او از یکدیگر دور باشند و در بعضی روایات [illegible]
[illegible] در یافت [illegible] میان [illegible] دوری [illegible]
کنند تقلعها حجرا حجرا [illegible] سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که کسی خواهد
که خراب خواهد کرد [illegible] این سردار قوم باشد [illegible] رواه البخاری

الفصل الثانی

[illegible] قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی
الحرم الحاد فیه [illegible] فروختن [illegible] در حرم معصیت [illegible]
احتکار در همه بلاد [illegible] حرمت [illegible] الحاد [illegible]
[illegible] رواه ابوداود ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد [illegible] دوست داشتنی
[illegible] ولولا ان قومی اخرجونی منک ما سکنت غیرک [illegible]
[illegible] رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب
اسناداً [illegible] عبدالله بن عدی بن حمراء [illegible]
[illegible] صحابی است [illegible] قال رأیت رسول الله [illegible]
صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقال والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله [illegible]
آنحضرت [illegible] زمین خدای و محبوب ترین زمین خدای نزد
خدای ولولا انی اخرجت منک ما خرجت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر خود در قرآن این گفت وی رضی الله عنه که ما ننوشته‌ایم از آنحضرت چیزی غیر قرآن را و آنچه درین صحیفه است
زیرا که در وی احکام روایات و بعضی احکام دیگر بوده که در غلاف سیف رضی الله عنه
می‌بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینة حرام ما بین
عیر الی ثور مدینه حرام است یعنی حرام است و حد او از عیر بفتح عین مهمله و سکون یا تحتانی تا ثور بفتح
مثلثه و سکون واو نام دو کوه است بمدینه مطهره که حرم است فمن احدث فیها حدثا یعنی کسی که نو
پدید آورد در آن بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند از ارتکاب آن او آوی فیها محدثا یا جای دهد در
و پناه دهد و اعانت کند محدث یعنی بدعت کننده را و بفتح دال نیز روایت است یعنی امر محدث
وادی یعنی امنی نفسه عنه کند بدعت را یا جای دهد بدعت را از غیر فعلیه لعنة الله و الملائکة
والناس اجمعین پس بر وست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه لا یقبل الله منه صرف
ولا عدل پذیرفته نشود از آنکس فریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بتوبه است که باز میگرداند
عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و توبه از برای آنکه باز میگرداند [illegible]
تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل [illegible] است و از جمله احکامی که در صحیفه نوشته
بود نزد این بود ذمة المسلمین واحدة تسعی بها ادناهم یعنی عهد مسلمانان یکی است سعی میکند بآن دم
فروترین مسلمانان یعنی یکی از مسلمانان اگر چه ... [illegible] امان دهد کافری را و عهد
بندد دیگری و در پناه خود دارد لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جایز نیست نقض آن عهد و
عهد را از مرادان که [illegible] موجب مذمت است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی
کند مسلمانی را یعنی عهدی را بشکند که مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند ... [illegible]
عهدی که مسلمانی بسته است بشکند چنانکه سوق کلام در نسبت فعلیه لعنة الله و الملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل و من تولی قوما بغیر اذن موالیه و کسی که دوستی ... [illegible]
کند کرده است اذن وی رضای دوستان وی فعلیه لعنة الله و الملائکة والناس اجمعین لا یقبل
لا یقبل منه صرف ولا عدل [illegible] یکی را دلالت موالات گویند و عادت عرب
بوده که یکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می‌بستند و سوگند میخوردند که در جنگ و میدان یکدیگر
مدد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست باشند و با دشمنان دشمن بودند در
جاهلیت در باطل و ناحق نیز [illegible] امداد و معاونت میکردند و در اسلام [illegible] میکردند
و اکثر اهل علم گفته‌اند که این رسم در عرب آمده با صحابه عقد موالات بستند و اولاد [illegible]

[illegible] که از کسی شده باز او را آزاد کننده بر آزاد کرده شده حق ولای ثابت شود و نزد عدم وارثان قریب وارث
میگردد پس احتمال دارد که مراد این موالی بولاء موالات باشد و مستحق آن باشد پس بنابر آن قوم دیگر را موالی گیرد
بی اذن موالی خود که دارد [illegible] اشتباه ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و ایذا است که بنا بر آن بعضی
گفته اند که موالات کند کافران را مسلمانان احتمال دارد و ولاء عتاقه مراد باشد پس معنی آن باشد که
نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانکه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است
متفق علیه و فی روایة لهما من ادعی الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه کسی که دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود
یا دوستی گیرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله و الملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل این روایت
تایید اراده ولایت عتاقت میکند چنانکه در حدیث آمده است العتق لحمة کلحمة النسب یعنی عتق
پیوندی و رابطه ایست [illegible] اشکالی که درین حدیث شده است این است که غیر نام کوهی است بمدینه
منوره اما ثور پس آن بمکه است و بدین نام آن کوهی است که آنحضرت در غار آن بهجرت مختفی شده بود
اما در حرم چیزی مشهور نیست که او را ثور خوانند لهذا اکثر روات بخاری آن را مبهم گذاشته‌اند و بعضی علامت
کنایه نوشته‌اند و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل ما بین عیر الی کذا
در نزد احمد و طبرانی همچنین واقع شده و بعضی گفته که غیر نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست
که حرم مدینه مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است یکی از شیوخ مجد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است
صغیر بمدینه در خلف احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانچه الایمه گمان برده اند و در اثبات آن
غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آن نقل کرده‌ایم [illegible] قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم انی احرم ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها گفت سعد بن ابی وقاص
که گفت آنحضرت بدرستی که من حرام میکردانم میان هر دو لابه مدینه که بریده شود درختان [illegible]
شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه
در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه داد او جمع عضه درخت خاردار قال و گفت
آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است ایشان را اگر بدانند در حدیث دیگر آمده
که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است
ایشان را اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها الا ابدل الله فیها من هو خیر منه نمیگذارد مدینه را هیچ کس از
جهت اعراض کردن و رو گردانیدن از آن مگر آنکه بدل میکند و بجای او می‌آرد خدای تعالی کسی را که نکس
بهتر است از وی و لا یثبت احد علی لأوائها و جهدها و پایدار بر جای نماند هیچ کس در محنت و سختی آن

دو مدینه و مشقت مدینه و محنت مدینه الا کنت له شفیعا او شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را
شفاعت کننده گناهان وی را و گواه دهنده بر طاعات او روز قیامت گفته اند و جهد را بفتح جیم
و ضم تصحیح کرده اند ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است
و بعضی این هر دو لغت است بهر دو معنی رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال لا یصبر علی لأواء المدینة و شدتها احد من امتی گفت آنحضرت صبر نمیکند بر شدت
و محنت مدینه هیچ یکی از امت الا کنت له شفیعا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده
روز قیامت رواه مسلم و عنه قال کان الناس اذا راوا اول الثمر جاءوا به الی النبی صلی الله علیه و سلم
و هم از ابی هریره است که گفت بود مردم چون میدیدند اول میوه که آن را نوباوه میگویند می‌آوردند
آن را بسوی آنحضرت فاذا اخذه قال چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند اللهم بارک لنا
فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوه ما و برکت بعضی از کوه و بیابان از فروع شاخ و بمعنی نبات و دوام
نیز آمده و بارک لنا فی مدینتنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما و صاع و مد [illegible] صاع و مد
هر دو پیمانه است و یکی مد یک رطل و ثلث رطل نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد توسیع
رزق و برکت در آن است اللهم ان ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک خداوندا بدرستی که ابراهیم بنده
تو ام [illegible] خلت بار خود کرده [illegible] و نبوت آن اکمل و اتم از ابراهیم اند جنب که اکمل است
از خلت زیرا که حبیب مجرد است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصه ذات شریف است
از جهت تواضع و اکتفا اگر در نبوت عبودیت تخصیص که اکمل است صفات و ارفع مقامات است
و عبودیت حقیقیه خاصه بمقام محمدیه است و هر که غیر اوست فروتر است از وی صلی الله علیه و سلم
درین صفت چنانکه اهل التحقیق بنا کرده اند و احتمال دارد که مراد درین وقت مخصوص و ملقب بآن
مقامات نشده باشد و الله اعلم و انه دعاک لمکة و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و من ساختم
وی و انا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة و من دعا میکنم ترا برای مدینه بمانند آنچه دعا کرده است
ابراهیم ترا و مثله معه با مثلان مدینه یعنی مدینه دو چندان میخواهیم که مکه را است ثم یدعو اصغر ولید له
پس میخواند آنحضرت خردترین فرزندی را که از اهل بیت وی را آنحضرت را فیعطیه ذلک الثمر پس میداد
آنحضرت آن میوه را تخصیص خردان از جهت زیادت اهتمام و شفقت بر خردان و از جهت رعایت
مناسبت است که واقع است میان ایشان و نوباوه که هر دو قریب‌اند از جهت آنکه خردان را غبت بر
دنیا بیشتر [illegible] تا ایشان بر دیگران ایثار کنند ارشاد و تعلیم است مر امت را بر بیع شر [illegible]

مثل طبع پشتر و نجت است چنانچه [illegible] رواه مسلم و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما گفت آنحضرت بدرستی که ابراهیم حرم مکه را پس گردانید حرام بعنی
دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند و انی حرمت المدینة و بدرستی که من حرام گردانیدم مدینه را حرام کرده ایم
ما بین مازمیها چیزی که میان دو طرف اوست از کوه‌ها که یکدیگر را بخشیدند مراد لابتین است که در حدیث
سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نمیشود در وی خونی و لا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته
نشود در وی سلاح برای کارزار و کشتن و لا یخبط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود درو برگهای درخت
مگر برای خورش ستور و خبط زدن بدرخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت
جانور باشد [illegible] رواه مسلم و عن عامر بن سعد و رواه مسجد سعد بن
ابی وقاص است ان سعدا رکب الی قصره بالعقیق روایت میکند که پدر او سوار شد بجانب
کوشک خود که در عقیق داشت نام موضعی است مشهور [illegible] در اشعار روا منع شده
جانب او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه پس یافت سعد غلامی را که می‌برد
درخت را و میریزد برگ آن را فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح آن را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد
پس وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند اوراکسان آن غلام فکلموه ان یرد علی غلامهم پس گفتند سعد را که باز گرداند
بر غلام ایشان او علیهم یا بر ایشان [illegible] ما سلبه من غلامهم آنچه گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح فقال معاذ الله ان ارد
شیئا نفلنیه رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت
گردانیده است مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی گفته است که هر که ببرد درخت مدینه را جامه
و سلب وی غنیمت است مر کسی را که بگیرد و نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع وی و تنفیل
غنیمت دادن و ابی ان یرد علیهم و ابا آورد سعد از آنکه باز گرداند سلب او را بر ایشان این حکم منسوخ
گردیدن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت
لما قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینة وعک ابو بکر و بلال گفت عائشه وقتی که قدوم آورد آنحضرت
مدینه را تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و عک تب یا درد تب و فی القاموس وعک تیزی تب
فجئت رسول الله فاخبرته و بلال پس آمدم من نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس خبر کردم او را فقال
پس گفت آنحضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما
مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از وی و صححها و درست و نیکو گردان هوای مدینه را و بحت

یعنی غلبه کند بر سایر بلاد مراد غلبه دینی است ساکنان مدینه است و ارکان ثنائی ساعها و مدها برکت ده مارا در
صاعها و مدینه را افضل تمام کن و بجای دیگر برب مدینه را فاجعلها بالجحفه یعنی بگردان و منتقل کن تب مدینه بجحفه بضم
جیم و سکون حاء مهمله و بفا نام موضعی است میان مدینه و مکه و ساکنان آن قوم آن وقت یهود بودند
کوزلین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بلا و احیب و بیماری بود
پس امر گردان را نزد بین کفار و درین دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام و موت و هلاک
و نسا در بلاد ایشان متفق علیه عن عبد الله بن عمر فی رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم فی المدینة رایت
امراة سوداء ثائرة الراس روایتست از ابن عمر در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم
زنی را سیاه ژولیده موی خرجت من المدینة بیرون آمد آن زن از مدینه حتی نزلت بمهیعة
تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله نام ده [illegible]
بالمدینة گفت آنحضرت پس تعبیر کردم این رویا را با آن زن را که تب بار مدینه نقل الی مهیعة
برده شد بسوی مهیعه و هی الجحفة و مهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد فی القراح
و بالمد و قصر بیماری عام که او را مرگ کامرگی گویند و فی القاموس با طاعون یا مرض بیماری عام [illegible]
گفته طاعون مرگ و بار رواه البخاری عن سفیان بن ابی زهیر بضم زاء و فتح هاء و سکون تحتانیه صحابی
معروف در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تفتح الیمن فیاتی قوم
یبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین مهمله گفت شنیدم آنحضرت را میگفت فتح کرده
میشود یمن بیائی قوم می آیند قومی که سیر میکنند نرم میبرند و میرانند ستوران خود را [illegible]
بسیر نرم [illegible] چنانکه در قرآن مجید واقع است و بست الجبال بسا فیتحملون
باهلیهم و من اطاعهم [illegible] میکنند باکسان خود و باکسانی که طاعت و فرمانبرداری میکنند ایشان را
یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود والمدینة لو کانوا یعلمون [illegible] فیاتی قوم یبسون فیتحملون
باهلیهم و من اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون یعنی و لاتهام اسلام فتح شوند و مردم برای طلب
اسباب معیشت و حطام دنیا [illegible] از مدینه بیرون روند و از جوار رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اقامت در مهبط وحی و منزل برکات اعراض می نمایند و اگر بدانند و فهمند حقیقت
حال و سعادت [illegible] اقامت که مدینه بهتر می یابند و بعضی گفته اند [illegible]
مردم [illegible] که مردم را ولایت و بلاد [illegible] و سکونت نمایند [illegible]
[illegible] و معنی اول اصح و ارجح است [illegible] از حدیث والله اعلم متفق علیه عن ابی هریرة قال قال

قال قال

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بقریة تاکل القری امر کرده شدم من بهجرت بقریه که میخورد
قریهای دیگر را یعنی غالب می آید و فرو می برد همه را یعنی بهر در ساکن میکردم و متوطن می سازم و غالب می آید
و فتح میکنند بلاد دیگر را این غالبیت [illegible] عظیم الشان است که بهر که در وی آید بر همه بلاد غالب گردید بجهت
عمالقه [illegible] غالب شدند فتح کردند بلاد را [illegible] ایشان یهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عمالقه
پس از انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود پس سید انام صلی الله علیه وسلم آمد و مهاجران
رضی الله عنهم غالب گشتند و وجه غلبه ایشان را حاصل شد که عالم را از مغرب تا مشرق در گرفتند
و اخبار ساکنان این بلده شریفه در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و یکی از اسمای این بلده مطهره
اکالة القری و آکلة البلدان است از جهت تسلط و غلبه وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر در تمام
اهل و قطار و حمل کرده اند بعضی بر زیادت فضل و کرامت بجهت فضایل سایر اماکن که با فضایل
همه مضمحل و متوارد اند در جنب فضایل وی چنانکه [illegible] ام القری گفته شد از جهت [illegible]
[illegible] نسبت بسایر بقاع [illegible] گفته اند که مفهوم [illegible] القری [illegible] ام القری
[illegible] و املاک [illegible] اکمل [illegible]
[illegible] بسیار است [illegible] در کتاب [illegible]
نقل کرده ایم یقولون یثرب میگویند [illegible] زمان قدیم [illegible] و نام وی الا
[illegible] است اسم این بقعه شریفه [illegible] از زبان [illegible] یثرب [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] و اجتماع مردم [illegible]
[illegible] یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت است یا بسبب آنکه مشتق از [illegible]
[illegible] یثرب بمعنی توبیخ و ملامت یا بسبب آنکه یثرب [illegible] نام [illegible] یکی از
[illegible] در تاریخ خود [illegible] یثرب [illegible]
دیگر آمده که [illegible] گفته اند [illegible] و آنکه در قرآن آمده است با اهل
یثرب از زبان منافقان است [illegible] ینفی الناس کما ینفی الکیر خبث
[illegible] و مدینه [illegible] آهنگران [illegible]
[illegible] و سکون تحتانیه بمعنی کوره [illegible]
[illegible] که [illegible] از گل [illegible]
[illegible] است [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] است [illegible] در رعایت حق [illegible] باشند [illegible]
[illegible] خدای [illegible] که ترک صحبت [illegible] است نسال الله العافیة عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة شرارها [illegible] تا آنکه نفی میکند
مدینه [illegible] الکیر خبث الحدید [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] رواه مسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون
ولا الدجال بر راههای مدینه [illegible] دجال [illegible]
[illegible] میان دو کوه [illegible] دجال [illegible]
[illegible] متفق علیه عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس من بلد الا سیطاه
الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه [illegible] دجال [illegible] الا مکة و المدینة [illegible]
لیس نقب من انقابها الا علیها الملائکة [illegible] هیچ راهی [illegible] مگر آنکه [illegible] فرشتگان
[illegible] ثم ترجف المدینة باهلها ثلث رجفات [illegible] دجال [illegible]
[illegible] ثلث رجفات
[illegible] فیخرج الیه کل کافر و منافق [illegible] متفق علیه عن
سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح
فی الماء [illegible] اهل مدینه را [illegible]
[illegible] متفق علیه عن انس ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان اذا قدم من سفر فنظر الی جدرات المدینة [illegible] از انس که آنحضرت
چون قدوم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه [illegible]
[illegible] است
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم طلع له احد
[illegible] شریف [illegible]
فقال [illegible] گفت آنحضرت هذا جبل یحبنا و نحبه [illegible]
[illegible] اللهم ان ابراهیم حرم مکة [illegible] عزیزی که میان دو سنگستان

وساحت قدس این مکان شریف ازان پاک کرده شد متفق علیه عن جابر بن سمرة [illegible] صحابی مشهور [illegible]
خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی
سمی المدینة طابة [illegible] که خدای تعالی نام کرده است مدینه را [illegible] طابه [illegible]
طیبه [illegible] و طایب از جهت طهارت وی [illegible] شرک [illegible]
[illegible] زندگانی [illegible] طیب [illegible] گفته اند که از خاک مدینه [illegible]
[illegible] طیبه [illegible]
[illegible] رسیده باشد [illegible]
[illegible] دوست [illegible]
[illegible] ابو عبد الله عطار گفته [illegible] طیب رسول الله [illegible] المسک والکافور
والمندل الرطب رواه مسلم عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت جابر که بیعت کرد با آنحضرت [illegible] فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة [illegible]
ان اعرابی [illegible] فاتی النبی [illegible] نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال و گفت یا محمد اقلنی
بیعتی [illegible] فابی رسول الله [illegible]
[illegible] اعرابی آنحضرت را
فقال اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انما المدینة کالکیر تنفی خبثها و تنصع طیبها نیست مدینه مگر مانند دم آهنگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
واقع است متفق علیه [illegible] در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم
[illegible] خواهد بود [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] دجال [illegible] باشد حکایت
[illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible] هشام بن عبد الملک حاکم مدینه طیبه بود [illegible]
[illegible] گفت [illegible] از ان مکان

[illegible]

معنی علیه البات محمد و احد را یعنی تاویل میکنند و میگویند که این کلام مجاز است باعتبار محبت
آن کسند مومنان و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است ... حب الدیار ...
مقابل این تاویل بعضی روایات آمده است در جبل یبغضنا و نبغضه و مفتوح که کوهی است که دشمن میدارد ما را و ما دشمن
میداریم او را زیرا که ساکنان وی منافقان بوده‌اند و تحقیق آنست که این کوه را نیز هم هست از جهت ابداع علم
و فهم و لازم آن از محبت و عداوت در جمادات بر آن وجهی که لایق شان آن است خصوصا با انبیا و اولیا
خصوصا با سید انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالم و عالمیان و محبوب پروردگار جهانیان و هر که را خدا
دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیرا که هر چیز خلق وی و محکوم اوست و چنین معجزه معارف
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول است بر آن و حدیث حنین جذع مشهور است که بسر حد تواتر رسیده
سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احد جبل یحبنا و نحبه رواه البخاری
سلیمان بن عبد الله تابعی بسیار کسی از مهاجرین را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص
و ابی هریره و صهیب بضم صاد است قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ رجلا یصید فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله
صلی الله علیه و سلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص که گرفت مردی را که شکار میکرد در حرم مدینه که
حرام کرده است آنحضرت و حال آن ... مرد را از اسباب صید و خراز ... منع کرده فسلبه
ثیابه پس ربود سعد ... جامهای آن مرد را فجاء موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند
سعد را در شان او که جامهای او را باز دهد فقال ان رسول الله پس گفت سعد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
حرم هذا الحرم حرام کرده است این حرم را یعنی حرم مدینه را و قال من اخذ احدا یصید فیه فلیسلبه و گفته
هر کسی که بگیرد کسی را که شکار میکند در این حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح او فلا ارد علیکم طعمة
اطعمنیها رسول الله پس باز نمیگردانم بشما خورشی که خورانیده است مرا آن خورش ... و جه
کسب ... هم و عطا کرده است و فی الصراح طعمة بالضم خورش و وجه کسب ... هم
آن را بجهت آنکه این عطای است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... که ...
آنحضرت حاصل کرده ام لکن ان شئتم دفعت الیکم ثمنه و لیکن اگر میخواهید شما ...
میدهم بشما بهای آن را از پیش خود رواه ابوداود صالح مولی لسعد روایت است از صالح که مولی بود
مر سعد را ... سعد بن ابی وقاص ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة
سعد یافت چند غلام را از غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم ...
رخت و جامه ایشان را و قال ... گفت سعد ... موالی ایشان را ... که طلب کردن ...

بسوی ایشان سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم نهی ان یقطع من شجر المدینة
شیء نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی و قال و گفت و من قطع منه شیئا
فلمن اخذه سلبه کسی که ببرد از درختان مدینه چیزی پس مر کسی راست که گرفته است آن را متاع او در
او رواه ابوداود الزبیر روایت است از زبیر بن العوام بتشدید واو که از عشره مبشره است و این
از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان صید وج و عضاهه
... آنحضرت وج ... بفتح واو و تشدید جیم نام وادی است بطایف حرم حرام
... حرام و محرم الله حرام کرده شده است برای خدا تاکید حرام است رواه ابوداود
و قال محیی السنة وج ذکروا انها من ناحیة الطایف ... و ذکر کردند علمای حدیث که وادی از جانب
طایف است و قال الخطابی و گفته است خطابی ... مونث که در روایت
محیی السنة است ... بتشدید راجح بوج است ... تذکر و باعتبار ...
... تاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان گفته‌اند ... وج ... حرم بود ...
حرم ... منسوخ شد شافعیه برین اند و حنفیه ... حرم مدینه نیز
گفته‌اند ... علما بر آنند که حرم مدینه و وج باعتبار تعظیم و احترام نه باعتبار ... و وجوب
جزا ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استطاع ان یموت
بالمدینة فلیمت گفت آنحضرت کسی که میتواند که بمیرد بمدینه پس گو بمیر در وی ... قصد و
مبارک است بایدکه بفعل آرد آن را فانی اشفع لمن یموت بها پس بدرستی که من شفاعت
میکنم مر کسی را که بمیرد بمدینه و در بعضی نسخ بتشدید فاء یعنی مقبول الشفاعة گردانیده میشوم ...
امیر المومنین عمر است که میگفت اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک و اجعل موتی ببلد رسولک
و ... مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم بامید اجابت ... الله رب العالمین
شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمامه مسلمانان را امید ... و در موت بمدینه واجب میکرد
شفاعت یا شفاعتی خاص برای بخشیدن تمام گناهان و رفع مراتب در جات عظیم بالای
... از آنکه موت در این بلده مطهره البته بر ایمانست ... شفاعت که مومن را باشد ...
دار قبر شریف ... توجهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده چنانکه بیاید
رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب اسنادا ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم آخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آنحضرت آخر شهرها ... که خراب گردد

از شهرهای اسلام نیز و قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آباد ان باشد
و بعد از همه بر آن حکم الهی تعالی ابی نیز ویران و فانی گردد و قریه اینجا یعنی موضع است ... سما
طیبین طریق است که قریه است بالاتر از ... بلد بالاتر مدینه و فوق همه و جامع تر از همه و بعضی بلد
و مدینه را در یک مرتبه نهاده‌اند و مدینه الان نام شهر حضرت ... بحسب
شرف و فضل بالاتر از همه است رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب جریر ... عبد الله
انصاری صحابی مشهور است ... و مطاع و جلیل و جمیل بود ... چنانکه
امیر المومنین عمر گفته است که نمیدانم هیچکس را از امت خود بروتر از جریر ... حکایت کرده اند
... از حسین بن یوسف صفات حمیده ... بسیار است رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت ان الله اوحی الی ای هولاء الثلثة نزلت فهی دار
هجرتک ... وحی ... بسوی من که هر کدام از این سه جا که فرود آیی تو پس آن
سرای و جای هجرت تست ... ساخته اند که هر کدام از این جاها که خواهی ... المدینة
مدینه و البحرین که مشهور جزیره ایست ... او قنسرین بکسر ... و تشدید نون مکسور و فتح
آن هر دو ... گفته اند نام بلدیست از بلاد ... موضع تمام و در تاریخ مدینه میگوید که
... ساخته شد آنحضرت ... پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین ... رواه
الترمذی ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است و اهل
طایف و چون آنحضرت طایف را محاصره ساخته ... خود را از قلعه ... افکنده بجانب
لشکر حضرت آمد ... و اسلام آورد و ابو بکره نام یافت ... روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح
الدجال ... مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان
... مدینه را در آن وقت که دجال ... نزول کند ...
نگهبان نشسته رواه البخاری انس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از انس
از آنحضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من البرکة ... در مدینه دو
دو چندان ... که در مکه ... چنانکه در فصل اول ... و مثله ... و این حدیث و امثال دلالت
دارند بر افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما ... در کتاب
جذب القلوب ذکر کرده ایم فلینظر ثمه متفق علیه رجل من آل الخطاب روایت است از مرد

الی ... قال گفت آنحضرت ... ...
ها یوم القیمة گفت ... زیارت کند مرا ... بطفیل کاری دیگر باشد ... در همسایگی
و پناه من روز قیامت ... بطفیل ... حج کرد و بزیارت نیامد گفت زیارت
آنحضرت را میخواهم که بتبع و بطفیل حج کنم ... غایت مشغولی ... جناب رسالت
... سوا آنست که ... باقصد زیارت ... زیارت بعد از
ادای حج ... مقصود آنست ... منسوب ... وقصد ... باشد
... بوی سر زلف تو ... در هر ... نسیم سحری ... غرض ... و بحقیقت در هر دو
... آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر دو جا ...
بابر الرحمن ... سکن المدینة علی بلاها کنت له شهیدا و شفیعا یوم القیمة ... که سکنت کرد
در مدینه و صبر کرد بر بلای وی ... چنانکه در زمان آنحضرت ...
و در بعضی روایات ... شفاعت کننده روز قیامت
گفته اند ... در ... و من مات فی احد الحرمین بعثه الله من الامنین
یوم القیمة و کسیکه بمیرد در یکی از ... بر انگیزد او را خدای تعالی از ... عذاب
روز قیامت ... معتبر ... مدینه را ... سوال
و حساب ... ابن عمر مرفوعا من حج فزار قبری بعد ... کسیکه حج کند پس زیارت
کند قبر مرا بعد از موت من ... کان کمن زارنی فی حیاتی باشد همچو کسی که زیارت کرد و ملاقات ... در حیات
من ... زیارت شریف ... از صحبت معنوی آنچه از
لوازم ... حاصل ... حیات است ... آنحضرت صلی الله
علیه و سلم حیات حقیقی ... معنوی ... این شد ... تفصیل
هر چه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ایم و بالجمله الترمذی روایت کرده این هر دو حدیث را
بیهقی فی شعب الایمان یحیی بن سعید ... یحیی بن سعید قطان است از کبار
ائمه حدیث ... روایت میکند از مالک و شعبه ... و غیر ایشان ...
سعید ... ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان جالسا و قبر یحفر بالمدینة آنحضرت
... فاطلع رجل فی القبر فقال بئس مضجع المومن
پس گفت ... فقال رسول الله ... بئس ما قلت ... صلی الله علیه و سلم

پس ما قلت حرفی گر بودی تو گفتی که نکوهش کو گردی برای مسلمانان قال الرجل لا ثم
مرد به درستی که من مراد نداشتم بآن سخن نکوهش موت برای مسلمانان انما اردت القتل فی
سبیل الله اراده نکردم مگر مدح و تحسین کشته شدن در راه خدا لکه اگر کسی در غربت شهید
شود ازانکه بیست بمیرد در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا مثل القتل
فی سبیل الله اراده نکردم مگر مدح و تحسین کشته شدن در راه خدا یعنی مردن بمدینه فضل را محال
ما علی الارض من بقعة احب الی ان یکون قبری بها منها نیست بروی زمین هیچ جای که محبوب
تر باشد نزد من که باشد قبر من به انجا از مدینه و اگر در جای دیگر شهید شود قبر وی در مدینه نخواهد
بود و قبر در مدینه احب و افضل است ثلث مرات سه بار گفت آنحضرت این سخن را اسحنین تقریر
کرده طیبی این حدیث را و از ینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است
از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این اصح و افضل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون
شدن بوی اما پوشیده نماند که ظاهر برین تقدیر و تقریر اینست که گفته شد نیست
قتل در راه خدا مانند موت بمدینه و افزا حدیث احتمال باین معنی هم دارد که گفته شود مراد
آنست که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم اری نیست موت بمدینه مثل قتل فی سبیل الله
افضل و اعظم است لکن اراده ان روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت
در سایر بلاد و قبر دران ... مدینه مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت در سایر بلاد و لیکن
باقی می ماند افضلیت شهید گشتن و کشته شدن در راه خدا است والله اعلم بالمراد و رواه مالک
مرسلا روایت کرده است این حدیث را امام مالک بطریق ارسال اینجا معلوم میشود که مراد
یحیی بن سعید الانصاری است و تابعی است و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی
روایت دارد مبر یحیی بن سعید القطان که از ثقات ... ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است
چه وی روایت از امام مالک و از امام هشام بن عروه و یحیی بن سعید الانصاری و شعبه و ثوری دارد
پیغمبر ابن عباس رضی الله عنهما قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت ابن عباس که گفت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را
وهو بوادی العقیق یقول حال انکه آنحضرت در وادی العقیق بود که نام وادی است از دو ... مدینه که آن
در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آنحضرت آنجا بر نشست و نماز میگذارد یقول
میگفت آنحضرت اتانی اللیلة آت من ربی آمد مرا امشب آینده از جانب

افضل و اعظم

خطاب

پروردگار من

پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک نماز گزار درین وادی مبارک و قل عمرة
فی حجة و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن عمره که در حج باشد و قول استعمال
کرده می شود در جمیع افعال و فی روایة و قل عمرة و حجة مقصود بیان فضیلت نماز است
درین بقعه شریفه نه حکم عمره و حج و در رواه البخاری کتاب المناسک تمام شد
بعون الله و توفیقه تمام شد بتاریخ ۲ شهر رمضان المبارک
سنه ۱۱۰۱ روز دوشنبه راقم غمزده محمد علی